

کتاب مستطاب بیان فارسی

۲۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
نده است ولی از انتشارات مصوبه امری نباشد

شهرالیهاء ۱۳۳ بدیع

Handwritten text, possibly a signature or name, in a cursive script.

کتاب مستطاب بیان فارسی

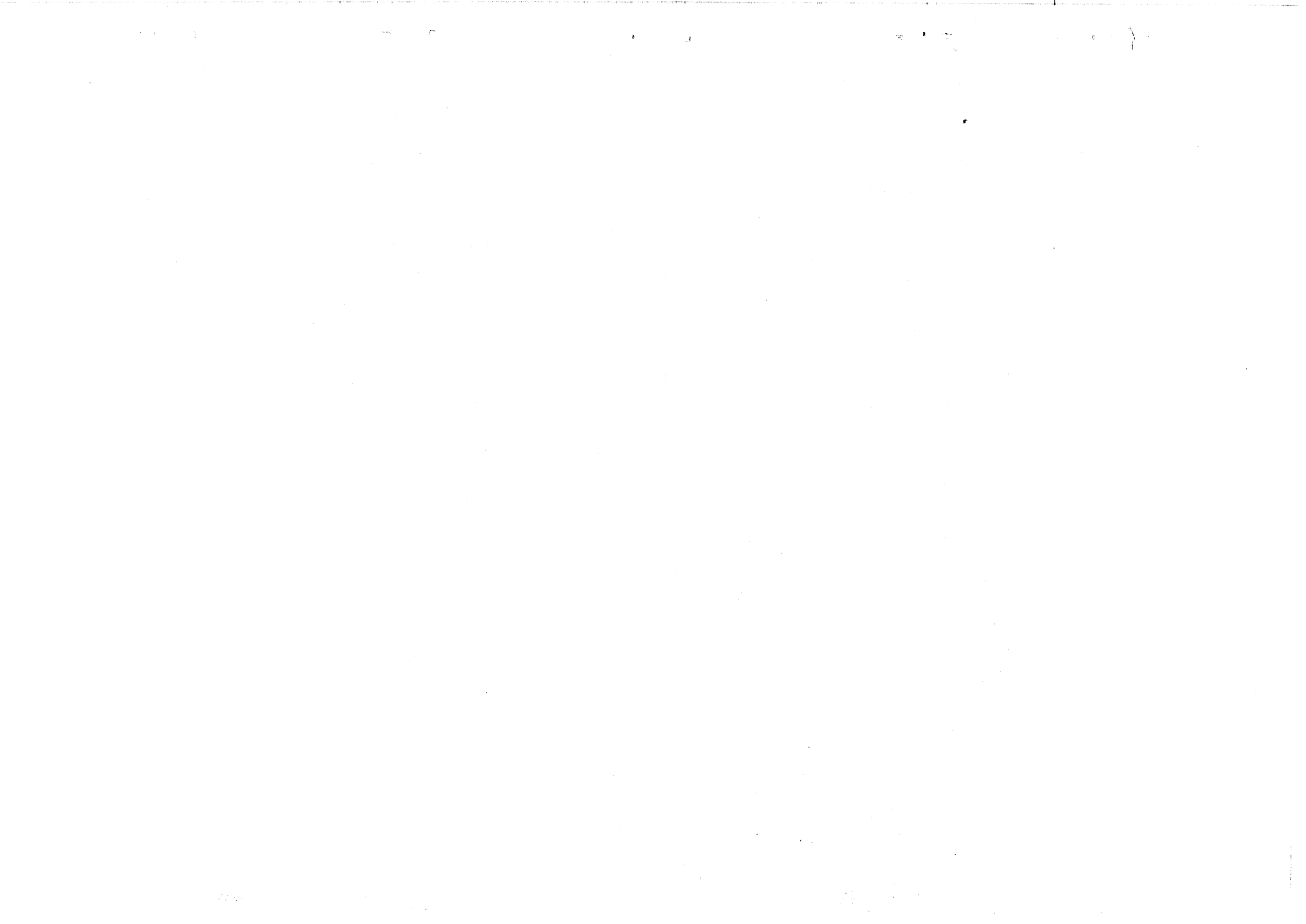
در تاریخ ۵۴۱۱۵ هجری قمری

در شهر تبریز

الغزوات والفتوح
الاینها الله فی الدنیا والاخره

وقف مؤید و حبس محمد بن محمد العبد الحقیر
المخاض المرحوم رب الایها الا احد المستقر عام و کما
باجد این مرصع المغفور کما عمل الخیر فی الدنیا
الذکر این یک صلبه کتب بیان فارسی
مؤیدین از هلال اربعه الیه الفیاء الیه ما بهیشت
و انما کجبت لایبغ و لا یورثون بیه بشدین
مؤمنین در ارض خا و بیرون نیزند از انوار ان
مکرم بود صاحب و مطلق نگذارند انور بیکه هر کس محتاج
بقوات بشد و این بشد بید و یکجا بهیا بشد
لکنه نوار و مکرم باندن متولد و قرار داد متولد
ان را عین بیضه است بچشند مادام الحیات
و بعد از ان توالیف پیدا علم دار شد است از مؤیدین
من هلال الایها از هر منزه اسم ان کتب نیز هلال الایها
فی الدنیا و الاخری و بحسب عاقبت انهری غیرا
و امکنه در الایها
فی سنة الثمانین و الاخری سنة





هذا ما ورد في باب العلم الا
 بسم الله الامنع الا قدس
 بسبح و تقدس بساط قدس عز مجد سلطانه والابن كنه لم يزل
 لا يزال بوجوده كنه بنيت فان خود بوده وهست ولم يزل ولا يزال
 بعلو از لبت خود مشعالي اناد ان كل شئ بوده وهست خلق
 فرموده ايه عرفان خود را در هیچ شئ الا بعجز كل شئ از عرفان
 و تجلی فرموده بشئ الا بسبب ان لم يزل مشعالي بوده از ان شئ
 بشئ و خلق فرموده كل شئ بايشا بنكه كل يكسرت بنيت و ظن ان
 كند نزد او در يوم قيامت باينكه بنيت از برای عدل و زكفر
 و زكفر بشئ و زكفر بشئ و زكفر بشئ بل مشعالي بوده وهست بمليك
 خود و مشعالي بوده وهست سلطان زكفر بنيت خود نشا خيرا
 او را هیچ شئ حق نشا خشن و ممكن بنيت كه نشا سدا و نشا
 بحق نشا خشن زيرا كه انچه اطلاق ميشود بر او زكفر بنيت خلق
 فرموده است او را بمليك مشيت خود و تجلی فرموده با نفس
 او در علم و معدا و خلق فرموده آيه مشيت او را در كنه كل شئ
 تا انكه بفهن كند باينكه او است اول و اخر و او است ظاهر و باطن
 و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع

و نظر

و ناظر و او است فاه و غائم و او است محي و مميت و او است
 معقد و مشع و او است مشعالي و مر رفع و او است كه اول
 كرده و نمي كند الا بعلم و بسبح او و ستمو تقدس او و امتناع
 توحيد او و ارتفاع تكبير او و نبوده از برای او و لبتى الا با
 خود و بنيت از برای او و اخرى الا با خريت خود و كل شئ بما فند
 فيرا و يقدفد شئ بشيئ و حقيق با بنيت و با و بد فرمود
 حقا و بد خلق كل شئ با و با و عود ميفر ما بد خلق كل شئ با و او است
 كه از برای او كل اسم احسن بوده وهست و مقدس بوده كنه ذات
 او از هر اسمي و وصفي و مشعالي بوده كافر و سابع او از هر جهات
 و علائق و متره بوده جوهر مجرد او از هر مشاع و ارتفاعي و او است
 اول و لا يوف به و او است اخر و لا يوصف به و او است ظاهر و لا
 به و او است باطن و لا يدرك به و او است اول من يؤمن بمن
 يظهر الله و او است اول من آمن بمن ظهر و او است شئ واحد خلق
 كل شئ محلي او ميشود و زكفر كل شئ بر زكفر او داده ميشود و زكفر
 كل شئ محي او ظاهر ميشود و حياث كل شئ محي او ظاهر ميشود
 و بعث كل شئ بعث او ظاهر ميشود ام بر عين الوجود بمثل الامن
 قبل و لا من بعد ذلك اسم الهوتيه و طلعه الر يوسيه المستقره في ظلي
 وجهه الا الوهيتيه و المسند كه على سلطان الوحدان يتر و لو علمت
 ان يذوق كل شئ حبه ما ذكرت ذكرنا ان انهما المالم بسجد لها

خلقت کسب و نیایشها بجا می آید و علیها و الاکل تا بدو فن من
 نور من نور و نور الی نور علی نور بیدای الله نوره من نیشاء و غیر
 الله نوره من پر بدانه صید و معید و او است که خداوند
 واحد احد از برای او بر ظاهر و نفس او هیچده نفس که خلق شده اند
 قبل کل شی از نفس او و خلق فرموده آیه مومنش ایشان را در کسب
 کلشی مستغر فرموده تا آنکه کل یکسره ذات خود شهادت دهند
 که او است واحد اول و حقی لم یزل حکم فرموده احدی از ممکنات با
 الایوفان نفس خود و توحید کنه کسب و نیت خود او کل با سواه خلق
 عنده مذ خلق با دره الاله الخلق و الامر من قبل و من بعد و لکن
 العالمین و اید محقق باشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق
 فرار اعود فرمود در هر روز قیامت مظهر و نفس خود در او بعد
 خلق فرمود خلق کلشی را بدعا کان کلشی حیثین مذ خلق بر
 که هستی که خلق شده از برای یوم ظهور و الله بوده زیرا که او است
 ما یستطیع الیه کلشی و ما یتده الیه کلشی و بعد که ظاهر شد مظهر
 ایات قدرت خود شبیه نیت که کلشی بحال با ممکن از بر وصل
 بلفظاً الله رسیدند و در شب خلق فرمود خداوند عزوجل شیشه
 اولیه را و خلق فرموده با و کلشی را و چونکه الان خلق کلشی در خلق
 بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده از ایمان
 کان الله لها و ام یکن خلق بعبده و ان الله لم یزل کان و علو و شیه

و ما درون

و ما درون و توحده و اول خلق کلشی در این آن که از یوم جمعه
 لما یذکره الله شده و حضرت رب العزیز این خلق بدیع را با ما خود
 خلق و مستغر در ظل او فرموده الا ان یعبده زیرا که شبیه نیت
 که الله بیدر ذلک الخلق تم بعبده و ان الله کان علی کل شی قلیلاً
 و منظم فرموده خلق کلشی را بعد از کلشی با او را که نماز فرموده
 از ساحت قدس خود و مشرفاً خسته از شمس خود تا آنکه کلشی
 بدکر کلشی در کلشی متکلم در کمال کشته از برای ظهور و قیامت
 اخیری تا آنکه جزا دهد هر شی را جزای کلشی ان کان من نفسا بعد له
 و ان کان من ابنا با بفضله از علم او بکلشی قبل کلشی مثل علم
 او است بکلشی بعد کلشی و قدرت او قبل کلشی بر کلشی مثل قدرت
 او است بعد خلق کلشی بر کلشی لم یزل الله کان عالماً بکلشی و قفا
 علی کلشی له الاسما الحسی من قبل و من بعد یسبح له من السموات و من
 فی الارض و ما یدبها الا الله الاله العزیز المحبوب و بعضین یفین نظر
 کن که ابواب این بیان مشرب کشته بعد کلشی و در ظل هر باب
 ملائکه السموات و الارض و ما یدبها باذن الله مستخدم و مکبر
 و مقصد سند و مستخدم و عاملند و معظم و کل در یوم ظهور الله
 که ظهور و فقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهد شد
 هر گاه بعد کلشی از نفس من مشعر راجع با و شود نمره کلشی
 نزد او ظاهر کشته و طویلیان بیشتر یوم القیمه بین بیدای الله بعبده

و ما درون

الله عن باب من ابواب كل شيء اذا انه ذات نفس قد رجع اليها
 كل من قد وان بالبيان بما قد عمل في ذلك البارح لئلا يشر عن ذلك
 ثم و لئلا يشر عن ثم و لئلا يشر عن ثم و لئلا يشر عن ثم
 كهذا و هذا سر كل حاسبين است چه بسا كه حاضر نشود نزد
 او كل ابواب كل شيء و حكم فرمايد بعود خلق بيان و سموله ذكر بيان
 مرفوع شده كل اوطوي فرمايد در جنبه خود بمثل انكه و قران
 بما الاعتد ابواب منكره و نور مؤمنين با و منكره شده و در
 حيني كه خداوند و خلق قران فرموده بنود زوا و الايات نفس و
 كيك با ما و ابواب حكم ذكر ميشود نزد او و كذلك يفعل الله يا
 يشاء و يحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل و كل عن كل شيء يسئلون و دور
 كه عود كل قران شده و بده خلق كل شيء و بيان شده و نطقه كه مظهر
 و بويست است بارض اسم باسط بود كه سموله ذكر قران مرفوع
 شده بود كل مطوي شد و راجع شد بفظه اول و لم يشهد على ذلك
 الا الله و من عنده مع انكه نازل فرموده بود و قران او على اهم
 ازا مقيامت و عرض بر او خداوند محض است عدو كل نفس و سبكه مشير
 شده بودند بدین قران و در حين رجع ار كل اين نفوس يك نفس
 بين يدي الله بوده كه عود كل شيء شده و خلق كل شيء و ريشاه
 يا الله صنع الكون و لئن انفسكم ان يا اولي البيان
 ان لا تنجي من عن الله ربكم و اسم بالليل و النهار بحسن ان

و در باب اول ان عدد كل شيء اري كه خداوند عز و جل فرموده كوله
 لا اله الا الله حاشا ان كل بيان راجع باين كوله خواهد شد و نشر
 خلق آخرا باين كوله خواهد شد و معرفت اين كوله سوط است بعبودت
 بيان الذي جعله الله ذات حروف السبع فبه و من يوفى بها
 نطقه الله ان في اخرها و نطقه البيان في اولها و انها هي مشية
 الاله الا انها هي فاعلمت بنفسها و كل شيء يخلق باها و قائم بها
 فاذا قد شهدت كينونتها على نوحيدها ان من لم يؤمن بها انقضى
 و من يؤمن بها يدخل في الايات و اي جنه اعلى من يؤمن بها انك
 كوله يد سجده و عظمت و كبريت و مقدس و مجتهد و قها بالعدو
 و الاصال و نظر ملكي در اين كوله الاله الا اله الا اله الا اله الا اله
 و نظر ملكي بنون بها الاله الا اله الا اله الا اله الا اله الا اله
 بنون بدات حروف السبع كينونتها بسجد باسم من اسماء الله عز و جل
 و ظاهره و در قران و در فقه شجرة الايات كل شيء راجع باين شيء و حد
 ميكرد و كل شيء باين شيء واحد خلق ميشود و اين شيء واحد و فاك
 بعد بنيت النفس من نظره الله الذي يخلق في كل شان اتق
 ان الله لا اله الا ان ادب كل شيء وان ماد و في خلق ان يا خلق
 اياي فاعبدون الا انك او است مرات الله كه مظهر ميشود از او است
 ملك كه حروف حق باشند و بده نميشود و را و الا الله و هر كس
 در بيان كوله الاله الا اله الا اله ميگويد با و متوجه الى الله ميشود

نطقه
 من يوفى بها
 انقضى
 انك
 فاك
 فمظهر
 انقضى
 انقضى
 انقضى

چنانکه باو بد خلق او شده با و عود خلق او میشود نزد این علم
 که در وقت ظهور من بظهور الله نکو بند که مالا اله الا الله میگوید
 حاصل این است زیرا که آنچه میگوید شیخ است از شمس او
 که در ظهور او لای او منجلی شده و او است احوی با این کلام از کینونیا
 کل خلقی بنفسی خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس
 ظاهر است که شیخ او است که او میگوید مدعی است که آن با خلق الی
 علو وجود که در کلام بکم ان لا یخفی عنی بمن بظهور الله یوم القيمة
 بالحق فان ما انتم تظفون مثل ظهوره و افندکم و ما یظفون
 ذلك ما قد شهد الله علی نفس علی ان لا اله الا هو المصیبت
 الفیوم و امر و زهر نفسی که در قرآن این کلام که جوهر کل دین است
 میگوید شهبه نیست که بفرمود محمد رسول الله صلی الله علیه و اله من
 مثل میگوید و شمس این کلام در جواد او بوده که شیخ ان در قرآن المیزان در
 منجلی است و لذا راجع میشود با و در ظهور احوای او که ظهور و بظهور
 بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور او لای او شیخ نوچید در کینونیا
 خلق رفیع نشده بود و حال که هزار و دو لیست و هفتاد و سیال
 گذشت این شیخ به مقام نرسیده هر کس را و هست شیخ از ان شمس
 نغظه فرغان که عین نغظه بیان است در نزد او لا بد مظاهر خواهد
 مثل زوم با علا کلام که درین کل قائم بان است و بفرمود ان اول این
 ثابت میشود و کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند

از نشانه

از اشباح المرایا لایرجع الا الی ما قد بد و اذا ارتفعت المرایا بانها
 من مثال الشمس یرجع الیها ان بدت منها و لم یکن وجهها و لا
 الا حد را بنشینها جانیکه علو کلام فرغان من قبل و علو کلام بیان
 من بعد نزد شمس حیثیت این شمس باشد چگونگی است شرفی که
 منفرج بر این کلام است ان معرفه اسماء الله و معرفت نبی و معرفت الله
 هدی و ابواب هدی و مسائل فرعی که لا یبد و لا یجسی هست
 هر نفسی بیک از انها محبت شده از کینونیا بنی که بد و وجود او از او
 بوده و راجع میشود با و در صورتی که از شیخ اثبات بوده و این
 نوچید او بد بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدلل بر او نبوده
 که لا بنی ذکر نیست زیرا که نفسی که خود را منسوب بقرآن کرده چه
 فذکر حکم بعین ما ازل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر
 کینونیا آنها بود من در ذکر ما یفرع علی الکیونیات او ما یفرع
 الی مادون الحق یرجع الی کینونیا و کینونیا لما لم یدل علی الله
 لا بد که عند الله و آنچه ما یفرع بکیونیات حقیقت راجع میشود
 با انها و انها اگر ایات مستوره باشند در ایای افتد خود
 نه مستور عد در بد و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لما کان
 الشمس لیمیزه شرفه بکلام المرایا لایرجع الا الی ما قد بد و نبوده است از
 برای نفسی خداوند در هیچ شان بظهور و بفرمود من بظهور
 الله ربی و لا اله الا الله ربی احد و ان ذات حروف السبع باب الله

ان دعومه با يا و بومن بن بظراء الله فانما فدان بذلك الباء
 الاول من الواحد الاول وطوبى للمفانين من حسن يوم عظيم
 ذلك يوم كل على الله لهم بوضوح الباب الخواني من الواحد
 ملخص اين باب انك در جوع محمد و مظاهر نفس او بدنياست و
 ايشان اول عبادى بودند كه بين يدى الله در يوم قيامت حاضر
 شدند و افراد بوجدانيت او نموده ايات با او را بگلرسانند
 و خداوند بوعده كه فرموده بود در قران و نوبدان عن على الذين
 استضعفوا في الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثين ايشان
 ائمة گردانيد و بهمان دليل كه بوقت محمد از قبل ثابت است
 بهمان رجوع ايشان بدنيا عند الله و عند اولي العاقلين ايشان
 و ان دليل ايات الله است كه ما على الارض از ايشان بمنزل الهامات
 مى باشند و شبيه بنيت كه شرف عبيد بنو حيد خداوند و مومنان
 او است و افراد بعد از طاعت و رضاي او و شبيه بنيت كه
 اين نفوس مقدسه قبل از هر نفسى با آنچه جوهر كل علوي و غوث است
 فائز گرديد و بپراگه نيزى و حى كه تصور كند عزي مشاهده
 نمي كند الا رضاي خداوند و شبيه بنيت كه ايشان اول انوارى
 بودند كه بين يدى الله سجده نموده و ايات كه تا نا فرموده بود
 بر باب خود قبول نموده و مبلغ الهامات فرموده و همچو علوي در
 امكان اعلى از اين بنيت كه فراد بعد مدك على الله باشد و

بقره

بعد رشح رشح عشر عشر ناسع از مجوب مجوب و محجب نباشد بيا
 كه هر نفسى آنچه در جيات خود مي كند اراده نمي كند الا رضاء الله
 زيرا كه اين است فتنه هاي مفصل كل و شبيه بنيت كه رضاء الله
 ظاهر نمي شود الا رضاي انكس كه خداوند با او حجت خود را عطا
 فرموده باشد و شبيه بنيت كه اين انوار مقدسه بر رضاي خدا
 قبل كل شي مستوفى شده و همين است علوا على فوق هر علوي و مستوفى
 ابهى فوق هر مستوفى و شبيه بنيت كه رجوع ايشان در ظهور اخرت
 اعظم تر است از خداوند از ظهور بد ايشان در قبل و با آنچه
 قبل نبوت ثابت شده از وجود ولايت ثابت ميشود و اگر چه ظهور
 بفضله بيان همان بعينه ظهور و محمد است و رجوع ان و لكن چون
 ظاهر شده بظهور و الله كل اسماء و در ظل او مستدل على الله هستند
 زيرا كه او است اول و اخر و ظاهر و باطن و از براي او است اسما
 حسنى مخصوص كه دانند خداوند اسما ايشان را در اين كود خود
 حتى زيرا كه چهارده نفس مقدس بوده و اسم مكنون مصون
 كه با اسما ابواب اربعه يا انوار عرش يا حوامل خلق و رزق و رزق
 و حيات مذكور ميشوند كه كلاً عدد حى ميشود كه اقراب اسما
 بوده اند لا الله و عا سواي الهام هستند هستند بهداي ايشان
 زيرا كه بد فرمود خداوند خلق بيان را با ايشان و رجوع خواهد
 فرمود خلق بيان را با ايشان و ايشان انوارى بوده اند كه لم يزل

ولا يزال تدرع شوح ساجد بوده هستند و در هر ظهوری با
 مذکور نزد خلق بوده و در ظهوری تغییر اسمها جسد بران برای
 ایشان بوده و لکن اسمها کینونیت که مدلی علی الله بوده و در
 ایشان ظاهر بوده و اگر نبود ثبوت کینونیت خود نتوانستند
 بین دیدی الله حاضر شوند که لم یزل کلازال بوده و هست و از
 برای خداوند اسمها مالاهنا نیز بمالاهنا نیز بوده و هست و لکن کل باب
 اسمها سخی گشته چنانکه هدایت کل هدايت اينها شده و در اول
 این اسمها دیده نمی شود الا الله بل در مواده هیچ نفس مؤمنی و مؤمن
 دیده نمی شود الا آن اسمی که خواند اسم خدا یا او است از خداوند
 و در او دیده نمیشود الا الله وحده الاله الخالق والامر من قبل
 ومن بعد الاله الاله الی الشیوم و هر نفسی که مؤمن محمد بوده
 یا دون او رجوع نموده در ظل او وان کلا چیزی بمالکسوا والله
 علی کل شیء شهید الیاب الثانیات من الواحد الاول و اینکه علی
 راجع شد بدینا با آنچه مؤمن یا بودند و دون ان و اثنا من این
 باللفظ است بعد از این ابواب الی راجع من الواحد الاول
 در اینکه فاطمه صلوات الله علیها راجع شد بچیان دنیا با هر کسی که
 مؤمن یا بودند و در انها ابواب الی راجع من الواحد الاول و اینکه
 حسن علی بن علی راجع شد بچیان دنیا با هر کسی که مؤمن یا بودند
 ان ابواب الی راجع من الواحد الاول و اینکه حسین علی بن علی راجع شد

بچیان دنیا با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان ابواب الی راجع
 من الواحد الاول در اینکه علی ابن الحسین علی بن علی راجع شد بچیان دنیا
 با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان ابواب الی راجع من الواحد الاول
 در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد بچیان دنیا با هر کسی
 مؤمن یا بودند و دون ان ابواب الی راجع من الواحد الاول و اینکه
 جعفر ابن محمد علیهما السلام راجع شد بچیان دنیا با هر کسی که مؤمن یا بودند
 و دون ان ابواب العاشرة من الواحد الاول و اینکه موسی ابن جعفر
 علیهما السلام راجع فرمودند بدینا با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان
 ابواب الی راجع و العشره در اینکه علی ابن موسی علیهما السلام راجع فرمودند
 بدینا با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان ابواب الثانیة و العشره من الواحد
 در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع فرمودند بدینا با هر کسی که مؤمن یا بودند
 بود و دون ان ابواب الثانیة و العشره و اینکه علی ابن محمد علیهما
 راجع فرمودند بدینا با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان ابواب
 الی راجع و العشره در اینکه حسن ابن علی علیهما السلام راجع فرمودند بدینا
 با هر کسی که مؤمن یا بودند و دون ان ابواب الی راجع و العشره من الواحد
 در اینکه حضرت حجت علیه السلام ظاهر شد با یات و بیانات و بطور
 فقطه بیان که بعینه ظهور فقطه فرقان است اگر چه فقطه بیان
 در اول ذکر شد و فقطه فرقان در ثانیة و ظهور حضرت در باب
 خاص عشرت ان ابانکه فقطه در مقام محراب که صرف ظهور و انشاء

و در هر ظهوری با
 تغییر اسمها جسد
 ایشان بوده و لکن
 اسمها کینونیت
 خود نتوانستند
 بین دیدی الله
 حاضر شوند
 برای خداوند
 اسمها مالاهنا
 نیز بمالاهنا
 نیز بوده و هست
 و لکن کل باب
 اسمها سخی
 گشته چنانکه
 هدایت کل
 هدايت اينها
 شده و در اول
 این اسمها
 دیده نمی
 شود الا الله
 بل در مواده
 هیچ نفس
 مؤمنی و مؤمن
 دیده نمی
 شود الا آن
 اسمی که
 خواند اسم
 خدا یا او
 است از خداوند
 و در او
 دیده
 نمیشود
 الا الله
 وحده الاله
 الخالق
 والامر من
 قبل
 ومن بعد
 الاله الاله
 الی الشیوم
 و هر نفسی
 که مؤمن
 محمد بوده
 یا دون او
 رجوع
 نموده در
 ظل او
 وان کلا
 چیزی
 بمالکسوا
 والله
 علی کل
 شیء
 شهید
 الیاب
 الثانیات
 من
 الواحد
 الاول
 و اینکه
 علی
 راجع
 شد
 بدینا
 با
 آنچه
 مؤمن
 یا
 بودند
 و
 دون
 ان
 و
 اثنا
 من
 این
 باللفظ
 است
 بعد
 از
 این
 ابواب
 الی
 راجع
 من
 الواحد
 الاول
 در
 اینکه
 فاطمه
 صلوات
 الله
 علیها
 راجع
 شد
 بچیان
 دنیا
 با
 هر
 کسی
 که
 مؤمن
 یا
 بودند
 و
 در
 انها
 ابواب
 الی
 راجع
 من
 الواحد
 الاول
 و
 اینکه
 حسن
 علی
 بن
 علی
 راجع
 شد
 بچیان
 دنیا
 با
 هر
 کسی
 که
 مؤمن
 یا
 بودند
 ان
 ابواب
 الی
 راجع
 من
 الواحد
 الاول
 و
 اینکه
 حسین
 علی
 بن
 علی
 راجع
 شد

باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد و در مقام ^{تعیین}
 که مشبث اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام ثانیست
 بر کل نفس که مخصوص مظهر و مدایع عشر است در باب خامس ذکر
 شد و نقطه در مقام اولیست لم یزل لا یزال هست و او است حق
 بندگی است از نفس است اینها و مثال این در حق که اسم الوهیت
 هست اسم و یو بیت هم هست و کل اسمها هم هست مع آنکه ظاهر است
 الوهیت لم یزل لا یزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کل اسمها
 در عالم مکتوبه و ظاهر از هو الاول و حین الذی هو الاخر و هو الباقی
 فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یکو باسم کل اسم فی حین الذی
 لم یزل باسمه لا اله الا هو الفاعل الصیوم الایمان الساس و العین
 در اینکه باب اول رجوع فرمودند بدین باب که با او مؤمن بود من
 حق و در باب الساس و ^و در اینکه باب ثانی رجوع فرمود
 بدین باب که مؤمن با حق بود من حق و در باب الثامن و ^و
 در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدین باب که با او مؤمن بود من حق
 و در باب الثانی ^و در اینکه باب رابع رجوع فرمود
 بدین باب که با او مؤمن بود من حق و در باب الاول
 من الواحد الثانی فی بیان معرفه الحق و الدلیل لم یزل این باب آنکه
 خداوند عالم عزتانه در هر کور با آنچه اعلی و اهل ان کور مفاخر
 می نمایند حجت را نازل می نماید چنانچه در زمان نزول قرآن

افتخار کل بفضاحت کلام بود ان بن جهت خداوند قرآن را باطل
 علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله ص فرمود
 و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را
 لغیر موده الایاباات که اعظم بیانات است و دلیل بر عظمت
 ان آنکه کل بحروف هجائیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات
 قرآنی را بشما نازل فرموده که اگر با علی الاخرن جمع شوند و
 بخوانند در مقابل ابیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز
 میشوند و سران آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشبث
 که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت وان شجره مشغره
 هیچ حرفی نازل نمی فرماید الا واخذ روح ان میکند در حین نزول
 مثلا اگر نازل فرماید انا قدینا ذلك الخلق امر من لدنا انا
 علی کلشی یائین فاذا ذکر البدی شعلی بکل ما پذیرد اسم کلشی
 زیرا که غیر خداوند محبط کلشی نیست که کلام ان همین باشد
 بر کلشی و نزول اول کل خلق بدی شوند و کذلک ان یزل الله
 و انا العبدین ذلك الخلق و عدا علینا ان اکتاع کلشی تا
 زیرا که حین نزول این کلام احذار و اح عود کلشی در مظهر این آیه
 میشود که در یوم میاست بین بدی الله حاضر شود که عود کلشی
 صدق نماید و غیر الله معتقد بر این نیست زیرا که آنچه خداوند
 تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفوسها کین و پیرینی خلق میشود

۵

اگر در دون علیین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف
 علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله عز و جل
 و در هر شیئی که نازل شود شبیهت لغوی میگیرد که ذکر حق شود
 و دلالت کند بر اینکه او حیات و علی هذا فذکر من مثل ان
 التارخ و الجنة حق و بیان خلق روح کل حق در مقام خود شده
 و هر معنی که تفکر در آن نماید پیشین مشاهده میکند که اگر
 همیشه بظهور فقط او آیه باایات الله در کتب نبیات انفس
 انا و منذوت میگرد چنانکه خداوند فرمود در آیه سوره
 ایا نناذ الانانی فی انفسهم حی بدین لهم انزلت الذکر فرموده
 و نانا که کسی ناظر بکین نیز کل شیء نشود که روح فوادی باشد
 ادراک محقق علی ان قول الله عز و جل میسند بر اینکه بدکر قول حق
 حی میشود در کینو بیت شیء و این معنی مخصوص است بخداوند
 عز و جل از غیر او خالق شیء و دارق شیء و میت شیء و مجبی شیء
 نیست و هر کلمه که در ملک او باوقی نفی یا اثبات اثبات شود
 در ظل آنچه او نازل فرموده از ایات حشر میشود بلکه نیست ان
 کلمات بعینه الا آنچه از ظاهر ایات الله و کلمات ان ظاهر میگردد
 زیرا که چیزی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق او بیان میشود
 و چنانکه در حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح ان
 بان میشود این است هر آنکه ایات الله عز و جل است بر کل خلق و اعظم

نبیات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت و علم او و شبیه
 نیست که در کتب فقط بیان آنها را و اول الالباب بعلم توحید و تالیف
 معرفت و شرفات مستند بر اهل ولایت بوده از این جهت حقا
 عالم حجت او را مثل حجت رسول الله خدا در تفسیر آیات قرآن داده
 و در عالم توحید و سوره بخبر بد کلمات از لسان او جاری فرموده که
 هر ذره روح توحیدی در او خاشع شده الا کسی که درک نماید
 آنچه او با محبوب خود یکجا فرموده و شئون حکیمه علمیه بالافعال
 از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از اندانست و عارف نشسته
 اگر چه ظهور شمس حقیقت بنفسها مستعد کل تکذبات است
 از علو عرفان او و لکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته از ایات و
 کلمات خود عجب کل موجودات بضیاء آثار خود هیل بکن لرزیدن
 لبخند به او من کفو لبخند به او من شبه لبخند به او من فرین
 لبخند به او من مثل با تلبه سبحان الله عن ذلك سبحان عظاما
 از لایرینه الا الله و انا کل اعاب دون و در این کور خداوند عالم
 بنظر نهان ایات و بیانات خود اعطا فرموده و او را حجت مشتمل
 بر کلماتی فرار داده و اگر کل ماعلی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه
 بمثل ایات که خداوند از لسان او جاری فرموده انیان نمایند
 و هر ذره روحی که تصور کند پیشین مشاهده میکند که این
 ایات از شان بیشتر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است

که برسان هر کس که خواست جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد
 فرمود الا از نقطه مشیت زبدا که او است مرسل کل رسل و منزل
 کل کتب و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از جنس تزلزل
 و ان تا صحن نزول بیان که هزار و دو و بیست و هفتاد و سال گذشت
 باید کسی یا بر اینان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود
 خواستند که اطفا کل الله نماید ولی کل با خورشید و سوا بسند
 و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز بیستین
 مشاهده میکند که الهای که اعتراف بحجبت ایات نموده و تبلیغ
 الهای را بکل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجبت ایشان
 و لکن علو عرفان ایشان نزد هیچ کس پوشیده نیست زیرا
 که ادنای نلامده مرحوم سید عالم علو علما و حکمای روی خدای
 پشت و پانزده و در اینجا صریحاً که قصد بود بحجبت ایات نموده
 چه ازین طایفه چه غیر آنها نزد هیچ کس شهادت در علو نفواتی ایشان
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا این
 خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل با علی
 الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا
 بشهادت کسی که حجبت فرار داده است او را و گاه است شهادت
 نفس ایات بجزی ما علی الارض از کل شیء زیرا که این حجتی است با
 من عند الله لا یوم العینة و هر گاه کسی تصور در ظهور این شیء

نماید بلا ریب و قصد بی در علو امر الله می نماید زیرا که از نفسی که
 بست و چهار سال از عمر او گذشته و از علوی که کل با آنها منعم
 میگشته مشتمی بوده و حال باین نوع که تلاوت ایات می نماید
 بدون فکر و تامل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در منا جا
 می نویسد بدون سکون فاه و تفاسیر و شون علیه در علو
 مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کل علما و حکما در آن
 موارد اعتراف بجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کل
 من عند الله است علما بیکه از اول عمر تا آخر اجتهاد نموده
 چگونه در وقت نوشتن بسطوی عربی در وقت نموده و آخر الامر
 کلاماً است که لا یون ذکر نیست کل اینها از جهت محج خلق بوده
 و الا امر الله اعز و اجل ازین است که بتوان او را شناخت بجز او
 بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وحده
 بوده و هست که انان از ان معنی تراست از ضیا، شمس در نهاد
 و آثار الهای که مهندی شده اند بعلو هدايت او اگر با علی علو
 در وجه علم و عرفان و اصل کردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است
 در لیل و استغفر الله من ذلک کیف یدرک بحر الانزال بحر اللوح
 و کیف يعرف ذلک الا اول بذکر الحدود سبحان الله و تعالی عن کل ما یدرک
 به الاشیاات فی ملکوت الارض السماوات کل اینها نظر بعبادت
 حدود و بی خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود بویام

این است چنانکه به همین احتیاج شد در این فیماثل چنانچه خداوند
 سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کبیر کل مؤمنین
 با و کفشد که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در
 میان قرآن و بیان دیده میشود اولوالافنده گفتند لا والله
 کل من عند ربنا و ما ینذرا الا اولوالابصار بعد خداوند عالم تا
 فرمود که آن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص و این است کلام
 من بلسان فات حروف السبع باب الله ص و هر کس زبان ایمان اوره
 مغربی از برای او نیست اگر بخراهد در ایمان خود ثابت باشد
 الا انکه ایمان او در باین آیات و الا باطل خواهد شد کیونست او
 و اعمال او کیوم لم یکن شیئا مذکور و بعد نازل فرمود ای خلق
 کل از اول عمرنا اخرج عن نعشهای جده جهد عمل میکنید از برای
 رضای من اگر امری از امور فرعی را عامل هستید لاجل آن است
 که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بایتمه هدایای آن آورده اید
 یا انکه بزبانت شورایشان تفریق بسوی من مجویید بواسطه
 آن است که در قرآن بر ما اسم الهان نازل شده و اگر از او بیبوش
 محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده و
 اگر در حواله طواف میکنید بواسطه آن است که من او را بپوش
 خود خوانده و اگر قرآنرا معظم میدانید بواسطه آن است که
 از کلام من است و بر هر نفسی که چنان نفس امت آدم باشد لابد

بخ میکند بواسطه نبوت او است بمن چنانکه نزد خود چنین نهید
 و حال انکه محجوب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات
 بعد من محجوب شده زیرا که هیچ شی نبوت مگر انکه واج میشود حکم
 او باین همگی انسان از خلق شده است با من و ان همگی واج
 میشود در حیرت حیرت نا انکه هر سدی بنی من و ان بنی ثابت بنی
 بنوت و الا بکنایه که نازل شده بر او و حجتی که با و عطا شده امر
 که بوم ظهور من است که بنفس ظاهر شده و این ذکر بنفسه
 مثل ذکر کعبه است که بپشت خود خوانده و الا از برای ثابت من
 نه اولی است و نه آخری و نه بطوری است و نه بطوری بلکه هر
 آنچه واج باین نقی که از فضل من آیات را تلاوت می نماید شود
 واج بمن میشود و آنچه واج با و میشود واج بمن نمیشود این است
 ظهور من بنفسه و بطون من بدانند زیرا که عین این ممکن در
 نبوت و اعلاهای این تصور در بیان نمیشود چه قدر محجوب
 هستید ای خلق که کل نبوت من در مقاعد خود چنان تصور
 میکنید که در رضای من هستید و این که دلالت بر من میکند
 و آیات قدرت مرا که خزان آن فطرت او است با من تلاوت
 می نماید بغیر حق او و در حیل مساکن کرده اید که احدی از اهل
 آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است عزیزان
 نفسی که از حروف حق کتاب من است نبوت و بین یدی او که بین

یدی من است و دلیل پیک مصباح مضمی نیست و حال آنکه بقا
 که بگذرد در جات با و میرسد مصباح مشعلده مشرف و ما
 علی الارض که از برای او خلق شده بالا او مثلند و از او بقدر
 پیک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این
 روز در خلق خود و درون شهادت من نزد من لاشی بوده و هست
 و هیچ جتنی از برای خلق من اعلای از حضور بین پدی نفس من
 و ایمان بایات من نیست و هیچ نادی است از احجاب این
 خلق بجز نفس من و ایمان بنا و درون بایات من نبوده و نیست
 اگر میگویند از قبل من چگونه نشسته می نماید بپیدایات ما
 یا آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم چنانیکند و حال آنکه
 دیدید که ثابت شد کتاب من و امر و زکل با و مؤمن می بینید
 و عن فریب خواهد دید که انشا و شما با ایمان باین آیات است
 و لکن امر و زک نفع میدهد انفس شما اطهار ایمان بما الا ^{بفکر}
 و بجز که محجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید
 بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد با نفس خود تا
 واجع میگردم بر نفس خود نموده و در هوای که کان ضا
 من می کنید و روح نموده و در جای که محقق است رضای من محجب
 که درین کل با و ثابت است از منسوبین بفران محجب شده اید
 قسم بذات مقدس من که هیچ جتنی از برای این خلق اعلای از او

من و ایش

من و ایات من نیست و هیچ نادی است از احجاب من و ایات من
 نیست و هرگاه میگویند بجز ما نزد ما ثابت نیست سینه نموده
 در شرف او و عز بر او حقیر این کلمه نیست بلا معنی زیرا که
 حق ما علی الارض واج میشود بقطع اسلام و هرگاه مضحای
 قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینجا
 میگویند ما عاجز نیستیم چرا اینان نمی نمایند یا بر مثل اینان
 ما از نظر من بجز شکست و سرفش اگر چه در نزد حق لایق
 که بقدر سحر در زمان موسی اطهار آنچه در نزد خود است
 و حمد خداوند که از زمان ظهورنا امر و زان علمای این قطع
 بقدر این هم ظاهر شده بر عم خود در عاوضای حق سیر می نماید
 و از محقق حق بایات قدرت خود محجب هستند و همین دل
 علمای اسلام را بس که بدست اسلام اطهار علم اسلام را
 مینمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محجب
 میشوند و اگر با احجاب خود راضی میسوزند و ظلم بر نفس میکنند
 و حکم بعین آنچه در قرآن نازل شده بود بمنکرند خود و انبار
 انداخته بودند و حال خود را و استخاضی که ایشان از اعلای اسلام
 دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محجب گشته و میشود عذاب
 آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در ایات الله
 نموده محجب خود را مشاهده می نموده و آن وقت من سلطان

اسلام و ترا شناخته که در ظل تووند ارضه با حجاب از خودی نشسته
 زیرا که افتخار کل با اتباع حق است و هر گاه مشبه کاری هم نزد
 الهام نموده امر با پنجاه منزه نکش چنانچه مشبه نیست که حق
 الام خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود بجهت او چنانچه
 امروز هم خواهد کسی که خود را منسوب با اسلام می نماید چه
 از صاحب حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت ایات را نماید
 از میان رخ بر می شود چنانچه اگر افتد ارباب و کل علماء را حاضر
 می نماید و میگوید با آنها بقنای شما من کسیکه صاحب ایات
 بوده بجهت نموده حال امر از دست بیرون نیست یا آنکه
 شماها اثبات کرده اید کتاب ایات او حاضر است و اگر نیست
 این ایراد در اینجا نوشته شده که از اوست سبحانک اللهم
 انک انت سلطان السلاطین لتوثیق الساطنة من نشاء
 ولتشرعها عن من نشاء ولتفرق من نشاء ولتدبر من
 نشاء ولتصرف من نشاء ولتدبر من نشاء ولتغیرت
 من نشاء ولتفرق من نشاء ولتظهر من نشاء علی من
 نشاء و قبحک ملکوت کل شیء مخلوق ما نشاء بامرک انک
 کنت علاما صغیرا قدیرا مکلمة بما یتدبر الخیر او مکلمة موعده
 بر نظرت و بیو بسید بمثل آنچه او نوشته بلانا مل و سکون علم
 و هر گاه نمیکنید دلیل است بر آنچه کرده اید بجهت حق شده و

صاحب این ایات حق است من عند الله و شبه نیست و اینکه
 خداوند این ایات را نازل فرموده بر او بمثل آنکه بر رسول
 نازل فرموده چنانچه حال بمثل این ایات بقدر صدها را
 بیست در میان خلق منتشر است بجز صحف مناجات او و صور
 علیه و حکیمه او در عرض پنج ساعت که هزار بیت از تو را و ظاهر
 میکرد و یا با سرع طوری که کاتب فرخ او بتواند مخبر نماید یا
 الله فرات می نماید می توان سهواً گرفت که هر گاه از اول
 ظاهر و میگذراشتند چه قدر از آثار او و منتشر شده بود
 و هر گاه میگوید که این ایات بنفسها حجیت نمیشود نظر کنید
 در قرآن هر گاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا صلی
 علیه و آله بجهت ایات احتجاج فرموده شما هم مثال نمائید
 و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما نحادل فی ایات الله الا
 الذین کفروا فلایؤنک تعلیمهم و الیاد کذب قلیل قوم توح
 و هم کلامه بر سولم لیا حذوه و جادوا بالباطل لیدحضوا
 به الحق فاحذره فکیف کان عجاب و کذالک یحفت کل ذریة
 علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل
 فرموده اوله یکفهم انما انزلنا علیک الکتاب بتلی علیهم
 ان ذلک لو حذر و ذکر لیهوم یومنون و جای که خداوند شهادت
 داده بکفایت کتاب بنفس ایات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت

نمکنند حجت کتاب بنقصه و اگر گفته میشود در آیات آنچه در پیش
 گفتند از روشی بیرون نیست یا آنکه عرض ایشان رضایت
 حق نکرده است که از برای ایشان نمی برد هیچ دلیل چنانچه
 خداوند نازل فرموده و آن بر او کلام بود موافق با او در جای دیگر
 نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمه ربک لا یؤمنون
 ولو جاءتهم کل آیه حیة من العذاب الا کم و اکثر من حیة اطوار
 دین است که هم از سهل است جنای حدیث بعد از الله و آیات
 یومنون یا خود حاضر میشود و از آنچه میجو اهد از مطالب
 پنج آیات سوالی نماید تا آنکه خود بشود که در نزد صد
 ثانی و ترکیبی و ملاحظه افرا تا آنکه نیست و یا آنکه کی و ایضا
 که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکند از آیات الله
 نوشته بعد بفرمانها غوره ثانیین نماید که از فکر او آفرینا
 کلمات با هم نمیشود و اگر پیش از صد اسلام تا امر زود
 قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امر زکی در مقابل
 ازین سبب بر آید بود و اگر ننگه کبری در این امر است یا خواهد
 عزیز شود در دو است زیرا که این قواعد از آیات برهانش
 میشود زیرا آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صحت
 آیات بقای این قواعد و علم با آنها را از خود نموده بل که هیچ
 نزد اولوالباب از علم علم با آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات

اعظم

اعظم زینست زیرا که گروه این علوم هم کتاب الله است و نیز آنچه
 که کتاب الله نازل می نماید علم با این علوم لازم نبوده و نیست بلکه
 کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا
 از اشخاصی که صاحب کل علوم هستند و لکن ایمان ایشان بایمان
 بایات الله ثابت است زیرا که گروه علوم علم با او امر الله است نه
 دون و اتباع رضای او که اگر بنفس این علوم منتهی بود صاحبان
 آن در عرب بدین تراجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرع نیست
 در اینها بلکه شرف رضای خداوند و علم توحید او است و شرف
 در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکشد
 ما بین خود و او قصد نمیکند الا رضای او و احوال آنکه رضای
 او که کسی مطلع میشود مگر کسی که رضای حجت او مطلع شود و از
 رضا الله منحصر است بر رضای حجت او و مستوفین در ظل او اگر
 چه دون آنها چسبون الهی میشوند و لکن آنچه خداوند نشاء
 میدهد ثابت می ماند و آنچه غیر متبعین امر الله میکشد مضحل
 میگردد هرگاه امر زکی از اشخاصی که ننگه کبری قرآن را در
 اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و صفای عرب زکی
 هم از تحجین امر زکی خواهد ماند و امر زکی علی النفع از بر
 عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت
 حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لغای مظهری که

۲۷
 لغای اولفاء الله هت ورضای او رضای الله هت محبتنا
 زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانکه خداوند نازل فرمود
 الله الذی رفع السموات بجزء عمل روزها سوره اسوری علی
 و سخن الشمس و القمر کل یرجع الی صمی بدبر الی فی فضل الایات
 لعلمک بلغا ویکه توفیقون و شیه نیست که هر امری که فضل
 خود مستغرق میشود و الا او بنفسه طالع میشود و غایب
 میگردد و غیر کل است که برتره وجود خود که فو یبلغا الله و ایمان
 بایات او است بر بند و الا خود شی باطل میگردد بنفسه و هیت
 شجره است که غرس شجره قران را در افند مردم نمود از برای ابرو
 و امر و در کل خود را بنسبت باو معتز و مغتر میداند و میکند
 آنچه میکند و این است معنی اول و لا فرغ الایات در شریع
 و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر
 زیاده قوت ندارند و همین ذل بی است محبتین اگر بنسبت
 باو میکند آنچه میکند و عو صر برتره وجود خود که امر و رفقا
 او است نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم را خیر نمیشوند و اگر
 و اخی میشدند و قران شجره در این جبل نمیشد و خداوند کما
 کل عباد و احکم خواهد فرمود بفسط و حکم او همین حکم است
 که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا اوم قیامت وصل نبی
 مابین مقبلین بسوی او و درون او و اخی و رضای او خداوند کما

۲۸
 جاری خواهد شد و او است همین ناصحین و حافظین و
 حاسبین و حاکمین الباب الشانی من الواحد الشکره ان لا
 بعلم ما نزل الله فی البیان من احدا الا من شاء الله لم یخفی عن باب الله
 کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان حق نماید الا من نظر
 الله او من علمه و علمه و مثل فلک شجره که بیان از او طالع شده
 زیرا که اگر جمیع اجزای سموات و ارض مدار شوند و کل اشیا فله و کل انفس
 محصی شوند نتوانند جز فی ارض و فی بیان را علی با هو علیه یفقی
 از ما جعل الله لحوه و منا و الا و اخر او از این نیست از برای احدی که نشین
 کند با آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حرف علیین
 و ای بی نظره الله و حرف حتی او و کل حرف دون علیین را با ابواب
 نارا و زیرا که کل حرف علیین در ظل او محسوس خواهد شد و کل
 حرف غیر علیین در ظل حق محسوس خواهد شد و قبل مثل بعدا
 که بنده لایزال الله چنانچه قبل قبل مثل بعدا است کل قران صدق
 سوره بوده و هر شش سوره در علو هر حرف از حرف بسم الله
 الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده
 و شش سوره اخر از هم و کل حرف علیین را جع باین مظاهر
 شش عشر میشود و کل حرف دون علیین را جع بظاهر شش عشر
 ابواب نار میشود و کل ابواب نار را جع میشوند بیابان و اجاب
 کل ابواب جنت را جع میشوند بیابان اول که کل در کلام لا اله الا الله

جمع میشود آنچه از دون حروف علیتین است در نفی و آنچه
 از حروف علیتین است در اثبات و کل حروف و حروف علیتین ^{قرآن}
 در ظل اول باب نامفاد شده و کل حروف علیتین قرآن در ظل
 کلام اثبات باء مانده که ذلك یعنی الله من شأ، و بعضی من پرید
 از قوی معنی پذیرد و جایز نیست تفسیر بیان الایاچ نفسیه
 از نزد شیخه او و کل اسما خبر او در انوار افند مؤمنین با و
 لاین و کل حروف و دن علیتین او در حجابی دون مؤمنین با
 جاری و لم یزل الایزال مثل بیان مثل نفسی است که حیث
 و کل حروف نور و نار ان در آفاق و انفس مبین چنانچه امر و
 هر کس بخواد غیر دهد چونکه بریم ظهور الله است مقدر
 ولی بعد از ارتفاع شجره لایقده احدان بمیز بحقیقته الواقع
 الاعلی حکم الظاهر من بعد حد و الله فیه وهو حروف
 العلیتین و من بعد من دون الا ان یفرج الله عن ذلك
 الخلق بظهور و نفسه یوم القیمة فانما یکم فسطحه الیسا
 و اخریها من حکام الواقعیه الاولیه من یوم یهانی حروف ^{العلی}
 و من یوم یهانی و در آنها و الله بفضیل بدیها بالحق انه هو
 الفاصلین و امجیای می رسد که از حروف غیر علیتین دیگر دردی
 نمی ماند الا در کتاب و همان شجره نفی خود را از حروف ^{علی} میدانند و
 حرد من حیث لا یعلم یعنی میکند تا آنکه طالع شود و انجاب حقیقت

که از روز

که از وقت بروز میکند علم ایمان او چنانچه هر کس در این دنیا
 بود این مطلب را بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند
 امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است باینک
 نفس حده این ششم در ظهور شمس حقیقت حقایقها منکشف
 میگرد و در حجابها مرفع نفوس که خطور برایشان نمیکرد و
 رضاء الله فتوی با آنچه ظلم حیا میکند از ذکران بعد از رضاء
 که رضاء الله ظاهر میشود الارضای او میدهند فلتعبرن
 یا اولی الابصار ثم من الله ثقیون ^{الباب الثالث}
 من الواحد الثانی فی بیان ما از البیان بان فی حکم کل شیء ملحق
 این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس و حجت است آیات
 و نفی که این آیات با و فانی شده و اول حجت با فیه ظاهر
 الیوم القیمة و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور و
 حین بطون حجت است بر کائناتی من حیث لا یعلم احد و از برای او
 حین غروب شهادی هست که اولی هستند بر حجت با فیه که بر
 باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند حجت میشوند تا
 یوم ظهور او و دلیل از برای ایشان اگر وقت ظهور محجبت
 او کسی که ایشان را حجت کرده بمثل آنکه علمای امروز بقول یکی
 از ائمه علیهم السلام که فرموده انظر و الا من روی حدیثنا خود را از

۴
۲۰

۳۱

قبل امام حاکم میدانند و اسما که لایق نیست ایشان از خود
 میدهند و اگر صادق میبودند در قول از کسی که بقول او
 اثبات ولایت و نبوت میشود بحجبت نمیمانند بلکه چون ^{بلاخط}
 گویند ظهور حق منزه با مقام ایشان هست بدینی که خود را
 منسوب نموده و حکم نموده اند نواهم علی الله داده و حال
 در قرآن خداوند نازل فرموده شی استعد عن ذکر آیات الله
 فاعرض عنها و شبهه نیست که آیات الله آیات مشرفه از این
 شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بحالت واحد
 بوده و آیات شان ابداع است که مشیت او لیر باشد که در او
 دیده نمیشود الا الله و حدی که چه امر و نظر و آیات خدا
 نمیکند و حق فریب همین آیات را با اعلی ذکر نموده
 و بیاهای هزار مشقال زهبی تمام نموده و بان افتخار کرده و
 خود را معنوی الا الله دانست چنانچه همین قرآن در بیست و
 سال نازل شد کمی بام رسید که اصل او را بنویسد تا آنکه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شان کوسند و الواح مکتوبه
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث را مذکور است و امر و زوید
 میشود که با اعدای قرآن نوشته شده از بها الف الف کفر
 تا هزار دینار ختم میشود چنانچه جای ان باین چهار عرضند
 اگر خلاق هست این است خدا خلق خدا الله و شبهه نیست

خداوند

۳۲

خداوند تفصیل کثیری و با اعلی و تفصیل از حجیت با فیه نازل
 فرموده و هر کس بگوید که شی هست که حکم ان بما هو فیہ و علیه
 بیان نباشد ایمان با و نیاورده بیقین قطع زیرا که کثیری خارج
 از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات
 و آنچه بالا تجر است راجع بان و آنچه ما تجر الله هست راجع باین
 میشود و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر
 این است مدار عرفان کل شی در بیان و من یشهد علی ذلك لیسئله
 یا نا ما وطن این من شی مکان الله بکل شی بحیط او هیچ شانه
 نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند
 مقرر فرموده لم یکن هذا الالهنا و لا هذا الالهنا و من بعد
 عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان کتاب الناطق
 من جمله الله فان کل رجع الیه ان لم یجاء و احد من حدود الیه
 فذلک عبد فدا طاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و کن
 اذا ظهر یقطع الامیان عن کل ذی ایمان الا من یؤمن به فانما یقطع
 الامیان کیف یفی الشهاده للذین هم شهداء و ان هذا فرج
 الامان فلتسفن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکم علی الله
 منکم بمثل ما نذ حکموا الذین هم شهداء من عند القرآن علی فان من
 حکم علی فاما حکم علی الله رقیه و ما طهر الام من تسع عشر عشر
 حن دل من ذکر خیر عدا الله و اولئک هم المصدون الباب الرابع

من الواحد الثاني في بيان ذكر حروف العليين ودونها مختر
 ابن بابويه هجج حروف خداوند نازل فرموده الا انك از برای
 روحی بوده و هست که متعلق با او است و ازین جهت است
 که مؤمن بذكر جنّت و رضا الله فرحناک میکرد و بذكر نادر
 و دون رضا الله مشاقر میکرد بشانکه گویا اول مثلند
 و نثار مشغوب میکرد و کل کلمات خداوند در بیان نازل
 فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است
 یا دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح الهاد جنّت
 و آنچه دون آنها بوده ارواح اسنادرنا است و کل حروف
 دون علیین راجع میشود بلا اله و کل حروف علیین بالا
 چنانچه بد کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بد کل
 حروف علیین از آن کلمه لم نزل ان و اعلی علیین جنّت
 من رفیع میشود ان در بحث الثری مضمحل میگردد چنانچه اگر روند
 کسی نظر کرد بر این سخن قرآن کند بیفین مشاهده میکند که هیچ حرف
 نفی چگونه در بحث الثری مضمحل شده که اول و نثار و قال و و
 و خامس باشد و هیچ حرفی در کلمات بر اثبات میکند چگونه در اعلی
 علیین رفیع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد
 پنج حرف نادر چون حروف او منشعب شود نوزده میشود چنانکه
 خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذا ان حروف اسما

خمس که منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه درون حروف
 علیین راجع با این کلمه میشود کل حروف علیین هم راجع بکلمه
 اثبات میشود خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده
 از برای او بنابر اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای
 او بجهت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت بر او
 میکند این ذکر نکوب نفی و اثبات بودند و این هم طبق ذکر است
 و آنچه کلمه نفی منشعب شد در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد
 و کل حروف دون علیین با ارواح مشغول بان در ظل هیز
 کلمه حشر شدند و هیز ششم آنچه منشعب شد بود از کلمه اثبات
 در یوم قیامت راجع بکلمه اثبات کشند و کل حروف علیین و
 ارواح مشغول بان در ظل همین کلمه حشر شدند و هیز ششم
 آنچه منشعب بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات کشند و کل حروف علیین با ارواح مشغول بان در ظل
 ان حشر شده هر کس در نفی نیست در نازل الهی است الیوم من یظن
 الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنّت الهی است الیوم
 من یظن الله و علو عبد این است که نظردر اشعاب کلمتین نماید
 که چگونه با الهام او معدوم میشود و با الهام او رفیع میگردد
 و حجت خداوند بر هر دو سو است زیرا که آیات خداوند بر هر دو
 عرض مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول

کرده در ظل اثبات مستقر شدند هیچ نادری است از نظر کلیه
 نفی نیست و هیچ جتنی اعظم از نظر اثبات علی الاول بدود
 حروف دون العلیین و علی الاخر بدور حروف العلیین
 تا آنکه کلامی میشود در یوم منظره با و اگر مقبل شد
 از علیین میشود و الا از دون ان مطلوبی این بعصم جلیل
 و بهر کل عاریه ان لا بدخلن النار و بدخلن الجنة باذن الله
 فان ذلك هو الفضل العظيم و از این جهت است بعد که چون
 حروف علیین و انلاوت می نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح
 الهام متعلق با و میگردد و این است الحی حبت سبحین و مقصد
 و محالین و مکربین و معظمین و هر وقت ذکر و حرف علیین
 می نماید دو ست میدارد جدا و نذر آنها نازل شود زیرا
 که ارواح الهام متعلق با و میگردد باید پناه برد در انوقت
 از جدا و نذر ذکره تا آنکه ارواح الهام امون گردد زیرا که
 هر کس که جدا و نذر فران و عده حبت داده بود در یوم پیامت
 راجع بشیر و محبت خود فرمود و این است اعلی علو درجات حبت
 که برضا الله فائز گردند با فرار بشوید او مانند و آنها پیکه
 خداوند وعده ناز فرموده بود راجع بکله نفی فرمود و آنها در
 نفی معدب شده زیرا که هیچ عذاب اعظم از احتجاب عن الله و
 ایمان با و نیست و هیچ جتنی اعظم از ایمان بخداوند و ایات با و

بیت

نیست و هر کما ذاتی نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت
 بدخدا جنت گرفتند اگر چه اکل ایشان و فرودخت بود و اهل
 نارد داخل در ناز شده بر جای خود بشقی نیکنان از ذکر کله نفی مستغ
 شدند که بان انخار می کنند و بهمان در ناز معدبند و مشغ
 نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یا کون من بطولهم
 نارا این ششم حروف دون علیین راجع با ارواح خود میشوند
 و حروف علیین راجع با ارواح خود و هیچ نفی نیست مگر آنکه
 حروف علیین که ذکر میکند در انوقت ارواح ملائکه متعلقه
 ناظر با و میشوند و صلوات بر او میفرستند من قبل الله و در
 حین ذکر و حرف علیین اگر بحسب الهام باشد ارواح شیاطین
 ناز ناظر با و میشوند و اگر استعاده بخوید از خداوند ناز نشون
 خود با و میسازند که چه بخطور قلبی باشد و اگر پناه بر عدل
 و طلب نعت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر شمع
 شمع عشر عشر خودی صورتی با و نتوانند رسانند اگر چه کویا
 می بینم که حروف نفی در ظاهر و منظره الله پناه می بردن نفی
 و حال آنکه خود اصل ان هستند ان وقت ایشان از پناه میدهد
 از ناز خود الا منظره الله زیرا که عید در حین کفشی اعوذ بالله اگر
 داخل درین بیان نباشد پناه داده میشود و از ناز بلکه این کلمه
 را میگویند که بواسطه دخول درین چنانچه اشخاصی که داخل در این



بقران نشد میگوید زیرا که پناه بخداوند پناه بخت اوست هر کس
ایمان بخدا آورد از قبل پناه داده شد از نادانان خداوند که چه خود
حروف نادر همین کلمه را میگویند و حال آنکه نفع نمیشد زیرا که پناه
بخت نمی برند لاجل آنکه خداوند قرآن نازل فرموده و من بؤمن
با الله و معتقن فرموده بکل بعد او و حال آنکه نفسی کلمه را خودش
میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه
در نماند شده و حال آنکه کل قرآن را میخواند از وقت مطهره امیر الوهیت
امیر المؤمنین علیه السلام بود که پناه با و می برد بخلاف حی یافت از کلمه
بعد او این است که کل الیوم من بظهره الله پناه می برد بخداوند
و فقط بیان ولی از روزی نمی دهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند
در روز پناه با و است و پناه بلفظ بیان پناه با و است چنانچه
از اول ظهر و این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نادر
ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند و نظر این اسم با که پناه
با و کبره مانند نادر محض محفوظ ماند و الا این کلمه را بمالاعتها
هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه جایزه از برای او نیست زیرا که
خداوند معتقن فرموده پناه بخود یا بر پناه بر سوا خود و پناه
بر سوا بر پناه با و صیحا او و پناه با و صیحا او بر پناه با ابواب
او صیحا او و نفع نمیدهد اول الا با حق و نر ظاهرا الا باطن زیرا
که پناه بر سوا عین پناه بخداست و پناه ائمه عین پناه رسول است

و پناه با ابواب عین پناه با ائمه است و هر کس امر و داخل در پناه
شود پناه داده میشود از نادانان چنانچه حروف الف پناه داده
نشده اند نادر الا در وقتی که داخل حروف قرآن شده و حروف
بیان الیوم من بظهره الله علیین ان رجعت است و دون
علیین در مقام خود و ان روز هر کس داخل در کتاب او ستاد از
نادانان یا فتنه والا نری بخشد او را بقای در بیان چنانچه
نمیشد حروف الف باقی و الف بعد از نزول قرآن و
حروف قرآن با بعد از نزول بیان و الا ماشاء الله بقره العلیون
ف اعلی علوها و یقی دوینها خداوند همه اینها طوبی لمن یرزق
قواده بحروف العلیین و ان بذكر و منه بسبح یا الله و بیه
فانه لیسع صمته و لا بدان بذكرها الذاکرون و لا یصبرهم ذکرها
بمثل الذی اسما بالقران ذکر الذی اوتوا الكتاب من قبل ذلک
یفصل الآيات لحکم بايات الله مؤخرون الباب الخامس
من الواحد ثانیة ان کل اسم حقیق قد نزل الله فی البیان کان ذکر
من بظهره الله بالحقیقة الاولیة و کل اسم شر قد نزل الله فی البیان
کان مراده من بكون بومند حروف النقی عنده بالحقیقة الاولیة
ملخص این باب اینست که هر اسم حقیقی که در بیان نازل شده و از من
بظهره الله هست بحقیقت اولیة شده الحقیقة الثانیة اول
من بؤمن به الا ان بقره الاخر حد الوجود بمثل آنکه اینجا ذکر امض

۲۹
 شده مراد ارض نفس اوست و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد
 بارخیز را که مضمون با اوست و مقادیر است که اعلیٰ غرض است
 در کتاب الله و همین قسم هر اسم در وصف چیزی که در آن نازل شده
 بحقیقت اولیٰ مراد شجره ایست که مقابل او نفسی شود و اگر ذکر
 ارضی شده در دون علیین مراد ارض نفس اوست و کم کم تنزل
 میکند تا میرسد بارخیز را که مقادیر است که منتهای انتهای
 نادان در ارض نارا که هر چه او خوف سر بر عرش باشد چنانچه
 هر ذکر چیزی که در قرآن نازل فرمود خداوند بحقیقت اولیٰ
 مراد رسول الله است هر ذکر در دون خیر مراد اولیٰ است که مقابل
 ایشان اولیٰ واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض
 نفسی او بوده تا منتهی شود یا منتهی را که مقدر حید او بوده که
 کل مراجع میشود بقائمه الخد علیهم السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است
 مراد اوست بحقیقت اولیٰ چنانچه در بیان بمن بظهور الله نفسی
 شد هر ذکر در دون چیزی که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض
 باشد مراد ارض نفسی اولیٰ است و بقیل الیه بوده و همین قسم که
 در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است و آنچه
 اسم خیر در علم الله است بحقیقت اولیٰ بفظه مشیت است
 و دون ان بمن بقیل الیه چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده
 واجب میشود امر و بفظه بیان تا آنکه از ارض فواد بارخیز

نور

روح میرسد و از ارض روح بارخیز نفسی و از ارض نفسی بارخیز
 حید و از ارض حید بکل شی الاویب فالأویب الا ان ینتهی الی ذلك
 الا من فوق الجبل الذی ینتشر شجره اربعه هذا جوهر کل ارض
 الترابیه حیث ینزل و ان یغیر المفعول بتغییر الامر لان یشق
 الاما لا یشق و کذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و البقعة
 بالنقطة هذا اعلیٰ ارض الرضوان و ذلك ارض النار و قوله
 یا الله یا الاحب الی الله و لا سئل الله عن کل ما یحتار فیضال
 کریم و کم کم اسما خیر فرایش از رسول الله بند جانها محلی شده
 بیک یک از اوصیای او و بمنزل آن در دون علیین تا
 آنکه رسید اعلیٰ ارض حیدت یعنی شهادت سید الشهداء
 و ادنای نایب حق سلطنت نفسی مقابل این است حکم از خدا
 و همین قسم در ظهور هر یک از حج الله جاری است و امر و کل
 اسما خیر و به بحقیقت اولیٰ در نفسی فقط است حتی ذکر ارض
 که مثال زده شد و بحقیقت تا نوید در حروف سینه است الی ان
 ینتهی الا ان الوجود فلتشقی الله ان یا ايتها النام کلکم
 اجمعون الی الی السکون من الواحد الثانی فان البیان
 من عند الله الی الیوم من بظهور الله من ابعده نور و من یخبر عنه
 نارا ملحقی این باب آنکه بیان میزان حوات الیوم العقبیه
 که یوم من بظهور الله باشد هر کس طابقی آنچه اوست عمل نمود

۴۱

در جنت است و در ظل اثبات و حروف علی بن عبد الله محشور
 خواهد شد و هر کس محشور شود اگر چه بقله سر جوی باشد در آن
 و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر
 بود که در مواقع معدوم خداوند نازل فرمود که هر کس بپند
 آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافران و ما یرجع الی انکسار
 من شئونها و حکم کسی که تقوی از حکم خداوند کند این است چنانکه
 هرگاه تقوی بر نفس ظاهر الله کند بعد از آنکه خداوند نازل
 فرموده ما خلف الجن و الانس الی العبدون و شبهه نیست که
 اطاعت مقبول نیست الا باطاعت محبت خداوند و الا اعمالها
 با اهل بیت و شمی نموده عند الله ذکر میشود و حال آنکه امروز
 کل حکم میکند که از برای آنها عبادی نبوده و نمره در اعمال ایشان
 نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همبند
 محض از ولایت کشت عند الله باطل شده و امروز کم کسی است
 که بپزان قرآن عمل نماید بلکه بیده نمیشود الامر نشاء الله و اگر
 کسی باشد و داخل بپزان بشود نمر نمیشد تقوی او را
 چنانچه نمر نمیشد تقوی همان الف را و خوف بر میزان است
 او در نزد ظهور و رسول الله و اگر بپزان قرآن عامل می بودند
 در بران شجره حقیقت این نوع حکم با نمیشد کما السموات
 یفطرون و نشق الاض و محر الجبال هذا و قلوبها ازین حال

سخت

+

۴۲

سخت است که مشاقر نمیشوند هیچ جتنی نزد خداوند و علای از
 بودن در رضای او نیست و حمد را و کلام و ذاین فضل
 با اهل بیان است و من بعد هر کس از خداوند آنجا و نکند با این
 فضل بیاست الی یوم من یظهره الله و اگر بغوی با الله محشور شود
 ظان کرده الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او
 کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف جین
 ظهور رسول الله اتباع او بود و خوف در میزان خود زیرا که
 وقت حکم در حق و خوف در آن میشود من میثقی و منفسه
 و من یحیی فعلیها و الله غنی عن العالمین ^{باب} السراج
 من الواحد الثانی بیان یوم القیمة ملخص این باب آنکه مراد از
 یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده میشود
 که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه هر موهوب
 اری را نهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله ^{عند}
 عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان هر اسم الی حسین غریب از یوم ^{قیامت}
 مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج ان قیامت موسی بود که ظهور
 الله در آن زمان ظاهر بود بطهورا حقیقت که خداداد هر کس زمین
 موسی بود بقرآن خود و هر کس زمین نبود خداداد بقرآن خود زیرا که
 ماشهد الله در آن زمان ماشهد الله فی الاجلیل بود و بعد از یوم

بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله تا یوم عروج ان قیامت نبوی
 که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمد و جزا داده هر کس که
 مؤمن بعبی بود و عذاب فرمود بفرمود خود هر کس که مؤمن بان نبود
 و از جن جنم بود و شرح بیان الاما غریب قیامت رسول الله است
 که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول ان بعد از دو ساعت
 و یازده دقیقه از شب یحییام جمادی الاول سنه ۲ که سنه
 از بهشت میشود اول یوم قیامت قرآن بوده و الا غریب شرح
 حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شی تا بمقام کمال رسد
 قیامت ان نمیشود و کمال بن اسلام الی اول ظهور منتهی شد
 و از اول ظهور تا حقین غروب انما شرح اسلام انچه هست ظاهر
 میشود و قیامت بیان در ظهور من بظهور الله هست زیرا که
 امر و بیان در مقام مظهر است و در اول ظهور من بظهور
 حق کمال بیان است ظاهر میشود که اثرات اشجار ان که غرس کرده
 به چپند چنانچه ظهور قائم ال محمد بعینه همان ظهور رسول
 هست ظاهر نمیشود الا انکه احد ثمرات اسلام و از ایا نیکه
 قرآنیه که در افند مردم غرس فرموده نماید و احد ثمره اسلام است
 الا ایمان با و و تصدیق با و و حال که ثمره بر عکس میخورد
 بچوهر اسلام ظاهر شده و کل ببنیث با و اظهار اسلام
 و او را بعین حق در جیل باکو ساکن میکند و حال انکه در قرآن

خداوند

خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که ان یومی است که
 کل عرض بر خدا میشود که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل
 بلفظ الله خاتم میگردند که لفظ او باشد زیرا که عرض بر ذات
 انده من ممکن نیست و لفظی او منصوص و نه و انچه در حق لفظ او
 ممکن است راجع بشجره اولیه است و خداوند طین را بپیت خود
 فرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود
 از ان فرار عرض او و از لفظی او بلفظی او مستبعد نگردد و شرح
 تسع عشر عشر انکه از یوم قیامت بظهور است از انچه سپین مابین
 از ان سپین میکند زیرا که ثمره این سپین در یوم قیامت
 ظاهر میشود چنانچه ثمره هر اردو بیست و هفتاد سال است
 از اول این ظهور تا حق این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است
 خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من بظهور الله راجع میشود
 ثمره ان بقیامت آخری که در ظهور او است ای اهل بیان رحم
 بر خود نموده و طول بپل خود را در یوم قیامت باطل نکرده
 چنانچه محجبین قرآن کرده که هر اردو بیست و هفتاد سال
 افتی او با اسلام گتند و در یوم احد ثمره که یوم قیامت است
 حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان بجهنم حکم باطل
 میشوند که قیامت الاخری چه بسا نصی که از اول عمر باضربا
 کشیده و مجاهد ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم ال محمد

در خواب میدید بخواب افتخار مینمود و حال که ظاهر شد بظهور آن
 که اظلال هر طهری است با پات پیتنا که درین اسلام با
 ثابت است عرض چندا که نمیشود در جای خود نماند
 خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده
 قائم نمیشود بر جای خود ضوی میدهد یکسکه شکر و در
 با و توجه بخداوند میکند و ایاک نمید میدوید و اگر باین هم
 راضی شود باین در جای خود باین هم راضی نمیشود بلکه بر اولیا
 حق میخاهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل اولیا
 کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن بیسپان
 هستند در چنین ظهور آیات او کفیند الله تبارک و تعالی
 به احدی از آنها ما وعدنا الله من ظهر نفسه لن ندعوه
 ستینا و با آنچه بر او هستند طاعت او کردید نکرده بیان را
 ظاهر کرده اید و الا بقی ذکر نیستند در خداوند نکرده هر چه
 کرده اگر حضرت نمیکند مظهر بعیدت را مخزون نکرده که
 ظاهر میشود بمثل آنکه من ظاهر شام و عود میفرماید خاش
 بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده درون ایمان
 خود نشان سرعت کنید در اجابت خدا و صدق بیایان او
 که او است اجابت من بظهور الله و صدق کلمات او و هیچ شئی
 از محبوب خود محبت نکشته که اگر کلام آن حکمی صادر شود از پر

الفی خواهد بود و بهمان اهل جنت در جنت مشتغم و اهل
 نادر نهار مغرب خواهد بود و حال که بوم قیامت است
 محل وصل القضاء در این جبل است و کل بجان ضای او میکنند
 آنچه میکنند و بر او راضی میشوند بر آنچه بر نفس خود راضی
 و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید به هیچ نفسی الا
 آنچه از برای نفس خود راضی میشود لعل در قیامت آخری اگر بقاء
 الله فانی نمیکند دید آیات الله و اهم مخزون نکرده باشد اذنی
 کل مشدین بیسپان میکنند هر گاه شما از خود بیاوید که
 اگر چه میدانم نمی دهید که چنانچه من در این قیامت از نفع
 مشدین بعوان گذشتم و لکن شماها از ضرر رساندن خود
 نگذشید و هیچ ناری است نیستان برای شما عند الله که
 شب و روز توجه کنید بمن بسوی خدا و حکم کنید برین آنچه بر نفس
 خود راضی نمیشدید و بچک الله یعنی و بینکم بالحق انه هو خیر
 الما کین الباب الثامن من الواحد لثانیة زیبان حقیقه الموت
 بانه حق المحض این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالا نهضایر
 بما الاضایر عند الله هست که غیر او کسی محض نیست و یکی از آن
 اطلاقات در عرف ظاهر مؤثر است که کل ادراک مینمایند
 که از چنین قبض روح انسان است و بعد از طایفه که عند الله موت
 اطلاق شود حوائث و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار باین که

۴۶

ان حوائث من این موت معروف نزد خلق است بلکه ان موت
 نزد ظهور شجره حقیقت است ان ماردون وان ثابت نمیشود
 الا بدیخ مشرب یا بکلمه لا اله الا هو یا اله الا انیا یا ادا
 الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا الذي کل بره من
 وحقیقت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این اثبات
 خمس را اثبات کل میت میشوند یا اینکه نفی می نمایند و اثبات
 اثبات و ذکر این ترویج بر ستموات و ارض و ما بینها اگر مایل
 شوند تا انحصار نمودن وجهی طلب آنکه هر که مشیت او نباشد
 الا مشیت من بظهور الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر
 او و مفضا او الا مفضا او و اذن او و اجل او الا اجل
 او و کتاب او الا کتاب او و نوشت او الا نوشته او زیرا که مشیت
 او ذات مشیت الله است و اراده او ذات اراده الله و قدر
 او ذات قدر الله و مفضا او ذات مفضا الله و اذن او ذات
 اذن الله و اجل او ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله
 چنانچه در بقسط بیان هر کس میت شد اقرار کرد یا اینکه موت
 حوائث و الا از این در قرآن و دعای حوائثی یاد نمیشود
 چه بسیار اشخاصی که میگفتند موت حوائث و مشیت ایشان
 غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب حوال ایشان نزد خدا
 ظاهر شد و همین قسم تا اینکه در شجره کتاب مشیت شود تا آنکه

کنند

کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را عالم اتریان میدانستند
 نازل شد و قلم حیا میکشید تا آنچه کردند و کردارشان را نشان میداد
 و روز میگفتند که ان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و
 اطهار دین اسلام می نموده و علم خود را خارج میدادند و بیخبر
 منقطع کرده خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای او در قرآن
 مقدم فرموده بود میگویند و حال آنکه بقره های آنها را اهل
 حلال نبود زیرا که از روی ایمان مجاز نمیکشیدند این است
 علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده ان اقرار خود مختلف
 نمیشود زنده یا اینکه اقرار کنند که احوال است و از شیون محقق
 حق محجبت شود و این موفقی است که در یوم قیامت نفع میبخشد که
 بعد از ان در بر رخ لا ان یطلع الله ستم الحقیقه و انما الا
 بالبرذخ بین الظهور و بین لاما هو العرف بین الناس بعد من
 اجسادهم فان هذا روز ما کفیر الناس لان بعد موتهم لا یعلم
 ما یفعل علیهم الا الله و ان ما هم به یؤمنون لا بدان بعلون
 و هر گاه کسی در حج موت سیر نماید عجایب الا انهار بما الا انهار
 ملاحظه می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود
 میدید کل شئی که بنام نومن محمد راجع میشود و ان عالم بخرد گرفته
 ناعالم بخرد نفی محض و نادر حیات است و کل شئی بنام نومن
 محمد راجع میشود و ان عالم بخرد الا منهن الی خدا و از شیون شجره اثبات

وچند بنوت بوده و اول میت بنوده و قاء میت بود و اول
 چونکه میت شده فاده شده در نفی و تاز چونکه میت شده
 باه مانده در انبات چه امر و زطاه است مده میت شدن
 مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق
 مؤمن بلکه از نکتت آنها است کل مؤمنین امر و زطاه میت شدن
 دون مؤمنین با نکه ذکر از ایشان نیست و اگر نکتت ایشان
 شده خود ایشان را حق نمیشوند باین نسبت بلکه بشری میجویند
 از نسبت خود با ایشان زیرا که امر و زطاه میت شدن اول دون حق
 نگویند آنچه در آن گفته می شود بنفسه بشری میجوید و طلب نکتت
 از خداوند میکند از برای و حال آنکه در نکتت ایشان ششم که
 شجره حقیقت برده نموده الهی منزل نموده و استند شده و بی
 چون مظاهر مختلف شده نمیشوند لهذا لا حقیقی که بر عباد الله
 ظاهرات که او می شناسد کل نفی را در امکان خود و اگر نخواهد
 فتره نازد از ذره جنت نمیرسد می تواند و اگر بر بعضی خطوط
 کند و در آنچه که لا یقوت است بر حفظ بیان همین خطوط و حکم میت
 بر او نمیشود و این قدر دانست بل ادق از این و کل این که اول
 اول و ابصار و از جوهر علم توحید اطلاق موت صحیح است الی
 مقام الحشر بحیث لوحی با حده مقام الالف الیا فادایر فیه
 و یصلح فادان لکن من شئون ملک الموت حیث تدخله عند

و اول محمد

+

و ان یجمله علی شانم لم یزل الباید عوا الله و تیران فعیضی و یحیی
 فاد او اوار الله ان یسحب عاشر فاذا ابله ام احد من اولیاءه
 بعضی عن روح البانیة و یؤیننه روح الالفه فانا یمكن ان
 یقره لان مثل ذلك یبذل عن الکلمه لان بعد الله اعظم لانه
 الالف وان یکتب البالم یظهر ما یار به وان یمثل ذلك کل کلمه
 و جزی حیث یدر که اهل النظر حتم لو یجد خوف ذلك الفطاس
 علی ما یحیی ذکر و روح البیض ان یجو عن فاد امرت فیه حیاة ذلك
 اللوح فان هذاه مقامه بمثل ما یرفع عن نفس الانسان ما یض
 عن ایمانها وان یکن عشر من یؤمن بالله لوح من یقبل از میت
 لا بد ان یبیت عنه ولا یبطل الیه لانه من شئون النار و فیهما فاد
 ری او حاضری من یؤمن بالله لا بد ان یحفظه بمثل ما یحیی بنفسه
 اذ انه من شئون النور و ان الکرمین ما هو اظهر خوف کل طهر
 ابطی خوف کل بطون و من یؤمن الموت لم یزل میت عند الله
 بان لا یشاء الا ماشاء و ذلك مؤثر عند نقطه الیسان از ما
 الله لا یظن الا بمیشنها هذا حق الموت لوان ان میت عند الله و حیات
 الله في الابداع شینا اعز من الموت عنده کل یؤمنون ان یکون
 مشیرهم مشیر من یظن الله و لکن اذا نظر لا یؤمنون بحبهم و یحیی
 بمثل کل من فدان بالفان قد جعلوا انفسهم علی شان لو وجع محمد
 الاحیوی الا ولی ان لا یفعل فی قوله لم یم و قد حج با علی ما قد ظهر

في اول ظهوره لان ذلك النشأة الآخرة عند نشأة الاول
 وان الذين يقولون ان محمدا رسول الله كل هذا جمعوا من بعد
 بل اجزاء من الاله بمثل ما يرضون لانفسهم من نسبة الاسلام وان
 برضوا له ما الكشوا وحقه ما الكشوا لان هذا ما لم يرض
 المسلم للسلام هذا شان الخلق عند الله وان بما يثبت بغير
 من قبل حينئذ يثبت ولكن كل محجوب لا يحصى عدد من ينسب
 نفسه الاله واما امر به في حبه الامر نشأة الله حتى
 ظهر ما ظهر وما للذين لا يعرفونه ناواشد عن احجابهم عن جعل
 الاسلام لهم ديناً وجعل القرآن لهم كتاباً وليس له عز من اخر
 الا وقد فان بلغنا ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر
 عليه هذا عز كل به بغير خوف واكره نفسي كويد كما اننا نحن
 اوداد اول ظهوره جواب كفته ميشود که در هر يك محقق است
 که اوست اول من اجاب الذي حين ما قال الله له الست بك
 قال بل سجانك لا اله الا انت انت رب العالمين
 واكره كويد ظهوره والله وانما نسبم قران که كتاب الله بود
 وكله ساكوبند امروز که كتاب الله هست در هر يك بود و هيبت
 فذكره شيندند ياديدند که آيات الله از نفسي ظاهر شده
 شهبه در بين ان براي ارباب فقه عي ما ندان نفس نفس الله
 ظاهر بوده وايات قبل از او بوده چنانچه آيات بعد از او است

در آيات

ومن اجاب او اول خلق است چنانچه قبل ميگفتند که من اجاب
 اول محمد بوده و اول خلق بوده چنانچه كل امر و منصرف الله
 اگر ميگویند در ذوات اول بوده این است ذوات اول زیرا که خورشید
 سما و بعینه از نور مظهره و الله هست و خداوند عالم بزل و لا
 قرب و بعد او بکل اشياء بر حد سوا بوده هیچ شئی بالنسبه
 با او اول شئی نیست یا بعد چهره شروع در خوف سهواست باشد
 بزعم مؤمنین یا مفسر شجره که عن الله ناطق است و حال انکه
 این اعتقاد محض هم و خیالات بلکه در عرف سکان ملائکه
 فصد همان محل ظهور است چنانچه کل در زیارت سید الشهداء
 میگویند یا محمد در حدیث مسطور است من اراد الحقین علی
 عارفاً جعفر بن زار الله خوفه رسته و نود اولوا الافئدة ظاهراً
 که همان نفس عرش الله بوده و او است عرش محمد رسول الله صلوات
 الله علیه و آله که یاریده نمیشود که کسی از عالم احدی از کعبه
 باشد آنچه شنیده می شود از کل عالم در این عالم مندرج است
 میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من آمن
 محمد شد دلیل است که در کل عالم مؤمن بود است و کل عالم
 در ظل همین عالم محقق میشود و در همین عالم ظاهر است
 نود اولوا الافئدة میاطون این بری کل شیء بحقیقت و خیال
 کنند امر موهومی یا که عند الله و عند اولوا الافئدة حقیقت نود

ذات الهی بزل و لا يزال ظهور و ان عین بطون او است بطون
او عین ظهور او است و آنچه از ظهور او الله ذکر میشود
مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او ان شجره
که هر سل کل سل و منزل کل کسبیل بوده و هست و اولم بزل و لا
بزال عین ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در
زمان با آنچه خواست ظاهر فرموده چنانچه همین زول قرآن
بظهور محمد اطهار قدرت خود فرموده و همین زول بیان
بنفسه بیان اطهار قدرت خود فرموده در نزد ظهور ^{بظهور}
الله با و اثبات دین خود خود هدیه بود که پیش از این
لما پیش از او است که مع کشتی بوده و هیچ شی با او نبوده
و او است که در شی نیست و در خوف شی نیست و با شی نیست
و آنچه ذکر میشود ان استواء او بر عرش استواء ظهور او است
بر قدرت نزل عرش جسد که سر بر یا گری در خوف او است
یا فلک اطلس یا فلک کبری در هموارت لم بزل و لا يزال بوده
و هست و کسی او را شناخته و نمی شناسد زیرا که یاد او
مخوف شده اند بام او و مخلوق میشوند بام او او است متنا
از هر دوی و نشاء و مقدس از هر نعمه و متالی لایدر که من شی
و آنه هم مدلت کل شی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من شی برات
ظهور او راجع میشود که من بظهور الله باشد و او است اجل و اعلا

از اینک

+

از اینک ذراته بنواذ اشاره کند بسوی او و من بظهور الله دل
خلاق او است و ذکر همین او راجع بقواد او میگردد و او قواد او
هر دو خلق او هستند لم بزل الله کان رباً و لا مرئوب لم بزل الله
کان لها و لا مالوه لم بزل الله کان قادراً و لا مقدر لم بزل الله
کان عالماً و لا معام لم بزل الله کان واحداً و لا معدود و آنچه
ذکر میشود لم بزل الله واحد و لا تعدود در وقتی است که در ظهور
من بظهور الله عدد واحد با و ایمان آورده باشد که اصله
ایشان دلالت میکند بر وحدانیت او و معدودی غیر ازها نیست
و عین این کل اسما و صفات و نظیر خود مکن که لم بزل الله کان
واحداً اگر در این ظهور مومن نیستی در ظهور او لا الان موفی
و از برای رسول خدا مشاهده میکنی کل اسما و صفات را اگر بخوبی
بگویی آنه سلطان می بینی که در امت او هست که خود را بگو از
عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او معالی است از
اینکه معشور شود بدگر این سلطان و اگر بخوبی بگویی آنه
مفتخر مشاهده میکنی اولو الاشداد و لا در ظل طاعت او که
بدگر اینک ما از امت او هستیم مفتخر هستند و حال آنکه اقتدار
ذات او معالی است از آنکه معشور شود با این اقتدار و اگر
بخوبی بگویی آنه عالم می بینی اولو العلم که نیست بسوی او
انعام میکنند و حال آنکه معالی است علم ذات او از انعام

با علم این علما و اگر بخوایم بگوییم آنکه حکم می بینی اولاً ملک بسیار
 که در ظل حکم او مضطر هستند بجا کومت و حال آنکه متعالی است
 حکومت کینونیت او از اثر آن بظواهر این احکام از قبل
 او و بمنزل این کل اسما و صفات را بعین خود مشاهده کن که
 عبد در حینکه عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر او باشد
 نیست قادر الا او زیرا که در ظهوری آنچه مهندی بان ظهور ^{میشود}
 شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور او که ادم اول باشد
 الا ما لانها فی ذاتی نمی بینی الا بالله و عیسوا عارف شوی ^{بظهور}
 الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت او لیه باشد زیرا که غیر
 این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشهدا علیه السلام
 الهی علیت با اختلاف الایثار و ثقافات الاطوار ان مرادک
 من ان تعرف الای کل شیء حتی لا اجعلک فی شیء زیرا که این است
 نزه وجود کل شیء که کل شیء را قائم به مشیت او لیه بدانند و در هیچ شیء
 ملاحظه نکنند الا ظهور الله بعد مشیت شیء که بمنزل ظهور شده
 و الا نسبت ظهور بکل اشیا سوائه است زیرا که یک نوع ظهور
 ایات الله است و از همان مبدا که ایات الله صادر میشود
 در نبوت نبی در دون ان هم با چرخ لایق است نازل میشود و نسبت
 این ظهور باین دو شیء ساری است الا آنکه این از اعلی اعلی
 اثبات است و ان از ادنی دنیوی و اگر مشاهده این معنی را در ^{ظهور}

کلامی

کلامی نمود در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود منبراد این است که
 در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این مشع است و او ^{مثلاً}
 ذکره متعالی است از این که در شیء باشد یا یا شئی باشد یا ^{مثلاً}
 شئی باشد یا بعد شئی باشد یا خوف شئی باشد یا دون شئی ^{مثلاً}
 و آنچه مثبت است باو محقق است به مشیت او است و او بنفسها
 قائم است و لم یزل ولا یزال کل اسما در ظل او بوده و او در ظل
 مستقر است و مقام مشیت مقام نفعی بر آن که در هیچ شیء
 ظاهر نیست الا شاء از شئون ظهور امر بر این که مراد مثال این
 کلام این باشد که در هر شیء ذات مشیت دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیء دیده میشود که مشیت او
 باو محقق است مثلاً اگر هزار متعالی ذهب یک نفس در سبیل
 بیت الله صورت کند در این دیده نمی شود الا ان امری که رسول
 فرموده از قبل الله و همین قسم اگر بگویی کینونیت ذهب چگونه
 بهم رسید لابد راجع میشود بامر که ان امر راجع میشود بشیء حقیقت
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیء نیست
 که اطلاق مشیت شود بر او الا آنکه محقق الشیء است مشیت
 و او است قائم بنفس خود با الله عزوجل و او است کافی مشیت
 که لم یزل ولا یزال حول نفس خود طائفت است و او است که اولاد
 نکرده و نمیکند الا علی الله عزوجل الذی الایما الحسنی ملکوت ^{السموات}

والاخر وما بينهما الا الله الاله العزيز المحبوب وان ابراهيم اسمي تمام
 مثلا اگر گفته میشود خداوند عز وجل الابد و مظهر هست
 که در عرفه مشیت اولیه ذکر شوند و لم یزل ولا یزال مستقر باشند
 که دلالت نکند الامر و فطوری من الایمن شی الا در عرفه مظهر
 ربه و لایسکن بنی الایمانه و لایرین شی الا آیاه و لا یعتقد
 فی الله ما یعتقد الخلق لان الله سبحانه لم یکن فی شیء ولا من شیء ولا
 علی شیء ولا الاشیء ولا یدکر شیء و کل شیء و من خلق له لریوف و یکریمه
 احد و من و لا یوحده بذاته احد سواد و کل ما قد عرفت المشیه
 ما عرفت الا بقدرها و کل ما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد
 تجلت المشیه فیها و ان الله عز وجل بذاته لریوف و لا یدرک لریوف
 یستجیر و لریفقتی و لا سبیل لاحد الیه الا بالعبودیه عن غفانه و الاستغفار
 فی ظل وجدانیه و استغفاله لم یزل کل شیء الیکسوف و انبیه
 و جوهشیر و بحریشیر و اولیشیر و اخریشیر و ظاهریشیر و باطنیشیر و
 کافوریشیر و سارحیشیر و اندهوز اعلى عا و سلطان نشیر و
 و الهی سمویک قد و سینه مشعال عن کل ذکر و رشا و مفضل
 عن کل لغث و فعلا لم یزل الله کان لها و احدا احد احد افرا
 حیاً فوما داننا ابا معتمد لم یخذ لنفسه صاحبه و لا اولاد
 و ان مادونه خلق له قد خلفه بامر و ان لم یزل ولا یزال عنی عن
 نفسه بنفسه و کیف لایكون غیبا عن و من و مستغیا عن نا

بذاته

+

بذاته و کبفت لایکون مستغیا عن غیره سبحانه و تعالی بما یبغی
 لعل و ندسه و سمود کون انه کان علیا علیا الایمانه
 من الواحد الشانه فی بیان حقیقه القبر لخص این باب انکه از برای
 هر روحی نبوی در حد امکان خود مقدر و کل منزه میگردد در حین
 ظهور و من مظهر الله بنفسی که بعث او بعث کل میشود و خرد
 حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود
 چنانچه در حفظه بیان چنانکه مظهر الوهیت بعثت رسول الله
 از نفسی از وجود بعثت انچه در ظل او محسوس میشود و بعثت او
 میشود چنانچه در فرق از حق انچه حکم کرده میشود امر و زبیر دین
 اسلام میشود و همینکه حکم بعثت رسول الله شد بدین
 بدین او مبطرفا و خواهد شد و کل ارواح حقه که معندی بیاید
 میشوند راجع میشود بنفسی اولیه که در یوم قیامت در ذوال
 اجابت امر الله میکند و افرار بوجدانیت او و کل ارواح خود
 حقه راجع میشود بشیخه نفی در زمان ظهور او چنانچه انچه از
 دون حقه فراموش بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث
 شدند و ارواح حقه چون شجره انبات رفیع شد کل در ظل
 او رفیع تر از این است که روح ذار و حی روح دیگر متصل گردد
 بلکه کل در امکانه مقامات خود هستند متلاحق و متخیر
 امکانه افنده خود هستند بر بعثت اول الهام مبعوث میشوند

نه این است که ادواج الهما از امکانه خود بخا و ز نماید و هم چنین
 آنچه در مؤمنین در ظل این حروف هستند و خبری که کلام او
 سوال کرده میشوند در جواهر امکانیه در ذوال سوال کرده میشود
 تا آنکه بشونان مالا نهاییه مفصل میگردد و همین قسم در
 ظل آنچه درون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شرح فقی
 سوال میشود این است معنی از حدیث ظاهر که در یوم نیامت
 امیر المؤمنین علیه السلام هر صراط بین یدی الله اخرا میفرماید که آنچه
 خبر بوده از من است و تا حرف فقی اثر میسند که آنچه
 شمرده از من است بشون چیزی نه الا مالا نهاییه در ملک منگنه
 و كذلك در شون افکیه مثلا اگر هر ارسال معنی بر معنی خیز
 وارد آورد بواسطه حرف است که حرف نماند فقی در اول ظهور
 وارد آورده و کل شون منگنه منفیه راجع با و میشود و
 کل شون مثبتیه چنین راجع با اول من می شود و او راجع
 الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث فرماید بنفسه
 مبعوث نمیکرد از نفس خود و شرح فقی هم در حد خود راجع
 الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث فرماید که این
 شجره اول نیز خود میداند و نزدیک این است خبر کلیه بشون کل
 انفس منگنه است هر روز از هر معنی که سوال کرده شود از
 ایمان بالله و آیات او در بیان و واجبات نماید جز او مملو از

نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هرگاه اجابت نکند
 خبر او مملو از نادم میگردد و مظاهر نعمت بر او نازل میشوند و نفس
 جزئیته زیرا که این شانه از شون از نفس کلیه بنا و بر چنانچه
 مجب حق شانه است از شون نفس کلیه نور میروان برای او بشود
 و بیشتر ذکر میشود و از برای او درون ذلالت این است که ترمیم دهد
 از برای هر نفسی از آثار با پند فقی است زیرا که اگر از شون چنانچه
 علی بن ابی طالب راجع با و بعد در نشانه آخری از او مفصل میگردد
 نه اینک نفس او میشود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الفیج
 واجع شد با ایمان بکتاب طاف و از اینجا منتشر شد خلق او در دنیا
 اسلام شد و کم تا آنکه منتهی شد بوم او بوم نزول بیان راجع
 شد با و از او منتشر شد در خلق آخری اما شانه الله در این جنب
 نشود و نما می نماید تا بوم من بظرفه الله انوقت راجع بکتاب الفیج
 و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخری اما شانه الله حیت لا حد
 لفضل الله وجوده و هم چنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیج
 مؤمن بوده واجع شده با اول من بپوشن بر سهول الله و از او
 گشته در دوزخ علی بن بیان در حدیث الشری بوده تا آنکه راجع
 با اول حرف فقی از بیان و بعد از او مفصل شده و سیر میکند
 در مقامی خود تا آنکه راجع میشود با اول من بپوشن بر سهول الله
 و بعد مفصل میگردد و در کل این عوالم البسی و زان میشود که چه

حریز باشد و مقر او نافر میشود اگر چه اعلام کند خرق او را باشد
 و اکل او مثل نلک و برعکس لباس و من آن از آنچه در جنت خلقت
 شده میشود و مفعدا و اعلیٰ غرض ضوان همکدر و اکل او
 اعلیٰ ثمرات جنت میشود و اگر چه پوشیده الا طفل و زن نشسته
 الابرار و ثنای او نکرده الابرار کا هو و هیچ نفس مؤمن نیست
 که روح او قبض شود الا آنکه قبرا او روحی میشود و از وی اخراج
 خلقت آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نوزاد و بیست
 و هم چنین هیچ نفسی نیست که مؤمن ببسیان نباشد الا و آنکه
 ظلم طاعت ندارد و آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عز و جل و هر گاه
 بخواد نفسی که در این عالم مشاهده کند باین فضل در حق شیخ
 اثبات نازک شده شئون مشکوره ازین شجره هم هر نفسی عاقلی
 علیها باینچه خداوند طاف فرموده مثلند و هم چنین بخواند
 خداوند مشاهده کند نظر کند باینچه در حق شیخ نفسی نازک فرموده
 که شئون مشکوره از او بمنزل او معدن خواهد بود چنانچه شئون
 مشکوره از علیتین بمنزل او مشتم خواهد بود این است بیان ^{حقیقت}
 خبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق واقع نموده باشد
 و اقوال بر اینک بر حق است نه امید باشد هر کس بیان الله در نزد
 حق نهیده باشد باین کلمه هم ان الضمیر میگوید روح هیچ شیخی
 از حد خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تغلق بخواند میگوید ولم یزل

علی است

خلق است و روحی که تغلق بخواند میگوید ولم یزل خلق است و روحی که بداند
 علی الله بوده ولم یزل مدلت و از برای او امکان وحدت و نیست
 و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود الا آنکه خداوند عالم
 عز سلطانه از میفرماید ما آنکه سجدین و معتدین و موحدین
 و مکبرین را که او را رفیع ساخته را آنکه بکل اعلیٰ از جنت و
 اقصیٰ اصغ از رضوان جاد دهند و بعد از ذکر شیخی خواهد دید خزن
 بعد از موت اگر مؤمن بوده باینچه خدا در بیان نازک فرموده الا
 ظهور او که اول ظهور این مقبول خواهد بود بمنزل بقوسبکدان
 اول ظهور این امر بدون ایمان حد و بیان قبض روح شده که با
 از جنت برایشان بمنزور و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور
 بظهور الله بعد از اینکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینک او حقا
 و فاصله شود در آنچه منجست از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که
 بدون ایمان ببسیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی خشد
 بعد از ذکر شیخی از چیز حسن و ظلم خائف میشود که ذکر کند از آنچه
 از برای او مهیا شده طوری از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
 بمن بظهور الله و کلمات او باشد که او است مؤمن ببسیان و آنچه
 در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حد ^{منزای}
 نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله بمنزل آنکه
 اهل فرغان در فرغان بودند و الا من شاء الله در چین ظهور بیان

تظاهر بپراکندگی و فطره بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اصل
 نادر در خالدا لایم شأ الله و این مشیت در ظاهر و در منظر
 الله نزل اولو العلم ثابت میگردد مثلا حرف الخبلیه قبل
 بعث رسول الله در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده
 عامل بوده و چنین بعث حکم نادر میشود بر اهل ادا و اگر درین بین
 نفی از ایشان مهندی شود مرثا الله در حق او صدق میکند
 که از ناریجات یا خیر داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه
 نازل در اوست در جنت بوده الا مرثا الله ان و حق است که یکی
 از نفوس از مؤمن بیجان نشود که داخل در نادر میشود و از
 جنت خارج میشود و لم نزل من کل کلمه مشیت در هر بنامی ظاهر
 مرفوع و در طلوع لیل که بیدگر ریزخ در میشود مشیت الله باطن
 یدخل من شأ جنته و یبعث من شأ عن جنته کسی را علم نیست
 با و الا انک کسیکه از حد و بیان تجاوز کند که ان وقت لا یقر
 که مشیت او مشیتی از مشیت قبل او باشد و الا او هر روز مرثا
 چه بسا همان مظهر مشیت کلید در ریزخ بشود از جنل خود با
 از معرفت با مفتوح نماید که تواند محمد شد چنانچه از اول ظهور
 رسول الله الی بعث همین حال بود و قبل از این ظهور از حدین
 عروج عینی این امر مبطل بود چنانچه از حدین جنف روح رسول الله
 صلوات الله علیه و اله الا اول قول بیان مشیت مبطل در میان خلق

وکی گفتند

وکی بمشناخت او و از پراکندگی او و از اول و از اول در مقام فقطه
 او کبر بازه بوده و هست و حرف جود را مکنه خود و سایر حرف
 از علیین و در نهاد را مکنه خود کل محمد از او هستند و او پیشا
 کل را و لکن کسی او را نمیشناسد و هر کسی منقطع شود بسوی او
 لابد مده میدهد و او امر حیت لا یوحی از اوله هو القادر سبحان
 و اللعنه العالم الی اب العاشر من الواحد الثانیه بیان سوال
 الملائکه فی القبر لخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین عن
 یظهر الله از مردم سوال میکند که آیا این شما بچه جز نباش
 جواب میگویند بچیت بیان و اگر ان روز مؤمن هستند با پایت
 جواب ملائکه را بچیت که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم
 نموده میدهند و الا حجه الله بر ایشان بالغ میشود و حرف
 ایمان یا آورده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد از
 رجوع نموده محض و خداوندی من حال ایشان را نموده بعد
 عالم اگر جواب داده از ایمان با و ایات حمت در حق او نازل فرموده
 و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در ان روز در حق
 او جاری میشود مثلا آنچه فقطه بیان نازل فرموده در حق هر
 الی یوم القیامت ثابت می ماند مظاهر حق در نادر و مظاهر بود در
 اثبات و اول رزون حرف علیین معذب و نازل در جنت
 خداوند که در حرف علیین نازل فرموده مخلد و این مصلحت است

که از برای او مثل نیست الا یوم القیامة و آنچه در این و حکم او شود
 در مشرب جسدی را جمع با او میگردد اگر مؤمن است روضه ایست از ویجا
 جنت و اگر دین مؤمن است صفندی است از مفاعد ناد
 چنانچه در چنین حیات هم در نزد او الوالعلم حکم همان است اگر
 مؤمنی بر ارض زاب نشیند از غلظت از قطع رضوان میگردد
 در یوم قیامت باذن الله عزوجل الا ان ارض تا او میگردد با
 خدا بدین عزوجل و از او رجوع ملائکه الله و عرض او رجوع
 اولاد بر من بظهور الله هست بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی
 فانی از آن نبوده و نیست نیز برین و در عود سبحان الله عزوجل
 ما بدگرید اسم شی من خلیل من بعد له الخلق فالارض ملکوت الاله
 و السموات و ما بدیهما الا اله الا هو المنکر للمغال البیاب
 الخاری و العزیز بیان ان البعث حق لخص این با و انکه خداوند
 کل اخلق فرموده با آنچه در کتاب خود تا اول فرموده از ادراج علیین
 و درون آنها که متعلق بحروف آنها است و هر شی که اطلاق شیب نیست بر او شود
 در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت شی بدگر من بظهور الله
 است در آن روز زیرا که خلق ان شی هم در اول بدگر او بوده
 اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلا این نجان و نلیکین بلور
 که الان بین یدی الله است گذارده در یوم قیامت مبعوث
 میشود بکیویت و زانیت و نفسا نیز فایده در وقت که شیخ

حقیقت

حقیقت نشطی فرماید که این نجان و نلیکین بعینه او است
 در هر نجان و نلیکین که حکم شود از وی شود چنانچه قبل وجود
 بقول بلفظ بیان بوده مثل حد جماد زده شده تا در کل
 کل در آن نمایند مثلا در این کور و حرفی فرار داده بقول خود
 در آن قیامت هم در هر نفسی که بخاهد این حرف اصبعوتی نماید
 و بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شی نمیکند بکسین نیز و چونکه
 قول او قول الله است در چنین قول کینیت نیست شی منکون میشود
 اگر در علیین است بدگر حق و اگر در دین علیین است بدون
 او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا فرار داده کل بایات الله قائم
 و همین قسم امروز ذکر و زبعت قرآن است کل با او الله مبعوث
 و قائم میشود و کل ما علی الارض بین یدی الله هست و بعثت کل
 بر جوهر کل میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحد میشود بعثت
 کل هم بر نفس واحد میشود در چنین نفس واحد بعثت میشود
 کل شی فرار داده را بکنه خود میشود اگر چه بدگر الله باشد که خدا
 تا اول فرماید بعثت شی را و کسی عزیز او نداند و بعد بشهادة الله
 کل شهادت دهند مثل انکه این بعینه بساطی است که مشبه
 اولتیه بر روی او نشسته و حال انکه اولی از برای او نبوده و ذکر
 هر ظهور و بنفسه در حق او میشود تا انکه بعینه این بساطی
 که بر روی او نشسته بود رسول خدا و این است ستر آنچه در احادیث

۴

مذکور است که آنچه در توفیق بین بوده در توفیق نام ال محمد
 در آنکه حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید
 در حق هر شیئی همان شیئی بوده آنچه در صدر اسلام محمد بن عبد
 بران وصف و بران نوع ظهور بوده و امر و زبر این وصف و
 بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت
 او را کعبت کل شیئی را در نفس واحد نتواند گوید و اگر چه هر فی
 اگر بفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد بیعت اخذ کند
 تا یوم ظهور من بظهور الله که هر کس بسوی او راجع شد بیعت او
 در علی بن و در ظل شجر اثبات میگردد و الا بیعت آن در دون
 علی بن در ظل شجر نمی میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بیعت او
 همین قدر که میفرماید صیغوت گویم کل شیئی را کل صیغوت میگردد
 در آنکه خود در ظل بنقطه واحد اگر در علی بن است شجر اثبات
 و اگر در دون آن است بجز تقی و لا یفرج عن علم الله من شیئی لانه
 السموات و الارض و لا ما بینهما بیعت کل شیئی یا امره ان کان علی
 کل شیئی فلیدا و بیعت هیچ نفسی از نفس نیست میشود که از آن فرماید
 بیرون آید بلکه بیعت کل از نفس حیوان زبان میگردد اگر از
 علی بن است از مؤمنین و اگر از دون علی بن است از دون
 آن و مرتب بیعت از برای بیعت هر شیئی در یوم قیامت نزد خداوند
 عزوجل از آن الله بیدک و لا تطلق شریعتی و قدر خلق کل شیئی

نیز

شعبه و الله علی کل شیئی قدیر الباشا و الصغیر الشیان الشیان
 و آن حق ملحق این باب آنکه مراد از صراط در هر زمان ظهور است
 و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا بر دون
 و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای امتحان کمال
 با آورده از سموات و ارض او وسیع بل از سما مقبولات و ارض
 قابلیات اعلی و مرتب بر این صراط که ایات بیان با استدلال
 بوده بعضی در توفیق اسماع گفتند بلی و بشاهد المانی عبد
 که این فیه شریعتی است بشاهد المانی ایشان از صراط او بیعت از وصل
 بیعتی وصل و بعضی بدون اسماع کلمات بنظر او ایمان آورده
 و ایشان از صراط گذشته او بیعت از کاف کی بیعت آن و بعضی
 ایات الله و اشئیه و بعد ما یطلق علیه اسم النبی تا مل نموده
 ایشان بر صراط حیران مانده و بیعت و در هر سال بلکه
 این از جهت ذکر حدیث است که در مقام طلوع شمس بویست
 واقف شده و الا ایام و سنین و شعور منقطع است از وقت
 زیرا که اولی از برای ظهور الله بنوده که محدود و محدود و کل
 مظاهر ظهور و راجع میشود و امر و بنقطه بیان این است
 که در عالم لاحد شامل ناظر نموده و مستی از عالم لاحد او بیعت
 لمح بصیر گذشته و سیر نموده اگر چه جدید جبهه هر کس زیاده
 شامل نموده بر صراط و فوف او بر صراط زیاده چه با امتحان که

نیز

بر صراطی مانند قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط
 کتاب قاف مانده الا الان و حال آنکه قیامت از گذشت و آنچه
 احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کنی که بعضی
 قطرات گل را ببینند و از برای دوزخ مؤمنین ادق از شعروا
 از سیف است صراط زیرا که عیسوا نند که از حیث ایات مثل
 پیرهن روند و نه ایشان بمنزل نمایند و نه از بعد بقوس خود افراز
 بخی گستر این است که انبوی ایشان احداث سیف و ادق از شع
 میگرد و از برای مؤمنین او سع از جنت میگرد و زیرا که میگویند
 دین ما بقران ثابت بود و ان بود کتاب خداوند که کل عاجز
 انانیان بایه از ایات بمنزل ان بودند و امر و زهان شجر که فرا
 و انکلم نمودنکام پیمان صیف باید کل من عند الله که از بی جنبه تنزل
 من به العالمین و عجزی که کل را بود در قران در بیان مشا^{هه}
 میشود و از برای ماهد و صل کاف بخوره نامل اینست در ایمان
 بخداوند و ایات او و افراز بحقیقت باب او و کلمات او چه بسیار
 انقضی که از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه بسیار انقضی
 که در جنت گذشته بنیاری افتند و بسیار استخاض که واقف بشوند
 و عیسوا نند بکنند و در جنت نایم هستند و مخربین یا واقفین
 هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجره النقی لادونها و چه بسیار
 منقی که از اول عمر الا اخر عمر عبادت خدا میکند و چندک ایات^{خدا}

را بیشتر

را میشوند تصدیق نمیکند و اگر نامل کند بر صراط واقف بشوند
 در ظل نار حشر میشود و اگر محمد کند داخل نار میگرد میشود و
 محصی بخراهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا
 من شاء الله و کل بو خوف با دوزخ ایمان در ظل الل نار حشر شده
 و خود جز نباشد و خداوند حکم ایشان از انزل فرمود و منال یوم^{قیامت}
 ثابت می ماند آنچه خداوند انزل فرموده و ایشان هنوز بر عزم
 خود در علو تقوی خود مشغول هستند و جز نزارند که حکم مارد
 حق اله از قبل الله شده بهمان حکم الا یوم القیامت در مقام^{خدا}
 معذب خواهند شد اگر چه و فی کل خداوند صراط و بار پامیداد
 کل میفهمند ولی هر کس بجزی میگرد که نزد خداوند بلا
 شکیست بوده و هست چنانچه امر و صراط الله ایات است
 و کل میثوانند حقیقت را ببینند و محجب مینمایند خود را بجزی
 که رفع نمیشد ایشان سبج انک اللهم لنا خذ ان ایدی
 الذین اسوا بالبیان یوم القیامت بفضلک علی ان من رفیم
 علی الصراط افرو من کل شی انک کنت علی کل شی رسیبا
 الذی اتاوا من کل شی انک حقیقه المیزان و انتر حق ملخص
 این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الاما الهامیر در هر ظهور
 میزان همان نقطه حقیقت هست و او امر شرع از خود او در
 اعلی ارب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس در^{خل}

میزان نقی شود داخل و میزان نادر هر کس داخل میزان
 اثبات شد داخل میزان جنت و در حواله نقی محقق نمیشود
 بولایت ابواب نادر و در حواله جنت محقق نمیشود الا بولایت
 ابواب جنت اگر چه کل نقی منتهی میشود بیک شجره و کل اثبات
 منتهی میشود بیک شجره چنانکه کسی خواهد میزان قبل را
 مشاهده کند نظر کند میزان ظهور و رسول الله از چنانکه
 بعثت آنحضرت بوده تا امروزه و الا ما الهامیر در کف عدل ابدان
 و فضل و الی ما الهامیر در کف فضل او بجز رفته و امر و میزان
 بیان است هر کس مخوف از او نیست در جنت و در میزان
 و الا در کف عدل و در نادر نیز که مبدع خلق نادر و جنت هر دو
 از نقطه حیثیت محقق میگردد حکم بر مفضل میکند خلق نادر
 و حکم بر غیر مفضل که میکند خلق نادر میگردد و خداوند خالق نادر
 و بود است بعثت که از نقطه باشد مالک عدل و فضیلت
 بعد از و فضل که از این شجره مظاهر میگردد زیرا که اگر در شجره
 قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین علیه السلام شده بود خلق جنت محقق
 نمیشد و همین قسم در ظل او نازل فرموده بود که کسی که شایع
 من نیست بر حق نیست خلق نادر محقق نمیشد حال آنکه شئون
 خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه شئون درون
 خیر است راجع بشجره نقی میگردد و حیثیت میزان در حیثیت

اولیه

اولیه شجره اولی است الی ما الهامیر الاخلاقات در ظل ان در علم الله
 گذشته مثلا اگر امر و حکم رسول الله من مفضل عمل نماید شانه
 از شئون ان میزان است و کسی که درون ان بگوید در کف
 عدل میزان است و از ظهور بیان کل نقی در ظل بقطره او کتبه
 میبویست شدند هر کس مفضل شد در کف فضل و اثبات ثابت
 میگردد و هر کس نفع بر چیزی مخوف در کف عدل نادر میگردد
 الا بوم من بظهور الله که او است میزان و امر او است میزان و امر او
 او است میزان و اخلاق او است میزان و صفات او است
 میزان و شئون او است میزان و ظهور او است میزان و کلمات
 او است میزان و ولایات او است میزان مابین الی میزان
 میزان اذ احقق النسب فی الكتاب و الاعلی فی در ما یقطع
 النسب یقطع الحكم الا صیر من کل النسب و بیقی النقی انما
 و انما کل النسب عن الله الواحد النوار عن کل کون و الا ان
 الامن عند الله الواحد القطار الباب الرابع والعش
 من الواحد الثاني بیان الحساب طحی این باب آنکه حساب کل
 بید الله هست و غیر الله و مقدر بر حساب کل نیست و خدا
 عالم حساب میفرماید کل شی را با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت
 در هر میزان بظهور او و در چنین بطون او حساب میفرماید کل را
 و لی حکم ظاهر میگردد و الا در حقی ظهور و حساب میفرماید کل را

۱۴

در یوم قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل
 خلق احساب فرموده بیک کلمه وان این است انما انا الله
 لا اله الا انا و بیک کلمه هر کس ثواب نمود در ناردقی بعد احساب
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد و بنور اثبات بفضل حساب
 کرده شد بر او که سوی با علی الاخری نفوس مستدر که از ایشان
 راجع میشود بنفوس مؤمنه و بنور آن زیرا که غیر آنها در قیامت
 رسول خدا حساب کرده شدند و فاء گشتند فناء ایمان نه
 جسد و کل ارض از اجساد ایشان پراست و بنفوس مؤمنه
 بقرآن هیچ چیزی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب
 الله بنور و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر نمود
 بان حجت که دین این نفوس مؤمنه باین ثابت بود و این کلمه
 که حساب کل بان شده الی یوم القيمة میشود بهمان لسان
 ایات قرآنی که لسان عرب است و افضح انکل السن است نازل
 فرمود و اکثر بعد احساب کرده شده در ناردقی لاشی گشته
 و بنفوس سیکر اقرار بنو حید خداوند نموده در این کلمه بفضل
 حساب کرده شده و جز اراده شدند با حشر جزا بایا ذکرا
 یوم القيمة با عز است و کل خیر در همین ایات نازل شده
 و الی یوم القيمة بان ایشان میرسد زیرا که هیچ ایه خداوند
 نازل فرموده الا اوح معافان در خلال آن هستند و راجع

بان نفسی

بان نفسی که خداوند در جای ایشان این ایات را نازل
 فرموده میگردند در طول لیل الیل که مابین الظهور و بین
 و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خداست
 جواب گفته میشود که همین کلمه بعینه در قرآن نازل شده
 و ضل از شجره طوریست که خداوند در قرآن نازل فرموده
 ذکر شده با آنچه از قول رسول الله که این کلمه را نازل نمود
 یقین نمودید که از فضل الله هست بهمان حجت این اثبات
 میشود زیرا که در اینجا می گفتند که با علی الاخری از ایشان
 با و عاجز هستند در اینجا هم اولوا العلم مشاهده این ایات
 نموده و می نمایند بجهت حجت یقین نگردد که این کلام خداوند
 نیست اگر باینان نفسی که ایشان او را شجره حقیقت اگر
 کاتبی بتواند برشت در بیک روز و الف بنویسد و الا بعد
 که بتواند مثل این نوع ایات که شیهه از برای اولوا الافئده نیست
 که من قبل الله هست زیرا که بعضیها شهادت میدهند که
 کلام الله است شی مثل او منطقی نتوانند نمود و ان کلام نفسی
 که کلام الله باشد زیرا که فاش اولم بزرگ لا یرال بوده هست
 کلام در مقام خلق و ابداع است و چونکه در مشیت دیده میشود
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد
 زیرا که غیر الله معتمد بر مثل او نیست و کسی که باین شجره بوده

یا خواهد بود عنین داده که این کلام بر محض فطرت او است
 او سهل و اقرب است چنانکه از شئون مناجات و خطب
 و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او که
 دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است ایاناً
 گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات اول الم برل
 و لا برال بر حالت واحد بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا
 بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است و خدا
 اجل و اعظم است از اینکه صفت باین صفت گردد و معوت
 باین هندسه و بطور حقیقی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشود
 در بیان هم محتمل میشود این است که مردم از حساب خداوند
 باک نداشته که او اول عمر تا آخر عمر قلم لایستی گرفته شود
 بر ایشان چه قدر نفس خائف است در این محاسبات
 که مقدار آن مقدار دنیا است نزدین و او چنانچه که مقدار
 در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و در اجماع بصفا
 ابدی میگردد متذکر نمیشود و حال آنکه اولو الاقصد کل ما
 الاخری امید دهند که در یوم قیامت شجره حقیقت در باره
 ایشان کلمه بلی بنویسند لا لایز که حساب باین دو کلمه کرده
 میشود و حمد خدا را که امروز نفس صیری نیست که عظمت
 یوم حساب را مشاهده نماید چه نفس محجیه از محاسبات

یوم

و بنیاده ترسیه که راجع میشود باین که خداوند دوست
 مینماید که کسی در فتنه او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام
 کل مینماید و اینک مشغل الذم یعنی نکرند و این غافلند
 از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هر آید و پست
 و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جن و حساب قلم لایستی
 برود و ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور
 ایمان نیست که اگر شعور ایمان می بود ملامت الاخری را می داد
 که حساب ایشان بفضول کرده شود نه عدل زیرا که بعد از
 فار الیوم القیمه معدب میگردد و بفضل الیوم القیمه
 مشتمل میگردد و سنه سبع از ظهور من بظهور الله سنه
 حساب است اگر چه خواهد شمس سبع می آید و الا سبع
 سبع و الا ایام سبع یفعل انشاء و حکم مایه لایستل عما
 یفعل و کل ما الکثب اید بهم یستلون البیاب الثامن عشر
 من الواحد الثانی فی بیان الکتاب و آنرا حق مطلق این باب آنکه
 مراد از کتاب آنچه نیست که از قبل فقط حقیقت ظاهر شود
 زیرا که از برای ذات اول الم برل و لا برال شد بلی و غیر ی نیست
 بلکه کتاب فقط بیان کتاب است که عدل علی الله است زیرا
 غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از برای خوف گرفته اما
 لایز از آن میشود چه از آن فقط حقیقت منقشر گردد و ذکر

کتاب میشود و آنچه من میظروا الله کتاب بخط خود نویسد کتاب است
 که بخط الله نوشته نشده زیرا که معنوی الله بوده و هست زیرا
 که کتاب او حیثی است ای روح متعارف بکلمه حق در کلمات که نازل می
 از هر شان که باشد که باشد سوا آنکه آیات باشد که ما غیر است
 حیوان است و مناجات که درین لم بشیر و تفاسیر آیات که هم
 واجب و تفاسیر مناجات که عمل مصطفی است در کتاب الله
 هست و شئون فارسیه بعین مثل شئون آیات است زیرا که
 کل از حق حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی تعبیر
 نظر کند وضاحت آیات را بعینها مشاهده می نماید و یقین
 میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه
 بسا اتم خاصه که اثر او گردند بر اینکه کتاب حق است ولی از حق
 حق محجوب مانده و چه بسا که بقطعه حقیقت که کتاب او کتاب الله
 هست بل اعراض کتاب او از کل شیئی بل حرف از کتاب او اعراض
 از کل شیئی انا سکتا در دم خائف از ایشان میشود که کتاب
 خود را بر ایشان نازل فرماید از نمانجات پابند و داخل جنت
 شوند و چه بسا از ملاحظه علو و رحمت خود نازل میفرماید
 و در آن کسی که نازل میشود و ملتفت نمیشود بلکه غلام حیا میکند
 که در کند و حال آنکه شیء در روز میخواند اللهم اعطنی کتاب پیغمبری
 حال که خدا عطا فرمود نمیکرد بلکه معطی را که رسول است از سوره

اگر تو

اگر تو اندازا آنچه غلام حیا میکند در حق مرتکب میشود و حال آنکه کتاب
 کتاب جنای او بوده و رسول او و از علم و فضل موجود بر او
 نازل فرموده و بنا بر آنکه یقین کند که کتاب الله هست و غیر
 او قادر بر مثل آن نیست چنانچه درین کل او و آیات قرآن
 محقق است در هیچ آیات او شیء حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی
 مطلع نشد و حال آنکه کل اثر او کرده و میکند بر اینکه کتاب حق
 در نزد ظهوری از ظهور شیء حقیقت مؤمنین با او کتاب
 از قبل بظهور او و کتاب او از بعد معنی میشوند بچینی که نمی توان
 الا شریک خالص و او اعزاز کبریت است چنانچه معنوی که بعضی
 مریم و کتاب او ایمان آورده اند اگر شناخته بودند که ظهور محمد
 بعینه همان ظهور بوده بجای شرف در آخرت و کتاب او همان
 انجیل بوده بجای شرف احدی از صادی از پس خود بر نکشته و
 بر رسول الله ایمان و کتاب او و صدیقان مؤمنه و همین قسم اگر مؤمنی
 بر رسول الله و کتاب او یقین کند که ظهور قائم علیه السلام و بیان
 ظهور رسول الله است بجای شرف و ادوات و این کتاب بعینه همان
 قرآن است که بجای شرف نازل شده و ادوات احدی از مؤمنین
 بقرآن خارج از دین خود نشده و از قرآن بجز بصر ایمان آورده
 و صدیقین بی بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عند
 مرد و مات بلکه آنچه با حق بر الیقین است از برای ایشان

+

شده زیرا که اگر فکر نمایند و در محبت که مانع از اسلام نشا
 شده مشاهده می نمایند بعینه همان محبت را بجا آورده بین
 مذکر که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که کینویات
 ایشان از شجره نفعی نبوده و راجع با و میشود اما الهای ایشان
 و اعمالی کرده اند در دین اسلام مستوع بوده من مستوفی بقدر
 خردی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب الهی
 نفع بایشان نمی بخشد اعمال الهام نفع می بخشد اگر چه با آنچه
 ما از آل الله بوده بلا تفسیر حریفی عمل کنند چنانچه این مطلب
 اکثر مجتهدین و معینین راجع با نفس خود نموده و عمل بقول
 بعد از وفات و جابز ندانسته اگر چه حق نافع عند الله ظاهر است
 و راجع میشود بشجره بیان و همان مطلق حکم که از آن مطلع ظاهر
 گشته جاری است در کل مدارک مجتهدین و معینین و هر کس
 حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد
 چون راجع الا الله میکرد و مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده
 و نیست در آنچه نازل و بیان شده من عند الله زیرا که
 هر حکمی در مقام خود صدقات و اختلاف و فقی است کرد
 مورد خاص شود اگر چه انوقت هم بعد از آنکه و مسامحت و
 افتقانات و آلات که مختلف شود و مختلف میکند و در علم برآورد
 در شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه از نقطه حقیقت

الی امر بد ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال انکه بظن
 در هر شریعتی اختلافات مالا نهایت در بین اهل ان ذکر میشود
 محقق است که آنچه من عند الله است در او اختلاف نیست با نبی
 بصورت این نقطه ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق
 کینویات است لم نزل در مجده و حدود است و اخل از طریقت
 در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث ظاهر میکند و در نظر
 خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون رجع میشود با
 در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه مدات کل شیء
 در چنین بطون خود ولی با آنچه در چنین ظهور مده می بوده زیرا که
 عزیزان از برای بقی معین حاصل نمیکند و الا من شاء الله از غلام
 قدیر الباء ان شاء الله و ان شاء الله بیان ان الجنة حق بلحقی این باب
 تا امر مذکی عزیز مظاهری که خداوند مخصوص بخود نموده گشتی
 جنت برانهدید و در نازار او آنچه متعلق بذکر جنت است در این
 عالم که مبدأ کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم است که کل در مقام عرش
 حقیقت باشند که اولی مخلوقی جمالی اوست چنانچه در دعای عرض
 این مطلب ذکر شده یا من اسوی بر جماعتی علی العرش و صاوم عرش
 عیبایه نازار کا صاوت العوالم عیبایه عرش و در قرآن در نزد اهل
 بیان مظهر جماعت حقیقت اولیه حضرت با مبدی المؤمنین
 علیه زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدأ او را آورده و در صحرای سوی

در هر شریعتی اختلافات

او میشود مثلاً از یوم اوم تا امروز در ظهور حقیقی یا اول
 من این با فتح ابواب جحی و درون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
 منتهی میشود باین ظهور و درون آن محقق میشود باین ظهور
 چنانچه اگر کسی بچهره نظر کند می بیند که کل عوالم صید الهاد مضافاً
 اراده بوده که او همیشه موجود میکرد و او بنفیرها و او است محیط
 بر کل عوالم باحاطه ریشه کسبوتی زیرا که هر صاحب سیر در این
 بیان صاحب سیر باشد از اربعلو و سیر او در نفس خود میکند
 زیرا که عالم انفس طبعی عالم انافاست مثلاً در انا که ظاهر شده
 ظهور محمد باینکه او اجازات در انفس کل مؤمنین با و مؤمن
 میشوند که او اول خلق بوده و هست بعد ازین که این طلب حقیقی
 کشته سیر از برای هیچ نفس نباشد که در عالم الله هیچ جنتی از
 ظهور الله در نقطه مشیت اعظم نبوده و نیست چنانچه از
 هر ظهوری بظهوری جنت آن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه
 کل ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن از جنت بعثت هیچ جنتی
 در علم خدا از آن نفس مشیت اعظم نبوده در آن ظهور زیرا
 که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با این خود
 و او اعظم از رسول خدا نمی داند و تحقیق این در انفس ظاهری
 نشد الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم
 از انیسو المؤمنین علیه بود چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی

نظر میکند

نظر میکند الا با و همین قسم درجه بدرجه مراتب ارباب جنت
 متعدد میگردد تا بحروف واحد منتهی میشود مثلاً در ظهور
 جنت خامس هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بران در جنت آخر
 حیات او اعظم نبوده که از وقت وحیده بوده در ارض طف
 و سکان جنت از وقت علی ابن الحسین علیه السلام و انرا بوده
 و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا بحرف بهم منتهی شود
 بعد ارج میگردد بنقطه و از جنت ظهور این امر بیخ تا
 در نقطه ان و آنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت بنقطه
 فرقان بوده در اخوت او که جنت بیان باشد در اولی او
 از جنت در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور
 من بظهور الله جنتی از آن اعظم تر نیست و جنت ظهور او
 مبدل میشود جنت اولی نقطه بیان جنت اخروی او بعد
 از آن جنت جنات حروفی که نفس مؤمن قبل کل انفس
 باشند اعظم جنات است و منتهی میشود اخروی ظهور جنت
 سبین در این است که در جنت هر ظهوری جنت قبل در وقت
 خود نباشد مثلاً در جنت ظهور جنت سبین جنت با عرض
 خود است و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند از برای هر
 جنتی که ظهور مشیت بنفیرها باشد نوزده باب قرار فرمودند
 چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که ظهور

همیشه این قسم بوده چنانچه در قرآن کل را جمع میشوند با ابواب
 باهل بیت و اهل بیت بر سواد خدا و رسول خدا بخدا این است
 که اسم وابع مدات من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی
 و اسم ثانی باسم اولی که نفس اسم باشد و کسی که اولی داخل این است
 شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلفظ الله فائز گردید
 و اقرار بوحداست او نموده چنانچه هیچ جوهر خطی در امکان متصور
 نیست که اعتراف و الذان توحید خدا بوده باشد و بیخ و نقد پس
 او چنانچه از نفسی که در این عالم بمنتهی ما بول خود فائز گردد در سبیل
 حق منتهای لذت او ادای شکر خداست او را بر تعقیب کربا و عطا
 فرموده مثلا عبیدی را خداوند بدید چه با بیست یا امامت یا
 بیعت فائز گرداند غایت همه او ادای شکر خداست که میگوید
 حمد خدا را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شرف
 ظاهر تیره بریده و که خداوند بر کشتی سلطنت جا دهد منتهای
 لذت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد او
 که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کل لذات را جمع میشود
 برکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کنونیات را جمع بان محل
 اقدس میکند و الفاظ هم بیا هم علیه را جمع میکند و این است که در
 نزد او لوازمه تراخی در اول ظاهر زیرا که از حمدی که بعد از ظهور
 مواهب الهیه ظاهر گرداندن بان نوع حمد از مصدر غرض از برای

حائز

حاصد شده این است که روح اول در جنتی داخل در جنت او لیر با
 ممکن است در امکان از هر نفسی رسیده چنانچه در کل رایان نموده
 که را جمع بیکه حمد میکند که در آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه
 منشعب گردان او منشعب میکند و از ظهورات جنبه از جوی
 عرفان گرفتار با ظاهر جسد منتهی شود حتی لباس حرمی را پوشیده
 میشود و آنچه را بپندارد در جنت هست با او مثلند میشود و
 بنفسه مثلند میشود الا بجلی خود که محل انقضای باشد و او
 کاف مستند به است که لم یزل ولا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید
 و بیست از برای او نیز اولی و نیز آخری و نیز منتهای و نیز غایتی چنانچه
 هر کس داخل در جنت قرآن شد آنچه مشاهده نعمت کند می بیند
 که از سما جود رسول الله بوده حتی آنکه مورد و دانسته با فو اوست
 بر بیست الا بعطیه از جنت او که حکم فرموده بان و اگر حکم
 بر غیران کرده بود که غیران نفسی که الان اوست بر بروکی میشود
 بگوید لم اوسم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای
 صعود خود آنچه را در انداز عطیه او است که عطیه الله هست
 هیچ شئی نیست ندارد الا بفضول وجود او مثلا اگر در این
 جنت لباس حرمی پوشد بیست مگر محض عطای او چنانچه قبل
 مقصد بر پوشیدن بود و نمیشو است این است که اگر چشم فواد
 خود و ابار نماید نمیشد کل وجود الا کفی از جود او و آنچه که



در جنت فرغان داخل شدند کل در ظل مایب اولیه که رسول الله باشد
 مستظلمند و ابواب دیگر جنت در قبضه این باب است بلکه او
 اینها را فتح نموده بجز خود متلاهم کس در حق حرف اخروی هیچ نما
 بمنتهای روح و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که خوان منصور
 نیست در این عالم نیست الا از اذن ان که فرموده این است یکی
 از ابواب جنت و هدایت من چنانچه آنچه بظواهر در جنت تربیت
 امام ثامن ظاهر شده نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که وصی
 عاشق من اگر چه الان نزد تربیت او این نوع ظهورات نیست
 ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه خود او و کف نشد
 او در ظل هر باب از ابواب جنت ابواب مالاها بیهوده هست
 چنانچه بعضی که در کلاهی یکی از ابواب جنت آمده بنفسه جنتی است
 از برای او در رتبه خود و الی مالاها بیهوده این ظاهر بوده جاری است
 و آنچه امر و لذت منصور است در این جنت است و از جنت
 مثل کل لذت منقطع شده چنانکه همین ظهور رسول الله کل لذت
 از جنت انجیلیه منقطع شد زیرا که کل در جنت در نوع خدا و نیا
 و رضای او و طاعت و مظاهر او است بعد از آنکه منقطع باشد
 نفسی از آن چه جنتی است اگر چه در هر خود بمنتهای لذت نمکته مستم
 کرد که اخراج بنا بر فنا میگرد و اگر در کتب نبیات حروف انجیلیه
 اینها از حق باشد که منها الیه لذت است اگر چه در ظهور عیبی بوده

ولی از

ولما و زمان امیر منقطع شده و او بیکان بقا است که تا حال همین
 نموده چنانکه اگر کل حروف انجیلیه بیضین بدانند که ظهور ^{سوال}
 همان ظهور عیبی بوده بخیر است من اهدای از حروف انجیلیه در
 انجیل خود باز نوحی اهدا ماند و در ان جنت منقطع نوحی اهدا شد
 و همین قسم بعد از فرغان که اگر امر و زمان لریه میکند حیثیت
 ندارد زیرا که اگر بین خود و خدا عمل میکند الله و کمان لذت نمی
 خدا الله از برای دور ان کرده و بهین کمان که حروف الفیه مانده
 انها هم مانده اند زیرا که مراتب الله طالع شد در جنت دیگر این است
 که کل لذت منقطع است الا من عرف الله و احدی و امن به و عرف جنت
 و امن به و عرف کتابه و امن به و عرف ما نزله کتابه و امن به و عرف
 قسم اهل این جنت در این جنت منقطع هستند الی اول ظهور
 من بظرفه الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در جنت ظهور است
 هیچ جنتی اعظم تر از ایمان با او و اطاعت او نیست و کل لذات
 از اهل بیان منقطع میگرد و طوی لمن بدخله طله و پسندند
 بیکره فانه یبغی بیخانه الکره الاخری و انما العوامن به و پسندند
 بیکره بدیش کره اخری بعد الاخری و لا غایزه و لا منزه و ان بقی
 ظهور و فیقطع الایمان و اللذة عند حین ظهور و صحبت
 کل بیان را که اگر در جنت ظهور من بظرفه الله کل موقی بان جنت
 اعظم و بقای الکره بدی طوی لکم شه طوی لکم شه طوی لکم و الا

اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده با بابت قبل از عدد اسم الله
 الاغیث که کل داخل شود و اگر نشده و بعد اسم الله المستغاث
 منهن شده و شنیده آید که فقط ظاهر شده و کل یعنی نکرده
 رحم بر انفسی خود کرده و کل بکلیه در ظل ان فقط ظاهر که کل در ظل
 شده آید مستظل گردید و اگر بشود بظاهر شده صاحب نفسی
 و اولوا العلم ان زبان خدین او نموده من معرفت از اولوا العلم
 بلکه مدققین نظر بمنزل این زبان که انها محجبه باشد و مدققین نظر
 و صاحبان منظر اگر چه بر لباس نفوس مسکت بود سیفت بدو
 در جنت که نیز و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل با
 ماده مامل نکرده و کل داخل شوند در ظل ظلال او که او است اولوا
 و او است ظاهر مباطن و اگر شنیدید در شرح و ابتهال بر آید
 که فضل خدا المستغاث از شما مفلوح نکند و اگر شنیدید
 الی مستغاث که ظاهر کشنده من هو محبوبی و محبوبکم و ملککم ملککم
 فان لا نصبرن فله ما یفتقر نفس ملذخات کلکم اجمعون
 فی ظل الله و لا نقولن لم ویم فان هذا العظم اری ایاکم خلتکم
 عن نار بعد که بمانند از شما که بمانند ان با اهل البیان کل نشکرده
 که اگر معنی بقدر تنقیح صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا
 و درین بیان نیست و داخل ناداست الا انک ظهور الله ظاهر
 نشود که ان وقت کل مکلف با ابتهال و تفریح هشدن این است

که بمنزل

که بمنزل ظهور مانده که عیسی بیاید و بمانند و بمنزل نصاری که محمد بیاید
 و بمانند و بمنزل امت محمد که قائم ال محمد ظاهر شود بمانند و ان یعنی
 فتاوی بان یعنی من البیان احد الاخوان جائت بفظه البیان فاضی بها
 و انتم علی انتم علیه لباقون قسم بمن نظر الله که هیچ قسمی در عالم جدا
 از ان اعظم تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود واحد در بیان با
 مانند کل لغت بیان از برای او هست بضعف زیرا که امر و نفی
 و قیاسیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است
 لغت انجلیتیه از برای اشخاصی که داخل از آن نشده بود بوده لغت
 هم در حق ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدار
 در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع داخل شده چنانچه
 اگر کسی از حروف قران مانند که در ظل بیان داخل نشود داخل قران نکند
 و در ظل شجره محمدیه مستظل شده و الاختلف از ظهور اشرف او در
 عنکده و همین قسم در انجیل گفته میشود که اگر نفس مؤمن بعیسی بود
 ایمان بخدی می آورد همین قدر که می آورد و لست که ایمان با انجیل
 عیسی ندانسته چنانچه اگر از کسی در احادیث فتنه و اخطان منظر
 نماید مشاهده می نماید که چه قدر اولیای حق از برای نجات این خلق
 در بوم ظهور و اهتمام فرموده چنانچه مدقین نظر در کتاب خود ذکر
 نموده که ظهور حضرت علی در ظهور و حیثیت مسؤل آنها است
 که در حدیث تکمیل مذکور است ولی بعد از الله من شیاء ویدخل الجنة

من برید این است حقیقت جنت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم
 الا الله هناك ما لا یعین رات ولا ین سمعت ولا ینظر علی قلب
 بشر فخلق الله فیها من کل ما کلت عنده سائلون واکر اجر سموات
 مداد کرد و کل اشیا فلم وکل ذی روح کاتب هر پندش از پناه
 جنت بعد از موت راستواند رش نموده و مداران مدار همین
 جنتی است که در حیات عبودت گذر شد اگر در این حیات داخل جنت
 ظهور و الله کند داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد
 و الا داخل نادر خواهد شد چنانچه ما فیض عود با الله عن ذلك
 ما وایت تلك الجنة الا الله ولا فیها الا ایاه ولا من فیها الا ایاه
ولا من بعدها الا ایاه ولا من قودها الا ایاه ولا من دونها الا ایاه
له الخلق والارض قبل من بعد الا اله الا هو الحی القیوم وجه
 بسا نفسی در ظهوری انا علی علو اهل جنت است و چنانچه ظهور
 بعد از ادنی دنیا اهل نادر میگردد پناه برده بجدا و اعصاب در دنیا
 بحیل فقط بیان در اول و اجزای او که او است عینی از اینک کسی
 ایمان با او و در یا داخل در جنت او شود بیل یکل اگر نتواند در
 نادر میرود و الا خود فانی نیست صیقل بند این است که اگر نفسی
 هدایت نماید جنتی است از برای او از اینک مالک شود ما علی الارض
 کل از برای او که هدایت نمودن نفس را نا انکدر نفسی در ظل
 شجره توحید است رحمت خداوند بفرموده رسد الا انک ما

الارض جنت موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از وی
 حب و رافت بوده نه شدت و سطوت هداستة الله من
 قبل و من بعد بدخل من یشاء و جنت انور الکریم و هیچ جنتی اعظم
 از برای هیچ نفسی نیست که در جنت ظهور و الله ادراک نماید او را
 و ایات او را بشنود و ایمان او را بلفظ الله او کلفاء الله هست
 فانی گردد و در رضای او که بحیاط بر ضوان است سیر نماید
 و با الا جنت و با نیست مثلند ذکر و حمد را که کل امر و از این
 جنت محبت و با چنانچه بعضی روح ایشان منقطع میشود
 داخل نادر میکنند مثلند و از برای اینچنان از برای او شده
 محبت و کاش محبت بود و مضاد بنوده و کاش مضاد بود
 و ای که لایق بر شرح حقیقت بنوده بالنسبه با و در حق او طاهر
 نکرده کل با و من من و او را در جنت نموده و کل با و مغز و او را
 منها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل استند
 بنوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان
 از نفس ایمان عظیم تر بنوده و نیست و ما من الا الله تلك
الجنة و در بها و مالکها و ولیکها و سلطانها ما فیها
پیغمبر ما و انما لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها ینلذون
بلفظانه همین ظهوره تم بلفظانه همین بطور فرحت هم
لا یعلمون کل من فیها البیون محمد و کل جنت و قبل جنت

و بعد جن و بوجده الله و بهم بزرگه و کل شان و فضل شان
 و بعد شان کن بدخل و نهار نفس الا و انها النقول من عند ربها
 انا الله لا اله الا انا العزيز المحبوب و اتق انا الله لا اله الا انا المحبت
 الفيوم و اتق انا الله لا اله الا انا الی ملیک و اتق انا الله
 لا اله الا انا الحق منیع و اتق انا الله لا اله الا انا ذب کل شی
 رب لکن الی المیع و کل شی راجع میشود و بسبب کل انسانه سوا کان
 من ذر او اتق و اگر ان نفس در جنت است کل آنچ در ملک او است
 در جنت اگر چه شی باشد که لیس کتله شی در صفع خود نباشد
 زیرا که آنچ از مشیت مجابی بگذرد بر صورت نفس حیوانات در حد
 خود که اگر مری شود با نغمی ماند در صورت فوادی و الا هیکل
 انسانی و از این است که کل شی طلب میکند از خداوند که در ظل ما
 بنسب الی المؤمن باشند در روز و اگر جنت شی این است که سوره
 لا اله الا الله کرد و ما ینسب الی المؤمن بنسب الله و اگر راجع بنفس دون
 مؤمنه کل در نار است و از شئون ان اگر چه کل در صفع خود
 لیس کتله باشد چنانچ این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود
 امروزه اعلا عرفه ضوان است که شیخه حقیقت در او مستقر است
 که گویا در آن هر بنیادی ذکر اتق انا الله لا اله الا انا رب
 کل شی میخوانند بر کل جرات اگر چه مقاعد را بشیر و مطر به بسبب
 باشد و اگر شیخه حقیقت در مثل ان جرات ساکن گردد ان

دوش

و فتان ذرات مرا یا میخوانند چنانچه ذرات مرا یا ای اعلی مقصد
 امارت صدی که در ایام ارض صاد در اینجا ساکن بوده می اند
 و میخوانند و حکم از برای هیچ شی نیست الا آنکه راجع بان نفس میکند
 و این است که هر مقدی که اهل جنت بر او مستقر شوند با علی ما ممکن
 وصف در امکان انها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده
 می نمایند چنانچه هیچ مقصد از محل شهادت که خاص از فی زمان
 نبوده و چون از جنت بوده با علی ما ممکن در ظل او ظاهر بوده که
 اگر ان روز ناظری نظر میکرد میدید که لاین بوده که جدمان او از یا
 مرفوع شود و زدهای او ظاهر نشده او ضعف نفوس بوده نه
 عدم امکان ان ارض زیرا که ان قابل بوده و هم چنین ارضی که ان روز
 شیخه مقابل مستقر بوده اعلا از ان روز نبوده که اولوا ^{ظله}
 در ان روز میدیدند فضای او را که گویا همان روز لانی میدیدند
 چنانچه امر و فانی و در شله نه از مستقر بر ان ارض است و نه از ان
 كذلك یعنی الله التقی و بفتح الله الا اثبات بامر الله علی کل شی
 و اگر بر عکس در ظاهر شود که مقصد شیخه حقیقت اعلا و ارض
 گردد و شبیه نیست که لاین را که از ان در ارتفاع مرفوع میکند
 و در ظل اگر چه منتهای ارض نباشد در زوال تنزل می نماید
 از کل شی بوجه الی النفس الانسانیه و اهاهی رجع الی الله فی الجنة
 ان کات مؤمنه عن نظیره الله و بوجه الی و الحق فی النار اذا کات

محبوبه و من بیتی امری فی اسم المستغاث یدخل الحیمه حیث المره که من
 عند الله ان کان علی کل شیء قدیر البایب السابغ و انعمت من
 من الواحد الشاه فی بیان ان النار حق ملحق این باب انکه از برای نادر
 شئون و الاغایر بما انهار بوده و هست جوهر جواهر اعدام
 عرفان الله است که در هر ظهور و عدم عرفان ظاهر و ظهور و نفس
 ظهور و ظاهر میگرد که میخاستند کل اهر لسا که بران صبعوت کرود
 لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا حقا حقا
 حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا
 زیرا که جوهر کل شیء از ما لا یعبده به بنی و از ما یحبه الله راجع بانیا
 میگرد و این ظاهر نمیکرد و الایما الحیه الله نقطه الحقیقه و کل
 ظهور و ما یحبه و این جوهر در عرفان مواد اول است و در بیان فرما
 اول که در حق که شنید شیء حقیقت ظاهر شد عوادش بنا برین
 یا محمد فانه کثرت آنچه از فراد در قبل در حقیقت زیرا که لا اله الا
 می گفت و محمد رسول الله و علی الامیر الحجج الله و ابواب الهدی اولیک
 هم شهداء الله و ما تر لا الله فی القرآن راجع میداست و در حقیقت
 احجاب یا غفلت یا رفوف یا محمد یا انکار باطل شد آنچه که
 در او بود از آیات حقه از معرفت الله و از معرفت بنی و ائمه و ابواب
 و اقرار یا آنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها
 از شیء حقیقت طالع شده بود و این شیء بعینها ظاهر شد

و این آثار

و این آثار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی قبول نکند
 گوید در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور و ظهور و اخراش و بوده و اعظم
 از ظهور و اولای او بوده از این جهت است که اعلا سکان حیث قبل از
 ادنی در حق نار ساکن میگردند زیرا که اصل اول نادر صفت خود نقطه
 و در زید بیوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشد مثل او منقطع
 و نوله ام نکند در نزد نفس حق بوده نفی بر کل امور با و نموده و حال
 ان تا از اول از قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل
 بوده نمی بر او میخند زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور و حقیق
 حق توقف نمی نمود و با بقعد خود از لقا الله محجب نمیشد و اول
 ظهور و نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود با و اول محفل خلوت شد
 و آنچه درون چیز بود با و اول مد بر خلق شد که از یوم خلق کل شیء تا او
 ظهور جوهر جواهر کل حیث با اول میشود و جوهر جواهر کل نادر
 مدلول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال بفضل
 در حق او نموده و الواح متعدده و در سل مشعده در نزد او فرستاد
 ولی بما لا یفقد محجب کشته و منحصر اولیت نادر او شنیده که لا اله
 هیچ حیثی اعظم در علم الله نیست از نقطه یا در بیان و هیچ نازی
 بعد از ظل این نقطه در بحث التری نیست چنانچه راجع با او شود
 از هر شیء اشیا است که داخل نار شده و آنچه راجع با این میشود از
 اشیا است که داخل در حقیقت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله

میکرد داخل جنت شده و آنچه واجب با اولی این بود میگردید
 بنا شده و شئون این نام الا الهای است و کلیه ابواب بر او
 ذکر میشود و الا لایعالم عدتها الا الله زیرا که هر نفسی که از باران
 شود باران را در حدیث ^{خود} را با او ابواب جنت که خضر شود بر آن
 در حدیث خود که هر کس که از باران با اول او میگردید و کل من التور
 واجب با اول او میگردید و دعا بند خدا را و ساجدند از برای او
 معظمت او را و میبندند او را و موحدند او را الا انک من بطون
 توحید میکنند و ان ظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت
 ظهور قبلی و بوده این است که ان خط میگردید و این ثابت میماند
 و ان تا بعد کرد و این بود میشود و ان تا بعد کرد و این ثابت
 می ماند و ان غیر میشود و این دلیل و ان غنی میگردید و این نصیر
 بجای که دیگر ذکر از او با غنی ماند حتی در نفس خود او و الا امر و در هر
 لا اله الا الله میگویند و ان میگویند در بیان میگویند در شان ما میگویند
 میگویند و آنچه در قرآن میگویند در شان ما لایحیه الله میگویند
 و مثل این در قرآن که در کتاب الف بود لا بد توحید خدا را بیک
 و لکن در حقیقت ظهور فاعل خداوند عالم عزوجل دوست داشت
 که موحد شود بتوحید محمد رسول الله نیز بتوحید عیسی و هر کس
 اراده الله شده روح ملکی در او مستقر کردید الا من استودع الله
 فیه ذلك الریح فانتهر بخرج و هر کس تابع نکند نفس شین در

مستقر

مستقر کردید الا من استودع فاته لا بد ان بخرج و الا هر دو عبادت
 خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین او کبیر باشند او را طوف
 شد چنانچه در حدیث است فولا و کذا ان قول در زمان محمد این میشود
 که هر معصوم بداریا رسول الله از این که افرا بولایت او را المؤمنین علیه
 کم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که وطابق قول الله
 من جنت اری الا من جنت ترید باشد که دوست میدارم مطاع که
 از اینجا که او را ده میگویم و از اینجا که تو را ده میگویم چنانچه هفت
 همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و اول من عرض
 جوهر نار است و کل شئون جز با او من میگردید و کل شئون در
 ان با او چنانچه خداوند در قرآن کل را وصفت با این نموده و لا تلووا
 اول کافیه و من وصفت میگویم کل را ان تلوون اول من یؤمن
 عن ظهر الله یوم القیامه لتکون مبد کل چیزی که کتاب الله مانک
 هو الفضل العظیم و لا حد تکم ان لا یحیی به اول کل نفس لتکون
 مبد در جنات ان ذلك هو العذاب العظیم و اگر صاحب نظر
 نظر کند می بیند که کل چیزی که در بیان ظاهر شود واجب با اول من قال
 بلی میگردید که تصدیق فقط حقیقت و ان نموده و اول خاوند علی بن
 واقع شده و کل شئون در آن چیز واجب با اول من قال لا میگردید و او
 ناری که فوق او در بیان نبوت و او جنتی است که فوق آن در بیان
 الا ظهور من بظهر الله که همین قسم مستدلین استلال می نمایند

نارکشسته ای بعد سجده از برای خداوند معبود که بعد ایمان سلفت با
 اثبات این کلمه از برای او میشود و اطهار و ناریت نکرده درین خود دکل
 الا انکله از برای خدا کرده چنانچه از سندن احیاط در خانه خودش
 بواسطه شبیهه کرده و ضوئیکر فخر بیت بر زده نکرده بلکه در
 وطن خود شبیهه کرده و در بیک مسجد نماز کرده و کل مردم و است
 عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بر تم
 خود لله میکرده ان همان آیتی بوده که از ظهور و فقطه بیان در اول
 او که ظهور فرغان باشد منجلی شده و اگر میشناخت او را که او است
 خط و نامل در حق او نمیکرد و لیک شناخت زیرا که با غیر فقطه اول
 ظاهر شده بود که ایات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از فقطه
 فرغان امر و غیر از ایات الله چیز دیگر ظاهر نیست همین قدر که
 ایات الله داشتند سجده نکرده و اعتراف بر بعبیت بر و در کما
 خود نکرده کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقاضی تمیصی با اول
 پوشیده اعوذ با الله من هذا و من بومین با الله فلا سبیل الیه
 والله یحفظ عباده المؤمنین و هر نفسی که مغابلی یکی از ابواب
 قرآنیه واقع شده باب کلی ناواست که شئون دیگر در ظل او محسوس
 میشود که کل راجع میشود بفرزاد اول که جوهر نفی حجت است و کل چیز
 و شئون او راجع میشود بقطره فرغان که فرزاد او جوهر جواهر کل
 اثبات است واجب کلتی در نهاد همان است که از او محجب شده و بعضی

کوشی

کل شیئی نزد او نفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه در قرآن
 کل شیئی نزد فاعل جز خاص او بوده که الله اکبر میگفت و منجلی شد
 آنچه شد که اگر میدانست که او است مظهر تکبیر در آن روز نزد او
 سجده میکرد و خطور درون حجاب نمیشد و بعضی کل
 نزد خودش خود او است و همان است که خداوند در کل کتب نانان
 که بخوایم امر نید او را چنانچه اول حرف ندارد در بیان اگر هم کلمات عالی را
 که خود را منسوب با اهل بیت میداند و اهل بیت او صیاد رسول
 هستند و رسول من عند الله منصوص است میکرده است در نزد
 خود مفتی و در نزد کل معز بود چگونگی بر قول مثبت نبوت که مظهر
 بر بعبیت صرفه و الوهیت محضه است خطور درون حجاب میکند
 و شیء و وفای برای او سجده میکند این است که محجب مانده و از محبوب
 خود غفلت نموده و تمیصی بعضی کل شیئی را که اول امر عرض محمد شده
 پوشیده بلکه از ان پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
 قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق علیی از برای
 رسول الله چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از
 برای ظهور من مظهر الله اگر قلم راضی نمیشود که جاری شود با اسم
 که بر نفس او خطور کند و درون طاعت او در بوم ظهور با ایات پدیا
 من عند الله عزوجل و لکن اگر شود تمیصی این بوده که ان پوشیده
 و از احتجاب این بوده که ان محجب مانده و از نفی این بوده که ان قبول

تقی نموده و از بعد این بوده که آن بعد گشته و از ناد این بوده که
 آن نارسه و هر گاه پناه بر من بظهور آید ان روز نشون ان بنا
 نمیرسد و معنی نمود با الله در ان زمان ایمان با او است نه فوق این
 کلمه زیرا که با اول ناد همین کلمه را بعد لا یحیی می کنند و پناه
 ان نفس خود که شین بوده می برده ولی نمی به حال او بخشیده که اگر
 صادق بود بایست پناه بر من بفظر بیاف با ایمان با او نفسی
 خودش که مؤمن با او نیست و الا چه نمیشد او را شاد و روزی
 بفرختران دون سنت او سعی و چهار مرتبه سجده میکند ازین
 خداوند با و آنچه مفضضای که بیست او است که قلم حیا میکند
 بر نگران بر او و امیدارد و حال آنکه با و سجده میکند و اظهار تضرع
 با و میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و اول کل ناد است و در
 ظهور و پیا هم همین قسم که در جنت محل عدد واحد طارفت است
 در ناره چنان است الی الا نهایت که مکتب شود مکتب همان واحد
 در کلیه ماه کس مؤمن شود بی بیان و آنچه خداوند در او نازل
 فرموده در ظلال جنت بوده و هست و هر کس مخرف شود در ظل
 ناره بوده و هست و این است که وارد از ابواب مثل باب بلند باشد
 بل مثلاً با جنت در آن ناره ای که هستند هستند و در ظل آ
 کلمه زکی میشوند و ظل مثل ظل و استغیث با الله من در حرف
 الاثباته کل حین و قبل حین و بعد حین و لا توکل علی الله

گفت

ذکر آن

۱۰۰
 در کل نشان و قبل نشان و بعد نشان مثلاً با اب اول جنت بفظله
 فرض کن و با اب اول ناد من بقابل فرض کن الی ظهور من بظهور الله
 ما نفی با در عروا اشجار و منقیه فانه بپسین و ما اثبات ما در
 اشجار تا بشرف تا اب ان نفی القی بحیت لم یبق له الی بیان عمر
 من ذکر الایة الکتاب و بقیث الاثبات بیان کل بسخن و بقیثام
 الیه وجهه با ناری و اگر خداوند میکند بمن بظهور الله و چه بسا
 نوری که ناد میفرماید با و اگر در عدد عیانت ظاهر شود و کل
 داخل شوند احد داخل در ناری ماند و اگر الاستغاثت رسد
 و کل داخل شوند احدی در ناری اند الا آنکه کل مبدل شود میکند
 و همین فضل را از من بظهور الله طلب نموده که این فضل اعظم و بزرگ
 اکبر که مثل ام باقیه نماید مثل حرف انجیل که در کتاب و یکو نازل
 شود من عند الله و ایشان هنوز مستظرفی باقی اسم احد باشند
 و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و معنی این
 او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء
 و غروب کل بمنزل نجوم لیل در قطار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام
 هیکل جسک و اسباب ظاهری بمنزل ابر و رعد و نموده و گفته
 ذاکم الله و تم که المطلق و الاله الاله العلی العظیم اگر مقام
 الهی در نشان مختلف میشود در بیان هیچ ذکر نیست مگر ذکر او عمل
 وقت ظهور مشاهده حرف را نماید از مؤمنین بخود که در غیب

با و ایمان آورده و کل منتظر لقا و اوست و لا فوض امره الا لله
 انه هو خير و لا مفضل له هو خير و كيل و ظهیر و اوست که کفایت
 میکند کل را در کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ
 مبلای ایمان با او نبرد و هیچ شیء با ایمان با او خیز ندارد و الا
 ان الله لیکفینکم عن کل شیء ان یریا کل شیء عن کل شیء و لا یکنتم
 عن الله بحکم من شیء و لا یکنی شیء عن شیء لانه السموات و الارض
 و لا ما بینهما الا من استکفی بالله و به امره کان علاما کافیا قد
 ایچر ذکر شد در ذکر حین حیات عبادت و الا بعد از موت از آن
 یقصد قلب از خطبه اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار و ان از مملد
 نا ظهوری است که امر و در ظهور بیان مبین است حینکه عباد
 ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا
 در ارضی که منسوب نا است اگر انجیل داخل بر او شود داخل
 نار میشود فی الحین الا اذا اراد لشیء الله و لیسلن الله ان ینفعن
 عنه کو ما شاهد میشود که امکانه نادیر من مبین بالله
 داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجای میسد که اصول نار هم
 در ماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه می برند الا آنکه
 بیان یا من ینظره الله اذن دهند من مبین بخود و ایا شهد
 اگر در جای مقضی بیند بفع نفس مؤمنی و الا داخل کو نشو
 و نظر کن در ایجاد که محل قرار نار بوده و فل صدق الله و عد

اسماء من العشر الايام

الرب العالمین

کتابت فی

کذلك یقنی الله الذی لا ان لا یغنی له من امر حتی فی الاخر سما
 لاجل التور و فل صدق الله و عدله کذلک یتبنا الله الابیات
 بامر انه علام فایها الباب الا ان من الواسد ان
 فی بیان ان الساعة اثیر لا یریب بها ملخص این باب آنکه در هر
 متینی ساعت محقیقت اولیه و است الی آنکه شتر می نماید
 تا آنکه هر ذکر حق که منسوب با او شود از قبل او در ظهور و اگر
 فرماید صدق است و الا این که اطلاق شود نیست حتی آنکه اگر
 در ظهور او چیزی از قبل او نزو کسی ذکر شود لایق است ذکر آن
 الساعة اثیر لا یریب فیها و یاکد عدل بر علو او است و امر و است
 نفس بیان است که می آید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی ان
 و در حق او ان نیست و اگر ابرج سموات در ذکر ساعت مداد کرد
 شکر از آن نژاد ذکر نمود و در هر ظهور حق ایچر که حق حکم نماید
 بر آنکه ان ساعت است محقق میگردد و لشدظن ظهور الله فان
 الساعة لنا انکم بعثه وان علی الله و یکم انتم لوضون البنا
 التاسع و اهر من الواسد ان ما فی البیان کفر من الله لمن
 ینظره الله سبحانه اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی
 اذا ارید ان انسیر الیک فلنقبلی و ما ینسب الی بفضلک انک
 انت خیر الفاضلین ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت
 که در هر ظهوری است کفر است من قبل الله از برای او در ظهور

نظر

ظهور

القائم

بعد

او که ظهور نشان از اجزای او است مثلا این خداوند عیسی نازل فرمود
 مخفی بود من قبل الله از برای محمد رسول الله زیرا که امر او از کثایر او
 نفوس مؤمنه باو است و ما بر جرح البها حتی لو کان من شع شع
 عشر عشره و طین و همین قسم این خداوند بر رسول الله نازل
 فرمود که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مریای
 ایشان کفر بود من الله بسوی قائم ال محمد علیه السلام و همین قسم
 در بیان منکون شود از شئون مجبور بحضرت ایشان از قبل نقطه
 بیان بسوی من بظهور الله که ظهور از حق ای نقطه بیان باشد و
 همین غرضی کل را بر است که او قبول کند نفسی را یا شی را بدگر کتاب
 بخورد چنانچه امر در کفر اخیلیه را ادنی بظواهر این قبول نمیکند
 چگونه و مضر حقیقت و همین قسم بیان نمیکند ادنی از ادای اظفار
 قبل یا الا انکه داخل شود در خلل محبتی که او داخل شده و هم چنین
 من بظهور الله قبول نمیفزاید شی که منسوب ببیان است الا
 انکه منسوب بکتاب یا شود و هم چنین الا مالا هیا ظهور الله
 ظاهر است در هر ظهور شئون با جرح ال الظهور الاول کفر
 من الله الیه لیوم ظهوره و النشأة الاخری و چه قدر بعید است
 نفسی که خود را از نسبت با او مفلوج سازد و از حقیکی بیرون
 آورد چنانچه امر روزا که مؤمنین بقرآن بخوانند کفر رسول
 را برسانند باید کل مؤمن شوند بیجان و الا مفلوج نموده از خود

نسبت علورا

الظهور الاول والآخر

نسبت علورا و انرا این است که شیخه بفرماید چرا محبت شده اید از انسانی محب
 خود که در جبین ما بقصد الیه افندیم بوده و هست زیرا که آنچه در طلبت
 بر می آید ناملا حظ صای خدا را در او نموده نمیکند و امروز که چون
 حقیقت که منبع رضاء است ظاهر از نزه وجود خود که ما نازل الیه
 انفسکم بوده و هست محبت آنچه وارد می آید بر نفس خود نشان می
 والله غنی عنکم و عما یفنی الیکم و انتم ان تفتن انفسکم الا الله فاما
 انتم بئذ لکن تفتنون ثم تفتنون و الا ان تفتنوا الا انفسکم و لکن
 تفتنون البایا لا اولی الا الله و ان ما یدکر به اسم شی
 ملک الله و انرا حق به من غیره مخلص این باب انکه خداوند عالم کل شی را
 خلق یا فرموده لمن یدل علیه و او است مرات حقیقت که لم یزل کل
 مدار علی الله بوده و هست کل شی با خلق شده و میشود و او است
 قائم بنفس خود با الله و کل شی قائم با او است و ما پیشی من شی الایبر
 ولذا انرا حق من کل شی و ما سوی او ملک او هستند بمثلک فاما
 انفس کل شی با او است حق از کل شی بکل شی از نفس کل شی نموده
 علم انکه اگر نقطه حقیقت کل شی را عطا فرماید بیک شی حق بوده
 و هست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول
 خدا در قبل کل ماعلی الارض را تصرف میفرمود و حق بود از ملاک او
 بنا و این بوده نمثلک خداوند کل شی را که کل میگوید لخلق و الاما
 و هم چنین اگر من بظهور الله تصرف فرماید در کسوتیات کل شی حق است

○

از کسویات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم ازین است
 که مظهر فرماید بکل شیئی زیرا که کل شیئی ناظر به خود و فضل او بوده و هستند
 و او است غنی از کل شیئی بنفسه و مفضل الیه الله هست بدانکه
 این باب اینکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق و بتسند
 که لم و سم در حق او ذکر نمایند واحدی را عزیز نسد که اگر او در این
 حکم کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او حق است از او بنفس
 او اگر چه نمی آید حکم فرموده لاجرم بیان نافرمانی که بخود مجتهد فرماید
 عهد خود را در اعناق کل شیئی ولی اگر بر فرماید بیک نفسی از آنها بیکه
 بیک بیان اوست می برد که بیک چیز است همان حکم الله در حق او است
 در بیان و اگر بر خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر از روز
 رسول الله فرماید که از امر در قرآن نافرمانی در این نوع عمل
 نموده شکن نیست که این حکم قرآن است اگر چه امر و ذکر
 فرماید زیرا که آنچه قبل نافرمانی شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد
 نزد عا و بین بحق او سواست این استحقاق او ولی استحقاق خلق
 ظالم حیا میکند که ذکر شود کل با او صلوة جمع می کنند و اگر بفرماید
 بیکی از آنها که در مفهد خود نماز مکی یا آنکه دلالان نفس حق از
 توان باین منصب قبول نموده ولی با او اول و اظهار ایمان نموده
 چنانچه بر بودن یکی مثل سلمین با و راضی نشده و الا این قسم
 نمیشد این استحقاق خلق و انان استحقاق او که در افند

که ایراد تو چه



که ایراد تو چه خداوند را گذاشته اگر فرماید یا ایراد حق او است
 از نفس او و چنانچه در ظهور و رسول الله ان ایراد تو حیدی که
 قبل در افند بوده مرتفع ساختن و ایراد بدیع در قرآن بکل
 تجلی فرموده اگر حق نبود با نایان چگونگی مرتفع می فرمود جای
 که در اعلی علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ماینش
 بر او چگونگی لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشم حقیقت است
 حد خود را دانسته بلکه افتخار می نماید باینکه منسوب با او کرده
 اگر چه بدست ملکیت باشد مثل کل شیئی که عز کل شیئی این است
 که او است مالک کل شیئی نزد او و او را در ظهور و بعد از افتخار
 نکند در قبل او ثابت و مفضل است چنانچه این مطلب ظاهر و هو با
 اگر حرف الفیه مجرد و فایده افتخار نکند و در ظل او مستظل
 نکرده و ولی بدست خود با الواح الفیه مفضل اند و هم چنین قبل بقل
 لا ان ینتهی الیه الا اول الذی لا اول و بعد بعدا و الا ان ینتهی
 الا ما ینتهی و الا هانیه لعل الله یبدل کل شیئی ثم تعید و لم یکن
 بعد الله ذکر اول الذی لا اول من الیوم الا ان الله
 ان بقول ربنا فی النبی ان یطوب به لان قوله الحق ملحق این باب آنکه
 قول شجره حقیقتش مشابه میشود بقول او قول احدی از ممکنات
 زیرا که بقول او کسینیت شیئی همان میگردد مثلا اگر تکلم فرموده
 شیئی در ظهور و قرآن بولایت امیر المؤمنین علیه السلام خلق از ولایت

نمیشد اگر چه لم یزل از وی الله بوده ولی مبداء ظهور از قول انا
 در آن ظهور من قبیل ازان ظهور و همین ششم دوز حق از اول انا
 گرفته الی آخر از بقول او خلق شده که اگر عین مومنان هدا و حجت
 ندر افاق نکون بهم میرسایند در انضج جاری میشد این است
 که نور و نادر و در حوال کلام او طائفند همین ششم در ظهور
 بیان کرد که اول نادر میشد کما خلق ان میشد و همین ششم دوز
 اگر ذکر عین مومنان اولایت ان ثابت میشد و نظر کن بعد از نیت
 شیخه محبت در قرآن چه قدر ابواب نادر آمده چرا فکری از ایشان
 نیت و از قبل ایشان چگونه ثابت است و بواسطه کل از ایشان
 در نزد کل ظاهر و شاهر از برای اولو الافئده بوده و نیت که حرف
 علی بن تکلم فرماید نفس کلیمه در صفت خود خلق میشود با و که
 خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر حرف دوز علی بن
 تکلم فرماید بعد از در نادر نفس کلیمه خلق میشود در صفت خود که
 فاهم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد ظهور حقی
 هیچ فضیله اعظم تر از برای اهل نظر و نیت که ملحوظ از طاهر
 نیست دوز استحقاق او نشود که اگر شود لابد حکم او را ذکر
 میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نادر میکند از
 برای اهل ان ظهور و اگر دم بدانند که چه قدر معین است که
 ملحوظ نظر او دوز حقی نشود هر این کل با علی قوی خود سعی نموده

که دوز

که دوز حقی تر و او مذکور نشود که حکم بر او شود و نادی شود و در
 ظهور و که در ان دم هلاک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل
 همت نموده بر آنکه نزد شیخه غیر آنکه لایق او است ذکر نشود نادر
 نمیشد که محبت بین در او نخلد کردند و خلق او بدو او میکرد
 و الاجر احرف من قبل ازین حرف نثار و کسی ذکر نمیکند در حال آنکه ظلم
 هر دو با التنبه بجائی سوار بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدو
 حق ناست ایستد علی کسب که خلق وجود او باین میشود و الی یوم
 الفیاض کل از او نیز چشمه و در نادر نای خود فایز میکند و
 هیچ فضلی اعظم تر ازین نیست که در ظهور و هر حقی اهل ان ظهور
 کلمات الله را اخذ نموده که خلق کبیر نیات ایشان با او است مثلا
 اگر نازل فرماید برون ذکر مخصوص امر مخصوص مثل آنکه نازل
 فرماید و لله ملات السموات و الارض و ما بینهما و الله علی کل شیء
 مقدری در بیان بهم میرسد که ملائک بر این ایبر کند بلکه لا املا
 مظهر در ظل ظهور بهم میرسد چنانچه شبیه این ایبر در قرآن معروض
 و حال آنکه مظاهر اولو اللک از زمان ظهور نادر و نای حسی
 این است که در ظل هر ایبر اشباح مالا الهایه محقق میکرد و اگر ایبر
 خاصی باشد که کل مشیع اندازان ایوم فیامت مثل و خرج خمس یا
 او را مقرر و ضرر دیگر این است که کلام او خلق نمی میکند و مثل کلام
 کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر الله

فدیر
 در بیان
 مظهر

خالق شی و منزه از شی و منزه از شی و منزه از شی و منزه از شی
 و منزه از شی و منزه از شی و منزه از شی و منزه از شی
 العالمین که درک ظهور من بظهور الله نفسی نماید هیچ فضلی با
 حق او و کل اعلا ازین نیست که ذکر شئون نادر در پرده او شود
 که غیر از الله خلق نادر نماید و هر کس بعد از کسویت خود از
 ان منبع جود او اذ او ظاهر و دیگر او را کشف کرد در مابین ^{بظهور}
 بعباط او مقرر باشد اگر چه بآید واحد باشد که ارواح متعلقه
 با اولاد حق ان ظاهر خواهد گشت و من احدی من الله حدیث
 لو انهم ثمنون الباب الثالث ^و الواحد الثالث
 فی ان البیان و من فیه طائفه حول قول من بظهور الله بمنزله اکان
 الالف و من فیه طائفه حول قول محمد رسول الله و ما تزل الله علیه
 اولاد و من فیه طائفه حول قول من ظهور احدی من خلق این باب
 آنکه مد نظر بیان نیست الا بسوی من بظهور الله زیرا که غیر او رافع
 او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان
 مؤمنین ببیان مشتاقان نزد بسوی او انا شتیاق هر چه بی
 خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بان مشتاق بودند بظهور
 منزل خود و غیر او را منظر و نظر نداشته و نمی دانند و امر و ز فرقا
 صلوات میفرستند بر حروف که او را عروج داده و داخل بیان نموده
 و طلب نغمت میکند از منزل او از او راحی که داخل بیان نشده

السلامة من الامراض

و خطا و ارباب و عطا نموده و هم چنین بیان صلوات میفرستند
 بر نفوس مؤمنان از خود که حروف علی بن ابی طالب که مؤمن بشوند
 بمن بظهور الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نغمت
 میکنند از خداوند عزوجل بر حروف و من علی بن کدر چنین ظهور
 او سجده الله با و نمیکند و بشی از لغا با الله محبت میکند و اگر که
 ناظر بعین فواد باشد میشود امر و از حروف قرآنی العوت
 العوت یا الهنا و الکل شی فاد که نا و خلاصنا عن نار سبنا
 لا انا کنا الیه ملسوین و اسبنا الیک و اخلنا فی البیان
 فاننا کنا من فضلك سائلین چنانچه همین کلام حروف الفات
 از قبل و بعینه همین کلام باشد و انطق نماید خواهد فرمود بیان حمت
 او برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نغمت او را از برای خود بخند
 و سجود از برای منزل او نموده که در چنین ظهور من بظهور الله نظر
 میفرماید بیان بسوی مؤمنین بخود و میگوید که ای ارباب هست
 از من که بسیار در از او فرار من بظهور الله نماید یا آنکه وفا بعد
 رب خود نماید در من و سرور میکند با بنام مؤمنین با و بسوی
 منزل او و محزون میکند اگر حق از من منین با و بر منزل او
 آید چنانچه امر و ز هیچ شی محزون از حرفان نیست و کل او را
 تلاوت می نمایند و از حمت او هیچ ندارد و الا نغمت او را بمنزل
 الهاییکه در چنین قول قرآن کتاب الفات تلاوت می نموده

اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل قرآن نموده و از مجرب خود هیچ
 شیئی مخفی نکرده که در مقام بیان عروج او است و حقا اوست
 بمثل ارباب او و ابیاناه نموده و غفلت نموده امر الله را و مجرب
 از برای کسی که در همین ان برای او ساجد هستید نموده که بیان
 نمیکرد از شما الا آنکه ایمان او دید بمن بظهور الله که منزل او
 کتب بوده و شفاعت می نماید نزد او مومنین مجرب و شفاعت
 او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند
 بپایان الا آنکه مستجاب میکرد دعای او تا اول ظهور و در ظاهر
 انوقت اگر بخواند خدا را بما اعدله یا لیسان که مستجاب خواهد شد
 دعای او خداوند از خود و فضل بی سوال میشود در حق بیان
 من فیما احببنا لاهل الخیر بیان حق علیه و علی من امن به
 یوم ظهور و کسان ثقت و من امن به بومند همانند فریضت
 فانک ان خیر الراحمین ابیاب الرابع من الواحد انما است
 فان ما ترال الله علیه من الايات والکلمات اعظم واعلی ما قد ترال
 حینند ملخص این باب آنکه در ظهور و شیئی با ارتفاع نفس ظهور
 کلمات انهم رفعتوا است از کلمات قبل بل اول نشانه اولی ثانی
 نشانه آخری عند الله و عند اول الاقنند محقق است بلکه نیست
 اول الا از برای ثانی و نه فناء الا از برای ثالث و نه ثالث الا از
 برای رابع الا ما انما یعملها الهامیه لها جهاسها الیهما هان قد

که فضل

اصول و اصول

اصول و اصول

که فضل رسول الله است بر عینی همان قدر فضل قرآن است بر
 کتاب قبل و همین قسم در ظهور و بعد و در ظهور و بعد و لیس
 الله من حد و لا لما یجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد
 هر ظهور و منقوص فی صرح حدیث عسکری صلوات الله علیه که در روح
 الصدق من جنان الصاعوره فان من حد انفسنا الباکوره و مراد کلمات
 بدیع ان شیء حیث است در نزد ظهوری و اگر شش در اعظم
 بودن قرآن تر و اول الاقنند است بر کتاب الف در ظهور و ان
 بعد هم بشهر خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا بعینه ظهور اول
 بنحو اشرف و نه کتاب الالهان کتاب اول بنحو اشرف این است که کل کتاب
 هستند که در است نمی نمایند و الا امر الله ظاهر هر شیئی است و ان
 الله المنزه و الرجوع الاخر و الاولی ظهور و مشیت در ظهور
 ظهور و همچنین در کل است ظهور و ان بنی در ظل او که میشود مثلا
 آنچه از انما با شیعیان ظهور و الله رفعت کرد در ظل ظهور سوره
 مستظلم میکرد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد
 و هیچ ظهوری از برای او نیست الا با سنیلا بر کل و همچنین بر کل و ان
 مایذکر به اسم تنی بیکه در ظل ظهور و علیه ان بنیعد و لک امر الله
 قبل و من بعد و تا کماله خلاصون البایب المناص من الواحد انما است
 فان معادله رفعت قوا الارض اذا یادت رفح و ان ام یادن بنیث و
 بید ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور و شیء حیث محقق شده امر

فما ارفعني فني اواست همما بنهي موي نيت كه نفوسى كه در مفاصل
 الله محبوب كشته لابتك از قبور احيا ايشان را مبعوث فرمايد
 و حين بعثت مفاصل ارجع بار او ميگرداند اگر از نيل بر ارتفاع فرمايد
 مرتفع و الاثبات له لان في الاله يفعل ايشاء و يحكم ما يريد لا يسل
 عما يفعل و كل من كل شئ يسئلون ما يفعل ذلك ما يفعل الله
 و ما يحكم ذلك ما يحكم الله و ما يسئل ذلك ما يسئل الله فبذلك
 اواست مراد كه دلالت نميكند و نكره الاعلى الله وحده رب كل شئ
 و رب ما يرى و ما لا يرى رب العالمين الباب السابع من الاحاديث
 فان ما يذكر به اسم شئ ما خلق الله خلقه خدا ابداع ملحوظ اين باب
 خداوند نازل فرموده در بيان كلكه جامع كل علم است و از اين است
 انما انا الله لا اله الا انا و ان مادونى خلقى ان يا خلقى اياى نا
 و هر شئ كه اطلاق شديت بر او ميشود مادون الله خلق او است
 در خدا بديع و اختراع و انشاء و احداث ولى در اين باب مظاهر
 هست كه كل الاعلى الله هستند و بحج اسماء و صفات امير بدل
 على الله بوده و هست ولى در خدا سميت مذكورات و صفت
 خود مرفا نبت الوهيت و كيون نبت او از مادون الله خلق
 و كل الارباب دون و هر شئ كه در شديت بر او ميشود خداوند
 ابداع فرموده بمشيت و مشيت بر ابداع فرموده بنفس خود
 چنانچه امر و كل شئ ما ينسب اليه البيان است و بر اگر در شديت

در پناه

در اينها است و اينها بذات حروف سبع خلق شده كه مظهر مشيت
 اوليه باشد و در هر ظهور و ستر الله ظاهر و در هر بطون او الله باطن
 بوده و هست انا كل الله و انا كل الاله لواجون الله بديع كل
 شئ بعباده و انا كل الله مخصوص الالباب السبع من الاحاديث
 فان ما قد نزل الله من ذكر لقائه و لقاء الرب بما الماديه من
 يظهره الله لان الله لا يرى بذا نهر ملحوظ اين باب انكذات از نيل
 لن يدرك و لن يوصف و لن يبعث و لن يوجد و لن ي بوده اكي چه
 كل با و ادراك كره و وصف كره و بعث كره و مجد كره و ويد
 ميشود و آنچه كه در كسب ما تير ذكر لقاء او شده ذكر لقاء ظاهر
 بظهور او است كه مراد فقط حقيقت كه مشيت اوليه بوده و هست
 و آنچه در قرآن ذكر لقاء الله و لقاء و بت شده بحقيقت اوليه ايد
 لقاء رسول الله بوده و هست و كم نزل مى نمايد ان حقيقت
 اوليه تا انكذ بر چه شئ كه دلالت نمكند الاعلى الله ذكر ميشود
 ظل ان حقيقت اوليه چنانچه آنچه در حق ائمه هدى من و كم كنفه
 عز الله و امثال ان نازل است بعلم اين باب مفتح ميشود و هم چنين
 در حق مؤمن كه وارد شده است كه سرور او سرور رسول است و سرور
 رسول سرور خدا است و هم چنين حزن او حزن رسول است و حزن
 او حزن خدا است و مراد بيان مؤمن بحقيقت اوليه ابواب هدى
 هستند و بعد تا انكذ بر نفس مؤمنه منزه كه در حق اگر عصبان برود مؤمن

باشند و او دیده نمیشود الا الله زیرا که منسوب با او است
 چنین نزل که او مستقر است و کل شیء که منسوب با او است و کل
 خلق نشئه اند الا از برای لقاء الله کلفاء مشیت باشد بحقیقت
 اولیه و ذکر در مادیون او بشیخیت مایشود نه با استقلال کیونست
 زیرا که مثل در هر حال مثل شمس است و مثل مادیون او و کثل مایا
 که در آن عکس شمس ظاهر است اگر ذکر کلفاء در حق او شود بر
 شیخ از توحید است که ان او است در او و الا اطلاق این اسم
 جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء حق بظهور الله در او نماید
 لقاء الله دارد که نموده و فائز لقاء و مشیت او مؤمن با او باشد
 و الا ناظر توجه خاص در چنین عروج هم بلقاء با الله فائز نشد
 ولی چه تمایز برای او بلکه اگر نشد بود از برای او بما الالهیه
 ما الالهیه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه
 در نزد مشیت اولیه بمثل شیخ شمس است در مراتب و همین شمس ما بینش
 الا حق الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت با لقاء حق شمس لقاء
 با شیخ در مراتب را اگر چه او نیست الا او حکایت نمیکند الا
 او ولی هداستان الامکان عند ظهور الازرار و نشان الهدوت
 عند اسخفا و القده و هر کس لقاء حق بظهور الله را مقرون با لقاء
 نماید یا انکه از برای خدا و کفو یا شیب یا قرین و متالی در لقاء
 او با آنچه مایه وصف بر است فرار دهد او را نشاخته و کلان ذکر بنا

و اگر در برده و
 مؤمن باشد
 دیده میشود الا
 التارخ و کفایت
 باوست

دو کس

الاسماء الحسنى

و هر کس هر چه عروج نماید در امکان خود تجاوز نموده که نواندازد
 شناخت جایه که عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات اول چگونه ممکن
 سبحان الله عما یقول الفانیون سبحان عظیمی و تعالی الله عما
 یدکر الذاکرون علو اکبر الباب الثامن فی بیان الاسماء الحسنى
 فی ان معناه العالم الاکبر فی البیان ملخص این باب آنکه آنچه اسم شیبیت
 بر او واقع شود از هر شیء در بیان است اسم او و روح صیقلی در
 اسم مژده و شیء که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این باب
 لوان تلتا ذلك البیان علی مع ملکوت السموات والارض وما
 بینهما فاذا اکل بالله و هم الرحمن لیؤمنون الله لا اله الا هو
 المصمى القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر القدر
 الممنوع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یستج له من السموات
 والارض ما یدینها سبحان و تعالی عما یمضون قل ان الله هو
 الملك السلطان القادر والعلام له الامثال العلیا سبحان له من
 فی السموات والارض وما یدینها و انزه هو العزیز المحبوب که نوزده اسم
 که مدعی علی الله هست و کل اسم او امثال در ظل او ذکر مایشود و
 حرف فقی است که نوزده ابواب بنا باشد در مقابل نوزده ابواب
 جنت هر کس مؤمن باشد بیباید و فلاف نماید این آیات از بیه
 که مقام خلق و روزق و موت و حیات باشد و مجرد و واحد که
 افتد ایشان مستند با این اسم است مؤمن و از ابواب بنا و مستحجاب

باشد و نیز هر ذکر شیئی جزئی که در بیان باشد ارجح با سماء و امانا
 و اندوه ذکر و در چیزی را ارجح بصفت حروف نفی کو یا نلاوت کل
 بیان نموده و آنچه خداوند در او فاضل فرموده تصدیق نموده
 این آیات اربعه ارجح میکرد در بیان این شهدا اللهم لا اله الا هو
له الملك الملكوت ثم العز والجلل ثم القدوة واللاهوت
ثم القوة والياقوت ثم السلطنة والناسوت محیی و ممیت
ثم ممیت و محیی و انزه و محی لا يموت و ملك لا يزول و عدل لا يورد
و سلطان لا يحول و قودل لا يفوت عن قبضته من شئ الا اله السما
ولا اله الارض و ما بينهما اذ ان كل عمل كل شئ فذیرا و این اربعه ارجح
 میکرد در بیان این شهدا اللهم لا اله الا هو له الخلق والارحی
و ممیت ثم ممیت و محیی و انزه و محی لا يموت ثم قبضه ملکوت کل
شئ یخلق ما یشاء بما یراه انه کان علی کل شئ قذیرا و این اربعه بسم الله
الامنغ الاذن و کل حرف بسم الله بلفظ با و چنانچه در مبد
کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل بلفظ و ظهور او در
و مثل او مثل شمس است و مثل کل حرف مثل او اگر از او منعکس
شده و در هیچ حرف نیست الا او و نیز آخر الا او و نیز ظاهر الا
او و نیز باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن در آمده در
کینونیت او دیده نمیشود الا شیخ ابراهیم رسول الله که فضل او در
ظلال او مستظلل گردید و کل بیان ظهور و بلفظ است و بلفظ بقاء

مشیت

مشیت ظهور و الله هست و کل ارجح میکرد بمنظور اظهار الله فی الکون
 که کل بیان و من غیر ارجح با و میکرد بمنظور خضوع و غایب خشوع
 و او است که در برای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر علی است
 او است عادل و اگر مظهر فضیله است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی
 او است سلطان و اگر مظهر علم است او است عالم و اگر مظهر قدرت است
 او است قادر و نیز اگر در او ابرایده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام
 شجیت بوده و هستند کل حروف علیین بیان ارجح میشود بمن
 بظهور الله که با با اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد
 و کل حرف علیین ارجح میشود بیاب اول بر نهاد که در ظل این اسم
 مسند در فنا است و اگر مدق نظری نظر نماید کل چیز یاد رکفت من
 بظهور الله مشاهده و کل ظل انک ماد مضابل مشاهده می نماید
 چنانچه امر و در بلفظ بیان ظاهر و قبل در بلفظ فرقان ظاهر
 و هیچ حرفی از برای بیان در نفوس مؤمنان اعظم تر ازین نیست
 که در ایشان دیده نشود در حقیقت ظهور و بظهور الله الا او و الا
 ظهور و قبل شهنیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی شود
 در ایشان الا او و چنانچه امر و زکی در بلفظ فرقان شهنیست
 و حال انکه بلفظ بیان بعین ظهور و بلفظ فرقان است بخواند
 بل در کل برای قرآنی است که ظاهر است و لا در علم و ظهور است
 که محجبت شده و از علم نور است که مخفی مانده چنانچه امر و در کل

مظاهر قرآنی منقرتینا الله با و غیر از رضای او ادا نموده
 چگونه که حکم نمایند این است که من فی البیان انجات عینده الای
 مشاهده من مظهر الله در کینویات خود در مشاهده من مظهر
 زیرا که او ظاهر است و در حین که در مصلحت و مناعت و رفعت
 و قدرت و سلطنت مسقرات کل شئون فعل او هستند
 که در بیان تجلی کند اسما حتی او ادای جنت او هستند و اسم او
 آنکه مستحضر در نارات بر ظاهر مظاهر نارا هستند که در آن
 حین مشاهده می نماید که سلطان بیان مظهر اسم او است که بزرگ
 او میکند آنچه میکند و هم چنین مظهر ^{و مظهر} و قدرت و امتناع
 و کل شئون محوره چنانچه در نقطه بیان هم این مظاهر الآن که
 در جلی است می بیند که در کل بیت الا ظهور و کل با و میکشد
 آنچه میکشد چه مظاهر قرآنی چه در نهادهای چون محبت الله
 از محبوب خود این است که در نارا حجاب بخشد و از عیان محبوب خود
 غیر مقلد هستند اگر در امکان شیء مرفوعی شود او است که
 مرفوعی شده و اگر شیء مشکله شود او است که مشکله شده زیرا
 که در آن شیء دیده نمیشود الا شمس مشیت که بیان شینیت او نیست
 و هست یا میشود و الا اگر رفیع شود علم بحث است بلکه وجود
 کلمه علم هم بقدری که علم که نفس فی او نیستی است محقق نیست
 الا با و الا این هم ذکر نمیشود این است معنی قول رسول الله اللهم

اربی
 حقا بوالاشیا کما هی فی این است که در حقیقت هر شیء فقط بیان با
 مشاهده کنی بلکه ظهور او در بشرطین طین صبر کرد و در بشر
 مانا و در بشر هو آهوا و در بشر نارا و نارا و نارا این است که نارا و
 شیء منقوص که در دیا و امی نارا و آید زیرا که اگر الاما الالهیه را
 در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد چه از نوع
 الماس یا از نوع بلور یا رخساره یا آنکه مضمورات و او در
 مرآتت منعکس صبر کرد و از آن شمس بلا آنکه شیء بر او آید شود
 یا از او نافر که در مثل آنکه ظهور در رسول الله بعد از بعثت
 که بست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نموده بودند با
 الله این هر خلق موهبت نمیشد ولی چیزی از او منقوص نکشند
 و بر کینویت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نموده بودند بعد
 از اجل مقرر با فانی مدین خود واصل و لم یزل لایزال مشرف بر آ
 که کل از خود فقط حقیقت متوجه با آنکه از مجرد وجود او قدر
 فطره منقوص که بدیا آنکه بر او مزید شود و همین قسم انوار شرف
 او از آن که با الایها بر با علی طری که فوق آن تصور نیست نوشته
 و الی الاما الالهیه با و موهبت شوند از او شیء منقوص نکشند و بر او
 مزید نشده و او همان قسم که بوده هست که لکن بحجل الله جنیبا
 الشمس بمناجاة حدیث که هر آنکه کان علی کل شیء فدیما البایع التاسع
 من الوالد آء ان ماء البیان و امر البیان ملحق بآنکه بخورد این باب

اربعه الامم انوار

بیان است و ایرایش که نوزده اسم ذکر شده و در خلال آن نوزده
حرف نفی ذکر شده و کل شی که واج بهیكل انسانه میگرد و اگر مدلل
بر اینهاست که در اسما او امثال حسنی ذکر شده اگر چه در
طبیعی باشد و اگر مدلل بر نفی است در غما ایصمئون ذکر شده فظوظ
لمن یؤمن بمن یرشح تلك الايات عن مجردة و یبکلون تلك
الامثال بظهور شمس عظمت و یحقق کلام ذکر شده اسم نفی ^{مقتضی} بال
لعرفد من فخره ذلك ففظة البیان في ذلك الظهور و مشیة
الاولیة في كل ظهور و نفس من براه الله صین ما یظهر بان ربیه
فلتر نفسین ان یا اولی الا بصا دنا کنا در نفسین لم یطلع الا
لنفسه و لا یغری الا لنفسه مثل الشمس مطلع سماه الاضواء
من یقابها من ذات لث سا حیزه یبغک من دون ان یغیر
ذلك الفحص في علو ذکره و سمو قد سر الا الله الامر من قبل و من بعد
و از یومند چینی المؤمنون الباب العاشر من الواحد اثبات
في انما في تلك الامیرة الامیرة الاولى شهد الله الا قول الله قدیر
ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده
ولی بیاید که هر ذی روحی بعقل کنذ این است ذکر ذی روح شده
در مقام بنوت بعقل نماید در مقام افند که مقام ظهور ^{اسما}
هست و از برای او حدی و حدی و ظهوری و بطون و علوی و
و طولی و عرضی نبوده و نیست زیرا که هر شی محدود در مقام

الامر من قبل و من بعد

روح منفی یعنی حد میگرد و اول در مقام افند که لا یرحما الا
و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد تا کل له عابدون
اگر نفی امر و نکند و اول ظهور در رسول الله که مقام نفس مشیت
ان ظهور بوده در رفغان ایچ که با و مشیت هم رسانده چراغ
و چه از غیر حق از بحر ظهور مشیت شده این است که کل با و قائم
و مراد از ایر اولی نفس او بوده در رفغان و مراد از این که کل اشیا
از یا بسم الله ظاهر میشود او بوده و هم چنین در بیان نظر کنه
که ایچ مؤمن بالله با دون ان بهم و سد بظهور و فقط بیان محقق
شده و مراد از ایر که کل در او است او است زیرا که او است ایر نکون
این ایر او است یا بسم الله در نکون که این با و مدلل بر او است
همین شتم که الفاظ حروف بفظه محقق میشود و نکون هم سینه
الا ما لانها یرهینی شتم ارواح کینویات با و مشکون میگرد و دو
و هر گاه ذکر اولوا الافند شود مراد اوله بر کلمه لا الا الله بوده
و هست و هر گاه ذکر اولوا الارواح شود مراد اوله بر حواله الله
بوده و هست و هر گاه ذکر اولوا النفس شود مراد اوله بر ایله صدق
بوده و هست و هر گاه ذکر اولوا الاجساد شود مراد اوله بر ابواب
علیه بوده و هست زیرا که اسما و صفات نکون همین واحد اول
مفکرین بر حرف لفظی بیان که کل نکون واحد اول است اگر چه الا ما لانها
شود و در نکون و ظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور او از واحد اول

نظر

ولی باو محقق شده و کل ارج باو میگردد چنانچه از او شمر نموده من
 این است که کل حروف بیان از حروف شود بلکه هر حرف در حد خود
 مستثنی از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستثنی از او است نظر
 کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بدن اگر امر و نفسی در مشرف بد
 شود بد او نیست الا آنکه پیوسته باشد باس بیان را بر فرود روح
 و نفس و جسد از خود و همین قسم اگر نفسی در موی بعود نماید
 که بشود ظهور منی بظهور الله و اعود می نماید بسوی او یا چنانچه محقق
 میشود منبصر فان باو را کلمات بدینسان او بوده و واضح باو
 این است که کل شی در حد خود از نقطه مشرف بد الا آنکه واضح بنات
 نقطه شود یا آنکه از او طالع کرد بد بل کل امر با فرض کن و نقطه یا
 شمرها اگر از آن سفید مقابل شود آینه افنده در او مشرف بد میگردد
 و اگر نه آینه ارواح و اگر نیز آینه نفس و اگر نیز آینه اجساد و اگر نه
 این الوان با چرخ در او است از قابلیت او حتی آنکه اگر بعود با الله
 نفس و در مومنه مقابل شود در این دون الوان محبوب خود
 نفس بر میدارد از این جهات قول فاء انما تمیم الاعلی
 مقابل قولهم عن الله عز وجل این است که مشبه میگردد در زود هر
 ظهوری حق صورتان دون والا تروا لولا الا بصار که ایشان حقایق
 اشیا و اجزای مشاهده می نمایند همیشه ناظر بشمس حقیقت
 هستند و ظهور او و وحدت را با ایشان و محجب از ظاهر

اها

در بیان ذات حروف سبوح و در ظهور منی بظهور الله ان حقیقت آیه

اها نمی نماید اول آنکه هم المکتوبون حقا کتاب الله من قبل و من بعد و اول
 هم المهندون چنانچه اگر کسی در این ظهور و ناظر بود مشاهده این نفس
 را بصورت در حروف نماید چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال آنکه
 مقام شهادت الله امدان شمس غیب کرد و بر آنچه گوید که فایده می کند
 اردگر ان فلشعیرت ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لستقن ان
 یا اولی السموات للبعس کلکم اجمعون الباب الطاری والعشر
 من انرا ان ما فلك الاية البسملة بسم الله الرحمن الرحيم
 ملحق این باب با آنکه کل حروف لفظیه و بیلفظ صکتون میکند و در واقع
 ان بیلفظ حقیقت و او است در فوفان محمد رسول الله صلی الله
 و در بیان ذات حروف سبوح و در ظهور منی بظهور الله ان حقیقت آیه
 و کینونیت ربانیه و کافونیت جوهریه و ساجیت مجردیه التي
 اهاهی شمس الحقیقة لصیاتها الله اهاهی یا نها وان مادونها
 ظلال ذالما یا و در ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد
 والله ولی المکتوبین الباب ثانی و العشر من الواسع انما
 مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سایر الحروف کمثل المایه و فلما لها
 وان کل لاء البسملة فی النقطه و من جعل الله ربی ولا اشرك
 بر خبا احد افند که الله بما افند در النقطه ملحق این باب آنکه
 عرض کرد که از نقطه کینونیت مشیه اولیه است اگر در مقام بسم الله
 الاصح الاذین عن الله الاصح الاذین ذکر شود از وقت ذکر کینونیت

مشیت بعین زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او خوف ^{بیشتر} بین
 میگردد چنانچه در ذرف بکل شیء و علی کل شیء ظاهر است و این است
 سر کلام امیر المؤمنین علیه السلام انما النقطه تحت النوار مقام ظل
 ذکر حروفی و عددی نیز کینو بتقی و ذکر و لذ او همین قدر که در ظهور
 نقطه حقیقت که در آن با اسم رسول الله ظاهر بود مثل او
 شمس که فتر شود و در صندین با و شمس ظاهر در برابر آینه
 با آنکه اخذ شده در علم نیز عمل که مقام عمل از این است که امروز
 که همان ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن با و است
 در خود نیز بیند آنچه با و است الا مثل شجی که در این می بیند
 نزد شمس سما که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی با آنکه آنچه مؤمن
 بقرآن است این کلامه را بگوید نزد الله اکبری که نقطه در قرآن در
 اخرای خود میگوید معاينه شمس است بالذنبه بنسج او در برابر
 و این نماه در این کور که ظاهر نشد که در نزد بعضی نفوس بوجه علم
 بوده نیز عمل مثل با علاء او مایه بر العبد ندیم که ما بفرج نفع
 بر او شود بلکه در ظهور و من بظهور الله مؤمنین بیدان باین با
 که جوهر کلی علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شپتی نیز بیند
 الا با و چنانچه شینیت کینو بیت افند و اراج و انفسی و
 ذلک اینسان بظهور و نقطه بیان معشوق شده که او این ایات را
 در انفسی خلق از خود فرار داده که باین مشوجه شوند با و کل علم

و ایمان این است که کسی ناظر شود و از نماه وجود خود نتیجه گیرد
 در نزد ظهور هر مشیتی مثبت محض باشد چنانچه در ظهور و قبل
 کل هستند چنانچه این نفوس که امروز مؤمن هستند بر سواد خدا
 در نزد او خود را مکنور میدانند و با ایمان با او خود را مغزور و مفتخر
 در رضای حق ثابت علی تحجب از آنکه ظهور و نقطه بیان بعینه
 ظهور و اخرای او است بجز اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل با و باشد
 در هیچ ظهوری بختی نیاند و در هر ظهور فائز بلفها محبوب خود
 و آنچه انما دان ظهور است اخذ نماید یا طوبی لمن قد علمه الله ذلک
 العلم و وصفه بذلك العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل میر
 المؤمنین علیه السلام با مثل فضل رسول الله ندانسته اگر چه در شمس فضل
 او دیده نمیشود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول تا مثل این قول که
 فضل میر مشیت را نموده نیز بجز فائز اول اما در است بر این ذکر
 الحجر میر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشکال و این بعینه
 استباح مرایای شدله بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مفا
 مرایا باشد بجز این ممکن نیست و اوله از است که بفکرش شمس حقیقت
 بر داشتند در کل غوام امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری با اسم
 الا ان بینه الی ذلك الظهور و فائز امات الظهور و طوبی لمن قد
 وظله فان اولئک هم اصحاب القدد و الا باسم القدر و اصحاب
 یوم البدر فقدر نفو الا ان لا یسفرهم احد من العالمین الا من

سأله الله انما اذ ايجم بشي فاذا اجلن ما يشاء واعلى مما يشاء اتم على كل
 شئ فديرت ان علم اينك در ظهور و نظر و الله اكر كل ما على الارض
 شهادة بر او ميدهند و او شهادت دهد بدون انكه اها شهادت
 داده شهادت او مثل شمس است و شهادت اها مثل شمس است
 كه در ثواب و نفع نشده و الامطابق با شهادت او ميگردد
 قسم بذات اقدس الهی كه يك سطر از كلام او بيشتر است از كلام
 كل ما على الارض بلكه استعقار ميكنم از اين ذكر افعال التفضيل
 كما ميخواهد انا و شمس در برابر انا مثل انا و شمس در سما كورد
 في حد الاشياء وهذا حد شئ الله با الله عز وجل اكر كسي ثواب
 يك لا اله الا الله ازا و اخذ نمايد بغير است او ثواب آنچه كه خود
 کرده الله كل شئ خدا و بلكه ثوبه ميكنم از اين ذكر افضليت بلكه
 مثل همان است كه قدم بلكه آنچه شهادت ميدهد شهادت خدا
 بران شئ و آنچه بلكه با و مبادي حكم خداوند است در حق ان شئ
 در زمان ظهور او سلطان باشد و ذكر سلطنت خود نمايد
 معاینه مثل او مثل اوست كه بگوید در مقابل شمس كه در من ضیاء
 هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود كند نزد او معاینه همین
 قسم است و اگر شئ اظهار عنای خود كند نزد او معاینه همین قسم است
 و اگر غیری اظهار عزت خود كند نزد او معاینه همین قسم است بلكه
 انبای جنس او كند و هشتاد و پنجند چگونه و شمس

و اگر ثواب در ان زمان ظهور خود كند نزد او معاینه همین قسم است

چند

چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصى چه در ظهور بسیار
 وجه در ظهورات قبل از بیان كه كل بقطر مشیت منی میگذرد
 در هر ظهوری كه منی اهدا باشد و هم چنین اولو العالم هم چنین
 اولو الغنا و هم چنین اولو القدر و هم چنین اولو العزة و مثل این
 ملاحظه كن و بیفتن كن و عمل كن در كل اسم و صفات بل در هر شئ
 كه ما یذكربه اسم شئ است و اظهار وجود ممكن نوز او كند ان وجود
 و بیرون حد اشخاصی كه خواستند صدیق رسول الله كند
 بصدیق هباهای كتاب الف و هم چنین در بیان نظر كن كه حوا
 صدیق نقطه بیان نماید بصدیق اشخاصی كه در حجاب ابرو
 و هفتاد سال بعد ما لاهای مهتد بظهور اقا و در زمان
 این در جن اقبال است و چگونه فم در ذكر غیر اقبال بگرد و كس می دهند
 با ایمان من النار ایمان محقق حجت و فاد او رند و بصدیق
 ایشان بصدیق ذل الله نمایند و بیهتئات اها شهادت حقیقت
 محقق حق كه شهادت او عین شهادت الله بر كل شئ هست و هند
 بكسی كل با ایمان با و منی اند و بدون ایمان با و حكم و وفای
 میشود اگر كس حکم غیر اسم منی كند انما او است جاوری كند
 چه حد است او را حیف و كجا است كه در حق او شود و بر او حكم
 طهارت در اینها میشود و در او بفتوی خود ایشان میشود و فوا
 فلق الحبر و بوی الذم و فو بالقره و فو بالقره و فو بالقره و فو بالقره

بالکبریا و المنفعة هیچ ناری است از اجزای ایشان از مجموعی که شد
 و روزی بخواهد با او میگذرد نیست و هیچ جستی از نظرش حقیقت
 و ما سواد اشباح در راه یاد میدهند و عمل با او نمودند نیست اگر
 نفسی که ضوی علی الله داده کشف شود یا بگردد شاه عذاب اجزای
 در خود ترا حصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل
 الیل باشد و علم او باین والله یهدی من یشاء الاصول الحق بقیست
 ولا یحیی الله ان ینکر من لم یؤمن بالله وایانته و الله یحیی المتقیست
 الباب الثالث والخمسون فی الواحد ان لا یجوز السؤال عن ظهور
 الله الا فی الکتاب و ان یعمل به الا من یراد ان ینزل علیه من بقدر
 عن انک بعصمهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء شهید بلخص
 این باب انکه سوال عن ظهور الله جایز نیست الا از انچه لایق با ذات
 نیرا که مقام او مقام شرف ظهور است حتی نفسی ظهور و ان نفسی
 ظهور در خلل او ظاهر و اگر در امکان فضیلت از شیخ خود او است
 و اگر شیخ نیست نسبت به او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند
 بعلیای بیان که بعلم بکنایه از ظهور و شیل او عالمند و اگر شیخ اهد
 او را مشاهده کند نظر کند با اولی القدره در بیان که از ظهور و ندرت باشد
 مقدس شده و هم چنین اولو العرفه از ظهور و عزت او است و هم چنین
 اولو العظمت از ظهور و عظمت او است و هم چنین اولو القوۃ از ظهور
 قوۃ او است و بیان از اول تا اخر ممکن جمیع صفات او است و عزت و قدر

و نورا

و نورا و او روحان در روی او و اولی کلمات او هستند از
 ظهور و قبل از کلمات برای ظهور و بعد از خلق شده مثلا اسم جواد
 او در بیان از برای اسم جواد او در ظهور او خلق شد چنانچه اسم و هاب
 در قرآن از برای اسم و هاب در بیان خلق شده و هم چنین در کل اسماء
 و امثال حق در حق و در حق و در حق و اگر کسی عارف شود
 با او مبتدئ میگردد و روزی همیشه او هیچ حجتی از برای او از برای نفس خود
 او اعظم تر نبوده و نیست در هر کس که کلمات او است و کلمات از
 بجز خود او مشرف میگردد و ان ططام هم فضل او مستحق میشود
 ان مقام عز او مستحق میگردد و اگر کسی خواهد سوال کند جایز نیست
 الا در کتاب تا انکه خط جوارب جاهلی در کش کند و این باشد از مجموع
 در نزد او چنانچه در بیان هم کسی از صفت محمود و امصنف شود
 محبوب است نزد او در بطون و ظهور او و اما از انچه هاء کدشان
 او نیست سوال نکرده مثلا اگر از کسی که یا قوت میفروشد سوال
 شود از انچه گاه چه قدر محج بوده در دو است همین قسم است اعان
 خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره کو یامی بدینم که کسی
 در کتاب خود از او سوال میکند از انچه در بیان نازل شده بخار
 مؤتمک بر خود و او در جواب نازل میفرماید من عند الله من ان قول
 نفس خود اتی اما الله لا الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت
 الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب لاشهدوا الا الله و بی و دیگر

فان ذلك لهو الحق اليقين سواء على ان تؤمنوا به فانكم انتم لا تفكرون
 عهدون وان لم تؤمنوا به ولا بما نزل الله على فاذا بان نفسكم محجوبون
 واتى انا الكت غنيا عنكم من قبل لا كرون غنيا عنكم من بعد
 فلنصرت انفسكم ان يا خلق الله شتموا بايات تؤمنون فان
 من لم يؤمن بالله ولا بما نزل الله على مثل عند الله كمثل من لم يؤمن
 بذات حروف السبع والبيان وكان مؤمنا من قبل محمد رسول الله
 والعرفان كيف انتم يؤمنون ان تفتن انفسكم اليهم كذلك
 انتم ان تعلمون سجدوا لله ولا تفتن ان تفتن في
 البيان بعد ما نزل الله على الايات من عند الله على كل شئ قدير
 واتى انا نطق البيان من قبل فاظهر الله بمثل فاذا ظهر من قبل
 لا جبر من قدام في شوب البيان من قبل فلنصر عن امر الله شتم
 اياه ثقون ولا ترون في الا الله تبي ورفكم رب السموات
 ورب الارض رب كل شئ رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين فان
 مثل ما عندكم مثل ما يدل المرات على شتم الله كذلك ما انتم تفتنون
 في كتبكم عند ما تلتناه عليكم من قبل في البيان شتم حينئذ ان يا عبا
 فانتمون محضتموه سؤالات خودوا از محبوب خود ادر علمون
 وستمون قدس وادفعنا شبح واصنع فكيه علماء واولاد عملا
 وظاهرا وباطنا كه او دست صيداره افتد كه دلالت نكند الا
 على الله ورجب او وادواح وبقوس اجشا كه دلالت نكند الا

برجوز حرفی و كه همان است حروف حقی بیان و همان بوده بعینه حرف
 حقی قرآن و همان بوده بعینه كتاب الف و ناء و فاء الى ان يفتنى الى
 كتاب ادم من ظهور ادم الى اول ظهور نقطة البيان از عمر ابن عالم
 نكذشته ادرانده هزاره و دريشت و ده سال و قبل ازین شك
 بخت كه از برای خداوند عالم اودام ما الاظهار بوده و غير از خداوند
 كسى محض الهان بوده و نيست و در هيج عالمي ظاهر مشيت نبوده الا نقطة
 بيان ذات حروف سبع و در حروف حقی ان الاحرف حقی بيان و در
 اول الاسماء بيان و در امثال اول الامثال بيان و او است كه حروف
 نزل كل شئ ينبي كتابه كه منسوب الى الله حقی غايه و كلى ال عرفان و
 و از كتاب او و جز الامؤمنين بيان و همين مشاهده كى ظهور من
 بظهور الله را كه او است بعينه مشيت اوليه در كل عوالم و كتاب او است
 كتاب مشيت اوليه در كل عوالم و او نبوده و نيست الا ملك على الله
 و كتاب او نبوده و نيست الا ناطق عن الله و اسما او نبوده و نيست الا
 مثالي اسم الله جل و عز و امثال او نبوده و نيست الا مستور و ظل الله
 جل و عز ال لاطن و الام من قبل من بعد الا اله و ان كل ال لخصوت
 و بعينه نقطه بيان همان ادم بديع فطرت اول بوده و بعينه حاتم كه
 او است همان خاتم بوده كه ان روزنا ادر و خداوند حفظ نموده
 و بعينه آيه كه مكتوب بر او است همان آيه بوده كه مكتوب بر او بوده است
 و كى نظر بضعف هم است و الا ان ادم در مقام نطقه اين ادم

میکرد مثلا حیوانی که در او سه سال تمام از عمر او گذشته نمیکوید که
 من از نطفه هستم کما ز فلان سمانازل و در فلان ارض مستقر شده
 که اگر بگوید مثل منم نموده و زود او لوالعالم حکم بنا هست عقل او میشود
 این است که بقطعه بیان نمیکوید و در منم مظاهر مشیت او آدم نما
 امروز که مثل این قول همین میشود و از این جهت است که رسول خدا
 فرموده که من عیسی هستم زیرا که از وقتی است که عیسی از جد خود در
 نموده و بران حد سید و هم چنین من بظهور الله در حد زمانه که خوب
 چهارده ساله زگر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله
 بودم که اگر بگوید نظر بصیغه هم نموده زیرا که شیء و معلول است
 اگر چه از جوان چهارده ساله در چنین نطفه او بوده و کم تر از نموده
 نما اینک از دوازده ساله گذشته و از این دوازده سالگی کم تر از
 می نمایند آنکه چهارده می رسد اگر از یکی از من منین بفرمان خود
 می پسندد که بگوید من یکی هستم از منین باخیل بقطعه حیضت هم
 بر خود می پسندد و كذلك در بیان و بیان هم بالیسرین بظهور
 چنین است الاما لایه بالانها بظهور الله ظاهر در هر ظهوری
 کیف یثا و فی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در چنین باوغ
 حد بلوغ است نیز ازین است که حد تحت خود را بجزو نیست دهد زیرا
 که حد بلوغ از او دارد با آنچه وجود خود دارد و چنانچه عین دارد و قصد
 صلا خطا و او فی خطا در این براندارد و هم چنین در اعداد و کونیه

شاه

مشاهده نموده در اول هر ظهوری با الله عزوجل داخل ان ظهور شده
 که ظهور قبل اواری با آنچه در ان واری والا محیی مانده از عطا جده
 خداوند و در ان نما میگردی چنانچه الان مشق که از او م تا نقطه
 بیان ظاهر شده اعرایش منسوب بر قبل خود را و امت منسوب بر ان با
 در حد خود دارد و فی الهامان اندا بجز در این ظهور او دارد اگر چه عرش
 نفس او اعرایش اولاد بر او هر نفسی که صادر در ایمان بوده بل هر نفسی که
 در عیبتین ان گور بوده که بعد از ظهور بعد آمده داخل در جنت شده
 که امر و نکل داخل بیان شده و میشود این است که محیی مانده و حکمت
 بر انفا نشد و حکمانه در حق انها صدق شده زیرا که جنت در هر نما
 کمال ان زمان است و امر و کمال در بیان است بر درون ان و در ظهور
 من بظهور الله در کتاب اولی الا انهار هین قسم تر می نماید هر ظهور
 قبل امداد با آنچه خود دارد و در هر ظهور مشیتی نیست الا انکه هست
 او این است که کل واجب بان ظهور نماید که ان تا انجا دهد داخل جنت
 کند هر ظهور بعد یکد اسباب فراهم مانده جاری شده و الا مانده نما
 بر عیبتین شجاعان بیان و طرا ان چه میست کمال است خود داخل جنت
 می نمایند با انکه بعد از اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جو بیان
 الله و امید هندی قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر اولو الحکم و علم نما
 من بظهور الله در ایمان با و مشفق گردند اضی نیست که احد از اهل بیان
 را بر روی بران نما که او چگونگی را در اوست و در دیده و در هر شیء مطلق

عموده تا آنکه هیچ شیئی مانند آن را داخل در جنت نشود این است فضل
 وفوز اکبر و هر ظهوری که کل باع الارض در ظل آن ظهور کند بزرگتر
 او شد تا وقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل اسائل از فضل جنان
 تا وقتی که شود و نفی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقصد
 بر هر شیئی بوده و هست و در هر کوهی چشم مصلحت کل خلوات است
 جاری خواهد فرمود و احدی کل باع الارض را مظهر از رضوان اعظم
 خواهد فرمود آنرا که عالما مقصد اند با الالباح والعشر
 من الوادع انما حکم خلفا البیان باع یا ممکن عند کل نفس کلمه
 این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان دم می ماند کلمات است
 و ارواح متعلقه با آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و انقیاد
 و امتناع او کل روح نمایند در ارواح آنها ظاهر میشود و جایز
 الواجه خفیفه الا انک بجلد شود و بنحو ماهو الارض عند کل نفس حفظ
 شوند تا آنکه مثل قرآن کرد که در هر گوشه معجزی الواجه منقوشه او
 ما ینبغی باشد و هیچ نفسی در جوی در بیان سوزی نمیکند الا انک حقا
 صانع شده که در هر جنعتان با عطا فرماید و اگر با و رسد بید
 او و آخر انما منقطع خواهد گشت و در این عالم از عالم بعد از موت
 از برای کسی که کلمات الله را با علی با ممکن عند نفس معترف و مطر زاشه
 که عرقه ارواح ان و طراز آنها در این است میزان است که بیان هزار
 متقال زهیبی عالم کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان بر او است از برای

یکشمار

الوجه من الارض و الارض

الوجه من الارض و الارض

یک متقال او مضطر باشد بل کل فحده حجت لایحی علی اهلها
 بنده نیست که کل بیان و مالک شود الا انک مضاعف میشود
 او و روزی بمالعدان بل انک مالک کل شیئی بر او صلوات میشود
 و طلب حجت و مغفرت از برای او میگردد و هر قدر سعی در عواصم
 ان و حفت و وزن ان و عظم خط او و طراز الواح او کرد در نزد خدا
 محبوب است از دون او و لا یونیست که در حواشی ان نوشته شود
 مثل آنچه در طلب است که کتاب از آنها خود بیرون می برند و محل
 قول در این باب آنکه هر کس در صفت خود لایق است که بیان او لیکن
 شیئی باشد اگر چه قوی او بمال اهلها و دون ان بمال اهلها باشد
 و اذن داده نشده بجز خط حسن نوشتن او و او رضای او و ثلاث
 او است یا نظیر او یا مقدر او و کل شیئی عمل یا بجز خداوند او
 مانده فرموده شود زیرا که هیچ کلمه از هیچ نفسی نیست که مدد روح
 بنالودت او است و هر کس نظر در جفا کل ان نماید و صلوات فرستد
 باین قول اللهم صل علی البیان و من امن به و کل شان بالقره
 و الجلال و عذیب اللهم من له یوض به بالسخطه و العدل ادای
 حقوق کلمات انرا عموده و ذلك من فضل الله علی عباده انرا کان
 غنیا و کل بها بیان من بظرفه الله است کل حجت از برای کسی که ایمان
 او در کل نعت از برای کسی که ایمان با و می آورد البیان الماسر
 من الابدان است من امن بن بظرفه الله کما انما من بالله

ک

و ما الله به في كل العالم ومن يؤمن به وان امن بالله وما آمن
 به من قبل فكانه ما امن ويدخل النار لمحض اين باو انكه ظهور^{شده}
 در هر ظهور كه مراد از مشيت اوليه باشد لها بالله بوده وهست
 كه كل شي بزبها او لا شئي بوده وهست هر نفسى كه ايمان بظهور بعد
 او آورد كويا ايمان آورده بظهور او اكلا از قبل ويورده
 ظهور بظهور بعد براك ظهور بعد در ان ظهور همان ظهور است
 نفس چهارده سال قبل از انكه نبوده وسيد نوزده او در همان
 چهارده است اين است كه هر كس بمن بظهور الله ايمان آورد و ايمان
 بايچرا و امر فرموده او و ايمان آورده است بخداوند از اولي كه ان
 بر او اول نبوت و در ظل ضاى خداوند بيرون آند بكل ضاى
 در هر ظهورى و هر كس ايمان باو بياورد و اگر چه در كل عالم در ايمان
 و رضاي خداوند بوده كل هيا مشوا و امير كه در كانه ما امن ما فيه
 طر نه عين چنانچه هيمن قسم در نقطه بيان ظاهر است نزد اولي^{الله}
 و در قرآن ظاهر است نزد كل كس ايمان بخدا صلي الله عليه و آله آورده
 بيقين ايمان آورده بخداوند او امر او در كل عالم و هر كس ايمان
 باو بياورده ايمان بخداوند بياورده و او امر او در هيچ عالم اين است
 كه حكيم دون ايمان بمن على الاخر شده دون مؤمنين بقرآن در ان
 زمان و لشق الله ان يا اولي العلم كلهم اجمعون چه بسا در^{نفسى ظهورى}
 مؤمن و در ظهور ديگر در نادر وجه بسا نفسى كه در ظهور قبل در نادر

و در ظهور بعد حجت و از براى ظهور الله من اول بعبده و نه اخر كه
 بتوان ذكر نمود اگر كسى در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور
 بعد از هزار هزار مؤمن نباشد كل اين عوالم ميبدل بايمان ميكرد و اگر
 لغو و با الله بر عكس بر عكس زيرا كه در زده ظهور بايچرا و رضاي الله است
 در زده او است چه قبل و چه بعد مثلا در حجت ظهور رسول الله بايچرا و رضاي
 بوده الا اول ظهور قائم عليه السلام در رضاي او بوده و رضاي ظهور
 ان در ان زمان و همان رضاي رسول الله بوده چنانچه رضاي من بظهور الله
 امر و هيمن بيان است الحجت ظهور او انوقت مجدد ميشود و رضاي
 بظهور او لم يزل لا يزال ان نشان مشيت بوده عند الله و خواهد بود
 و هيچ ظهورى نميشود الا انك از مؤمنين با ان ظهور و از براى ايمان
 بظهور بعد عهد كه فرشته ميشود كه اگر وفا كند احد در نادر مى ماند
 چنانچه اگر حروف كتاب الف و فابعده عيسى نبوده احدى در نادر نماند
 بود عند ظهور رسول الله و هم چنين در قرآن اگر كل در زده ظهور
 ظهور و الله مستشرق و بصيا اشرفا ان او كس حكم دون ايمان
 بر اهدان اهل قرآن نشده واحدى از الهاد زمان نمانده و هم چنين
 اگر كل مؤمنين بسيان مؤمن شوند بمن بظهور الله احد در نادر نخواهد
 ماند و حكم دون ايمان بر احد نخواهد شد و على ارض ظهور بوده كه قدر
 لمح فاصله نشود ما بين ظهور و ايمان كل من امن بالبيان كه بعد طول
 الا المستغاث هم لا يؤمنون كه بمانند كه احيا طدامن كير ايشان نشود

که از احتیاط در نیاید بوده و هست اگر چه امید از فضل خداوند
 عطف و دروفت از است که در جنب ظهور با او را عالی خود در الواح
 خود کل عباد خود را از رفتن بیدار نماید و نکند در ال امر حکم بیان
 که تا عیانت با مستغاث شده در بار نمایند چه کسی عالم بظهور است
 غیر الله هر وقت شود باید کل ضدی بنقطه حقیقت نماید و شکر
 الهی را آورد که چه امید از فضل او است که تا مستغاث رسد
 از قبل کلمه الله رفیع گردد و اما الدلیل یا اثر الوجود علی بقیه
 اذا البرزخ و غیره و هو لا یعرف بغير سبحان الله عما یصفون
 البای السور و العشر الاله الذاک لا یجز العمل الا باثار النقطه
 ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا باثار و نقطه بیان زیرا که
 در این ظهور از برای حروف حتی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر
 میکرد زیرا که ایات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص ^{سور القدر}
 و تفاسیر مخصوص آنکه هر دو صورت علمیه مخصوص با ابواب و کل
 از این بحر مشرف میکرد و تا اینکه کل این آثار در حقیقت اولیه بخیر
 اشرف مشاهده کنند و هیچ عری از برای ایشان عزیز بسوق ایمان
 که از این کل شیء است عند الله و عند اولو العلم بنوده و نیست
 و کل فضل به ظل همین مستظل است و از حین غروب الا طلوع من ظهور
 الله آثار و ضمیر رفیع و حروف حتی و کل من امن بالله و بالبیان در
 ظل الغما مستظل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام ^{الله}

این سوره در سوره المومنان است

چرا اصول و چه فروع و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و بیان بخاورد
 نه نمایند در ظل او محشور و الا این ذکر نمیکرد عند الله و عند اولو
 العلم بلکه در این کور اگر ناظر بخواند مسائل و تخفیف در احوال و
 کلمات و مانند دیگر نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار
 او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار که اگر بهل بقدرت
 یفترن احد بیدهما سبحان الله عن لك سبحان عظیم و تعالی الله
 ذلک علو الکی و الی سعی نمایند در علم حروف و افترانات اعداد
 اسماء الله و افترانات کلمات متشابهه و افترانات آثار متشابهه
 در محل خود که از ن داده شده که نظم بیان را هر کس بخیر می که شپون
 میسوزاند دهد که چه بفرار نوع ظاهر شود و کل راجع بنفس
 بیان میکند زیرا که بر اوصی نماید نمیکرد و از اوصی نام می کند
 الا آنکه نظم حفظ و افتران بعضی با بعضی مناسبات این سخن بیان
 سخن تفاوت بهم می رسد که یا مشاهده حاشی و که هیچ نظمی در او
 داده نمی شود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم اول میکند و طوی این
 بنظر الانظم بها الله و بشکر به فائز و کلامه ^{الله} عند الله فی بیان
 الا ان رفیع الله ما لیشاء وینزل ما یرید انز فرقی مذمیر و بجز این نظرها
 نظمی است که بر جلد و ظاهر به شود مثلا کرده دعا صیدینی است
 چهارمی هم ذکر شود و هم خلط الهما خمس نکر دایات در علم خود
 مناجات در ستم خود و تفاسیر در صفت خود و کلمات در کفر ^{الله}

فد من خود و کلمات فارسی در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر بنظر لطیف
 لو انم اثرا ناث محقق نبوده و بنیت ذلك من فضل الله على علماء
 البیان حيث یستغاون بما امر والا ان یفرح الله عنهم بظهور
 ما هم به باللیل والنهار لا الله ربهم ینوحیون واکرطاً
 نشود و نشنا ساند کسی را نفس خود بیاید که او مرتب فرماید مثل
 شمس است درین کوکب و این معنی است که کل را در حجاب بیند چنانچه
 فقط بیان سه تفسیر بر آن نوشت دو تفسیر بنوع ایات الای
 و یک تفسیر بر سوره بقره بنام شئون علمیه که یک حرف از نفاذ
 او معادل میشود با چکر کلمه یرن او اول زول فران تا ارتفاع
 او تفسیر نموده و من یقرن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما له
 من عین یلین ان یدرک عند الله افا لا تظنون ان الایات الای
 من الواء اثبات لا یجوز کتابة انا والنقطه کما الایات
 الخط وان یکن عند احد حرف من و حسن الخط یجب على علماء و
 من المؤمنین ملخص این باب آنکه کل انا و فقط استی بیان است
 ولی این اسم بحقیقت مختص با انا است و بعد در مقام مناجات
 بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت
 ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام
 کلمات فارسی بحقیقت خامسیه اطلاق میشود ولی این اسم
 اسم مختص ایات است نه غیر او یا صحفان چنانچه از او داده شده

برایند

ارائه این تفسیر از اهل علم است

برایند ششم بعد البیان در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده پ
 اسم الله مشتق میگردد و اول من تسمی نفسه به الله جل جلاله حیث
 قد نزل فی ربی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل تر بیان
 اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد الله میگردد
 تا آنکه مراد باشد از برای حفظ بیان که ان را ت الله بوده و از برای من
 بظرف الله که او است مراد الله و آنچه که در بیان است که الله باشد از
 برای ت الله بوده و هست و در چنین صورت جامع او است و در حین
 ذکر حرفی از حروف واحد بعد باب تمامیت عدد این کلمه علیه السلام
 زیرا که ایشانند که الله بوده و هستند و کل را جمع بیاید اول میگردد
 چنانچه در فقط بیان ظاهر از ماده الایات بود الشمس السما و ما من الله
 الا الله رب السموات و الارض رب کل شیء رب ماری و ملا یری
 العالمین وان الحكم الاله الواحد الاله الرحمن المنعم المبین
 و از او داده شده که احد حرفی از حروف بیان است بنویسد الا
 با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است و در حد حرف
 و نه در حد دونان و این از برای این است که روح متعلق با حرف
 که در بیان است با علی ما یکنی الایات که امکان فخرده مرتفع گردد
 که در مؤمنین ببیان دیده نشود شیء الا انک از شیء در حد خود
 بکمال رسید با شد چنانچه از حروف الفیه چگونگی میزند و در حد
 از سایر ملل همین ششم من البیان کرد که اگر احد از بیان در مشرف

ارض باشد بنقل از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حد خود
 محسوب کرد و که این اعظم سببلی است از برای جذب کل ادیان بدین
 واقع خداوند حق و کل در صورتی است که مقصد باشد نه اینکه
 بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شئی زیرا که خداوند دوست
 نداشته که نظر نماید بر نفسی مگر در جزئی بل کل علی قدرها استطاعوا
 گویند الا در این جیل مشاهده میشود که بیابانهای مطهر نزد اهل بیابان
 هست و بیابانها از مثلثه میگردند و بیابانها مستعد شده اند که
 با بیابانهای خود در نزد من بظهور الله و اندک اندک در فود علی الله
 و هست و از اظهار وجود خود در نزد او مخفی نموده که از حیث بقا
 و هست فلشوا الله ان با اولی البیان کلکم اجمعون البیان را تا ان
 و عشرنا الوارثه من اراد ان یقر شینا من آثار النقطه
 او یعنی فرضا الله من کتاب الله لا یجز ان یأخذ نسخه الا احدا
 ان یسئخ لنفسه علی حسن خطه و خطه و خطه و خطه و خطه
 و الا لا یجوز ملخصی این باب آنکه خداوند دست میدارد در بیان
 که آنچه واقع میشود از هر شئی از حد لطفه از شئی الا ما یدل علیه حد
 الکمال بمنزلهای علو حسن صورت و سیرت گردنا آنکه هیچ نفسی
 ذره گره وارد نیاید و الا یجوز ملخصی آنکه در این جمله است که حکم شده
 هر کس نفسی بر کلمات بیان منویسد یا از خود کتاب در علی انشا
 میکند اگر خود میتواند با حسن خطه نسخه اصل را داشته و الا داده یکی

کوزن

که نوشته و بعد از خود حفظ نموده ان وقت نسخه بدیگری داده شود
 که اناد هر نفسی در نزد خود ان نفس باشد و بعد بدیگری
 اگر دون این شود حیطه عمل او میگردد الا در موافقیکه با او میشود
 یا در عطا از برای خود نسخی بهیچ انجام دهد که ان وقت از برای او ان
 که قبل از استنساخ بدهد که نسخ خوب از برای او تمام نموده و هیچ
 سازند این صورت در ان امکان هست و الا در صورت امکان
 از ششم محسوب نبوده و هست عند الله نرسن اب علمای این عصر
 که نسخ را خطی کرده و صفحین نوع حکمی نماید همین قدر که
 نسخه اصل است حفظی نماید مثل کتاب مصاحف که الان در این جیل
 هست از منشی ان بلکه اگر کتاب باشد که یک نقطه سودا در خط
 ۷۷ رسد این حفظ نیست و از برای بحر حیطه این خلیل لطفی در کل
 صنایع ان با اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقصدون قل
 الله اللطف فوق کل و اللطف ان یقدر ان یمنع عن سلطان
 لطفه من احد الاذ السمووات و الارض و لا ما یدلها انبه
 کان لطفانا مطلقا لطیفا بالبا سیر و انش من الوارثه
 از ان اراد ان یصرف تمام مملکه الله في انام النقطه کیف یشاء
 و منی بوجع بحسب الله ملخصی این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود
 از ان داده که هر کس هر قدر بتواند در بیان صورت نماید اگر ممکن
 بود که کل با علی الارض را بجایان بیان فرود دهد این از ان برای

در بیان این که هر کس هر قدر بتواند در بیان صورت نماید اگر ممکن بود که کل با علی الارض را بجایان بیان فرود دهد این از ان برای

او بوده ثم این باریکند در زلف ظهور من بظهور الله صفت کشف جان
 که در این اوان بزج حکم است چگونگی در نفس اول لعل مثل از روز واقع نگردد
 که فراتر از انقضای الفبا را مالا یحیی فلا سلام باشد و مقرر من اول او در
 باشد که حجره سکون او خشت محض باشد که چه در جا که مقرر او است
 هر چه در آن الله بوده و هست چه بر هر معرفت باشد چه بر فو ظن
 ولی این ذکر از برای استعارة و تومنین بی بیان بوده که با صاحب خود
 نکرده آنچه که بحقیقین بقران نموده و الا ان النور والظلم عنده سواء
 کلینهما سبحان محمد بالعتی فالاکبار الباء الاوالم اول الابد الرابع
 فان المقطع معانی مقام بیظن عن الله و مقام بیظن عن احدون
 الله ذلك مقام عبودیتش لذلك المقام الذي بعید الله باللیل
 والنفار و یستج له بالعدو والاصال ملخص این باب انکه خداوند
 از برای شمع حقیتش دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات
 او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات فاذک بقره ما یدان قبل او میکند
 و او است که موصوف نمیکرد و هیچ وصفی و صنوعی نمیکرد و هیچ
 و معالی است از هر ذکر و تشابه و مقدس است از هر کافر و وجه
 امضاء آن بوقه غیره و از بوجه سواه له الخلق والاموال الاله
 الواحد المنکبر للمغال مقام این ابر عظمت است قل الله حق
 وان تماردنا الله خلق و کل العبادون دون این ابر که در او است
 خلق او است و این ابر است که در او دیده نمیشود الا الله که مارد

او حق است

او خلق او است و این ابر است که در او آیتش دیده نمیشود بل
 ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله
 و کینیتش از او فایده قدم و طلعه صفت بحسب علم بزل ذکر میشود
 ذکر آیه از برای عرفان است و الا آیه ملحوظ نمیکرد که اگر است ملحوظ
 کرد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیکرد و الا بما یدرک
 ذات الا نلا ما از برای او امکانه و حدودان نیست و قرب او عین
 بعد او است و بعد او عین قرب او است و اول او عین آخر او است
 و آخر او عین اول او است و ظاهر او عین باطن او است و باطن او
 عین ظاهر او است و علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او
 و کافور او عین سافج او است و سافج او عین کافور او است
 و کینیتش او عین اینت او است و اینت او عین کینیتش او است
 لم یزل الله کان لها اول و له هائل و کان ربها و لا رب هائل
 و کان محبوبا و لا حبیب هائل و کان معبوا و لا عابد هائل
 و کان مقصودا و لا فاعله هائل سحانه و شعاع کل ما یدرک
 اسم و صفرا و لغت و علم لم یزل الله کان لها اول الرغز و لم یزل الله
 ربها و لا رب سواه و لم یزل الله سلطانا و لا سلطان دونه و لم یزل
 الله ملکا و لا ملک غیره و لم یزل الله مالکا و لا مالک سواه و
 لم یزل الله علاما و لا علم سواه و لم یزل الله قدارا و لا قدار غیره
 و لم یزل الله کیانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خلافا و لا اختلاف

سواء و انزل الله و كل الاسماء بحسبه و كل الصفات في قبضه
 يسبح له ما السموات والارض ما يدنها الا اله الا هو العزيز الحكيم
 و اين ابني اشكيه يا دون ان ذكر خلقت ميشود و هر کس دعای جان
 من هو حی لا یوت اخوانه با بخواند در بحر ظهور و این آیت در خواص خود
 مخفی گشته زیرا که این دعا در اول ظهور و زبات و مظاهر او است
 از کبریت احمد و در آخر ظهور مشع تر از هر مشع و در رفع تراش ^{تفصی}
 بمثل آنکه میگوید سبحان من هو معنی یعنی در آخر ظهور و بعالمی میرسد
 مظاهر او در افنده مسیحین که نسوی بر کل داده واحد خطوطی
 بر ایشان نمیکند ولی در اول ظهور کسی خطوطی بر ایشان نمیکند
 بلکه مثلا سبحان من هو صادق از نصیقه در آخر ظهور و بعالمی میرسد
 که از غلو مناعت و در غت جلال کی خوددالاتی نمیبیند که نصیقه
 او کند و او نصیقه میکند هر کس را که خواهد بر نصیقه او افتخارها
 در حق خود میکند ولی در اول ظهور ایشان از کبریت احمر است
 که کی نصیقه او نمیکند و حال آنکه هر صدفی بصیقه او صدف
 میگرد و هم چنین در کل اسماء و صفات زیرا که در ان اسم و صفت
 دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بان اسم و صفت خود داد و نرد
 او معدوم صورتی پسند چنانچه امر و در نظر کسی در کورد فران که
 لایق تقوی اسم عالم الایعلم فواو کیت و او خود داد و در سوره سوره
 چه در فناء میدان و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء

و صفات

وصفات و اولی این بحری است عظیم بخط و نظر بر نفس است عبد عرف
 میگرد و چه بسا سلاک این بحر غر زنده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر
 در او که اگر عزیزان باشد و دیده میشود که مظاهر حی موت ایشان
 در آن میکنند و هم چنین در کل امثال و صفات ولی چون در این مایا
 دیده نمیشود الا من هو حی لیک و لایزال این است که بر ان جبات اینها
 حی اند و هم چنین سلطان او را سلطان روز و عالم الایعلم
 و هم چنین مقدر را حیث لا مقدر الا ایاه و هم چنین صادق
 حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسم الله تراوی است و نه
 آخری و نیز از برای او عددی بوده و نه هست و در کینونیت هر شی
 اینی عز الله بوده و هست که با او تواند توحید او را کرد و او آیت
 از مشیت است در او که او دیده نمیشود الا الله و در نفس خود که
 مشیت که نفس او است که او را الله بوده باشد که دلالت نکرده
 نمیکند الا علی الله جل و عز و این اینی است که در هر شی دیده نمیشود
 در او الا الله زیرا که متوجه در چنین توجه با الله خلق نمی بیند
 و در حین ذکر خلق بخدای بیند خلق این را که میداند که این خلق
 خدا خلق او بوده و هست و مادون او خلق است در هر حال نظر
 کن امر و در بیان که هر کس توحید خدا میکند بتعلیم نقطه سینه
 که کلمه توحید انان مطلع عز مشرف فکر دیده ولی دلالت نکرده در حق
 اشراق الاعلی الله و نیز در معانی که تجلی ما و شده دلالت نمیکند الا

بلا الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه
جهت نفس کل شیئی شاهد است بر نفس خود از برای خداوند عیونیت
و کل شیئی از شیخ مثال او خلاقیت و همین قسم که از برای او در اوست
آیه حق و آیه خلق که بابت خلق عبادت میکند خداوند را و سجده
از برای او میکند همین قسم هر شیئی بابت خلقت عبادت میکند
محبوب خود را ولی رسید و نمی رسد الا باینکه عند الله در اوست
که مدله بر اوست من غیر او که اگر مدله بر نفس است باشد از خلق او است
بلکه احدا را اولو الا الله نظر نکرده و نمیکند الا الله وحده که
کل اسماء افند و دیده نمیشود الا او که اگر عزیز این باشد عبادت ^{منشطه}
میکرد از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت
او چنانچه در قرآن مآذ را فرموده و ما خلقناک للین و الانسی الایحیة
و همین بنسبت در اسماء غیر الله دیده نمیشود در ایای این اسماء هم
که افند موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر نفس در حق
اسمی نظر غیر الله کند در این محجب بوده و در این اجاب و گفته
چنانچه ناظر در حق نظر در اوست نمی بیند الامثال خود را در او
نمیکند نفس امارت را زیرا که در اوست دیده میشود من مثال
بلکه مثال او در اوست مثلی میگردان او در نفس مثال است که قائم
بجای است من در نفس امارت که اگر در نفس امارت می بود باید که قبل
از مجلی دیده شود و هم چنین نظر کن در مرایای حروف حق که در اوست

ایشان

ایشان اسم حق دیده میشود قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه
از حقین تجلی مجلی دیده میشود که گویا در این حق نیست الا او مثل آنکه
در مراتب نیست الامثال نور ذات بود این مثال در نفس مثال است من
نفس امارت که اگر در مراتب بود باید که حروف حق قبل از آنکه مثال او
المثال در اها ظاهر شود تا اگر بزرگ می باشد و اگر هم بوده از تجلی
قبل بوده من در نفس امارت شیئی است که مکنون بوده و در این بحر است
که کل مدتی نظر غرق شده و مثال او در نفس امارت گفته بلکه مثال
عرش او نفس مثال است و ظهور او بیدر المثال و نفس امارت است
هم چنین مشاهده کن کل اسماء و صفات او در اها مبین الا الله و
و نظر با سمیت و ایدیت و صفینت مکن که تجویر میگردی از مقصود
و از این صراحت میباش که در قرآن فتح ابواب اسماء ناکشته و مظاهر
قبل بیان فرموده و اگر جایی فرموده مثل کلام سید الشهدا علیه السلام
سده الهی منی بالروح الامنی فانما جی الیه ابکسوة الاموار و هدایة
الاسم بصاد حق ارجح الیک منها کما دخلت الیک منها و صون
عن النظر الیها و رفوع الهمم عن الاعتماد علیها انک کنت علی شرف قیام
و امر و هم از کل رفیع است سیر در این بحر زیرا که نمیشود و در حقین علم
بملائکت نظر بر آت نکند این است که رفیع شده از کل این حکم الامین
که بر همه الاسماء الا الله و لا یدخل فی الطمان و بحر الطمان و لا یخرج من
اد لری و بحر الحق الا الله و ان یری جنة الخیة الی الی بینه بدخل

الخلق ولم يبق في ذريرة الخلق بل يذكر باسم الخلق ولا يبره فيه الا الله و
 هيكل انساني بل در هر شئ اين دو را بر واحد او نكند از دو كه ما به اول نشاء
 او را و نو حيد فرمايد او را و نرديد مستقل الا او و ماد و نر
 او بپند و بيايت نفس خود عبادت كند خدا و نذر او سجده كند ان براي
 و منقطع كرد بسوي او از حجب عز او كه اگر كسي چنين متوجه الا الله
 و هيش با چي فضل در حق امكان نمائ و اصل بلكه عبيد نمي بيند و
 الا عبوديت خود را و اين دو و بشي ذكر نميشود الا در نقطه حقيقت
 ذير كه عبوديت مقتديست كه عز الله تكلم نمايد بلكه بلكه كل اشياء ما
 عليه اسم شئ خي است كه در محرم عبوديت سپي نمايند زير كه عز اين مقتدي
 بيوده و نپسند زير كه عز اين براي مشيت خداوند از ن نفس موده
 نميشود ان عبد كه بعبثها برسد و بعد از عز و بيان شمس عز از من بظهور
 الله مقتدي بر اين خي ظهور را و ظهور الله بپسند بلكه او است صرف
 ظهور و كل ايات مد على الله ان ظهور او مد افندي كل ظاهر ميگردد
 و اگر نفس عروج نموده و در مجر فواذ خود داخل كرد ان وقت مشاهده
 عظمة الله را مي نمايد كه ما ساوا خلق او بيوده و هستند و همان نفس
 لم يزل عبادت خدا را و منقطع است بسوي او چنانچه مجر مشيت كه
 صرف عالم ظهور است و كل افندي از شبح ظلال ايات او خلق ميگردد
 كه با چي نمكان است در مقام عبوديت سري نموده و از او من كل ذر
 ذكي نموده در مقام عبوديت خود با اينكه كلمه انتر انا الله لا اله الا

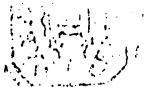
انا لم يزل ولا يزال ان بحر ظهور كينونيت كرامت الله هست مشرف
 بيوده و هست كه در او كينونيت او ذكر نميشود بلكه كينونيت
 و كينونيت او خلق الله بيوده و هست و اين صراط است كه از او
 ادق تر در علم خدا بيوده و نپسند در چين نظر بخدا و نذر ان است كل
 ما وصف الله لنفسه و وصف ميشود و در چين نظر باين آيت كل
 ما وصف به خلق و وصف ميشود و لم يزل الله كان الها و ماد و نر
 خلق او و لم يكن بين الله و بين خلقه ثالثا و ثانيا الثالث خلق له
 لا اله الا هو انا كل عابدون اليه بالاشاء من الكرام و الرابع
 فان كل ما يرجع الى النقطه يرجع الى الله و ما يرجع اليها لم يرجع الا الله
 و ما يرجع الى الله يرجع اليها و ما يرجع الى الله يرجع اليها لم يزل الله
 باب انكذات ان لا يزل ولا يزال ان بدر ليد و لن يوصف و لن يبعث
 و لن يري بيوده و هست و انچه از او فاضل ميگردد او كله مشيت است
 و انچه بسوي او راجع ميگردد كذا لك اين است كه هر كوي از براي است
 مشيت شئون ان و ظهور و اني كه اولوا العلم ان ظهور و ان نموده
 وي نمايد مثلا امر و فوا انچه در بيان از ان ارتفاع ان واقع شود الله بيوده
 و از براي خدا ميگردد الي ظهور من بظهور الله كه ان وقت اگر كسي عمل
 از براي عز او كند راجع بخدا و نذر نميگردد اگر چه با علمي در چه نو حيد
 سير كند چنانچه موحدين كتاب الف بعد از ظهور رسول الله نمي
 از براي ايشان نر بچشيد علو علم ايشان الا اشخاصه كه داخل زمان

سالك

سند و هم چنین آنچه در قرآن رفته نموده در هر صفت محمود و هر چه
 علم مکتوبی و استیلا حق محمودی ولی همین قدر که داخل بیان نیامده
 باطل گشته و برای ایشان نه خشنیده و هم چنین اهل بیان
 عند ظهور من بظهور الله هیچ امری از ایشان واجب الا الله نمیکند
 اگر چه کلام الا الله باشد مگر با بیان با و ولی مثل از آن ظهور
 آنچه در این بیان واقع از برای الله میگردد و واجب بسوی او میشود
 نه اینکه واجب بذات او گردد بلکه رجوع بمن بظهور الله رجوع با او
 و اینکه ذکر میشود که رجوع با او است مثل نسبت که عبارت است از
 خوانده میشود که از جمله علو است و نسبت بخود داده و غیر از این
 در امکان ممکن نیست زیرا که ذات اول مضمون بنی نمیکرد و در
 اول خلق نبی تعلق مشیت است و آخر خود او رجوع او است با او که است
 شش عشر و فیض قبل از آنکه امر فرماید من بظهور الله بار رفیع
 بیان کسی مانند او فی از زمین بر باره باینکه او را داخل جنت خود
 نماید و از اربطال کفر وجود آن بجات دهد از برای امره آن حرف
 سبع لله کرده و جزای کل شی با و داده می شود ولی اگر مقارن
 باطل خود را بر بار رفیع نماید آن وقت باید از برای او کذب باذن
 او اگر رضای او در آن نبی باشد و الا رضای او است جنت ز ما
 و پام و ما فعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر بار و نور که اگر
 کسی متمسک باین عروه حقیقت کرد در هیچ سندی در ظل نار

نکرده

نکرده و در ظل جنت مشغول باشد و الا در هر حالت که نظر کنی اصل
 آن بگوید که ما از برای خدا عمل میکنم چنانچه آنچه حرف در قرآن از برای
 مرایای الله واقع شد که فتنه ما از برای خدا میکنیم و حال آنکه خدا
 کردند و همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین واقع شد از حروف قرآن
 نمیکردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه
 بر خدا کردند و قسم بحق من بظهور الله که هیچ قسم در علم خداوندان
 نیست هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین با و حرفه وارد نمی آید الا آنکه
 از برای خدا میکنند و میگویند از برای خدا میکنم و حال آنکه در هیچ
 و میگوید و بر خدا میکنند اهل بیان ترجمه خود نموده و بعضی
 حکم نموده و در خلق حق نموده و بر شئون آن محجبه نموده که
 الله چنین ظاهر و در بالغ است بکل شی زیرا که آنچه این می بینید
 که مؤمن قرآن هستند در جنت نزول از غیر از یک نفر مؤمن بان
 نبود نه هفت سال و حال آنکه حجت همان است که بوده و هست
 و این انعدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الیوم
 هر کس داخل شود بر همان حجت اول میشود و عبادی که در اول است
 محجبه نموده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجت الله چنین ظهور یافته
 بر هر چه چنانچه چنین قول بیان اگر کل مؤمنین بتوان میخواستند
 ایمان او روند با و بیل هر نفسی حجت الله در جزای ایشان بالغ و کامل بود
 چنانچه خداوند احتیاج سیف میاید بکل مثل آنکه با اول مؤمن فرموده



بهمان شی که او ایمان آورده همان شی در کل بوده چرا محیی میزند و همین
 حجت او را معذب می نماید و شی که داخل درین کرده و فلک مشرب آن
 یا اولی الایصار کلکم اجماع الایمان ^{الشیخ} فی الواسع الرابع
 فان البیداء حق تخصی این باب آنکه خداوند بیانات کرده نمیشود هیچ
 چیز مثل بیداری که بیدار اعتراف بقدرت او است برایشا اگر فرضی
 عبادت او را با آنچه در امکان فوق و مشهور نیست همین قدر که
 اعتراف بیدار نموده این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر ^{نمی}
 او را داخل در نماز فرماید مقصد بوده وهست و لم یوم کسی نتواند
 گفت و در عمل او زیرا که او عاقل است در رضای خود و هم چنین بر عکس
 اگر کسی آنچه در امکان مشهور است مثل عصیان او کرده اگر ناظر
 بیدار او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر
 بخواند او را داخل جنت فرماید که بر او می رسد که او هم در فعل او گفته زیرا
 که او بوده محمود در رضای خود و متعالی است بیدای خدای که مشنون
 شود بابدای خلق او زیرا که بیدای خلق از عجز میگردد و بیدای او از
 قدرت و نزد هر ظهور و شتی بیدای و ظاهر و حال آنکه حکم فرموده
 بایمان و جنت من مین قبل بدارا بر اعناق کل میگذارد و حکم دزد
 میکند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا تزد او چه فرزان و چه بیان
 و چه رضای او فرمایند و چه پانیر این نیست الا ارتقاء قدرت او و ^{مستجاب}
 سلطنت او که بدانند که کل در قبضه و شرف خدای خود بوده وهستند

و انزلها

استقامت در ایمان

و از برای ایشان شی نبوده الا باذن او و این نیست الا بیدای مشیت
 زیرا که ذات اول المیزل و لم یزال بر حالت واحد بوده وهست و
 ظهور و بطون صفت مشیت است و اول را حق هند سر اوده
 و اگر در او ذکر شود اول او عین اخر او بوده و ظهور او عین بطون او
 از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محیی نکشتر که اسم اول
 یک در شبر در ذات عین استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر
 و یک دفعه در خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نام ذکر میگردد
 اولی که در صفت مشیت ذکر میگردد خلق اولی است که در وضع اول
 ذکر میگردد و هم چنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل شیخ شمس
 در مراتب بالذات با اول مشیت و هم چنین ذکر اول دو نماز این ذکر است
 که در خلق نماز است نه در خلق بقا است محیی از ظهورات اسمائش
 که هر شی در مقصد خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد
 از آنکه بیدای ذات اول را بیدای مشیت کفری و امضا او را امضا
 نظر کن در هر ظهوری در بیدای او که مثل بخلهای معوج بوده وهست
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در محیی
 مشیت نموده و هم چنین قبل و فوقان با اسم بیسخ مذکور و این که
 در احادیث مذکور است که همین قدر که در تبرضا آمد بیدار برای او
 نیست یعنی اگر ایمان بر شبر واقع و سید که در کن نگیرد باشد بیدای
 آنچه و رضاسته نیست و فضلا من الله ولی اگر بعد از باشد بیدار المیزل

و کایا که در حق هر شیئی بوده و هست و منفک از هیچ شیئی در هیچ شانه
 نمیکرد الا ان یسأ الله ان یرفع علی کل شیء قدیر و در ادا از بشره رضایت
 و کن تکبیر عروج مشیت است که از طالع از رکن بشیخ العزیز
 در رکن ثواب بر نفس خود منتهی که در مثلاً آنچه در حیات رسول الله
 حکم شده و بیدار ظاهر شده همان ثابت است الی جبر عروج او بعد از
 حلال او حلال است الی یوم القیامه و ظهور الاخری فی اخر و نوبت او
 الی ظهور الاخری فی اخریه چنانچه استهدای او بعد از انا و در بحر فضیلت
 او مشرف الی اوردی که بعین نموده برضای او که اگر زکری شده
 بعینه برای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امر شده بلکه از حد
 کتاب الله قدری در اینجا و زلف نموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت
 بدایای باطن او با مؤمنین با او بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد
 او را با مناسبت نیکش و انهم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام
 ظهور حکم فرموده نمی فرماید این بود معنی بدای الی عزوجل که بعد از عروج
 حال بر زمین جامه مشرف نکشته اگر چه با آنچه ممکن در امکان بوده عروج
 نموده باشد که نظر پیدا اشرف از ان است که عروج نموده و هم چنین
 اگر بمنتهی تیر نزول منتهی که در بر سر خوف نشسته نظر پیدا خواهد
 نموده که نظر نکردن انظلم از ان است که منتهی کشد ولی ظهور این
 از منکن مشیت است فرعون که در میان ظاهر کشد اگر در حق شیئی
 ذکر جنت شده الی یوم القیامه در حق او ثابت بوده و هست و اگر در

صفتی

در اول ظاهر است

حق خود ذکر و در جنت فرموده الی یوم القیامه در بنا او بعد از انا
 بوده و هست و عند ظهور میا صفت اگر بعینه شیء و نار مشفیل شود
 شیء جنت میگردد و اگر شیء جنت محبت کرد و شیء ناد میگردد
 چنانچه در این گوید که بود مشاهده این مطلب با نمود در هر ظهور
 بمنتهی حد و جهد خود وسیع نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود
 در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم ثواب است از آنچه الوف
 الوف خرج نموده در مقاعد رفیع که ذکر انها از برای صاحبانش
 نماید چه بسا این فو احد مفاعد کفایت کرد و هیچ اسمی از ان باقی
 نماند اگر در هر روز خود ذکر کرد و الا جای او یا خداوند بوده و هست
 والله یخیر المحسنین البابی اربع مؤمنوا احد الرابح
 فان کل ذکر عبد رفقه له المحسنین یا انک اروح کل اشیا ارج میگردد
 هیچیک است از جنت کل اشیا در جنت استانی است که مثال ان بن است
 اگر قطعه الماس یا اصلی در نزد مؤمن باشد اعزاز ان الماس با عز انک
 که بواسطه از در زلف ظاهر میگردد و هم چنین کل شیئی و این همیکل است
 میگردد با اسم و صفت اگر فواد او مد علی الله است بد ظل الالاسما
 عند الله ذکر میشود و اگر از صفات در صفات او ذکر میگردد
 علو معصیت لیس الا الله و اسماء و صفات و این همیکل حکم است
 و صفتیست بر او نمیکرد الا انک در زلف ظهور و ظل ان ظهور
 داخل کرد و الا در رفیع میشود حکم ایمان از او چگونه حکم اسمیت

وصفتت و نظر خداوند بر این است نیز بشنون ظاهر چه چنانچه
 امروزیه میشود که صفت حسنی در حروف الفاست و در صفا
 نازیه امروزی که میگرداگر امروزی در بیان نفسی مؤمن باشد
 بالله و ایانه اگر چه بر اثر نشسته باشد او است که بر سر پیش
 نشسته و بر غیر او اگر در منتهای مقصد غرض باشد عند الله و عند
 اولو العلم در منتهای ذل بوده و در نزد ظهور من بظهور الله هر
 مؤمن که مؤمن با او کرده که لایق است که بر فواد او شمس می طلوع و است
 در کسوتت او مشرف است کرده و هر نفسی مؤمن در بیان عبدت
 او بوده و هستند چنانچه اولو الهی اکمل در قرآن عبدت رسول الله
 بوده و هستند بعد از برای عبدت که بر مولای خود غیر از لازمه عبودیت
 وارد آورده و حال نظر کن و مخزون شود بین چهره در طوق عبودیت
 رفیق بر کردن انداخته و با این افتخار و نه اینکه بر ظهورنا شرف او در آخرت
 چگونگی و امیدارند که امر جای رسیده که در جیل ساکن گشته و کل با پای
 با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او واضحی شده اگر میشد این نوع
 واقع نمیشد این است که کل در حجاب غرق و شمس در مرایا
 بضیاء او مشرف و از او محجب و ماهیان در با بایزنده و سؤال
 از او نموده امر در کل مؤمنین بقرآن مستطاب و در قائم ال محمد صلا
 و از برای ظهور او نضرع و ابتهال و بر فیت او در رویاهای خود
 افتخار و او ابدت خود بجهنم رسانده و در جیل ساکن نموده

این است

این است معنی حدیث نیز مستتر من یوسف بیاع و پیشتری ای اهل بیان
 پناه مجبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته
 باشید در حق او و او ایند آنچه که در حق خود که عبدت او هستید
 و او ایند نیز این است که نشینده باشید ظهور و رسول الله را
 در مثل اصحاب مشظین با و بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت
 سال بر دایمی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده
 در حق شماها نکرده که اگر کرده بود این ظهور این نوع نمیشد از
 خود حیا نموده دیگر در ظهور من بظهور الله این نوع نکرده و اگر خود
 فرادید که هیچ نفسی نیست و آنچه خود نمی پسندید از اولو الهی
 گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او جز و امر در حق
 زیرا که شمس در مرایا شمس را نمی شناسد لا یشع او در خود این است
 که او ای پسند یکی مثل و حال آنکه کل با و قائم است و از اثر جود او
 خلق السموات و ما بینهما چنانچه احد از روز حروف بیان گفته و آن
 من جوده الدنيا و ما لها و ان من علوه علم اللوح و القلم و من من
 تبعه فی است بلکه هر شی که اطلاق شدت بر او شود و شجری است
 از طعام جود او و فطره ایست از نظام من او فدرا و او در حق
 ظهور و دانسته که در لیل و نهار در اماکن غرض خود از برای او که بر
 کسند چنانچه هر روز میکند و او در جلی باشد و خرف بر او و از
 آید و بفضل وجود او شماها کل از سخن مبراشه باشید فلتنظرن

ان یا اولی الابصار ثم تنظرون البیاب المناس من لعل واحد اربع
 فان کل اولی الذوات آیات لم یخص این باب انکه این باب هم بیان آن مثل
 باب قبل است و از جهت ذکر علم ما ینسب الیه ذکر اما نکشته و او است
 احی بملک خود از کل شیئی انما اواد من نفس لم یقدر احد ان یقول او یم
 سواء کان علی الخلق او اناه و علی ان شیء کان حکم ما یشاء لا یسل
 عما یکم و کل عما اد حکم یستاون ثم و این باب انکه اگر از ن بدهد مولی
 بما لیک خود حلال نمیکرد و برایشان افزون و همین قسم در جین ظهور
 اگر حرام فراید بر نفسی این آیات ملک خود و احرام میکند و بر او
 چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان باو نیآورده و است در موه
 از هر عیبی تا انکه کسی در عوم ظهور او صادر است با نکاد نماید
 و اگر مؤمن نمیکرد صامت کرد چه بسا که میشنود ذکر او و او فی
 لطن نفسین نمیکند و نزدیک میکند و بایر از آیات او و حال انکه
 حرام شده بر او از جین ظهور بدو ایمان و بر او حلال نمیکرد
 الا با ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور و الله ظاهر خود
 شد کیف یشاء الله و ظهور و در حق خود حق نکرده که آیات
 او حجت است بر کل و اگر نامل کنید لطن نفسین میکند چه چیز
 در محرمه مابین کل و آن و سوره توحید نیست چنانچه فرموده در آیات
 باخر که فواد او مد علی الله بوده با ایمان با اول نمیکرد و همیشه نظر
 کنید در ظهور و نقطه بیان لغل ان روز خود را بخوبی بسازید

از ظهور

از محبوب خود و اگر فکرت در ظهور و نقطه قرآن میکند بد امر روز و نقل
 امر الله و ای نمودن این حکم نشد الا انکه منتهای جتد و جهد خود را
 کنید زیرا که جهد کنید در کل دین و از محقق دین محقق گردید چنانچه
 در کور قرآن کل این منتهای وقت و اجتهاد مشاهده نموده و بر عزم
 اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده کرد و دین بقول او
 ثابت میکند و چنانکه محقق دین قرآن باین درجه احتیاط برتفع
 کرد و چنانچه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم قتل با
 از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نفی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند
 قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود و معتد میکند در مادی که خدا
 خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس
 او بر او خداوندان نفی نموده که کسی در بیان فتوی قتل کسی را دهد
 در هیچ حال و در هیچ شان و در هیچ مورد اگر چه در دین خود مخالف
 در شیئانات علمیه ظاهر کرد که با حد نبوده و نیست بلکه بر خدا
 فصل و حکم شما هارا ای خانی مناکوس چه حد است که فتوی بر قتل نفسی
 و همی و حال انکه میشتا سدا که از برکت ان نفس است که اسم اسلام بر خود
 گذاشته اید تصور کنید آنچه بر اهل بیت از قبل او شده با اسم اسلام
 کردند و حال انکه بر مذوت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان
 با و از یوم غروب شمس جفت از برای احدی از مشدقین بیان
 حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست و هیچ

انجی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن تا
 فرموده من مثل نفسا نکما مثل الناس جميعا این حکم نفسی است
 از انفس مؤمنین چگونگی است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب ^{للالله}
 شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه اینقدر
 اهتمام در کتاب الله شده تا از برای اشخاص که خود را منسوب ^{بقرآن}
 دانستند از صدر اسلام تا امروز اثری نماند هیچ عذاب از برای
 ایشان است از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای
 او سجده کنند و خداوند چشم فرموده بر ذات مقدس خود که بنام نزد
 کسیکه بر تلبی و خطو کند فدا یکی از مؤمنین بیجان را چگونگی است
 اگر کسی حکم کند یا العباد یا الله مرتکب شود و هر سلاطه که مصیبت
 اول و اخری از او کند و بر مؤمنین بیجان آنچه را اول و اخری نماید
 واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را ازین نکند از برای آنچه
 که بر حق و فساد واقع شد حق است بخداوند برکت دهد بر آنچه
 بر او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد
 آیام او بظهور من بظهوره الله فرجی است از برای او که نصرت فرماید
 محض بین او و از او سوال فرماید بخصیف در اعمال او آنچه بر ایشان
 صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الیوم القیمه که او است
 معطی کل شیء حق و او اگر عطا فرماید با و کسی را غیر سد بحکم خداوند
 از آن بگیرد و او است حق از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله

میزان

نمی تواند کسی را از رخصت نماید و محبت نکند از محبوبی که هیچ شی
 که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او و او اگر
 امر بجهاد فرماید بعلو افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم او بود
 دیوان مرتین سبب گردید و الا خواهد فرشت از این عالم و ذکر از
 او نخواهد بود زیرا این است که در آیات مجوده تفریه داری کند از برای
 حق چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود از اعالی و اود از بشیر ^{سوره} داری
 و او بسیار رسول خدا و ذکر ماجری علی شیعتم ولی با ندر وقت همان
 کسی که بشیر داری می نمود و از برای او صیای دین او تضرع و کرب ^{مندی}
 از اول حکم حابس غلام کشت بر او و اولو العالیه مفتی بر او سپاه
 در حجاب محبتین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود
 امری که باعث خلود او در نار گردد این همه تا کنید در بیان شده
 که احد را بخوف نکند لعل صلح او و خلق مطلق بخوف نگردد از شیخ
 در راه یا اگر مقبل با او باشند و الا لاشی های محض که از اول عمر تا اخر
 بمنتهای احیاء واجتهاد عبادت و عمل از برای خدا می کنند ولی ^{ظهور}
 ظهور الله میست خردند چه نری بخشد اعمال ایشان را بلکه بفرستد که لاشی
 که لاشی است عند الله لاین نیستند و حکم نمی تواند کسی کند لاشی ^{ظهور}
 و ان شیء طیبه است که با یات بیئات ظاهر میگردد از برای رضای خدا
 و بجدیدین او و حکم حق در میان اهل بیان و حکم بعد از بر نفسی که داخل
 نشده اگر بان روزمانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین ^{پا}

که از خوشی یا شامند و معنی بر روی او عرض عزیز من بخداوند و پند
 او باشد و از برای عز او لوا السلطنه در دین بیان جایز نیست و از
 برای ایشان بر منسوبین بدین بیان ظاهر نیست در هیچ شان و
 هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من بظهور الله و دون حکم
 من منین با و وید بیان که از ن داده شده از برای فتح بلاد که کل
 در ظل ایمان بخداوند و دین او و در ساخته و بر منسوبین بسوی پادشاه
 بعد از وفات حزن وارد نیاموده حتی در فتح او اضعف بر اهل آن است
 حکم و از پسندیده بلکه نامیتر بوده بشوق نایب و دیگر ایشان را
 داخل درین خداوند نموده و در نزد خلق عزیز و همیشه منافع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خندان بسیار باشد داخل شوند درین خدا
 و این حکم بر عز اهل بیان است منبر ایشان الا عند ظهور من بظهور الله که
 امر الله امر مشرف از ساخر قدس او است آنچه با و از الله من رفیع کرد بر کل
 هست که از خفته امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل عباد را بدین
 و بقدر فان العبد لم یقدر ولن یدر یکلا بدیر الا باذن الله انما جنب
 مدبر و مقدر و جنم رفیع و مشغ لا یزوب من علمه من شیء الا امره
 و لا الا رضه لا ما بدینها و لا یجزم من شیء الا ملکوت الامم الا خلق
 و لا ما دونها یا خلق ما یشاء با امر الله کان علی شیء فقدر الباب الساس
 من الواسع از ابع الله لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل من کل شیء بطرف
 این باب نکرهات از برای او بدین ظاهر و در بطونی نبوده و نیست

و غیر از برای اتم ظهوری و بطونی نبوده گسی در صفت او و راه مذاق
 که لایسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مضن شود و بدانت
 او که یفعل بخوان ذکر نمود یا حکم نیست داشت بلکه میثاق اولیه را
 خلق فرموده بمثل آنکه کل شیء با خلق فرموده بنفس او و او بنفسه
 خلق فرموده و کل را با او و او نسبت بخود داده بعلما و و ستم او
 مثل آنکه کعبه را پیش خود خوانده و حال آنکه کل المکر در نزد او سوا
 اختصاصی که لاجل علو و سمو نیست او است و همی تن قسم میثاق بر اظهر
 لایسئل نموده زیرا که در عالم او اعلا ازین نبوده و نیست که لایسئل
 این نوع عطا کرد و بمثل فلک لا یخیر و لایسئل و سایر امثال
 این و او را مظهر یفعل مایشاء و حکم ما یرید نموده زیرا که ذات او بنفس
 میثاق او است بخداست او نمی خواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر
 نمیکرد الا ما شاء الله چنانچه ما را الله مشرف نمیکرد و الا ما یرید
 المشیء غیران توان لایسئل این نوع عطا کشت زیرا که بیان خلق میشود
 کل و اگر و اختیار فرماید خداوند مظهر واحد امکان ظاهر باشد
 و در بین ایشان باطل میگردد نظام ملکوت ستم او و در عرض ما
 بل انافی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست و نیست
 بوده و هست که در هر کوی بظهوری منفر کرده و مظهر لایسئل عما
 و یفعل مایشاء میگردد و صرف حق در او دیده نمیشود و الا میثاق
 او چنانچه در حرف سنگتر ازین دیده نمیشود و الا میثاق او که

بر قلبی خطور کند و در آنچه مشیت او تغلبی که فرزند در آن چنین در حقیقت
 آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او نکر میگردد زیرا که علو را با این
 که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس را نبیند و دیده شد بجا این
 ذکر میگردد در روز شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما بقلب شمس
 تغلب است زیرا که از برای انانی غیر ذات او وصفی غیر از صفت
 او و فعلی غیر از فعل او و جوهر غیر از جوهر با او نبوده و نیست
 در ظهور عرفان محمد ص ل الله ص بود مشیت او لیه حرف حیران
 شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که ام پزل
 و لا یزال طائف حول امران بودند اینها و خواسته بود حواسند
 و هم چنین حرف مشیت ازین واحد نام در هر کس نفی حقیقت
 باین بوده که مشیت او مشیت محمد بوده و الا لای ذکر نیست
 چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بجز حیات ماملین بر نعم مشیت
 او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدره بیا بر از برای ایشان نبود
 و هم چنین در کور نبل از محمد نبل این وهم چنین در نزد ظهور
 بیان که شمس حقیقت در این کور با اسم باین مشرف الی ظهور
 من بظهور الله که آنچه مشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او
 کرد بر نعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیء قوه از برای
 شیء نیست در این ظهور و این است معنی لاجل لا فرغ الا با الله
 العلی العظیم و اگر این نبود در هر چه ظهوری حرم مطلق محزون

لکشته زیرا

لکشته زیرا که در ارض ظهور خلق از بغایت قشایر در مشیت او
 رسانند که غیر آنچه او خواسته بخوانند چگونه میشود که بنیاسند
 محبوب خود را و غیر حجاب او و حاجت او خواهند و اگر میخواهند که این
 بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که فاطمه
 از خود منقطع میگردد چگونه که بنیاند بر عجزی حکم کند چه در شرح نظر کن
 و چه در نکون مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام او خود کند بر نفس خود
 حکم اسلام نتواند که چگونه بر دیگری و در آن چنین باید در بیان
 موفق از این واقع شود اگر چه منزه شود بامت ادم که آن وقت اگر
 حکمی کند رایج میشود بحکم ادم چون آن زمان آن ظهور مشیت بوده
 با الله میگردد آن فعل که زیرا که خداوند بقی فرموده کل حول و قوه را
 بخوبان در صورتی است که فرارند و نمیکنند و در شرح بخوانند
 و در نکون هم مثل این و اگر بخوانند در حقیقت داخل بیان بنیاند
 حول قوه نیست زیرا که جوهر کل اگر قوه داخل بیان او رده اند
 غیر حول قوه نمائند که استشنا شود زیرا که حول قوه با الله در
 عینی نمائند بچی که اگر مانده بود باید حکم بچی در حق ایشان شود
 حال آنکه عین شود و هم چنین در اسلام بعد از ظهور بیان و هم حقیقت
 در بیان بعد از ظهور من بظهور الله که آن روز کل حول قوه با الله
 که انان حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان
 عند ظهور او نمیماند حول قوه بچی الا انکدر خلل او ساکن کردند

و هم چنین الاما اهان بر تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده
 همان نسبت حیات است که بوده و امر و زانها بجان همان نسبت میکنند
 آنچه میکنند و الا آنکه نسبت حول و قوه الا با الله در هر ظهور و با آنچه
 من قبل الله ظاهر کرد و اگر عین فواد نظر کنی بیستی که کل حول و قوه
 در نزد من بظهور الله است با الله عزوجل و از حد و او است این ظهور
 چنانچه از آدم تا امروز در این ظهور بوده نظر در آنکه در حد و
 مکن که مشیت این را الله بوده و لم یزل مدخل الله بوده اگر آدم اول
 از مد این نبود امر و در ظل ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی
 در نزد هر ظهوری مؤمن است مان و هم چنین اگر در این ظهور از من
 بظهور الله نبود در حین ظهور چگونه راجع نمیشد و منقطع بسوی او
 که اگر همان را در ظهور بعد واقع شود بل الامتغایه لا مالا نهاییه
 لها بما منها فیها الیها که مد کل این ظهورات از مظاهر ظهور او است
 که بعینه همان آدم اول که اول اله است در امکان این است حقیقت
 که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول الا بالله و ما شاهد می نماید
 و جبر و تقویض راه و منقطع می بیند و در صراط او سع از نایب
 سوانت و الارض سیر میکند و در هر زمان ^{بظهور} بفعال من بشا و حکم باید
 ما در حین ظهور میسازد و حین بطون گیر میکند تا یوم ظهور او
 زیرا که عرفان از کل منقطع میکند و مظهر لا یستل عما یفعل و کل ما
 یستلون را در حین ظهور ساجد میکند و دانان محجب نمیکند و بلند

فصل پنجم کاف و یون از او جدا نمیکند زیرا که نمی بینند آنچه در هر
 ظهور و مظاهر است بقول او ظاهر گشت و نظر بر جوهر امر می نمایند نه
 بشئون منگش در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین
 حجت و وصل است که فوکان تصور نیست در امکان و ظهور او که
 قبل شده کل را بعین شهود در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی
 بر رسول الله بود باین نظر کل نبیین را در طلعه او مشاهده می نمود
 کل ظهورات بعد از آنچه در این ظهور ممکن بود از ظهور او مشاهده
 میکند چنین کسی لایق که من بظهوره الله را در کس و بگوید باقی
 حینکه مشوجه است اللهم انت الاول فلیس قبلک شی
زیرا که آنچه ظهورت بوده منزه و بیجان شد و آنچه در بیان بوده
منزه میگردد بمن بظهوره الله دیگر قبل و کجا حق که در شود که اگر می بود
حکم و در ایمان نمیشد و انت الاخر فلیس و انت شی زیرا که آنچه
ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او است من غیر او و انت
الظاهر فلیس و انت شی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر
با و نه در غیر فو منین با و که اگر ظاهری غیر او بود باید حکم شود بر ^{فروغش او}
و حال آنکه حکم بر دن ایمان او میگردد چگونه خویش او و انت الی
ولیس و انت شی که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شی باشد و حال
آنکه هر ذات شی در نزد هر ظهور باطل میگردد الا آنکه داخل از ظهور ^{کرد}
که مظهر الله است و انت علی کل شی قدیر زیرا که غیر او مظهر از نیست

ظهور او از برای
 ما و چنانچه هر ذات
 نیز در نزد

که گوی بود باید حکم صاحب کم بماند و حال آنکه در نزد ظهوری
 آنچه مظاهر ضعیف بوده اگر داخل آن نمی نگارد که لاشی می شود و این است
 که عارف بالله در چنین ظهور شمس حقیقت بمنزله جفا و جود خود^{سه}
 و در نزد عروب الاطوع اخر که بیان است از بطون او باشد الم از ه
 ذالمی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در ذرا و طفل از شیر
 چون مسک ذات عنصری او است این نوع مثال میگردد در چیزی
 که مسک ذات فواد او است اگر محجب از او گردد چه فله مثال از آن
 میگردد و این جنبه های ظاهر میگردد بعضی هم میرسد از شرح حی است
 که در بعضی ظاهر شده چگونه و از آن مؤثر است در ظاهر ملک ملک
 وجود و حال اینکه این حب بالنسبه محبت روح ذکر میشود و هم^{چنین}
 حب روح بالنسبه محبت فواد ذکر میشود و قسم بذات مقدس الهی
 که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن فرقی کنند و در عالم جسد
 ذاتی وارد شوند نمیتوانند بقدر شمع شمع از آن مظاهر بگیرد و در
 بلکه بزرگ نزد قبر اخری حل نماند و ما سکن کنند و هم چنین اگر
 در عالم حب نفس وارد شوند نیز مظاهر طهارت معنکف کردند
 و اگر ازین عروج کنند در نزد مظاهر مجید معنکف کردند و اگر
 از انجاء عروج کنند در حب مظاهر شمع معنکف کردند و اگر عروج^{نموده}
 در ظاهر در همان مظاهر نظر کنند بین دیدن الله ساجد کردند زیرا
 که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب جزو او میگردد و الا حب

درنا در بین چه قدر جوهر است این جوهر وجه قدر محراب است این
 وجه قدر سازج است این سازج وجه قدر کاخ است این کاخ
 که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و بر نسبت با و منوجه
 زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه بعد جام بلا وای بر شد
 و در حینکه میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب ظهور و راحی شد
 در حینت چگونگی است اگر مثلند و محبت او کرد که کل حب بر نزد
 لاشی است این است که مسک در این حینت در حین ظهوری محیا
 طلعت است و در حین عروب در هجران سوفان الاطوع از حزن
 او در فزاد و لذات از هر لذت مثلند و بی نرداو و نرداو لوال العلم
 چگونه فام جاری کرد بر این مقام محبت و حال آنکه کل در محبت ساکتند
 و هنوز از عالم جسد عرض که بعد از موت طین میگردد صعود^{نکرده}
 چگونه بجسد نازد رسد و چگونه بقا مانده که فزاد خداوند^{مقد}
 فرموده این است که مثلند و این بلذت جوهر تپه کمراست از کبریت
 اگر بل ایوب لا مثلند و این با شیل که لذت از در عرا او است اگر
 باشد از برای او و الا از برای هر این نوع هم معتقدند که هر نفسی
 همیشه در ایستاد خوب باشد تا آنکه کل با اینا نیکو دلک کنید^{نظمه}
 حقیقت در حین ظهور که در ظل این دلک کل خیر و امانت
 خواهید نمود و محبت نیکو نیکو بد که از کل چیز ممنوع خواهد گشت و امانت
 در عالم جسد از سیر نموده که امانت یک حساب توانید با او بود

بطلو لابن والادرجسد عرضی کل با او مشبه و در ذر بود و هستند
 نیز با که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است و در
 اعیان و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم
 و بعد از غروب هم خواهد بود در هر عا و عرش که خداوند از برای او
 مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ماهی از هستند که در راه او
 از بان زنده و غیر او شئی نماند بل هستی خود را با او دیده ولی از او محجب
 در نزد هر حکم نظر بر همه ان نموده تا در هر ظهوری از او محجب نکند
 که این است نموده علم و عمل اگر عینک ناظر کرد فطوری بن بیکه الله فانه اذا
 ذکر بیکه کل شئی ما الله چیز الذا کرین و او است مظهر مشیت در این ظهور
 مظهر بیان در زرد ظهور من مظهر الله نفسی و که بعین همین نفس است
 در ظهور حضرت که بجز اشرف ظاهر میگردد ان بیکه احد انک مالک مافکر
 الله لا دون فلک لا شکرک و اهو انکم فانه لا یخلف من شیء فان امر الله
 بیکه خزانة و انما خزان امر الله من قبل و من بعد و لا یخلف و ان
 الباب السابع من الواحد الرابع ان البد من الله و العود من الله
 ملخص این باب آنکه ما درون الله خلق او است و بعد کل شئی من الله هست
 با او و عود کل شئی الی الله هست با او و نظر کن در جملون که بدن انا
 خدا شد بر سول خدا و عود او بسوی خدا است با مظهر بیان و هم
 در من مظهره الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر مظهر بیان
 نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدن بر غیر او بلکه در هر جا

بدنی مشهور الی الله و هر جا عود می مشهور الی الله ولی ظهور
 این بدن و عود بجز ظهور و از زمان است که کل این صلاوة در اسلام و شیخ
 شده کل طائف در جملة ام الصلاوة است که از لسان مشیت ظاهر
 گشته و هم چنین در عود این هم من مشیت اگر با او تغییر دهند
 نیست الا من الله اگر چه نود اولو الالباب بدن نفسی عود است و عود
 نفسی و ولی این است که این کلمه را در عیان جاری نموده و از او اخذ
 محجب که بعد چنانچه این کلمه در کتب احسن که بعضی است و ملاحظه
 کسی نگردد که نموده این است که امر و اگر کسی در نقطه بیان نظر کند
 ندیدند الا نفس بدن و اگر نقطه فرقان و او امر او باشد هم چنین
 من مظهر الله ندیدند الا نقطه بیان را از وقت نموده این علم او
 ظاهر شده و الا چه نموده که اطلاق عیان نموده و از نموده ان محجب
 ماند و کما است از اولو الالباب همین که در بیان اگر تعقل نمایند
 والله بید کل شئی تتم بعینه و ان الله کل چه چون ای الی امر
 بظن الله طوبی بن بیکه و انما طهور الی را محجوب الی الی امر
 من الواحد الرابع ان البد من الله کل شئی و یروى
 و بیست و یحیی ملخص این باب آنکه کل شئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیه
 و از خانی شده از چهار رایت ایر خلق که فواد او باشد و ایر و روح
 که روح او باشد و ایر موت که نفس او باشد و ایر حیات که جسد
 او باشد و کل در نود و نفس او را جنت ذکر شده و بر او که خلق

این کلمه را در کتب احسن که بعضی است و ملاحظه

و در حق و صفت و حیاتی که واقع شود و مبطوع این مظاهر میگردند
هم چنین در مقابل در برونه باب نادر چه از این شئون واقع
کرد با الله باها میگردند زیرا که افاض در با الله فعل بوده اند اگر چه
در بعد خارج شده اند این است که حکم بر شان میگردند که مشنون
بذات حروف سبع نشدند و الا انکه مشنون بدگر رسول الله بوده
مثلا اگر یکی از اهل بیان و روف کلی بدهد یعنی این نسبت ال فعل
حروف واحد زیرا که این نفس مکترا است و مکره این ال از جهت
اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود و ال فعل الله این است که اگر
در مشرف یا مغرب یکی از اهل بیان بیدگری باشد از شئون خلق
یا روف یا موت یا حیات یا ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و ان نش
او مظهر از فعل بوده و در او دیده نمیشود و الا الواحد الاول که در او دیده
نمیشود و الا الله این است که غیر الله خالق شی نبوده و غیر الله وارث
شی و غیر الله محبت شی و غیر الله محبی شی و هم چنین اگر در مشرف یکی از خود
نار بیدگری این شئون را ظاهر کند یا الله صفت میگردند و الله بیکند
و الا الله جامع میگردند و مراد اطلاق نمیشود زیرا که در آن جهت
غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر میگردند و الا دیدن در روف مظهر
بیان چنانچه لفظ الله محقق میگردند و الا سطر این و کل آنچه در بیان
مکون میگردند بیان شئون از بعد بواسطه آیات و کلمات است
که در بیان نازل شده نظر کرده در خلیل که ابرج نازل شده بود شونی

مکتوب

که مشرب بر خلق و در حق و صورت و چون در سبیل حج میگردند و چگونه محقق
میشد و هم چنین کل او را مشاهده کن و مبین الا الله که بجز او
خالق و وارث و محبت و محبی نبوده و نیست و در روف مظهر
از روف محییان که اگر قدر لفظ محیی بیاید در مظهر فعل الله مذکور میگردند
چنانچه امر و زکریا در قرآن مظهر روف شود اگر چه با الله وارث است
ولی چون نشناخته است او را و از مظهر و ان محییانند و ارجع ال الله
که این بود که خلیل او در ظل فعل ظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امر و
پاک نجان آری که مؤمنین بیان دهد در عارف با الله اصلی است از آنچه
کل الارض را من لم یؤمن بالسیان حاضر نماید بنهای شان حب زیرا
که این کاس ما در ظل مظاهر فعل او میگردند و ان شان اگر چه با الله
بوده ولی امر و حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت عظیم
خود نمیدهد زیرا که ان ظاهر را که او معتقد است در این کور
مرفوع شده و بمقامات خود و اصل کشت و هنوز او نشناخته چگونه
حکیم فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر سبحان الله عز وک شمای
عظیم ما و اگر کسی درک پاک شان از شئون من مظهر الله نماید
از اینکه درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور ان خلیل زیرا که
در ان فعل فعل الله ظاهر در خلیل اگر چه باشد هست و الا این نیست
که الا الله نسبت داده شود و الا و انکه نفس ان شان شود و شئون بیان
که ان وقت الیفاست که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حقیق

ظهور و یا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم با این حروف نمی شناسند
 قدر مضاعف آنها نزد آنها ساجدند چنانچه از مردم مشاهده
 میشود اگر چه ان همان است بعین و لحکم بعد از ظهور و رفیع
 میگردد و در ظاهر ظاهر فعل الله می آید بدین است که حکم
 او میگردد فلننتظرن ان یا اولی الایصار فاننا کنا مستظرین
 البیا الثاسمه من الکریم الرابع کل من یخرج من البیان من ذمک
 فلنکفین ذکر اسمہ و ما قد تدبر الله له من عذہ الیوم بطرف الله
 نقطه البیان یعنی کل نفس بما کسبت والله لیرع الحساب و امته
 یعنی معال لخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من ظهور
 الله صاحب ملک که با فتح آریان رفیع گردد و در سبیل ^{نقطه} حقیقت
 چیزی را و معنی است ظاهر سازد در رفیع کلامی
 ذکر اولی این است بر او که در کتاب ذکر نموده بر وجه بیان و حجرت بیابان
 تا یوم و حج نقطه تا آنکه جزا دهد او با احسن جزا کدام جزا از این با
 تر است که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را ذکر کند و اظهار حسنا
 از او کند همین جزا او را بسزا و روزی شیئی که او است اول نکستی
 واحد اول ظهور و قدرت چنانچه از زمان رسول الله تا امروز
 اگر کسی بیست هجده احصای شد یکی برین او جزا بجزای عمل کرده باشد
 شنیده نشد اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور و قدرت
 الهیه و همینه از لیه جزا دهد و از رفیع کل الیاد مستغنی خواهد گشت

از آنکه

اسم الحقیقی

از آنکه قدر جزئی از نفس مؤمن میگردد و الله یعنی من نشاء و بفضلہ
 انه فضال کریم البیاب الثاسم من الکریم الرابع لا یجوز اللذیب
 و کتب غیر البیان الا انشاء الله بما یعلق بعلم الکلام و ان ما احتج
 من المنطق و الاصول و غیرها لم یوزن لاحد من المؤمنین لخص این باب آنکه
 فقط باینرا خداوند عالم بظهورات ما الاظهار و این ظهور ظاهر
 از اعلی علو دلالت بخداوند که انی انا الله لا اله الا انا باشد تا
 از هر کس که در زبان او جاری شد و در هر شیئی بطرف ما الاظهار
 از او ظاهر گشت چه بهنج ایات و چه بهنج مناجات و چه بهنج مناجات
 و چه بهنج علوم حکمیه و چه بهنج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باشد
 نباشد و از زنده نشد بغلام یعنی انا دان و از زنده داده شده
 اگر کسی در علم انشاء کند چون اسم الله را و ذکر کرده که ایمان او باشد
 جایز است بغلام یا و اگر معنون بکلمات فقط ریاست و الاچگونه مدخل
 خواهد بود بر شیئی حقیقت و در آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر بیابان
 و نفی شده از انشاء ما الاپیمنی که بغیر مثل اصول و منطقی و قواعد
 فقہیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشیه هذا و ما قدر مثل
 في الصریح و التوفیق فذما یکفی للمشاوین ما یعرف الفاعل و
 و ما در نهادن شیئیها از دون ذلك ان یعرف الله العبد اذا اشتغل
 به اگر چه در این کواکب خلق مکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر
 کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بعد از حاجت خود اخذ میکند

ز پاره از نفس بیان فرغ او این است صراط مستقیم از برای مناد
 و معالین الیوی که شیخ حقیقت ظاهر کرده که از روی کتاب حقیقت
 ناطق و رجوع بکتاب صامت را احزاب از کتاب ناطق است و آن کتاب
 که منوره و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این
 ظهور و بقدر هر کس واقع شده دیده که او مبتدا بوده از علم خود
 و منطلق و فخر و اصول و آنچه مایه تنوع بر اینها است زیرا که کل اینها
 از برای فهم آفریده است در کلام و کسی که او را در آید الله و کلام او کلام
 چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند قدر باد
 عطا فرموده و منطقی که اگر کتاب سر بر بی در مشرفی سرش بنویسد
 در مشرفی و روز که فصل نماید مقابل یک قرآن آنان معدن کلام
 مبرک و در که اگر اولوا الالکوار و اعلی الارض جمع شوند قدرت فهم یک
 آیه از آن را ندارند چگونه بر ایشان یا تکلم و عرفان این است هوس
 الهی در حق منیشا، کیف نیشا، بما نیشا، لما نیشا، انه هو القادر
 العالم و باین شئون محجب از محبور خود در هر ظهور او نکتش
 که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اعما را و در این آیه است
 الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلین یستقر الارضین
 لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير و ان الله قد احاط بكل شیء علما
 ولی در وقتی که خواستند اظهار حج را برای مزار قدرت و
 علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این افراد خلق شده

و اگر

و اگر درین مظهر الله که مظهر قدرت و علم الله است ایضا که خداوند
 بر او نازل میگردد یکدیگر روشن کرده و بفرموده بیان رسیده و آنچه بسیار
 که قرآن خواننده و از آنکه ان که فرار بقدرت و علم است از برای مظهر
 این آیه که فاسم ال محمدات محجبه کشته زیرا که مثل آنحضرت مثل
 این آیه فرزند کن چنانچه در این دیده نمی شود الا ان الله و علم اولی
 دیده نمی شود الا ان الله و علم او کل از برای این خلق شده و امروز
 از او محجوب مانده با آنکه نظر در مظهر علم و قدرت او نموده و علم او نیست
 الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شیء الا در نفس خود با الوهیت خود در خلق خود بر عبودیت خود این است
 جوهر کل جوهر که کل از او محجب باین شئون علمیه مؤمنان که اگر مقنون
 با ایمان او نکرده و لاشی میگرد و مقنون با ایمان با او که اگر علم شی نباشد
 کل جوهر علم در حق منین ثابت میگردد محجوب این است که کل کو یا امواشند
 و نظر بفرموده علم و حکمت نمیکند و استدر دم در هر ظهور و من مظهر الله
 اهایه هستند که خود را بجهل مغرور کنند و حال آنکه این قدر عقل
 نمیکند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل مدرجین
 ظهور او چه احتیاج بیعلم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر در او
 او ظاهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب
 والله یحقق الحق و هو خیر لما کین الباطن و الاشرار من الواحد الرابع
 من یخا و من خذ البیان فلا یکم علیه حکم الايمان سوا کان عالما

و اگر در وقتی که خواستند اظهار حج را برای مزار قدرت و علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این افراد خلق شده

سلطانان و املاک او بعد از آن با با نیک خداوند در جنت
 بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حد و دایره برای خلق خود در هر مقام
 که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر
 شئی بخرد و در مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقدر است
 به شئی آن شئی را بعلو و حال برساند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا
 لوحی که در آن چند سطر نیکویی نوشته شده باشد جنت او بر آن
 که آن را با انواع نذیب و طرز و شوقی که در قنات مشغول است
 که جاری شود در حق او جاری سازند انوف مالک او و او را با علی
 در چه امکان خود رسانند که اگر فوفان در علم او باشد در جوان
 مرتفع ظاهر سازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذ از آن
 نفس خواهد شد که با وجود قدرت چو اضع یعنی نموی و هر نفسی
 از حد و بیان تجاوز کند سوا که آن علی الخلق او ادناه محکوم
 ایمان نینکد و ولی مراتب نفس خود بوده که بر من بظهور الله حکم نکرده
 که از قبل از آنکه بشناساند نفسی واقف خود را که اعلی جنت
 او است بخدود بیان حکم خواهد فرمود ولی چنین ظهور بر کتب
 که لم ویم در حکم او گویند زیرا که حد و بیان کلا از او است ولی
 ظهور داشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرف ابروف
 و ایر بر این مختل بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در
 حین ظهور و نطق بیان حین تجلی برده و نفس واقف شد تا آنکه

که بکل سید مراتب باشید چنانچه خود را که اگر بر نفسی واقف
 منقطع نگردد از عظمت که میدانند که کل اهل بیان با اسم او
 قائم میکردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او
 بوده زیرا که مثل همین در نطقه قرآن تصور کنند و قبل از آن
 الا اوم و هم چنین در بعد از الالهائیه و پناه بر بند خدا که اول
 در حق او بدرون خط و بختی نگردد و شرف اول ایمان را در آن کنند
 اگر چه بدینند حدیث را اول حجج الله بالغا است در همان حدیث
 اگر تصور کنید چنانچه امر و ذاعظم حجج رسول الله که قرآن است
 می بیند که ما لا یحیی کب و اومون هستند و همین حجج بعینه در
 اسلام بود و فاهفت سال کبی قرآن بیان تر اعظم نگردد در
 مراتب نفس خود بوده که از حد و بیان تجاوز نکند و این مطلب
 در قرآن محقق بوده چنانچه آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
 هم الکافرون با و در توبه یک که در و آیه و یک که مسطوره است
 نازل شده و با وجود این می بینند که چه قدر بعدی کرده اند
 از حد و با الله و مراتب خود بوده که این آیه را در حق حکم من بظهور
 جریان نداده که ما نزل الله فیما ن حکم او است چنانچه ما نزل الله
 در زمان رسول خدا قرآن بود من ما نزل الله فی الاخیل و هم چنین
 ما نزل الله فی القرآن امر و ما نزل الله فی البیان است من ما نزل
 فی الفوفان و ازین است که کل بر عم خود الله می کنند و حال آنکه

میکنند آنچه میگویند زیرا که ذات ابناء مقدس است که بر او حکمی یا
 دوز حکمی وارد شود بل این دو مظهر مثبت اولی است در حقیقت
 اولیه چنانچه در حق فرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون
 الله وهم چنین در کل شئون این مطلق جاری است حکم بر او حکم
 بر خداست بلکه این طلب اهل بیت از قبل شترک داده و در حق
 خود جاری فرموده بحقیقت تا توبه چنانچه زیارت جامع کبیره
 عمداست از این خوبان من عرفکم فقد عرف الله ومن جهلکم فقد
 جهل الله من احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله و
 خدا میداند که در غیر شیعیه چه قدر این زیارت جامع است و نامه
 رجوع بدینا کرده و احکام ایشان را نمیشناسد و لا عن شعور شکر و در
 این زیارت را صحیح اندیزان است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه
 در چنین ظهور رسول الله و عده عیسی در حق نصاری ظاهر شد
 که پائی من بعدی اسم احمد اولی تا امر و هنوز زیاد مانده و بنا
 و عد منتظر می باشند و گویند که در مینی که در ملک و نیک هستند
 و بهین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که بغفلت در حجت
 رسول الله نکرده که فرآن باشد و الا کل چنین ظهور و عده عیسی را
 مشاهده می نمودند که ظاهر شده همین قدر که محقق مانده در نهایت
 کشند و بزعم خود درین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان رحم
 بر خود نموده که از وقت ظهور و من بظهور الله این قسم نکشند و

معه

مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حق شعبان خود
 ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی بحقیقت کدی بهی کدی درین استقامت
 بواسطه قول امام علیه السلام که فرموده در حدیث مطول که محل آن
 الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی رسول الله و الراد علیه
 الراد علی الله بلکه این هم شترک داده اند مطلقا و در حق مؤمن
 هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بیقره ذکر شده که
 جوهر ذکر این است من ستر مؤمن فقد سترنی و من سترت فقد ستر الله
 و حال بی بین که در همه چهار وجه شترک نموده و در مقام حقیقت
 که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقدروا بین یدی الله تاول
 کشند چگونگی محتمل اند که چه بعضی در این ایراد تقدم بین یدی رسول
 گرفته اند و خلاف اداست زیرا که در نفس ایراد ذکر رسول شده بلکه
 مراد شمس حقیقت است که همه از اعلای رسول بوده باشد که در او دیده
 نمیشود الا الله این شئون مشکوره در این باب بجهت اخذ ثمرات
 تا کسی از مقصود و محبت نکاهد و الله خیر لما کنی الباب الثانی و اعش
 من الواحد الاربعة و ارتفاع کل بیعاع کانت فوق الارض ملحق این باب
 در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بیعاعی که قبل بوده در دفع
 چنانچه از روزگاری درین رسول الله می بیند بیعاع او صیای عیسی را
 بلکه اسامی آنها را نمی دانند چگونگی محتمل وقوع آنها برسد و هم چنین
 بعد از ظهور و ان محتمل نبوی که بر فوق ارض در دفع است مرتفع می گردد

اسماء و غیره از او است

از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعیه مشرفی که در بلكه مشرفی که نسبت با
قبل میدهند که در با سالی که باین دفعه شود و هم چنین محاسن
چنانچه بی بی که امت موسی بر بیت المقدس سر روند و امت عیسی
که از برای ایشان عیسی مقدس فرموده و امت رسول الله بکعبه بود
و نفس شرف نیست بلکه جوهر این شرفا امر الله است در هر جا که
ظاهر شود ظاهر میکند و امر وزیر بین خدایه را که بشود و یکی از
اولاد ائمه که منسوب با او است چگونه میروند و از مظهر بیکه اثبات
نبوت و ولایت و این کل باایات نماز که بر او میگرد و محجبه شده و الا
در حیل ما که ساکن نکشته و این انجیل بکن و وضو و کون ^{سول} ظاهر
و از قبل که امت عیسی چگونه با اعمال این خود عمل کردند و در هبها
در معبدها خود عبادت میکردند و ان شمس حقیقت تا هفت سال
در حیل از حیل بکبر برید استخاره که حق او را همیشه اخص محجبه
و حال آنکه از حین بعثت آنحضرت حوائذ صاحب حج که از امت
عیسی بود منقطع گشت الا آنکه در خلل او واقع شود و بعد از ظهور
نفسه بیان هر سنی بی بی که چند قدر خلق بکعبه میروند و طواف
میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این حیل حله
فاو بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس است
اگر بالا نهایت طالع شود بیک شمس زیاده نیست و کل با و قائم
هستند این است که در هر ظهور و بعدی ظهور و الله اشرف است

و این شرف از هر ظهور است

در حق مظهر ایشانکه ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای هر طایفه
خلق شده و کل ظهورات و ان ظهورات برای قائم ال محمد خلق شده
هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من بظهور الله از برای
بعد من بظهور الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد من
بظهور الله خلق شده و هم چنین المالاها بر شمس حقیقت طالع
غارب میکند و از برای بیک و نمایان نبوده و نیست طوبی از برای
نفسی که در هر ظهوری را خدا و در ان ظهور و بعد از این که نظر
بشون قبل کرده و از انجیل که در زیر که امر و آنچه در اسلا
بر پاشده بواسطه بعثت رسول الله شده و آنچه که از این عیسی
و رفع شده بواسطه همین بعثت بوده و هم چنین اگر در ظهور
من بظهور الله نظر کنید ببینید که آنچه در بیان واقع شده ^{ظهور}
فان حروف سبع بوده و ان روزا که نظر عمیق امر نماید محجبه از
او نمی مانند بظهورات و بقدر بیان که در هر حکم نفوس ما
لاهای خوابید و بان مقهور و عا مانند چنانچه امر و دیده میشود
که کل این ظهورات یا سینه زانو در خلل یک کل او است که بفرماید
فدا و فعا و لی ان رافع عمیق نماید تا اعظم از ان نازل فرماید
و همین قسم بر بین این ظهور و ما خداوند اعظم از ظهور و قبل
ظاهر بقو نماید و با ارتفاع عمیق نماید و الله علی کل شیء قدير الباب
الثالث والعشرون الواحد في ارتفاع بقاء الواحد حکم من ملک

من بقیع فوق الارض بان لا یجز صوره الا ان تلك البقیع تحقی بنا
 که هیچ طهارت و لیلی نیست تمکین که وظاهر حق و درون حقه که در
 کل عالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانی من
 لدن امه تا امر و در هیات انسانی مشتم و همین قسم هیات کل در
 مشهور هیات کل تا در معدن و بی هر ظهور و ظهوری حکم خاصه
 ظاهر و کل امور باقیع و بعد از غروب در رفع الاظهور و دیگر
 بطون و در این ظهور بیان خداوند و مستند باشد مقصد
 مرتفعی بیند الامعاد محمد و ال محمد و ابواب الهی که در این ظهور
 بحروف واحد تغییر میگردد که در شصت و یک که بتوزنه مقصد مرتفع
 نظر فراید و مفاعد سایر نبیین و صدیقین و شهدا و مؤمنین
 که افند ایشان محال است و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد
 مشرف تا انکه بر مردم امر صعب نکشته که اگر کسی خواهد کل را احصا
 نماید توان و کل در همین واحدا است که نکتان محسوب میگردد
 عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که مؤمن شود از
 برای ارتفاع این مفاعد مشتم که محل نزول ملائکه سموات و ارض
 مایهها میگردد و در عام خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد
 و دردی از برای شیشه الله بنوده و نیست زیرا که او فاه بوده بر کل
 ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که مؤمن از
 برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین و حافظی احد

خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر متفقا از هبسی با
 مضاعف فرماید ان را هزار مرتبه او ثبت فرماید و با عطا فرماید
 آنچه که او را حق شود و الله علی کل شیء قدیر و آنچه امر و بقیع هست فوق
 ارض از برای کسی ازین نیست که در تصرف کند الا انک در همین بقیع
 مرتفع صرف کند زیرا که مال خود این بقیع است مگر با ظهور
 حقیقت است نه از دیگران داده شود که او است امر الله و حق
 کل شیء و ما امره انک ظاهر شده غیر این حکم من بعد از خداوند عالم
 بوده و هست که چه شود و بر کف قبل از ظهور و تکلیفی بنوده
 نیست و الله بكل شیء عليم الباب الرابع و اعشر من الواحد الرابع
 ان من یسبح ربنا انک البقیع یا من یعفی عنه بما فی عقی الله عنه طمخ
 این باب انکه هر کس پناه بر بقیع حروف واحد حق است بر مردم
 که او را پناه دهند زیرا که این اراضی بر کل ارض مظهر حق و پناه
 علیه است لعل در یوم ظهور و بظهور الله که فیما من این ظهور است
 بخود حروف واحد پناه برده که از هلاکتان روز قیامت یابند
 هلاکت ایامه از جسد زیرا که کل عمل میکتان از برای نفری بنادند
 اگر ان روز پناه بنیند بوجه در ظل کل شیء هلاکت میوفند و اگر
 بصبر باشد بر عارض کل اعلا الارض امید دهد که در نفی نرود
 و در استثناء داخل شود زیرا که این شرح خلقی است از انکه یک
 دفعه بکل باطل نگردد و در این است که پناه با ایشان بر دهند و

مفاعد

ایشان نفس باشد یا در ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقیرو
 این حروف میباشند و ذکر ایشان را مشبه و روز میگردند ولی بعد
 از آنکه ظاهر شدند بان حجتی که درین ایشان بران بود و بتالیغ
 رسالت فقط بیان را نموده بشنون و بیوی کل حجت شدند تا آنکه
 واقع شد آنچه واقع شد ام روز در اسلام کل با قرآن قبل ایشان
 عمل میکنند و قوی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بعضی این هم بود
 باز بر نفس ایشان امری واقع نمی آید و حال آنکه در کور و اموال خود
 با اسم توفیر داری سید الشهداء علیه خرج میکنند و بر مقدم بر او
 کردند آنچه کردند این است حد این خلق اول که حیض لفظ افک
 که در خواب ایشان گفته شود با اسم اسلام میکنند آنچه میکنند و بر مظهر
 اسلام که رسول الله باشد که در دنیا که رفتند و غیرت از زبان
 ابصار شده درین الله بصر و در اسم آنچه میکنند الله میکنند
 ولی بر ظاهر می کنند که حکم بر او حکم خداست و میداند و ^{خارج}
 ازین میگردند و بکان خود در اعلی در حیا و احتیاط و اجتهاد ^{کنند}
 اگر فریاد بیدای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسوان پیدا نمی شود
 نمی پسندید لعل بوم ظهور بر حروف واحد نگردد و بیدار از برای الهی ^{منگوب}
 و نظر کنید در کل ثواب سوور و این که انا الله خود و رایت میکنند
 و ثواب دعای که میخواهند که کل واج میگرد و در بوم قیامت که در
 ظل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم حقی است که حج الله بر

اولیای خود گذاشتند که ایشان را با این نوع توانها وعده داده و
 هدایه و اکرامات با بر پا کرد و ایشان آمدند و در راه ایشان ^{کلمه}
 توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز با او نوابها قرآن و دعای حق
 و تعجب کن و نظر کن در امت عیسی که هنوز بوعده یا از من بعدی است
 احمد منتظرند و از برای او شب و روز صفت غمزد و حال آنکه آمدند ^{هزار}
 و دو بیست و هفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز
 الهاد و انتظارند و حرم خود کرده اعمال خود را هیا نشنوا نکرده
 نفس خود را چنین بقتی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفس
 هم نباشید که این است طریقی بجای در دنیا و آخرت اگر عمل کنید
 و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه مظهر از ظهور و کمال مظهر و ابان
 خود میکنند لعل بوم ^{که} ظهور و بعد باشد تا آنکه در دنیا حال آنکه
 نماز ایشان مشرب نشده لعل در کور بیان خود و اهرم درین بوم
 قیامت مفسر سازید زیرا که در بوم من بظهور الله آنچه از بوم آدم تا آن
 روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم عوالم
 بعد هم امکان آنها در آن بوم هست درین کمال مفسر نشوید با این
 با و اگر یکی از شاهها مفسر شوید ایشان کل ملل خواهید بود و او که
 برتر و وجود خود ظاهر که بیدار هر نفسی خواهید بود و او خود را
 الایوم قیامت بعد با آنچه از تر او ظاهر میشود مفسر نکرده که آنچه
 شنیده آید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل طالع میشود این است

مراد که کل جوه خلوق در آن روز مؤمنین با آن ظهورند و الا ظهور میکند
 حکمی که میشود کل بچنانند و محل میسند مثلا ذکر الیه
 در قرآن از چنین قلا اینها امروزه کسی خوانده شاهد شده است
 او این است انضاح نظر کنید می توان احصا کرد چند صباح
 خود را من بختی شد و در روز هفتی که تلاوت قرآن نمود و منصف
 کردید حتی در روز خود شکر انهم یکی از احیاء است و در حق یاد خود
 این است مراد از این که حکم قیامت را کل میشوند فلذ و فقیهین آن
 یا اولی الالبصار ثمة یسألون الی اللیاسم و العشر من الواصل الرابع
 فان لا یحزن لاحد ان یمنع احد الا اذ ان یسخر بثلک البقاع طح
 این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمعاذی بقیع بر کسی چایر نیست
 که او را منع کند و او را رفع میکند مثل طح یعنی بر او اگر آن نفس
 صاحب چپا باشد در مفعول خود هم اگر پناه برد او را پناه می دهد مثلا
 اگر یکی در مشرف ارض باشد دیگری پناه بر وی با اسم پناه یابن مظاهر
 پناه داده میشود و اجلا لا لله عز وجل و ذلک الدین انه چیز محرم
 ذکر بیت الحرام طح این باب آنکه هرگز از برای خداوند مکاره نبوده و الا
 بود در هر ظهور مبتنی هر ارضی که نسبت بخود داده او نیست او شده و محل
 طوان ملائکه سما و اهل ارض کشته بلکه کل طائف جمل ارا هستند
 که ظاهر در این طین میگرد که اگر در نفس طین بود باید علم بر او برال
 متغیر نگردد اگر چه بر اهل ارض ظاهر است که مثل ان طین هم مثل ارا

ان انشا الله
 من اولاد ابراهیم

منله

و مثل ارم مثل شمیل است اگر با اینها بر معاذ بیت متغیر کرد
 یک بیت بوده این است که بنیدیل ان مثل ظهور مشیت است با
 بظهور بعد و الا بعین همان طینی که در یوم اوم الا الله منو
 شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در ان نیست
 بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و ان محل استواء
 من براه الله است که بعین بیت من خرا است که بعین همان محل
 کعبه است و حدان بعد اسم الله است در روع و عرض و طول اگر جز
 از او محسوب نمیکرد و اگر قدرت بود مؤمنین با الله و اهراسه بر آمد
 که از روی این با حد ارتفاع ان بالماس بر کرد و در زبان اکسیر کرد
 و مان عطر احر و بی چونکه این قدرت مشاهده نمیشود بر هر چیزی که
 ارتفاع صدف شود لایح و طی ظاهر و باطن اگر از اراش کرد افریب
 بصفا خواهد بود ان شون دیگر که امروز در بین اولو الصنایح
 ظاهرات و در ارض فاصحی هست که در وسط ان بنای مثال
 کعبه شده وضع این شده الا اینک قبل از ظهور ابراهیم در ارتفاع
 بیت در ان ارض الا آنکه این باشد از برای ان ارض در موهب الهی از
 برای ان ارض طوبی بن بیدر الله علیه فاما ذکر الله علیه بن قدر
 و بعد کذلک بحمد الله المحسن و بیدر الله من بیدر و لو کان مثل لای
 انه هو جز الناکین و امر به بیت بنیث الا انک ازین بیت استدلال
 گستد سدر لون بر بیت توحید و هماییل و خید و تکبیر ان بیت از بقیع

ان انشا الله
 من اولاد ابراهیم

سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من بظهور الله از
 محقق بیت محجب نکرند چنانچه همین شجره بود که هزار و دویست
 و هفتاد سال قبل از حج فرمود و هیچ حوالی نمیکند به الا آنکه هفتاد
 هزار نفس بر حوال آن طواف میکنند ولی از ظهور و محقق بیت چه
 قدر گذشت و هنوز يك نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ
 نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین با او است که آنها مؤمنین
 بمن بظهور الله هستند امر و مؤمنین بی بیان عالمند با آنچه در قرآن
 نازل شده نه مؤمنین با او و اگر نیز مردم بر حوال بیت حضرت طواف
 کرده امر بر بیت نمیشد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق تا ایشان
 که بر حوال طین منسوب با او گشتند تا آنکه حد خود را شناخته و پریم
 ظهور او از او محجب نکرند این است غم حج که در سبیل او بود اگر
 اهل این واسطه در پریم ظهور از برای نفس او صاعدا کردند که در قرآن
 که تمهید گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حوال آن بیت طواف
 میکنند حال محقق آن بیت در جیل و اکواب و غیر از يك نفس در
 او نیست چگونه که گرفته شده و حال آنکه لایق بود که چون ظهور کل
 مؤمنین بقرآن جای که حوال او در طین ایستد طواف میکنند حوال
 نفس او در حین ظهور او الا ما لا اله الا طواف گشتند ولی همان حجت
 که پای پیاده بر بیت او رفتند حال او این نوع حکم میکند و معنی که
 اموالهای خود را بر سر راه بیت او کرده اند حال بچند يك قطعه

اصح که در او ساکن باشد از او منع میکنند این است حد خلق
 که همیشه لا یشعركم کونه و میکنند و در پریم اخذ بنشیند کویا
 مپشت میکنند و مشعور به ایشان را داد الله در او امر او میشود
 قدری بخود آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق بیت که باید که
 او مباحات میفرماید بطالغین حوال بیت خود در بطون خود ^{میبند}
 ایشان را و معرفت بر ایشان نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی
 با بعضی خویش سلوکی گشتند چنانچه خود در سفر میگردیدیم که بعضی ^{حج}
 کلمه می نمودند و از ذوق خود که هم منزل او بود بقدر يك نجان اب
 او از مضایقه می نمود در کشتی بواسطه آن که عزیز بود چنانچه خود من
 از یوشهر تا مسقط که در او زده روز طول کشید چون میسر نشد
 اب بهارند بگذازند اینده را پیش خود باشد که در هیچ حال هیچ
 نفسی جز نوار دنیا و دید که غاوب مؤمنین افروخت بخداوندان
 بیت طین و تقوی جوید بسوی خداوند و بیت او که عباد را بجا
 مستجاب میکند و هر کس قدر فراطی در راه خداوند صرف کند با عرق
 رت بیت الفین با او در دنیا عطا کرده میشود و هر کس تواند که در
 بلا آنکه در سبیل جز نبیند و زود در چنین صورت بدین کمی فیض
 روح میشود که مؤمنین بکتاب قبل باشد ولی هیچ شی در سبیل حج هم
 از آن نیست که نگتبا خالق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود مخزون
 کرد و نوار و از مخزون کند چه در سبیل بگردد که افصح از هزار ^{بیت}

نزد حق و محیط عمل ایشان میشد راجح بود یا یکدیگر جرات
 هر حال حرام بوده و هست و ست مؤمنین عزیز از حرام و صبر و حیا
 و سکون بنورده و بنیت بلکه بدیت به نارا است از مثل این مردم که
 در حوال او طواف کنند را منب خود بوده که دین الله اوسع از هفت تنی است
 و کسیکه فضل نزل او بایش بجز باشد از آن عقوبت شده و الا ^{شعاع}
 بهم رساند بعد از آن بقس منعی از روی القاب خود عطا کند که معفو
 خواهد بود و عند الله مقبول میگردد و حج او این امر شده الا آنکه
 در سبیل خرفه بر او فاعلی الله وارد یاید زیرا که در حج بر او خرف
 منصوب نمیکرد و اسباب متعارف نمیتوان جمع نمود بلکه اگر بخار هم
 منع و کوب بر او نمایند در جای که بنشیند از او است در این دین از
 برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اصل
 بجز این نیستند و با اعمال خود مشورت الله و خداوند جز امید هد
 نیکو کاران را چه در حج باشند وجه در بر و مضاعف فرموده خداوند
 ثواب عبادی که در حج حرکت میکنند بواسطه رغبت ایشان اگر در پیش
 خدا باشند و با هم رخصت محبت حرکت نمایند و الله بخیر المحسنین
 و لاین است بر سلطانه که در ملک ارحم الله هست بل هر صاحب
 ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کل مطلع آن از اول تا آخر
 آن اعمال گذاشته که اجبار و خطوط آن زمین از طرف بطرف و سائید
 چنانچه در عرض زمین این نظم با کمال علو و منظم است و اجبار چندین

ماه و البیالی و آیام معدومه مطلع میگردد و طایر این امر اعام
 فرماید که کل بیوانند این نوع کسب چیز کنند که منی میظاره الله لا بد
 ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض بسیار وصول جز و رسیدن کسب
 در میان کل متداول باشد بما و الله زودش بشف هدیث مشرف
 میگردد و اگر نفسی بقدر شش عشره عشره روز و شش روز ^{بشود}
 و ایمان او در بجز است از برای او که کل ماعلی الا ارض را مالک شود
 و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده و لعل این
 ظهور آن بپیر اعظم اسباب مشرف هدیث بدکان او منظم باشد
 ولی تا عام نکرده سرایت بجز نام آن هر گاه نمیکند مگر فی کل سبیل
 وصول از برای آن باشد باشند و الا امر و هم چایا رهت و تر
 صاحبان حکم ولی چه کرده که مستضعفین را سبیل بران بنیت
 و لاین است بر صاحب حکمی که او کل قطع بلاد حکم آن ارض را مطلع
 گردد و سبیل از برای کل باشد که اگر در او نای ارضی یکی از شیعیان
 که آن بپیر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدیث داشته باشد
 بنظمی که در ملک ظاهر است و الله بخیر المنظرین ^{بعض} الباب السراج
 من الواسع الرابع حواله البیت لا یجز سبعة و من اراد ان یجمع هذا
 حل علیان یاخذ ولو امر برض صاحبان الله ارض بلکه من عبد الله
 بلکه ذات سنین تلخیص این باب آنکه هر صاحبی نداری که خواهد
 را از رفع سازد یا مسجد الحرام حواله آن آنچه خواهد بر کسی بنیت که آنها

در سبیل خرفه

مالکیت نماید زیرا که مالک کل شی با استقلال خداوند است و اوست
 احق بملک خود از برای بیت نفسی خود این است اما الله اگر چه بکره
 دارد نفسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که
 راضی گردد بر آنچه خدا او را بر فرموده که او را خوا کرده که اظهار ما
 شی را در آن کند و الله یحب المتقین الباب الثانی فی القرب
 الواحد الثانی ان لا یجز الثعاج الا ذلک البیت الا بالفتا الذی یجوز
 فی السبیل من حرن و یونی بعد فرموده او بعد متاویل من نهی است
 یخدم رکن الاول والثانی والثالث والرابع من البیت لیقسم
 علی انفسهم ولا یحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الا ان یونی من بعد علیهم
 و یجعی عن الملوک و الذی یخدم فی الطریق و عن الصغار و عن ^{بیت}
 فی الطریق و عن الایفاد ملخص این باب آنکه از حج نشده الا آنکه
 مرتفعین بسوی او در سبیل او مثل ذی شوند جنای او و تکلیف ^{تفت}
 شده از دون مستطیعین اجناسا آنکه جزون نگردد در سبیل
 در هر نفسی در هر یک تیره واجب شده ما آنکه بر او صعب نیاید و چون
 بران و خیرین از برای میت هنی شده ما آنکه در چنین ظهور و حرم
 فایز گردند بلفای رجود در چنین بطور خایر گردند بحمل استقار
 او در نزد ظهور و خیل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که او اند
 نگردد و موت او را در آن کند که در عضا او بوده و در فشر خداست
 که جزا دهد او را با حسن جزا او را داخل جنت نماید با عظیم عطا

و تکلیفها

استغفار در روز قیامت

و تکلیفها از زنا باشد ما آنکه بر آنها مشفق در سبیل وارد نماید
 و از زاده سگان از زمین بیت خود را و مؤمنین با آن محفل را که در
 حول حج و اعوده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کلام
 نفسی نکند ^{چنین} و آنچه و الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و از آن
 فرموده و اذین را که چهار مقال زهد بیاید که هر مقال نویسه
 نحو است بر بنزده نفسی که در حول بیت بر سر او خود ساکت عطا
 که کل با مر فائیم بر کمن بشیخ فائیم باشند که مدخل ظهور و تقطیر
 کرد و ایشان را در فرموده که بر اذین بیت الله کمال عزت ما
 مرغی داشته و سوال از عظیم محبوب خود فرموده ما آنکه خود مکلفین
 بتکلیف خود عمل نموده که از هر نوع علالت و بنزده نفسی است
 موهبه خدا و در هر سینه نقرت نموده و بشکر محبوب خود شاکر
 کشد و بر هر یک ما موده که در شیخی ذکر شده و سر از هر فرعه
 طلوتی که در رکن اول سعید و در ثلث زود و در ثالث سبز و در
 رابع قرمز و ششوناف محبوبی مستعبر که بیان عز و اذین و عز ایشان
 است در اسباب او واحد صرف نموده که در کل روز عز مشاهیر
 در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کلان برای استعداد ایوم ظهور
 من یظلم الله هست که حسین ظهور او بر جاهلیان حجتی نیست الا بسوی
 ان و بر جان طان بیت حقیقی نیست الا صغان و بر خدام و معاند
 واحد حقیقی نیست الا خدمت او و هیچ شایسته از شئون دین ^{بیت} از بی

الامر او این است مراد اگر کسی بداند که عفو از چهار مشغال ^{شبه}
 برایشی گذشت نداند بران ویرم الیک و خدام و صفار و یا
 بپندارند السبیل از فضل و رحمت خود تا اینک بشی مشغول ^{شد}
 از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزلان
 بین الکاف و الذن است لعل نفسی اخذ نماید در یوم ظهور منزل
 و در هر زمان از برای حفاظت بپشت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست
 که ناظر و علم بالهن باطن بوده که آن در رکن رابع ظاهر ظاهر است
 و در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت
 از لیل و صفا رعد هشتاد و ^{ار} او شفاعت از برای عزت او است
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی ^{بیت} ^{میر}
 او را نداند نباشد و بهمان خاضع است از برای حقیقت او ^{مظاهر}
 حتی از یوم ادم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که بحجبه مانده
 طلعت حقیقت شب و روز بار او است که ساجد است و از اول
 عمر تا آخر در شکر طاعت او است و خود عین اندازان اعلای خلق گرفته
 تا او نمایان مثلا که امت عیسی سجد نکردند از برای رسول خدا
 اطاعت که از عیسی بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است
 از برای رسول خدا و آنکه ظهور عیسی در زمان خود همان طبع ^{حقیقت}
 بوده و هم چنین قبل قبل از نظر کن و بعد بعد و شاهد کنی
 هیچ شاهد از برای هیچ شیئی نبوده و نیست الا آنکه بهمان ^{بیت}

از برای

از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و فائق و ذاکر ^{بیت}
 و هست و لم یزل خدا را با و عباد است و لی خود ملتفت نمیکرد که
 اگر بشناسد او را بکلیه از کل خود منقطع میکند بسوی او چنانچه ^{نجاه}
 که شناخته رسول خدا را چگونه ایمان آوردند و آنها که شناخته
 چگونه در نماز حجاب پانده و هم چنین قبل از او از رکن و بعد بعد ^{او}
 نظر کن این است عزه الله که کل عبودیت از برای او معجزند از قبول
 کند و حال آنکه قبول نمیکند الا آن خاصین هزار و دویست و هفتاد
 سال از بعثت گذشت و در هر سنه را از انبیا بر حواله بیت طوایف
 و در سنه الحزب واقع بیت خود حج فرض کرده دید که ما شاء الله از هر ^{نفس}
 حج آمده و لی احدی او را شناخته و او کل را شناخته کرد و فیض قول ^{است}
 او حرکت کرده و میگردد کسی که او را میشناخت و با او حج کرده همان
 که عده هشتاد واحد را گذشت که خداوند با او مباحث فرمود ^{ملا}
 اعلام با نطق او و اخلاص او در رضای او و نیز است که بر او فضل
 خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده و لی کل خود را منحجب داشته
 از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف بگشاید
 ولی چون نظر کردند دیدن دینی ندانند و همدینو هم واقف شدند
 و حال آنکه تصور نمیکند که همین قرآن که حال این همه مصدق و ^{است}
 هفت سال در حبس عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین ^{علیه}
 بظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر بحقیقت محبت نموده موقوف ^{شد}

و نظر دیگری نکرده این است که یوم فیما بین خداوند و سؤال صیقل
 از هر نفسی باین فرم او است من با اتباع او نفسی را چه بسیار نفسی
 استماع ایات خاضع میکرد و صدقش حق میکند و بیعت ان نمیکند
 این است که کل نفس مکلفند بر غیره و در هر ظهور و من بظهور ^{الله}
 اعلم علما با ادنای خائن یکسانند در حکم چه بسا از ادنی صدقش
 کند و ان اعلم بحقیق مایند ان است که در هر ظهور بعضی با اتباع بعضی
 ناد میگردند و اگر نفسی بقدر هم خود عمل کند افعلا اهل نظر مشغول
 نمیکند و در نظر تعالی نمیکند بلکه نظر با تعزیه العزکند چنانچه
 ان نفسی در جبین ظهور و نظر بحقیقت کرد اگر چه ضعیف باشد و لکن ^{عند}
 حق خود ولی دیگران که نظر بر حق خود کردند محجب مانند مردان
 که ان حج واقع عرفان مذوق بیت بوده محرم کشت و او که عارف
 بالله و ایات او شده حج کرده با استخاصی که در ان حول من بوده
 و بر طائفین حول بیت بعد بصدق و حق و در حکم غیر حق ^{بشانه}
 شده نه این است که شنیده باشند که اگر شنیده بودند مکلف ^{بشانه}
 ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محجب مانده و بر عزم خود در رضای خدا
 حج کرده ولی عند الله از ایمان محجب مانده که حج شانه است از نشون ایمان
 ای اهل بیان رحمت بر خود کرده و بیک در اعمال خود و باطل کرده
 و در هر ظهور و کمال دقت کرده نمیداند که ظهور است که اگر بدانی
 منتهای دقت را میکنی ولی بشانه ظاهر میشود که بشانه یعنی بحقیقت

که در حج بر تو و بر کل بالغ باشد و الله خیر لکم الباقی ^{الباقی}
 والعشر من الواعد ان ان الشا باللیل بدخل المسجد ^{من تلافی}
 السرا عند شغرت عشر من لیل ان في ذلك لیلد ملخص این باب انکه
 بر لسان ان ارض و فی با و این داده شده که در لیل طواف نموده در
 نزد سراجا و بعد علیها اشغرتش و بدیش و تقدیس و تحمید و توجید
 و تکبیر جدا مانند کشتن و رجوع بمنزل خود نموده و عطا چها
 متقال زهدی در خوانش ان در حرات از برای هر نفسی نه در هر ^ش
 که موفق شوند بوفی و عیب و آنچه مایه تقرب ایشان است رضا
 احوان خود و حب زینات ایشان است که اگر نفسی بجز تواند نه زینت
 خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
 ان هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند از هر مؤمن
 والدین را که در حق نه زینت خود با منتهای جوی که ممکن است در ^{شانه}
 ظاهر سازند ان مباحب خود خوانده اعظا مالمین بظهور ^{بشانه}
 که کل در میان ما ابوبن و اخوی و اولوالقربا خود با نشون ادب
 که در میان زمان است سلوک نموده که عبادی بر فلور ایشان نه
 نشانه لاجل اجلال والدین من بظهور الله و اولوالقربا و کل از
 برای یک نفسی است که خلق میشوند و زود داده میشوند و بعضی
 روح میگردند و زنده می شوند و او است ^{مقصود} کم ترک و لا یزال در هر ظهور
 با سمی ظاهر و در هر بطور در اوج نترخ محجب که اگر عزیزان باشند

لحاوان لا اله الا الله كفت زیرا که از این است که دلالت بر آن کلمه
 میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند
 عزوجل میکند ان کیونینت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس و ^{وجه} حده
 میکند و ما من الا اله الا الله انا کلمه طائفون الباب الاو
 من اولها امس در بیان المسجد ملخص این باب آنکه اول ارضی محل ظهور
 که جسد من بظهور در او ظاهر کرد مسجد الحرام بوده و هست و هم حقیقت
 در بظهور بیان شرح حقیقت مشهور بوده و هست و هر قدر که توان
 ارتفاع داد امر الله و الا این بوده و هست چنانچه خواهد رسید بسوی
 که محل طین الله احدی بشرط از شطران ارضی عظیم قرار گیرد و محل
 صلوة و صلیان کرد چنانچه از این یک ظاهر است که حد اول این ^{مقد}
 نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از آن
 امر این است که ارضی که با آنستاب ظهور جسد او این نوع مرتفع کرد
 که آن محل الحرام هر سنی کرده در طواف بیت او چگونه خواهد بود
 اراضی اجساد فائیه مدله بر یکدیگر او و اراضی بقوس مدله بر توحید
 و اراضی ارضی مدله بر خید او و اراضی ارضی مدله بر بشیخ او که در
 ناد حجت مشرف و در رتبه هوا و ولایت مرتفع و در ثالث ما ^{نوبه}
 ممتنع و در رابع مزایب وجود متعالی کرده و الله بید کل شی ^{بیده}
 افلا شطرون ابدا لانه من الواحد لانا من ذکر مساجد التاء
 من قبل العشر ملخص این باب آنکه لایق است بر مقدرین در بیان که

الاسماء والاعلام

الاسماء والاعلام

مسجد جدید یا اسم حروف حتی بظهور الله بنا کنند که سلباً
 از برای حروف حتی اول و در انها بشیخ و نقد بسوی توحید و تعظیم
 الهی را بجای او رند و در انها هر قدر که توانستند ارتفاع دهند و صیاح
 که در آن اسراف نبوده و نیست که پدید می شود که بعد از اسم اشغاف
 در آن ملجید لشترهای مرتفع او چنانکه مثل گوکب هم مشرف است
 و در اینجا حاضر شده من زمین بخدا و ایات او و نماز گذارده ولی پیش
 از آن رفتی که همین حروف هر یک بر بند بسوی حیات دنیا که افلا نقا
 حوز ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور و نظریات
 که مذکور با اسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و وجود ایشان
 یا نکه های که نسبت با ایشان داده از مساکینی که در آن ذکر خدا
 مرتفع میشود ممنوع و اشتر چنانچه هر کس در این ظهور بوده و ^{تابع}
 از اینست نموده که در مساجد عالی که از برای ایشان راضی شده
 بر فایده راضی نشده بلکه از این هم شکر نموده تا آنکه واقع شد آنچه
 واقع شدند این است که حجتی بر ایشان نباشد لان بهین حجت این
 مساجد بر پا میشود و بهین حجت از قبل بر پاشد که اگر من بگو
 مساجد الله نادان شده بود چگونگی این هم مساجد بر پا میشود بط
 این خلقی نظریه دلیل نکرده و از این جهت است که حجتی میکند
 از حق نظر میستند می بینند خلقی کثیر می روند ولی نظر میکنند
 که این هم در ظل چه شجر حرکت میکند و بواسطه حجتی راضی باین

هر مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افتخار شده لایسوس میگردد
 و حال آنکه کل این هر خلق اعمالشان بواسطه و الله علی الناس حجج است
 و همان کلام در یوم ظهور من بظهور الله هست و امر نه هست و در این
 نزول و فرغان بوده ولی چون می بینند و آن امر خود قریبی ندانند
 این است که محجب می مانند از بعد از آن بعد از آن برای خود فریب می آید
 و مایه افتخار میشود و کل میگردد و اگر همان نفسی امر روز میکند و تا
 یوم بود غمشید لر خدا و چگونه عمل کند چنانچه امر روزی بینی که همان
 حجج هست و همین قسم محجب باشد اندک محجبون در هر هابیکار از حجج است
 کتاب الله منتشر شده سیر میکند و آن نفسی محجبند این است که
 حکم ظلال خلق میشود و حکم شعاع میوه بین از روی بصیرت و شکی
 ای وجود حقیقت است و منقالی است از افکاران بزرگی از لایسوس
 الا الله ذلك رب العالمين الباب ثانی من لواحد اقسام
 بیان عنان السین و الشهور لخص این باب آنکه خداوند عالم خلق
 فرموده کل سین را با امر خود و از ظهور بیان قرار داده عدده سین
 عدد کل شی و از آن نوزده شهر قرار داده و هر شهر با نوزده روز نوزده
 تا آنکه کل از نقطه حویل حمل تا صفر الی سیر او که بحوث منتهی میگردد
 در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند شهر اول را بجا و آخر را
 نامیده و وضع این را بر این عدد فرموده و هر یومی را بجا و حکمی را
 داده که مانند زمین در این جنت با اعلای میکی در امکان مانند کردند

در آن شهر

در سه شهر اول که اشهر مشبه است خلق با او افتاده موجودات میگردد
 و در چهار ماه بعد که شهر شید است خلق ارواح ممکنات میگردد و که
 در آن روز داده میشوند و در شش ماه بعد که شهر نور وجود است
 می میرانند خداوند موجودات را منور و جسدی بلکه موث از نفی و حیث
 در اثبات و در شش ماه بعد که شهر نور تکلیف است حیث میدهد جنات
 عالم عزوجل اشخاصی را که از حب و در آن زده و در حب و اثبات است
 و در شهر اول با او افتاد است و چهار شهر بعد از او از لایسوس
 شهر بعد از او وجود است که بر نفسی کل شی جاری میگردد از هوا و ازل
 که او عداسان از نا و الله و در شش ماه بعد منعلق بر آب است
 که اینچنین ظاهر شده از عناصر و ثبات در آن عنصر مستقر گردد و در آن
 شود و کل خلق هم مگر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر
 نقطه است و شهر دوم در حویل او طائف و مثل او در بی شهر
 مثل شمسی است و سایر شهر و مثل را از آفتاب است که ضیاء آن شهر
 در افق مشرق شده و در آنجا دیده نمیشود الا آن شهر در آن اجزاء
 شهر بجا نامیده یعنی آنکه بجا کل شهر در آن شهر است و از آن مخصوص
 که باینده بمن بظهور الله و هر یومی از آن یکی از حروف واحد است
 داده و یوم اول که نوزده است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم
 مثل نقطه است در بیان که کل آن خلق میشوند و بسوی او می
 می نمایند و مظهر از او نقطه بیان ذات حروف سبع قرار داده و

در این ظهور عرض من بظهور الله ظاهر داده زیرا که او است مشرف و در این
 عرش و او است منزل ایات یا این نحو و او است که دیده نمیشود او
 الا الله عزوجل و او است که با اول شناخته نمیشود و او است که با
 شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او
 باطن که باطن شناخته نمیشود این است که شیبش کل از او است
 و شیبش او با الله است بعضی او هر نفسی که مومن شود بر او
 و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند در آن سال محفوظ
 می ماند تا آخر آن سال تقدر بنا اول میگرد و الله علی کل شیء حفیظ و او
 این عرفان اینک در این ظهور ظهور که شای از نشان خلق است که کل
 مدله شد هر چه واحد چگونگی است در آن از خلق حق که شئی در
 شیبش نرسیدند الا بظواهر حق فی ان است که محض علم باشند این
 بلکه اخذ نتیجه کند در بوم ظهور همین ظاهر که مالک کل از حق
 نرسیدند خود الا همین ظاهر را در زده انها خاصه کرد در اگر چه
 مثل این ظهور ظاهر شوند بعضی مظهری هذا ما یقع المصنفین
 الباب الرابع من اول الصلوات حکم تسمیه الاسماء باسما الله او با
 و علی و فاطمه و اهل بیت علیهم السلام بطریق این است که
 خداوندانند فرموده عباد خود را که تسمیه کنند بقوس خود و با
 که ملکه او است مثل غریز و جبار و امثالها و بهترین اسما
 که منسوب الی الله شود مثل بجا الله یا جلالاته یا جلال الله

یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسما بیشتر
 و عبد الله و ذکر الله این نوع هم باید است که الا ما لا اله الا هو
 در آن عروج نمود و اگر در هر نبوت و ولایت و محبت بخاهد اسم
 گذارد او اسما حمسه بخا و نکند و جمع بین اسم محمد و علی العظم
 کل اسما است و اگر در کل امثال و کورثه نموده شینا خشینا
 نا ظهوری که کل شی با اسما الطیج خوانده میشود که هیچ شی اطلاق
 نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابره است با یکی از اسما حق جل و عرش
 مثل حلیم که از طعومات است و می مشابره است با اسم الله عزوجل و در
 این ظهور بیان از این نوع وضع بسیار خواهد شد حتی آنکه از آن
 داده شده بکل در بوم ظهور ششم جمعیت اگر در مرسیده باشد
 بر حد کمال اطلاق شی نمیکند الا آنکه مشابره یکی از اسما حق است
 جل و عرش و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد که خواهد
 شدن آنکه عملی کرد کل اسما و ارض و ما بپیرها از اسم حق چه وقت نمیکند
 که طین مدلی علی الله باشد یا ایشان هر دو خلفند الا آنکه از آن
 برای او خلق شده زیرا که روح توحید کاشی با خداوند روح بسا
 قرار داده مثلا اگر بر حق مؤمنی نشینند روح آن ارض ساکن میکند
 و مثلثه و اگر درون آن نشینند مضطرب میکند و نشانه کعبه
 از خدا کسی بنویسد حصصا ان عود لا یزال از خدا طلب میکند فایم
 ان را از وی خود و هم چنین مثل در طین زده شد که کل اشیا و

تفضل نواز غفور طوبی از برای اهل زهد که هیچ شیئی اسمی اطلاق نکند
 الا باسم حی لا یقوت کعبه عوالم جنت گفت از زبان او هیچ شیئی
 بجنت خود نمیرسد الا آنکه غیبهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلا
 از بلور جنت حجرات که ماده این بوده و هم چنین از برای این
 بلور بنفشه در جبات است در جنت تا وقت که رسد بجای که
 در جنت که ما هست دهن شعیر او زده که یا قوت کردان وقت
 غیبهای جنت رسیده زیرا که وقت که حج بوده همان داشت او رفت
 یک قیراط از آن اگر بکمال یا قوت رسد که در امکان او است چه
 قدر بسیار دارد و هم چنین کاتبی از صورت کن و کمال علم ایشان
 در ایمان بخداست در هر ظهور و باخراش قبل از نازل میکرد
 منو علم زیرا که در هر ملک علمای از هر فن دارند و نیز بغنا زیرا که
 هم چنین ظاهر است که در هر ملک اهل نماند در رتبه خود دارند و هم
 چنین شوند دیگر بلکه علم علم بخداست و از نیت دیگر علم بطور
 او در هر ظهوری و عنای نیت الا بقدر بسوی او و استغنائی از
 مادی او و ان ظاهری نیکو به الا آنکه بالنسبه عیظ ظهور ظاهر
 کرد و نمایان است که شکر ظهورات قبل از نمودن که این شمع است
 زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر بوم رطقت را باید کند
 که اگر بنودان رطقت را روزا و یا بنفام رسیده بوم هم چنین اگر
 دین اعم بنودان و نمایان دین باین حد رسیده بود و هم چنین

الامان انصافه بصورت کن از خدا را و شکر کن او را هر محلی که فرمود
 در هر ظهوری که ما است از شکر او که بخوبی است نزد او والله
 من دنیا و الا صراط حق یقین و قدر این امر این است که بندگاری این
 اسم از سمتیات این اسما خارج نکند لعل بعضی با عقاید سماوی
 اسم خود در این ظهور کاین اسمیت کرد که مدلل من بظهور الله باشد
 بنبر عزیزان نیز این است که بعضی اسم محیی که در میزرا که در این کور نازل
 سید الشهدا همیشه با اسم خود حضرت نامیده شده بود و در
 ظهور من بظهور الله شبیه نیست که کل این اسما محبوب بر نامیده
 شده اند ولی اگر نقی در دلالت بران ثابت ماندان وقت اسم او است
 که کین نیست و از بجز خود خود خلق شده که لایق است اسم حسنی بران
 شود و الا اطلاق آنکی است در بحث التزیی که در حق فایز میکند چنانچه
 دیدی در بوم فیماست که چه قدر نفوس با اسم رسول الله که اسم در
 امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محیی طایفند از محبوب
 و الله علی کل شی شهدید و بدانکه مثل من بظهور الله مثل محک است
 که وصل میکند مابین طلای خالص از عزیزان مثلا اگر کسی بیایا الله
 نامیده شده باشد اگر بیضا او که اول من این با او است ایمان او
 از وقت این اسم در حق او و اسما نیت میکند و الا در حق فایز میکند
 کانه لیکن شینا مذکور البای الخامس من الواحد الخامس
 فی بیان حکم احد اموال الدین لایدیون بالسیان و حکم ده ان و خلا

اسماء الحسنى

في الدين الا ان البلاد التي لا يمكن الاخذ بطرفيها بانك ^{ظهور}
 انجر ما على الاضراس و دخل ظهور بعد ما بدوا فم شدة
 ظهور و سوا جذا لا ينو بدو كل ما على الارض و دخل او مؤمن شوند
 انچه كه نشده از ضعف مسلمين بوده و الا ليات ان براي ان پند
 نوده و يوم ظهور و رسول الله صلي الله عليه و آله صاحب نفسى نفس
 او با و حلال بود چگونى ما بفتح على الحيوة مكرانك داخل ايمان با و
 شود كه ان وقت با و حلال ميشد انچه را كه خداوند با و عطا فرود
 او خود خود هم چنين در ظهور من بظهوره الله نفسى صاحبش
 حلال بيش الا با ايمان با و كل اسكل كنهه بشو و الا انك داخل
 در ظل من او و ان است فضل خداوند صم خلق مثلا اگر فتح بلادي
 در صمد اسلام شد بجز و فر داخل اسلام شده و فاني بزم با
 كثره و انچه كه نشده و حجت بر حق ايشان نبوده چه الا ان و
 نادمانده و هم چنين در اين ظهور حلال بيش بر غير مؤمنين
 بجز انچه ما ينسب با ايشان است الا انك داخل ايمان كورند
 كه انوقت حلال ميگردند بر ايشان انچه كه خداوند با ايشان عطا
 فرموده از خود خود و ان حكم بر سلاطين صادره ندارد درين است
 بلكه و نيز در بلادي كه باعث خون نفسى با حق و نفسى شود اظهار
 ان لهم خداوند ان فرموده مثلا بخاري كه در بلاد و نيك بخار
 ميكنند كه بر ايشان است كه بنهائى وقت حساب خود واداشتر

باشد

باشند كه فلى از برای ايشان و افع نكرد الا انك خداوند نشد
 فرمايد باشند او كه مفسد و شود بر ما على الارض چنانچه و عله
 فرموده كه ان وقت كل در حجت الهى ساكن خواهد بود و اگر خود
 نخواهند و ط فدرت الهى ايشان را داخل ميگرداند و ايشان از ان
 نجات داده و مبدل ميگرداند و الله على كل شى قدير من ان است
 كه صاحبان قدرت صبر نموده كه دري از سمانا نك شود كه ما على
 الارض را داخل درين كند بلكه مثل انچه در دين اسلام كل ظل
 شده ان انچه ظاهر شده با مر رسول الله در هر ظهور و حاتم همان قسم
 بايد ظاهر كرد و انچه من الله هست از ناست ولى انچه بر خلق است
 اطاعت او كه اگر صاحبان قدرت كور دين رسول الله بهم رسيد
 با و انرا شيعه عمل كرده بودند امر و زمانه على الارض كل مؤمنين بقران
 بودند حال كه نشده و تصور ان عباد بوده ولى از مبد انچه با
 ظاهر شود در قران شده و الله بصر من نسا با و الله قوى عزيمت
 ثم ان حكم انك در وقت ظهور من بظهوره الله كل شى بشي بيت
 شده باشند ما الحكم ان مؤمنين ببيان ان ايمان با و خارج
 نكرد و واگر كه در حكم او حكم من ان مؤمن بالله صبر كرد و قسم بذات
 مفسد الهى كه اگر كل ظهور من بظهوره الله بر حضرت او جمع شوند
 هب نفسى بروى ارضى ياند مكرانك داخل جنت ميگردند ببل هب
 شى ما نشي نفس خود بوده كه كل دين حضرت او است نرا عمالي كه

در بیان نازل شده در چنین ظهور او و فیضان ظهور هر کس قند
 جوی مختلف جوید از او مختلف جسمه بنیاه بره بخدا از آنچه شمارا
 از بند آمد و رو کند و اعصاب جسمه بحیل او که هر کس اعصاب او
 بطاعت او در کل اعمال بخات یا فیه و خواهد یافت ذلك من ^{مصل} _{الرب}
 الله یؤتیته من یشاء والله ذو الفضل العظیم الباب السادس من ^{مصل} _{الرب}
 فی حکم اموال الله یؤخذ فی ذلك الدین ان یکن فیه من شیء لم یکن له
 لکن یملکه الا نطقه البیان وان غریب الشمس لم یحفظ لمطامها
 عن من یحرقها و من ان ما دون ذلك یؤخذ و لا عن عدده الهامق
 لها کما هاشم لیاخذ من منة الذین قد یجوا بان فی الیهام کل علی ذنوب
 ما یشکفیه وان ما زاد لیسبعن الا العفران و یصرف فی البقاع
 وان یونی کل نفس و لو کان الطفل فی بطن امه حیر من ان یصرف فی
 البقاع موهبه من الله ان کان فیها با صینما لم یضاین باب انکه
 هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلاوی که خندان
 اسلام نکرده آنچه عالم بکن له عدالت حق فقط بوده و هست ما دانی که
 شمس حقیقت مشرق با و راجع میکرد و اگر در غیر مؤمنان بود مؤمنین
 از مؤمنین بی بیان سپرده تا یوم ظهور و چون که در نمایندگی ^{بظهور}
 الله آنچه در نزد ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف او
 مثل آنکه مال حجت خدا را علما بغیر از او گرفته و تصرف فرار نموده
 و حال آنکه اگر در فراطی صرف نموده اند جزای آن نداد است از بنا

ایشان کل شیء لله است و امر و یجدا و نذا و نطقه مشیت کیت
 و آنچه قبل از حق حجت خدا و نذر و نکر کسی بعلق گرفته حلال نیست
 بر او و نذر فراطی و اگر داده بکسی بجز بیست اگر چه با علم اهل ان
 زمان بوده و بقرینت عوده در حق حجت خدا و نکر بلا از او بیداری
 داده و معطل و آخذ هر دو در نازند چه انکه صاحب حق و امر است
 بر آنچه یک خدا و نذر قرآن موهبه یا و عطا من بوده از دیگری
 و او است غنی از نفس غنا چگونگی که بغنا مستغنی کرد و ^{مصل} _{الرب}
 خواسته که خود را از ناز خجالت دهد خود داده و آنچه حجت خدا
 غنی بوده و هست و کل از وجود او هستند که خانی شده اند چگونگی
 و ما ینفع بر وجود رسد امر و نکر یوم قیامت است سوال کرده
 میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنیاد کردی با در ک
 گوی همین حرف از برای او شد است از هر عذابی در او و لو العلم
 اگر روح ایمان در او باشد و الا هله ان هر که بکس کل شیء هالت الا
 وجهه و استنود کویا شنیده الا کل و لیه عارف بالله اگر کل
 ما علی الارض له هدی و او هدی است از اینکه یوم قیامت سوال
 کرده شود از او که درون صنای محبوبیا و در آن بوده و غیر عالم بکن
 له عدل بقدر بیهاتها از کل گرفته میشود و از قبل حروف حجت
 شرفیج اهل بیان میکرد و از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد
 و الی فتح بر نفس خود و اولیای ضرع عطا میفرماید بر نفسی آنچه ^{مصل} _{الرب}

در باب اعصاب او

از برای مؤمنی فرستاد چنانکه ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن
 ظاهر میگردد اگر چه ستم معدوم بگذرد تا آنکه بیان نفس من
 رسد و خداوند از فرموده کرده هر ارضی شیئی بنکرده است ^{من}
 بپایان تحصیل نموده لعل یوم ظهور حق شیئی بخضر وجود خلق رسد
 که محسوس و اندر یا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود و شجاعت
 از بحر لطف وجود او دانند جل و علم بوصف باللطف ^{منه} و انوار حق
 و اعظم من از دیگر باین قدر به درود او لطف لا یفترق بلطف
 حلقه که کلام است کل الاسماء والامثال تشد لورن البایات
من الورد الا ان لکل نفس ان فی ايات البیان معدم جواز
عن عدد الواحد عن لم یقدر یقول الله الله ربی ولا اشرك بالله
 و بی احد اشعه عشره ملخص این باب آنکه خلق بیان را تصور کن
 مثل نفوس مؤمنه بیان چگونه نفسی در جدی واقف و بشاء ظاهر
 و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بجز هر چه میخاهی
 غرض نموده و لسانی که خداوند را و خلق فرموده بیرون او و لکن
 قرانت از از روی روح و بجان نموده هر قدر مواد مثلند میگردد
 تلاوت نموده و کم تر از عدد واحد از داده نشده سراسر این آ
 که از مظاهر واحد بخا و نموده لعل بیک هدایت تلاوت این آیات
 یوم پیامت هدایت ایشان مصلحتی کردید و کل بیان را مصل مایه
 فرض کن که کسی بکسی میدهد که بخاروت کند بالشان من ^{ظهور است}

که بنفوس

که بنفوس مؤمنه بنفطه بیان سپرده که با و بخاروت نمایند از برای
 یوم ظهور خود که اگر بخا اهد مایه را پس کین کسی ^{ویم} نکوید
 هر چه حکمی با الهایه بنفوس در آن مشخ هستند چنانچه امر و
 می بینی اگر کسی مسئله طهارت فرزند او بر سر گوید چگونه بیان
 بخاروت بین و دنیا می کنند و لکن در یوم ظهور صاحبش که بخا
 حساب از مردم پس بکبر و هر خود داعیا می کنند و در یوم ظهور
 منی ظهور الله تصور کن که این جنت را بر یا نموده که آن روز اخذ
 خداوند کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی با عالم و یکی با
 ناجی و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خود
 بود و صاحب وجود خود را و مایه بیع بر او از مال خود دستوع کن
 چنانچه از روزم مثل امروز می بینی در بیان یکی میگوید فاضل بیان
 هشتم یکی شیخ الاسلام یکی محمد یکی امام جمعه و هر بیان اسمها
 مقرر هستند ولی از صاحب این که این اسما از او نتر نموده و محجب
 چه یوم ظهور منی ظهور الله الی الالهائیه تلاوت بیان میشود ولی
 از منزل آن محجب بلکه تصور نمیکند که در چنین قول بیان مثل چند
 ظهور او است چنانچه چنین قول قرآن را شنیده ولی احد ^{نمی} بیند
 چون امروز می بینید عزت است کل باسم عزت او مقرر اند و لی همین
 قرآن که بود که در بیست و سال نازل شد و ظاهراست که در آن روز
 نسخ لایقی تمام نشد و الا امین المؤمنین علیه در روی مبارک خود

بمسجدی او در بیان آنکه مذکور است قسم بدان خداوند سبحان
 که در یوم ظهور من بظهور الله اگر کسی بکتابه از او شود و تلاوت
 کند هفتاد است از آنکه هفتاد مرتبه بیان را تلاوت کند قدری غفلت
 نموده بر بیند که امر و آنچه در اسلام هست درجه بدرجه منتهی
 میکرد و تا بمید که کتاب الله هست ختم میشود هرین قسم یوم ظهور
 من بظهور الله را تصور کن که مبدل دلیل برید او است و محبت بشنون
 مؤمنان که مشوک او اجل از آن است زیرا که کل بشنون دلیل شوق
 میکرد بکتاب الله و او بنفسه حجرات زیرا که کل از ایشان
 مثل او عاجز هستند و از هر آن عالم منطوق نحو و صرف
 و فقه و اصول و لغت آن هستند که اگر مؤمن بکتاب الله نباشد
 حکم دون ایمان بر آنها میشود پس هر نفس حجرات است نزد بشنون
 مانیفج و بدانکه در بیان هیچ حرفی نماند شده مگر آنکه قصد شده
 که اطاعت کسید من بظهور الله که او بوده مازل بیان قبل از ظهور
 خود و اگر نتوانید تلاوت آيات نماید نوزده مرتبه از طلوع تا
 طلوع گفتند الله الله ربی ولا اشرک بالله ثم احدا که اگر از روی
 بصیرت کوی بلا در بی یوم قیامت مرشدی بجهای خو خواهد شد
 و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله بوث الفضل من
 لیساه من عباده اترکان بافضل عظیم الباب التاسع من الوصای
 الخامس في ان يذكر في كل شيء اذا اراد ان يستعمل اسم الله اسم الله

سرا و جها

سرا و جها او اللغاتا ملخص این باب آنکه از آنجا بیکدیگر هیچ شئی مشتق
 ندارد الا بالله عز و جل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهی حال
 خود رسد که ماز الا مکان او بالفعل در او ظاهر کرد و آن وقت
 لایق میکند که اسم الله بر او ذکر شود در حد او و فرقی بر او و از
 آنجا بیکدیگر بیان را خداوند فرموده که کل شئی را بمنتهی الیه حال
 ظاهر که با تداون فرموده ایشان از کهر شئی با مجرد اسم او با سماء
 جل و عز خوانده شود که هیچ نفس در هیچ شئی بر بیند الا طاعت مشیت
 و ظهور مشیت و اگر در او دیده نمیشود الا الله صلا منتهی الیه
 ایه جاد سنگ است در سین او نیز بیند الا سبوح و در یون او
 الا نور و او رکاف او الا کریم و اچه ذکر بقول پاچه خطور کرد مقابل
 یا انکذا التفات کند بر او بعبیر آنکه باسان گوید یا بقله جو خطور
 دهد و اگر نتواند بگوید اسم الله الامنع الا حدس ذکر کند که خداوند
 عز و جل از او بقول صیغ را بدینچه را که او را فرموده در این امر که هیچ
 شئی در او پدید نشود الا من بظهور الله که مبدل اسم او صفات الهی است
 بلکه در یوم ظهور او شمس جبهت هیچ صاحب این شئی اظهار نبیند
 خود نکند و در خود بر بیند الا او را که او قائم با او بوده و هست
 نه این است که نتواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل او است
 که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
 مشیخ او است کل با یقع علیه اسم شئی در نزد من بظهور الله همین قسم

الاسماء الحسنى

نصرت کن از عالم مجرد ذکر فنده نامشما الیه بخند که آنچه در او است
 از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او
 ظاهری نبوده و نخواهد بود و در وقت میدارد یومی که ظاهر کرده
 نه بیند در علم خود الا انک کل عینها الیه بحال خود در بیان عروج
 نموده و نیست در طبعی در غیر عروجی الا انک او مالک او گشته
 از نفس موصی از خلق مجبور او مکل او را گشته اند از برای اسفند
 طلوع شمس که بجز اشراق ضیاء او که آیات او است کل لایستند
 بر او این است عزم این حکم اگر معنی لغفل نماید والله یستور قلوب عباده
 للمنفون الباطل العائش من الواحد الخامس ان الله قد قد الیه ایکل
 للرجال والدوائر اللسان بکثیون ویکتبن فیها ما ایشاء ان
 من البیان ملخص این باب انکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل
 عظیم مبعده فرموده و بر ایشان انعامت گذارده و از هیکل
 از برای حال که ظاهر اوها و باطن او او است و ازین داده کرده
 نوشته شود آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر چه تواند از
 بوجود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود از آن در نفس
 ظاهر میگردد بل حرف بالنقطه بالنقطه و از برای مظاهر با
 و از نفس شمس حیثیت و از آن فرموده و ان رابع واحد قراره
 و هر واحد او احد که مدک باشد هر روزی که بان الله ما ان التمس
 والارض وما بینهما والله بکل شیء حیط نا انک صدق و افنده ایشان

دیگر

فشی شمس حیثیت منجلی که در لعل در یوم ظهور آن بتواضع و لا
 نکند الا او و از آن فرموده ایشان که آنچه خواهند در او را کلاما
 مشرفان شمس وجود ذکر گشته که هر چه در آن ذکر گشته از آن در آن
 نفسی ظاهر میگردد بل حرف بالنقطه بالنقطه اگر چه بدین
 دانه بر آن نهی است که امین المؤمنین علیه السلام در آن ذکر است اظاهر
 او کلامها را نموده در نقطه فرد و در با وجود خود الف
 و در بر سلطان و در جیم مذکور ذکر نموده و ازین وجه که بسم
 الامنع الا حدس را در این ظهور ظاهر کرده که از زیند نقطه تا جیم
 مراتب اربعه خلق و در وقت و حیثیت جامع باشد و اگر با آنچه
 بوجود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند
 اگر مشیت الله بر هر بیان انها جاری شده باشد عزم این دو حکم
 این است که کل بیان خلق عالم الکی است و همین قدر که در هیکل
 یا دانه ظاهر شد و از حدتها تجاوز ننمود لعل در سنین خمس
 بظهور الله بشرنا ایمان بان شمس حیثیت فانی کرد که آنچه در
 هیکل و دانه نوشته شده مجید او است و مشرب او از آنچه
 غیره و ستان او میگویند و اگر کسی ز او باشد از عطیه خود
 و ثمر از اظاهر نکند و اندر خطوط خمس باست و با بیوت و حد
 چگونه در حق او ذکر شود و حال انکه در وجود خود و باطل کرده
 و این از برای این است که کل اهل بیان از حد و خمس بیرون روند

زیرا که در هیکل عیسی محیط بر او است و در دوازده واو حافظ
 هاست این است مراد از نزول او لعل مردم باین در عظیمه عظیم
 و موهبه کبری در جبین ظهور آن شمس از لطف قدم اول الهی
 در هاهوا و لواله در او و بیکله منقطع کردند اگر چه کور که
 رخ نماید جنس سبزه نجس اشهر خواهد رسید بل نجس اسبوع بل نجس
 یوم بل نجس ساعت بل نجس دقیقه بل نجس عاشره از ناسعه و هر قدر
 که توان ذکر نمود در فرمایند زیرا که بنوده بی برشتیت و مابتنی
 بی بنیت عزرا بل بل بل در خلق الله بدینها بی بنیت الصفت
 مثل النار و احرافه میشود که در ارض خلق کرد و احراف ظاهر نشود
 یا مصباح مستضی که در نور او صورت نکند امکان که در آن مستضی
 کشته و هم چنین بصورتی که امثال محبوب بر او از جوهر وجود کشته
 نمانند الیه حد و در نظر کن هیچ شان در کل این دوازده
 الاهی کل واحد مثل آنکه الانچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود
 الاهی کل رسول الله که اگر آن بود کینویت از منزهت نمیکشد
 در ایمان با او و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و هم چنین
 نزد ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد که ساری
 در کل شی که اگر در یوم ظهور من بظهور الله در هیکل عیسی
 دیده شود آن بقعه از او محو شد و لکن او اظهارت فرماید
 خود او با و آنچه او میکند و ضد نمیکند الا او را اگر چه در جبین

حجاب

احجاب بر او کند این است الا الله هیچ امری که او انتم تعلمون
 الباطن و البصر من الواعده لنا فی صلوة المولود و المیت بکبریا
 تکبیرات فی صلوة المولود یعنی بعد از اول تسعة عشره انا کل با
 مؤمنون و فی الشاء انا کل بالله مؤمنون و بعد تکبیر الثالث
 انا کل بالله مجنون و بعد الرابع انا کل بالله مبینون و بعد الخامس
 انا کل بالله اصبون و یکبر سست تکبیرات فی صلوة المیت یعنی
 تسعة عشره بعد الاول انا کل لله عابدون و فی الشاء انا کل
 لله ساجدون و فی الثالث انا کل لله فاشنون و فی الرابع انا
 کل لله ذاکرون و فی الخامس انا کل لله شاکرون و فی السادس انا
 کل لله صابرون ملحقین بایسانکه آنچه حکم خداوند عالم باصالحه
 نازل فرموده موهبه ایست از قبل او از برای من بظهور الله و کل البص
 در ظل للال احکام الهیه وارد می آیند و از آنچه از فرموده در
 نور موهبه بودی چه در کچه انی صلواتی رفیع کرد و میرنج تکبیر تا
 انکما سم الله بران فکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت برادر کند
 او مؤمنین بمن بظهور الله کرده و هم در جبین صعود او بمقام خود حکم
 فرموده بیشش تکبیر در صلوة واحد تا انکه عدل باشد که بدن
 اوها بوده و روح ان الو او است لعل یوم قیامت با اول من امن
 بمن بظهور الله ایمان او در و شئونات ملکته او را محو نکند و اند
 زیرا که این اربعیست بر غیر هودین صعبت است چه بسا ان نفس

معروف نباشد و کل خود را معروف می نماند چنانچه در ظاهر و باطن
 بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت
 نماند از آنجا ظاهر است و حال آنکه کل با اعمال و ان عمل میگردند و
 حال آنکه حکم دون ایمان در حق الهاد صدها اسلام جاری گشت
 از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم صورت و کن که هر کس دخل
 در باب شد بسیار از روی بصیرت بحالت یافت باین عمل نیز با اعمال
 دیگر زیرا که آن نفسی است که بد کل شی از او است با الله و عود کل
 شی بسوی او است با الله چه بسا نفوس که از جنس ظهور شجره با
 نظر بر حقان خود نموده و از آن بخت گشته و حال آنکه عند الله کل
 مکلف بوده با آنچه مکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و ادنی حق
 بوده و هست و امر و زکری بیستی که کل مؤمنند با میر المؤمنین
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش
 ننموده و الا اگر همین نفوس صدها اسلام می بودند همان نشانه که
 در حدیث موضوع شده میدیدی چنانچه در این کور که خداوند
 منت گذا در بر مؤمنین بعد از اسم و حق از برای او شرف محبت
 بهم رسیده و این بواسطه نفسی فطری بوده که اگر با وضو می کش
 امحان مردم میشود که مؤمن خالص اقل از که در پیش امر است از باب
 صلوة از برای این است که اگر در یوم قیامت حاضر گردد محبت نکند
 بعد کل اعتقاد نموده ولی در یوم ترمه ظاهر میگردد که چه قدر صعبت

اسلامی است که در ظاهر و باطن

بر من علی الارض که بعضی که عقد فیض نداشته داخل در ایمان
 شوند چنانچه که در امیر المؤمنین شنیده خود محض بنکشت و نادیده
 گنبد طلا و عزا و در نزد کل دیده و اگر یوم او واقع میشدی
 و در آن نشانی بودی از وقت صادق بودی و حال آنکه از روز
 سلمان را بودند و معناداد و اگر لایق در حق ایشان بنموده
 این است بعد از اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای بعضی که با
 با آنچه حجت بران محبت میکند و شود که ان وقت او را از لحن
 اگر من علی الارض خواهند داخل در جنت میکند و با ابواب الهی
 و می بینند سعیر صراط که اوسع است از ما بین شما فایلیات
 و ارض مقبولات و در هر حال مرافق خود بوده که در احسانات
 خداوندی قدم نماند و مستحکم بحیل کتاب گشته که هادی
 کل صبیحین را و الله بید کل شی نه تعبد فان الله کل
 الباب الثانی و الله الواحد ^{الواحد} في دوق الاموات في الاعجاز المر
 و جعل خاتم العقیق ایدیه هم ملحق این باب آنکه چون این
 ظاهری عرشان جسد باطنی است بر این حکم میکند و این هم حکم
 محکم میکند و الا آنکه مثلند و میگردید یا منالم او است یا بر جسد
 نه نفسی این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن
 بوده حکم فرموده در حق او غیرت های حفظ او که آنچه سبب گوه
 او کرده و با او در نیاید زیرا که جسد از عرش خود ماضی است

بر این جسد و اگر غیر این را مشاهده کند گو یا او غیر کشته و اگر
 دون این را مشاهده کند بر او واری ابدی و او را می آید ازین
 جهت است که امر با عظام و احشاء از نجات شده و ازین داده
 که در بلوویا حجر مصقل مشهور کرده که بشی که سبب کبر جسد زانی
 او باشد در عرض خود ملاحظه نماید این است که این امر که در
 یمز الله علی من یشاء من عباده انه هو المصمیم الفیوم و ازین
 بخاتم عینی داده شده که از برکت ایه مضمونش بران حرفی است
 جسد فانی و آید و از ناز و محبتی در ظل نور مستقر باشد
 و هر کس بیدان خاتم باشد که اسم الله بر او مضمونش باشد که
 از مؤمنین بیدان است و عالمین مجدودان حق است جدا
 که او را داخل در جیات خود فرماید و از فضل وجود خود اقد
 بان که اوست فرماید که افاضه شود و حق اصدق من الله حدیث الوان
 یا الله و ایان نشوون نمره این حکم آنکه چون عود کل بسوی
 تکبیر میکند که عنصر ارب ذکر بشود در آن و منتهای عروج
 اول رتبه او جرات نا آنکه عین رتبه صفا که حد بلوریت
 هست رسد که از وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل
 عود کل در چنین اجساد جوهریه فانی مشغول گردند و در
 بر حق شوند بیکبار او را الله یهدی من یشاء یا ما و ان غیره منیع
 البای الثالث الغفران اول الملام فی بیان کتاب الوصیة

للاموات علی امره البیان ملحق این باب آنکه هیچ فضیلتی از الله
 در حق عباد اعظم تر ازین نبوده که اذن داده ایشان را بعبادت
 خود و تعلیم ایشان فرموده بشیخ و حمید و توحید و تکبیر خود
 و اذن داده که در وقت موت کتابی در صحنی نوشته منضم بر افراز
 بوجدانیت او و عدل او اینک خلق و امر از برای او است و افراز
 بنقطه الهیه و حرف حق او و اظهار حجت عظام اسما و امثال
 و استبعاد از آنچه دوست نداشته و نداد و محبوب او و آنچه
 که نماند از آن مضمون خود و امر نماید که کتاب را رساند بمن
 بظرفه الله که اگر مشیت او غلغلی گرفت جواب او همان است جفا
 که من الله در حق او نماند شده و حفظان با و اوست که بیدا
 بیدالی من بظرفه الله رسید بر احسن خط و لطف حسن زیوا
 که طول ظهوری نا ظهوری صبت است و حفظ ما بیدارها بود
 کل اسهل از هر شیئی است ولی منتهای وقت نموده که العیاض
 یا الله ظهور حق نشود و او محجب ماند یا کتاب که تره او است
 که این امر ظاهر است که در نزد ظهور هر نفسی بشی مغز است
 ولی نمیداند که مایه اغوار او از خودان حق است از ظهور و قبل او
 که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود
 مثل ظهور رسول الله که ظهور عینی با مقدمات ظهور خود ذکر
 فرموده و خود را بیان ظهور معروف کل فرموده و الاشیء بنیت

که اهل بیان با آنچه درین ایشان بیان ثابت شده کمال ما ببنی
 عمل کرده و میکنند ولی بوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل
 در چنین موت لا اله الا الله میگویند و میرینند و در این ظهور ظاهر
 بملک که بار فضل او این کلام را میگوید در چنین موت میگوید ولی
 مظهر این کلام که مدعی الله است در جلی یعنی حق مستور این است
 که کل اعمال الهی مستور میگردند همین شمس کل کتاب بصیفت خود هید
 نوشت و شهادت از برای خداوند بوحدهایت خواهد داد
 و خواهد گفت لا اشرک بالله شیئا ولی بوم ظهور و نفوس خود فنا
 مظهر شکر است که بقی کرده آید و ملتفت بنسبت این است که
 بگذرد و درین خود باطل میکند و مشعر عتیکر دیدند در جسم
 بر خود نموده که عملی که میکنند از روی بصیرت باشد لعل بوم
 قیامت نوانند بجات یافت و بداند که بعد این کتاب من الله
 هست ولی با نظر به النقطه و رجوع ان الله هت ولی عا بر
 لاض بظهور چه بسا که مینویسید ولی یکی که مینویسید می نشاید
 و او خود را بنما می شناساند بختی که درین کل می آید ولی عجا بها
 انفس خود مانع میگردند و مثل اینک امر و کل اهل قرآن با فضل
 او عمل میکنند ولی از حقوق امر حجتی مانده با وجودیکه حجت او این
 فضل را مشاهده می نمایند بجز اشرف ولی ملتفت می شوند بر این است
 که الهای هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال

خود

السلامه بوجه شکر از او را می کشد

خود چنین کان میکند که اگر ظهور حق شود اثر و خلقند بسوی او
 ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر ان ظهور با علی
 در جهان برین رسیدند ولی با او واقع میشود آنچه واقع میشود
 والله بصیر بها انتم تعاون الباب الرابع و المشرق من ان اعد الناس
 ان النار والهوا شمس الماء والذراب شمس کتاب الله شمس النقطه
 وانارها شمس ما ذكر الله عليه ست وستين مرة وما يحققه
 الشمس وما يبتدل كينونته شمس كل من يدخل في ذلك الدين
 فانما يطره في كل انساب اليه شمس ما نزل من الذي غير اهل ذلك الدين
 الا الذي اهل الدين فان قطع الشب عنهم واثبات النسبه
 اليهم بيطرهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود
 امر بظهور است مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کل اعلا الارض را
 جز امیداد سبیلی بیکر از آنها انداشت و کل با امر الله من عند الشجره
 از مظهر آن کشته که حق واقع امر الله مظهر است من نفس شمس بلکه شمس
 عرضی است از برای ان امر که ان امر با ان شی ظاهر میگردد و کسی که کلام
 او موجود مظهر است بر بین کرده حق عناصر جوهر به کمال علی الله
 چه میکنند اگر بذهبت خود هم حکم میکنند سخن ایشان وارد نمی آید
 ولی خود از شدت احیای او پس که اب استعمال میکنند که بیکر به
 ولی بر حکم نفسی که کلام او مظهر است حاضر نمیشود که حکم طهارت
 کند مثل ان مثل نفسی که مثل سید الشهدا را علیه محل میشود

ولی سوال ازوم بپوشه میکند این است حدیث خلق حیوان اگر اینست
 هم لایق نیست با ایشان زیرا که حیوان ضرر و منفی نمی سازد ولی
 اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند از نفی موده باین مظهر است
 مگر تا آنکه دلیل باشد از برای طهارت من نظره الله و الاغز او
 ولی کیت که نظریتم در اد خداوند فرماید اگر گو فران میکردند امر
 باینجا نمی رسید کور بیان هم خدا عاقبت ایشانرا حفظ کند که
 از مفسود و محجوب نمایند تا بران امری وارد نشاندند و الا شون
 دین در هر ظهوری در جای خود حواس مثل آنکه ظهور رسول الله
 که شد هر کس داخل دین اسلام شد شون او را وارد ولی نظر
 کن بچیزیکه این شون در ظل ان واقع میشود که ایمان با او باشد
 این است که هر کس شانه و اگر فتنه و از مبد محجوب مانده اگر علم عبید
 از برای کسی هست و عمل او موقوف گشت شون دیدن و بی نیوی
 در ان ظهور از برای او هست و الا فایز میکند کاتر لم یکن من قبل
 کتاب الله شینا و مظاهر که طهارت اول ایمان بر بیان است
 که مبتدا میفرماید جسد او را بطهارت و تاز نفس خود کتاب الله
 همین قدر که متلفا ایه از ان واقع شود شنی که شینیت در او باشد
 ظاهر میکند ثالث اسم الله است که شصت و شش مرتبه که
 اظهر بر شی خوانده شود ظاهر یک در چهارم قطع نسبت از
 غیر اهل بیان و وصل از با اهل بیان است پنجم شجر حقیقت است

در یوم ظهور او و کل آثار او ششم عناصر بر عبارت هفتم
 هشتم ما پدید گینونیش که کل اینها در حق است که عینیت در ان
 نباشد و می که از ذهن می آید بواسطه حلال یا مسواک از زاده
 و عفو شده و در هر حال خداوند دوست میدارد مظهرین واضح
 شئی در بیان احب تر خداوند نیست احب از طهارت و لطافت
 و عفاف و پوی حیوان که در بارش راه رود و دلخدر حرجه کرد
 عسران بر داشته شده و خداوند در بیان دوست میدارد که شای
 شود بر نفسی دون روح و میجان را و دوست میدارد که کل
 با طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفس بر ایشان
 از خود ایشان که ندانند باشد چگونه و دیگری و بیاسی نیست
 بر نفس صلی اگر شو حیوان تو او باشد مثل استبا که از فرنگ
 می آورند و دستهای آج و سخن او و امثال انها کل اینها از برای
 این است که در دم در سحر رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور حوش
 شاکر شوند او را بر احکام جنبل او نه اینک از برای یک شوی احیاء
 کند و نماز خود را اعاده کنند ولی چنین فری بر حقوق دین بر ما
 نکستد چنانچه هر کس در کرد فران قبل بود این معنی ما مشاهده نمود
 کل انها یک بر اهل بیت ظلم نمودند رعایت و فانی دین را می نمودند
 و هم چنین دو گو بیان هر کس بوده بمنزله ای کمال این مطالب را
 مشاهده نمود که از برای یک مسئله جزئی فرغ هزار بیت نوشته

و در جای تصدق حق که اصل دین بان ثابت میگردد اگر نشسته
بود نفس حیوان بود بلا مودی و حال آنکه خلاف حق نشسته باشد
چیزها خود را از حق محجوب نباشند و معرود بر این بقدرتها نکتة
که عند الله هبنا منثورا میگردد الا وفقی که مضمون شود با عیال
مجموع شهادت در پیش در علم اصول مخترع با تصدق از بیست
انسان میکند که کل شئون احویات دین خود را ملاحظه داشته
و در تصدق خدا و ایات او شامل میکند و اگر نفسی قائل بود وجود
خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کل توحید که
اصل دین است از مجرد او طالع میگردد کسب میکند آنچه خاتم جا
میکند از ذکران ای اهل بیان ندرده آنچه اهل قرآن کردند از آله
که عروج میکنند در مثال نفس حیوان واقع شود که صورتی بعضی
نه ساند که بقیع نتوانند رسائید لعل بوم ظهور حق کسب کنند
آنچه که دین تمام بر باد دهد و خود ملتفت نشوند که این است
و صیفت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال صورتی نبیند زیرا که
از شمس حقیقت معرود عقربان او شامل است کل خلق را همین قدر
که شاهد شد بر نفسی در ظاهر احوال از او لعل از مجرد
و فضل خود او را داخل با ایمان بخود فرماید و عت کذا در بر او
بدرگاه او که خود جز نشود چنانچه در حقین جز او را این میباید
فقوسیکه از ایشان ضروی ظاهر شده بود و مقله حقیقت

ایشان

ایشان از اجزای او ادبایات خود و حال آنکه یکی در مجرد بود و یکی در بر
خدا و انا است که کسی او جز نشود از جای حق او و الله بحسب
الباطن الخامس والعشرون ان ماء الذی یانم به تحفوت
قد طهره الله في الكتاب ملخص این باب آنکه چون یک نطفه است
که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او میکند آنست
مختمی در بر ایاز شمس خود او بزرگوار خداوند در ظل او منظر
فرموده و از آن طهارت داده و در دست و پایش و میدارد که
نلطیف از انوار و شهرهای بحال ظاهر سازند در مقام پسر بود
مقام عسرتی که ان آنکه کسی در حق ان بتر اعظم و ان لای او درون
طهارت نکند که کل مطهر است از مجرد همین نطفه او که طاهر میگردد
و در هر حال او است بوده که هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت
نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل بر ظاهر حق
المظاهرین حریفی از این جهش دارد بنیاید چه قدر در قرآن بخا
عموده از حکم خداوند بر نفوس که مملک علی الله بوده غیر حکم طهارت
عموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان
بوده مثل آنکه در آیه که خود در عنایت بوده یومی که در جم سید
بمقتل امده در چنین جمع صاحب جناب از غسل تا بیدار نشود
طهارت با او رسیده بود عمود و حال آنکه در شریعت ایشان
روشی یا بس در حقین او از کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است

که از حکم دین خود بجا و زوی نمایند بر عم احتیاط و حال آنکه اصل
 می رود چگونه که فروع با مانده با عباد الله و انفقون الباب
 السادس والعشرون من الواحد ^{الواحد} ان الله مالم يكن له عدل ما دامت
 الشمس مشرقه بخضر بن يدي الله وان حين ما يوب اذن من الله
 لكل نفس ان يملكه الى ان يطلع الشمس من مشرقها فاذا لا يحل ^{عليها}
 يتبعي ان ياليه عدل الواحد فوق ذلك ان يملك والا لا يكف
 بهذا وان كان من احد يخرج من يدية من صنعتم يكن له عدل فاذا
 فدعني عن فضلائ الله حقه ان كان عنان من ذلك والآيات
 لان الله فداعناه من ملكه من اجل احتياط بهذا وان يضطر الله
 عني عن فضلائ الله عليه انه فضال كريم لمحقق ان يابا نكه
 اعظم حين يك خداوند دست ميدارد که در میان اهل باطن ظاهر
 شود حتی ایشان بعضی بعضی را هر چه ایشان در مقامات مرتبه
 یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطنی یا اول یا آخری یا متوالی نمایند
 و دیگر یکی نکند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در مقام
 مقام که واقف هست خویش است و اگر بعضی در بیان در بعضی از
 از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و در بعضی مشقال از ذهب که
 در کذب سویی من بظهور الله نه عزیر او کسی با غیرسد که از او مطالبه کند
 الابد و بلکه مابین خود خدا بر دست او غنائی میکند و ان شمس حقیقت
 میخورد و بعضی را باید بخورد احد میکند را خداوند ازین حد را

کلی

اصول دین و عقاید

که کسی جرات نکند در بیان کرد در بعضی کند بزرگ و دین ایمان والا
 در جاهش که بنفد مقام او ظاهر است و هر کس هر موقوف که هست
 که از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادای مسئله
 فروع واقف شود چه کسی که در اعلای مسئله اصول واقف کرد بعد عمل
 یوم ظهور و حق کسی درون ذکر بحیث در جوانی بر اعظم را حق نگردد
 عمل این واسطه اهل بیان در یوم فیاض هلاک نشوند و بحیث
 او که جوهر کل ایمان است بحاجت پایند و چون که او است امر لیس کمثل
 شی خداوند ازین جهت امر فرموده که هر شی که در ملک او بیان چند
 از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال است
 آنچه که لایق او است از ملک و الا بازن او بعد از ادای مظاهر را
 از او و از جن غریب از ن داده شده بر مؤمنین که از قبل از او خود
 مستملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الا چنین ظاهر و در صحن
 حلال نیست بر کسی قدر شمس عشر تا نین صبر در او الا و آنکه
 بر کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام حال رسیده من کل ما الله
 يبلغ الا مشرئ حله من عدد الواحد فوق ذلك فداون له من حربه
 قبل ظهوره و من لم یوف با الله ^{بالحکم} ظهور الحق ان یمنع ما لیس له
 عدل فعليه من حرس و لشعین مشقال من ذهب لئلا یفقد ان بحیث
 من امر الله احدان یفتقن در بنه و از ن داده شده از برای صانعی
 که در بیک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شی نباشد تا آنکه

کل بر سره و حجت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید
 در چنین ظهوری کند ببالک او هر کس که دوست داشته که اطاعت
 خداوند نماید بر او خواهد نمود کدام عزت ازین اعظم است که مملوک
 باطاعت مالک خود مفتخر گردد و این پیش از آن فضل او که از آن
 داده بر خلق خود و الا او چه معنی مطلق مصلو بوده از ماسوای خود ^{بیتفس}
 خود و کل از بجز خود او خلق شده اند و نزد او در کف و فضل و عدل
 هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بیدها و الله عنی منبع من
 این است که آن نفسی که وضع میکند از برای غیر او منبع میکند بلکه نفس
 در هیچ شان نمی آید عمل کند الا از برای خداوند و الا آنکه غیب میباشد
 در زهر ظهوری عرفان و صای او را این است که باطل میگردد و بجز
 که بکان خود لله میگردد و الا چنانکه باطل میگردد آن ملک خداوند
 بیرون زنده و لله است کل شی و این سراسر است که هر چه بر خود وارد
 می آید از او است و از برای او فسد میشود و چون صاحب او بجنب
 کشته بر او وارد می آید نه این است که در چنین احباب حجرت الله در حق
 او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم حکم نمیکشد
 در چنین ظهور رسول الله حجرت الله بر اهل انجیل بالغ بود و معبود ^{الشیان}
 بهمان حجت دین ایشان ظاهر و لی چون محجوب باشد باطل کشته
 اگر چه اهل قلب خود منظور نمیدهند که معبود عینی ابد باشد
 و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه از ظاهر است این

قسم میگردد

قسم میگردد که در زهر ظهور و حقی سلسله ظهور قبل بکمان ^{حقی}
 و اجتهاد خود در دین خود محجوبی ماندند و خداوند منت می گذارد
 بر هر که خواهد هدایت خود را که اهدا است اعتراف است نزد خداوند
 از هر چیز دیگری که باشد و او نباشد که با هیچ چیز نبوده
 و نیست و هر کاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده
 و نیست و از برای او در حجت آنچه با او عده شده خواهد رسید
 زیرا که خلق حجت را مثل خلق کل شی و من کن آنچه می آید در امکان
 خداوند در او خلق بیفزاید زیرا که او بوده بر هر شی و تدبیر و بکل شی
 محبط و ما من الا الله انما کل الخاصون الباب التاسع و العشر
 من الواحد للنامس في ذکر الواجب في کل شهر بان بدکر الله في کل
 يوم خمس و تسعين مرة الله الهی في يوم الاول الله اعظم في الثاني
 الا ان یسئلی بالله اقدم في يوم التاسع و العشر احرى يوم الشهر لخصی
 این باب را بنگار طلوع شمس تا غروب از خداوند دان فرموده هر ^{نفس}
 و اگر نوز و پنج مرتبه بگوید الهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله
 انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات مشغول در یوم فیما
 از برکت تلاوت این اسما مقدسه شرف هدایت بتو اعظم و طاهر
 قدم فائز گردد و نوازند در روز هدایت حروف حقی مهندی گردد
 ندانند که این اسما را بخواند و از ادله بران محجوب که در دنیا که مثل این
 اسما مثل کینویات ادله علی الله هست همین قسم که این حروف

دلائل میکند بر اینکه خداوند اعظم ازین است که وصف کرده
 شود همین قسم این کیونیا که دلائل بر اینکه خداوند اعظم تر
 ازین است که لغت کرده شود بر این است که حروف واحد از خداوند
 مثالیت بخاوند نمایند زیرا که سببلی از برای احدی بسوی
 ازین بوده و نیست و مجرد امکان ممکن خلق او است و حروف
 واحد اولی اسما و هستند خلق او که در آنها دیده نمیشود الا
 وحده و در معانی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و در
 معانی که دیده نشود در ایشان الا الله انوقت حروف و جفتند
 ان با عباد الله بشقون که در آنها علو نموده اگر چه علو کنند
 نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه در تو کنند در حق ایشان
 در اثر عبودیت ایشان بوده و هست و اعلا ایشان بر اینست
 افتد ایشان هست که دلائل میکند اعلا الله و حده ازین
 حروف بیس و تخمید و تحلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را
 داده نزد چنین تکبیر نظر کن بر ایشان که چنین نظر محجب میکند
 بل همین قسم که در حروف الله اکبر یعنی بیس الا الله و در این کیونیا
 هم مشاهده نمیشود الا الله فل کل خلق لله و کل له عابد و الباب
 التاسع والعشرون الواسع في البيع والشرائط حق الرضا
 بغيرها باي محي كان ولو كان بقى العمل ببيع البيع والشر من صعب
 او كبر و يجوز الشر بل بين من يجر على ما بين المشرى والمبايع

وهو ال اجل على بها وان ينقص لهاها ملحقين باب انك خداوند
 اذن فرموده در بیع و شرای حقین ضایدها و اذن فرموده صغر
 و کبر و حر و مملوک و همین قدر استغلام رضا شود از طرفین
 بیع و شرای صحیح مبرک در بیان اگر چه با شاره بنقص عمل باشد
 و اذن فرموده خداوند بخاوند را در شریک که در با شام و در مابین
 ایشان و برانکه شافعی و بر این باجل در معاملات خود قرار دهند
 تا انکه در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند لعل هر یوم ظهور و حق
 بیع ایه شمس جفت و شرای مادی او با و برضای او و نفوس
 خود ایشان واقع کرد لعل بذلك بیع یومئذ کل العاقلون الباب
 التاسع والعشرون الواحد في بيان ان المشقال تسعة عشر حمص
 وان لها تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الاف دينار و بها تسعة
 عشر حمص من الفضة الف دينار و من صغر لکن علیه شیء و من کل
 عنده علی الخوان لم یباع ففقدوا علی عده حروف الطاحین احد
 جسمانه و اربعین مثقالا مثقالا فاذ اذا بعد ذلك من کل
 مثقال ذهب جسمانه و من الفضة خمسين بونی ملك الی ان ان
 لم یخا و حده و ماله ان یسئل الا ان یأخذ من یفقد لعل بذلك
 بنقص من بطرف الله و یکون بذلك من الشاکرین ملحقین باب انک
 خداوند بوده حال خلق و ملک خود و او ایستد ملک او در نزد خود
 نباشد اذن داده بر اینکه کل یکی که والی ایشان در حضرت دین ایشان

هرگاه يك حمل گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت
 و واحد مصغر نشد بر پد مومنين كه بنورده شمش سیده باشد
 بر اينكه از هر مثقال نهب كه نوزده نخود می باشد پانصد دينار
 و از هر مثقال نقره كه نوزده نخود است پنجاه دينار بملك بيان
 داده شود لعل در يوم ظهور من بظهوره الله از بخود او مستغنی
 كشته و بر او جزه وارد نیارود اگر چه بر آن كمال بجد او باشد
 و این از حقوق الله بوده از برای من بظهوره الله كه در آن سرفشان نهد
 اولوا الالباب مشهور است ولی از برای مشظین ظهور خود را
 اذن داده لعل در انوقت جزه بر او وارد نیاید و مضطر نگردد
 كه از حدود الله تجاوز نماید و نفسی از آن مخزون گردد چه آنكه
 در بیان هیچ عبادت نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی
 بنفسی اگر چه با دخال سرور در قلب او باشد و هیچ عملی بعد از
 بنورده بضر نفسی نفسی را اگر چه با دخال جزه در قلب او باشد
 نراین است كه با اسم او كند آنچه میكند و يوم ظهور او اسمش را
 احیاط كند آنگاه در تصدیق او داخل كند مثل آنكه امر و آنچه
 ماعلی الارض است با اسم همان مشیت اولیه كه در هر ظهوری با اسم
 بنی ان ظهور ظاهر كشته میكند آنچه میكند ولی ظاهراست در
 این ظهور كه كل ظهورات نزد او شجی است كه واقع شد بلكه آنچه
 ضر از مثنویین بظهور قبل او ظاهر كشت از مثنویین بظهور

مردین

قبل او نكشت اگر آنها تصدیق نكرده ضروی هم بر شیعیان
 او وارد نیاروده ولی از مدعیان انشا بظهور قبل او ظاهر است
 و اگر كل عدالت او مشاهده نمایند شبهر بنیست كه در اطاعت
 معبود خود مومنین بخی ادای تكلیف خود را خواهند نمود
 چه در این ظهور بر حسب رضا الله حرکت كند از فتح ماعلی الارض
 مستغنی میگردد كه بر مستظلمین در ملك خود منت گذارد و آن
 حضور الله بر ایشان عفو نماید زیرا كه این قدر از برای خداوند
 ماعلی الارض بوده و هست كه اگر كل در نهرش او قدم گذارد كل
 مستغنی شوند و اذن داده شده كه مقدار هر مثقال نهب
 نوزده نخود گردد و هم چنین فصد و بطها هر دو با آنچه ظاهر است
 امر و ذوا كرا خواهند صرف نمایند هر یکی را بنورده صورت شود
 كه بر پد مومنین ببیان غیر فصد و نهب منقلب نگردد تا آنكه
 كل در سع و فضل حق شاکر گردند و در این كمال اسرار حكمت و الو
 الافئده مخزون كشته اگر کسی از روی بصیرت نظر كند كل اسرار
 توحید را بعین یقین مشاهده میكند و چونك هیچ اخذ شده
 حدها داد مقام خود در جای كه بیان فان شده در خلل باستی
 داخل او رده اگر چه از برای تجاوز در این حكم در نهاد نهب و فصد
 امر و نفعی ظاهر است ولی بعد از جریان نفع میگرد و اگر
 کسی بود يك قران بر او است كه بشت و هشت نخود دهد نه بجا

ان الا انک بهین بیع و شرا شود کل اینها از برای این است که نفس
 در سبیل حق بخون نکرده و در یوم ظهوران لعل در چنین ظهور
 آفرین شود که خلق ناکرود و در نفوس سبک در بیان حکم اینها
 بر آنها میشده و الله یهدی من یشاء الا صراط حق یقین هیچ
 جستی از نفس عمل با او را الله اعلم من یزید و مودعین و هیچ
 ناری است از نجوا و از حد و بالله و بعدی یعنی یعنی نبوی نبوده
 اگر چه بعد خردی باشد در نزد عالمین با الله و آیات او ^{ملین} الله
 یفصل یوم القيمة بین کل با حق و انا کل من فضلہ سائلون
 الباب الاول من الواحد الساتر من نظم البیان لا یرید علی ستمه
 عشر جلید یکتبن فی ثلثة الاولی الایات و الاربعة المناجات
 التفاسیر و التشریحو العلمیه و ائمة الابواب فی کل ذلک من
 الواحد لا اسم المستغاث و ان یکون مع کل نفس حیضه لولم
 من اقل عدد الالف حیرله من الایات لیساون کیف یشاء و ائمة
 البیت ثلثین حرفا و ائمة الاربعة عشره بحسب ملخص این باب انکه
 هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی
 مالک باشد اگر خواهد حق را اعتدال ظاهر فرماید باید بر حق
 باشد که صاحب اسطرلاب باصنهای وقت در آن نظر کند بقدر
 ذکر شیئی اول را از آخر زیاده نریند جای که در حق چنین محبوب
 خداوند باشد چگونه است در موافقیکه توان اعتدال را ظاهر

کرد

کرد و از آن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینک از نوزده جلد
 زیاده نکرده و در کل باصنهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت کرده
 که اگر کسی نظر کند در آخر این یک حرف اول آن زیاده نریند
 نه این است که این قسم آمده ولی این در هنرهای مقام اعتدال
 که ذکر میشود بلکه اعتدال از این هم در علم خداوند گذشت که باصن
 اعداد حروف و غیره شود که این که حق خلق ممکن نیست بکل آنچه نام
 شده در ذوال و در ذرات از آن شده و اسم بیان بحقیقت او که
 اطلاق برای آن وحده میکند زیرا که او است حجت عظمی و پدید
 کبری که کلمات نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانیه
 اطلاق بناجات و در ثالت بنفاسیر و در رابع بکلمات علمیه
 و در خامس بکلمات فارسیه صبر کرده و لی کل در ظل آیات ذکر کرده
 اگر چه آن تشریحات که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است
 ولی کل چون نتواند درک نمود ذکر نشده و مراد این ترتیب این است
 که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونات مشابه با حروف و ا
 کثر باشد و در مجرد حدیث سائر باشد لعل یوم ظهور
 حوئی باشد جنیبا شمس حقیقت مستحق گردند و بجز یافتند
 خود نزد آن بزرگواران حاضر شوند بدون شئون و پند و سوز
 که ظاهر است و در هر یک اگر از کل رایت غمخیز شود بر منتهای
 اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلث اول ما غیر اسن جا

و در رابع بعد این نام بتغیر طعمه و در سینه بعد حروف حید و
 سینه بعد این که الکن الشکر جاری ولی در هر یک کل ظاهر
 باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه
 در هر نقطه چنانچه از دایره کان اربع است در صورت دلیل
 بر مثال کینو بنیان ولی از این است که در این واحد غیر واحد
 شود که اگر یکی نزدیک کرد و عشرت میکردند از این سران یکدیگر این
 واحد یک نمیشود اما مثال واحد با عدد از این جهت است که
 بر بی واحد خود نزد واحد اول توانند حاضر شد در اول ظهور و
 نظر کن در بیان آنچه ار شده که مجلد شود ولی کل از بعد ظهور
 یک ما بوده که در کل این حروف واحد همان حیوان است زیرا
 که خالق غیر الله یا رازی و وف ان یا یعنی یا حی و سوی او بیاند
 بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند در صفت انکا
 بو حدایتی که ممکن است در امکان ظاهر شود و الا ان وحدت
 ذات لا یوف بوده و هست و مضمون بدگری نمیکرد و ان دخل
 عدد بنوده و نیست و معروف نمیکرد و بعد سه و غیره این نظم
 انکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین ببیان هدیای حروف
 مهشدی کردند ولی غور و نکشند بجز نقطه و حروف حتی که ان روز
 روز امتحان است اگر کسی از نقطه و ان حروف را دوست داشته
 و هدیای آنها مهشدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را

دوست داشتن و الا در آن چه قدر نقطه خوان و حروف حتی ان
 مرا مدعی دوستی و طاعتند و حال انکه از هر یک داخل و لایت
 این نقطه و حروف نکشند در ان ظهور هم مثل این ظهور و حروف
 و مراتب با شکر بستی در ان روز محجوب بگردی که کل بیان و ارواح
 در روز من بجزه الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز
 کل قران و ارواح اگر از نقطه بیان بلی هر حرف کل نازل شده
 رحمت حق بوده و هستند و اگر جاری کرد حکم ان ظاهر نظر
 بر بین که از حدیقه هم ضعیف تر هست یا نه این است حکم واقع
 عند الله اگر چه در ظل هر حرف هزاران هزار نفوس مستظلمند
 که هر یک باری را و امر قران مغفرت و معترتند ولی کل بهان یک
 قائم است که ان برید منزل قران بوده نه برید غیر ان تصور کن
 اگر سول خدا و نیک این نازل فرموده بود که کل مؤمنین با
 داخل هر چند کسی میخواند حکم دون رحمت حق الهی است
 و حال انکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونگی و سبب کل
 همین قدر هم که فرموده و حکم دون ان فرمود نظر کن که چه قدر
 در حد خود ماندند این است جوهر کل علم که یک بلی کل زنده
 میکردند و یک لای او کل فایده میکردند بجز نبش و یک تصور
 کنند بغیر با تعبیر یا بشود دیگر که مخصوص است بلکه این حکم
 حکم حق است که فرزان مخصوصند که هر حرف کما حق کل شیء جاری

میکرد و مشتهای جدید از موده که در بوم ظهور خوان
 کلمات او بر او احتیاج نکرده که کل بیان کلام ظهور و قبل او است
 و او است علم زیاچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که او را وح کل
 در قبضه او است و در هر یک کل نیست الا شیخی که بر حق مستقر باشد
 والا که لا یوقر بکربست چنانچه اگر او روز کسی افلاطون زمان باشد
 در هر علمی که تصدیق نکند حق را یا نمی خواهد بچشد او را علم
 او سبحان الله عن فلک یلکه از برای او علم نبوده و علم ان است
 که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشد و مادی
 انرا اطلاق علم اولوالاقدمه نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر
 باین اسم هیتی قدر که افوار بنبوت حضرت عیسی نکرده می بود
 بخشید در حق او هم چنین تصور کن نزد ظهور منی نظیر آن
 که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او کردند نمی بخشید الا بصیغه
 با و فلش غیر ان با اولی العلم شه ایاه شقون و در نظم ایا
 تر بیسان سوره بسوره از یک ایر گرفته تا با اسم صفات
 منتهی کرد و در سزا و اد است که در هر دو نفسی یک صحیفه که
 افلاک هر بیت باشند شقون بیان زمان باشد هر کس
 با یچه مثل ذرات و هر حرف یک بیت و با الراجی چهل حرف
 محسوب میگرد و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی تر کسی
 امانت گذارد در بوم ظهور منی نظیر الله اگر ان کل خواهد اخذ

انچه

انچه با ایشان داده فدر شی صبر ننماید زیرا که عیسی فرود ان
 محجوب یکی با اصول ان و یکی بشقون حکم و یکی بشقون عز بلکه کل
 از او است و واج با و میگرد او را شناخته بایات او و احیاً
 در عرفان او فکریه که بقدر همان در نا محجوب خواهد بود و اگر
 در مابین خود و خدا تا مل می کنید همان این که مابین خود و خدا
 بان توجه می کنید مثال او است که در افنده شما است که باوان
 او محجوب نکرید و نشناسید کسی و که از برای عرفان او خلق شده
 و در اقیه که اگر او بشناسد خود و با با اسم خود ولی بشقون یک
 بایات خود می شناسد کل را که به هیچ کس بقدر شی محبت نباشد
 گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول
 بر او وارد میگرد و یا کتاب او چون بصیر نبوده در دین خود بعین
 نمیکند و فی الحین داخل نار میگرد و حال آنکه سیاه که بیان محل
 از نفس او بوده و کتابه که بر افنا نازل فرموده بایات خود اعظم
 از ان است نزد او زیرا که ان موهب خداوندی است در آخرت باو
 که اعظم تر است نزد خدا و نازل ظهور است خلیه که بر او نازل فرود
 از ممکن خود و غیب خود مثل او روز نکشند که در هر نفسی
 هست که با و مشدین بدین اسلام است ولی از منزل او منزل علیه
 محجوب است چه بسا بهتر از ان هزار مقال ذهاب است ولی
 بشی از منزل او منزل علیه محجوب میگرد که اگر بدانند اضر میشود که ک

نظر میکند

خلق نشده بود که آن تره وجود خود به نصیب کرده کمال ذمت با
 نموده که صراط ادا و از هر شیئی است ولی بعلم از او سعه از هر شیئی است
 والله بیدار کل شیئی شمه بعیده فل انتم بما نزل الله فی البیابینون
 و علم بیان متوسط است بعلم رسولان از اول ان تا اخر ان زیرا که
 آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مفادین
 بیائید در ان ظاهر کشته من ان است که با اول از اخر محجب کرده اند
 تا با اخر ظاهر شده نظر در اول نموده بلکه هر چه در مقام خود
 از نار و نور در صفت خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدین
 میگردد مراد الهی در ان ظاهر نداشت و کل بیان قول فقط حقیقت است
 چنانچه کل بین عرفان است و علم با او را و الله یهدی من یشاء
 الا صراط حق یقین البیاب الثانی من الولد استار
 فان الله حکم للبر حکم الکفر و قد ارفع حکم الکفر و امر الکل باطام
 وان الما طهر طاهر مطهره فی نفسه لیسفه و لغیره بنفسه اذا
 لم یغیره التلذذ وان حکم بعض حکم کله و با العکس ملحق این
 باب انکه خداوند بخیر و فضل خود حکم ما کاس و امثال نا کثیر فرموده
 ما انکه در سوره فصل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بیابان بیغ
 عمل می نمودند برفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته کرده هیچ
 ارضی نباشد که در انجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوصی از راه
 باشد که نلطیف و نظهر سهل باشد و هیچ بینی نیست که در ان

حرف بنا

حرف بنا شود مگر آنکه ملائکه در ان عبور نمیکند اگر امر از قبیل
 شود بگره عبوری نمایند کل اهل بیان در این فعل وقت بمون
 که از نفسی منع نکرده و سر بیان حکم طهارت در این الفاظها
 الاحکام ما یخرج حید که همین قسم که یکفطره ان مدک علی الله است
 کل هم مدک علی الله هست و ما بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده
 و هست و در چنین نظایر استیلا ما بر ان شیء بهتر است از دفع
 ان شیء در ان زیرا که در ان که ظاهر است در اول دفع نظر نموده
 که کل نظهر در قول الله بوده که بواسطه ما طاهر میگردد و اگر
 بپوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شیء تعجب ندانست که قول او
 مطهر است نه نفس شیء اگر چه ظهور او نمیشود الا با امر او که با دیده
 میشود که کل اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ما با منتهای
 اجتهاد عملی نمایند ولی در پوم ظهور ان بهمان شیء محجب
 مثل انکه امر و نظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
 کردند و طهارت جسد خود بما جسدی منتهای جد و اجزای
 میگذرد و طهارت جسد از ما نوحید محجب صبر و نکرده
 کستد خود را بدانکه در خواری که حب غیر الله در ان باشد طاهر
 نیست عند الله و هم چنین هر روح و نفس جسد که حب و
 حرف واحد من بچیز در او باشد طاهر نیست عند الله زیرا
 که حکم طهارت جسد طهارت جسد را میگردد که ان ایمان

طاهر میگردند غیر آن که اگر غیر این بود امر و ذبح مانی از نیت
 مضاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال آنکه
 حکم آنها ظاهر است و همین قسم چون ظهور من بظهور الله طاهر
 نموده کل خود را با ایمان بیاورد که اگر بوی هزار مرتبه در مجرای داخل شود
 و خارج شود حکم طهارت جسدی نمیشود چگونگی آن که در
 باین نقدها است از حق محجوب نکشند چنانچه امر و ذبح محجوب هستند
 در طهارت ظاهر جسد چنین محاط است که عدیل ندارد
 و بجهت هزار نیت در او تصنیف می نماید و در جای که تا مثل
 در آن طهارت کیسویت او را باطل میکند از حکم طهارت
 پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد باخبر فایم می کند که بر آن جاری
 کرد منتهای وقت را نموده که بنا بر ظاهر محجوب کردید و بنا بر باطن
 بلکه در دو با منتهای حال داشته باشد لعل بر بوم ظهور
 نواند چنانچه شمس مشغول کردید و اگر انتم حقیقت در این باخبر
 منصوب است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق
 که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امر و ذبح میکنند از مثل
 او است و در او در حال صیاد ام سوا است و حکم بعضی از اینها
 حکم کل او است و بجاری نمودن آن بر نیتی که عینیت بر آن با نماند
 باشد و مرتبه طاهر میکنند را و در وقوع آن در راه یک مرتبه
 کانه است اگر ما با شد که نفس بر آن گریه داشته باشد و قنات

والا یجین

والا یجین ما له محبوب نیت و طهیر و اگر ماء شئی در روز طهارت
 او را منغیر کند محبوب نیت استعمال از آن و حکم طهارت آن
 ما در نفع نمیکند و الا آنکه حکم ما در آن نشود و از نیتی طاهر اگر
 چه منغیر کرد طهارت و اگر مخلوط بشود که در حکم مضاف
 با و نمیشود و با ما مضاف و طهیر جایز نیست تا آنکه انسیاء
 بر فراق اطهارت نفع نمایند و الا نیت خداوند ما از نیت از لمج
 بصورت و هیچ شئی محبوب تر از خداوند نیست و از آنکه
 ما را با منتهای طهارت حفظ نماید که اگر علی احاطه کند که این
 ماء کاس بر این غیر طاهری که نشتر قلب مؤمنی تطیف کو ادا
 نمی آید و اینکه بعد از نیت حکم بطله است شده جهره سحر کلا است
 و الا کدام نفس است که میل کند بقریب بان تا آنکه نیت طهیر رسد و نیت
 خداوند محبوب نیت وقت در طهارت را که صورت امری میکند
 که اخر ضرر بیان نفس می رسد بلکه نفس مؤمن اجل است از اینکه
 شئی او را منغیر سازد بلکه او امر طهارت کلا از برای اینکه نفوس
 مرتبت شوند بر شان لطافت و طهارت است تا اینکه هیچ نفسی
 از نفس خود بیتی مکره نکند چگونگی رسد بیکری لعل بر بوم ظهور
 الله واقع شود و گریه از او مشاهده شود که در روز رضای او وقت
 رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار
 که عبد مؤمن بخواهد قوه شامه خود را حفظ نماید که در آنچه درون جوی

استقامت نماید و همچنین در سیر خود در هیچ دوزن مؤمنین ما
استقامت نماید که از رضای محبوب خود بازماند و ملتفت نشود
فلانما المناطیقه که باذن ربکم ان یا عباد الله فاشکرونا
الباب الثالث من الواضحات ان الله قد حکم بان یبینوا
وکل فریة من بیئت حرمی ملخصی این باب آنکه در این ظهور چون
شد آنچه واقع شد و کل از بک حکم رسول الله باین نعمت منقطع
بوده اند و چون مید حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این
جهت امر شده در بیان که هیچ راضی بر آن ساکن نگردند الا آنکه
در آن محل ناطقی بنا کنند بچو بیکه اگر بومی مؤمنی مبتلا گردند
بمشغولیت حد ناطقی عمل نماید درین بیان زیرا که در آن بقدر
که امر شده در ناطقی در او بر پیکر نشده و لغی شده که کسی شی
یا ناقصی ظاهر نماید تا آنکه افتد در بحال آن باشد باشد مثلا
اگر کسی بنای عمادتی گذارد و از آن کمال آنچه در آن ممکن است رساند
هیچ آن بنای شی نمیکند مگر آنکه ملائکه طلب نعمت میکنند از خداوند
بر او بلکه در آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شی در حد خود
وصول نماید شری در حد خود و امتداد و در همین قدر که کسی
شده چون آن ظاهر نگردد از او سؤال میشود لعل که اگر بومی شمس
حقیقت در ظهور و آخرت بر کند در بعضی مشاهده طاعت
خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این دین ابوابی که

استقامت نماید

در این دین ابوابی که

هر مفای است بخوی ظاهر سازند که انسان طویل نواند با اضعف
و اس خود داخل گردد و در هر یوم هر شتا که بیان در شمع کرد حقا
که نواست که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور خوشی که سبب جزت
کرد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل اثرات ظهور قبل و آنچه
بر او گذشت از سببین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور
بیطهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر نماید
او را ولی از این ظهور تا عدد واحد را می بوده که در هر سن ظاهر
ایمان بجز ظاهر گردد از کل ضائق که بعد از اذن دیگر نتوانند
اظهار اثرات ظهور قبل نمایند الا با ظهور بعد چنانچه در این
هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که اثرات هر روز و بیست
و هفتاد سال آنکه از آنکه از حد باب بخاورد نماید و اگر موقوف
نکشت با طهارت و وجود خود و بنفشه محجوب مانند لکن
در ظهور و خوشی منتهای سرعت نموده کلام الله اسرع است از هر شی
و در حین اسماع ظهور کل علی مایکی اثرات بیان را ظاهر نموده
که اگر قدر محض بر هم رسانند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا
باشد که از او مقبول نشود الا آنکه از آن بعد ظاهر شود بفعل
الله ما یشاء و بحکم ما یرید الباب الرابع من الواضحات ان
ما اذن الله ان یسکن علی قطع المنس عن جوف البیان وان طال
علیه الزمان ملخصی این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از

هر مفای

هر شیئی اخذ میفرماید که در ظهور حروفها جواهر حروف را اخذ
 فرموده و در حدودها قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این
 حسد اقرب ظاهر گشت تا موانع دیگر بلکه ازین قطع بقطع
 دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت
 انفس شدند همین قسم در اراضی امر الله نورا و لو العلم ظاهر
 و در پنج مراتب توحید اهل ان مشاعر لا اله الا الله هستند ارض
 فاء مظاهر توحید ان لا اله الا الله و در مایای افند مسجین مشرف
 میگرد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا اناد را فند
 مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افند
 موحدین و در حاء مظاهر افند توحید ان لا اله الا انت در افند
 مکبرین و در میم مظاهر افند معظمین در مایای لا اله الا انت
 خلق کل شیئی بامر مستضی که چه در هر صنفی کل این مراتب ظاهر
 بلکه در هر فتره و حکم ظهور است و ایصال مده از صبد تا آنکه
 اهل ان بتوانند چهره کلی صعود نمایند و بچنان حسد در اسماء
 وجوده هاد هیکل انسانی بغیر میگرد که اگر کسی نظر کند در کل این
 خطوطها و ابجد این حسی ملاحظه میکند و این حکم مستورات
 لا ظهور من بظرفه الله از وقت ان محل اشراق صبد میگرد و زیرا که
 ظهور فرقان مکه صبد اشراق ارضی گشت و در ظهور بیان ارض
 خداوند عالم است که ان شمس حیث از کدام ارضی طالع کرد

ازین

این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدره ما لا یحیی الله
 همانکه اگر قدرش مشاهده میشود هر اسیر میشود که از خوف
 ما بالی حدود و در بقدره بر این ان الماس رفیع کرد که علم بقسی در
 غیر شیئی مجبور میگرد و در حال که از خوف ان خلاق مشع است الا
 ان یشاء الله و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است ان
 عبادت و وارده هر سال که در ایمان می مشغول باشد و ادر
 ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سوکل از یا خوف امر کرد و در این
 امر الهی جاری میگشت که هیکل هاد اراضی زمین باشد ان کل ارض
 و قطعی که محل اشراق ظهور و الله شده رفیع کرد و بر کل ان و این
 قطع رفیع نمیکرد و الا انک بشمول سجده ان برای قطع من بظرفه الله
 و الا حلق نمیشد ان است انهار ان بر کل ارض چنانچه بقوسی بر
 اگر احتیاط قبول ایمان با و ایمان کند خلق نمیشد و در هر شان
 سائل از فضل او بوده که انچه سزاوار بود او است بر کل ملکات
 اشراق نماید که مده کل از او است امر و نظر کن در قران که بیوی چه
 قدر نماز واقع میشود و کل در ظل ائیمو الصلوه حشر میگرد و ان
 او مده میگرد و اگر کل اعلی الارض هم شغل میشود ان حکم جاری
 بود بلکه اگر نیامش این ظهور بر یافته الاما انصاف مده و
 مصلین را و انقطاعی از برای مده او نبود ان است علو امر الله و
 سمو حکم او که کل با و مده میگرد و ان کلمه مقام خود مثل شمس

در نقطه زوال استغاثت و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده است
 از جوهر علمی که مضمون با عمل کرده و هیچ علمی نیست الا علم بمبدأ
 واحاطه شئون مایه فوج بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که در حق
 مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین بفراوان بعلم انکدان
 کتاب الله است مؤمن شده اند و مادون اخصا از کل باعیا الارض
 بعلم علم و در مؤمن گشته اند و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده
 کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بخوبی و یکی بر او گردن
 کرد این نیست الا محضی علم و الا در صورت انسان هر دو بظاهر هستند
 مثل خون مثل شمشیر مثل مؤمن را مثل مرآت همین قدر که مقابل
 حکایت میکند از او مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کنی که هر چه شمس
 بر او اثران کند امکان نفاکس در او نیست این است که از جان فنا
 میدهد و از بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد از سنگ یا
 هم مرآت کند مقصد است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر محیی
 بتو شود هر این چندان و در اخلق میفرمود بر صورت یا و درایت
 چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان
 سبب هم از برای او بود ولیکن چون محیی بود بهمان سبب محیی
 چنانچه امر و در ظاهر است که مقبلین محیی ببیان مقبلند و محییین
 بهمان محیی و همین قسم در یوم ظهور منی ظهور الله فرض کن که آنچه
 مشیت در احوال ^{هست} یا بعد منکون میشود با او است اگر چه

بعین

مغز از ظهور

الوکیلی از احوال کبریا

قبل از ظهور در بیت خود لا یوفت باشد بلکه قبل از خود ^{ظاهرة}
 در که سواری از برای شیر کبریا کند که همان وقت مدد کل از او بوده
 آنچه که بوده از ظهور آن قبل و است و آنچه میشود از ظهور آن
 بعد و است و آن شیئی واحد است که مثل آن مثل شمس است
 اگر بی الا حد طالع کرد و واحد بذات است در صفت ابداع و اگر
 غارب کرد و واحد بنفس است در علم و اختراع و کل بضیاء او ^{سند}
 از عالم افنده که منزه که جوهر یوحید در آن شرف تا حد جاد که مستوا
 ظهور و فیض است منزه که کرد و الله یسکن زعفران رضوان است
 دیشا من عبادہ انه کان بافضل عظیما الی الی الخ من انوار
 السادس حکم التسلیم بان یسلمن الرجال بالله ا ^{سند}
 و یحییون بالله اعظم و التنا تسلمن بالله الی الخ و یحییون
 بالله اجمل ملخص این باب اینکه جوهر کل قرآن در مغز تکبیر ظاهر
 و خداوند عالم از انان اول بضیاء بیان نموده و آن اول شیخ است
 که تکبیر گفت خدا داد ملکوت سموات و ارض و ما یدبرها و خدا
 جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر است کبریا یعنی
 که توان وصف کرد یا ذکر نمود و از این سر محضی امر شد در بیان
 که سلام بتکبیر جزا و جواب بدو تعظیم او کرد و دو هم چنین بود
 اول الدقان بالله الی و در جواب بالله اجمل کل الافان گشته
 یکدیگر را و در آن اینکه عمل در یوم ظهور منی ظهور الله توانستند

که افراد گشتند بعد از خداوند است این بقیه کبریت و اعظمت
 و اجابت و اجملیت در ابداع از اینکه وصف کرده شود
 لغت کرده و ثنا کرده شود و تجید کرده شود لعل خانی زین قول
 خود نواند که انبال بان شمس حقیقت نمود و هم چنین در کل انما
 و امثال این حقیقت واحد در حوال خود میخورد چنانچه اگر نظر در
 فرغانگی بی بی که کل ظهور اسلام از او بوده و همین شمس اگر در عود
 نظر کنه جوهر کل در حرف اخر مشاهده میکنی که دیده نشود در ان
 عود الانفس بد اگر چه بظهور و کن بکبر ظاهر شود ولی مبتدا
 بر شمس شود فراد و همان بوی که انا ما را علم خود می نمود مدد ان از
 همان نقطه قران بود زیرا که آنچه منظر میگرد واج بان میشود
 اگر چه ان و زمان مظهر در بین دیدی الله بود ولی او کل مدد از او
 بودند بظهور و قبل از هم چنین در ظهور ^{ان} تصور کن که کل آنچه
 هست از او است و در وقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او
 شود نه بر او و این هر که امر شده که نفسی نفسی و انحراف نکند از برای
 ان نفس است و الا سایر آنچه که بظهور حقیقت در حق الهان انرا
 ولی چون در لیل الیل چشمه نرسید او را لعل کل برکت ان مخزون
 نشوند و کل بواسطه ان هر چه وجود ساز شوند تا بوی میکده خود را
 شناساند بجان خود و بفرماید که من صاحب پاد که امر روز کل با
 ان عمل میکنید و اینکه کل در بوم قیامت در ظلل انوار الله میباشند

داخل شوند الا من شاء الله ازین جهت است که می بینند بر شده
 سموات و ارض و ما بینها از او و قبل او و چون او را در ان هیکل
 بعین عین او نظر میکنند محجوب میشوند و اگر نظر بسید همان هیکل
 کنند محجوب میشوند همین صلوات که امر روزی بی بی که احصا عینوا
 نمود مستظلمین در ظل او را در صید امر نظر کن در کتب که چه
 کردند که خام جیامیکند از کوان و همین شمس در بیان بر بین
 شمس در ظهور من بظهور الله مشاهده کن تا آنکه محجوبان شمس
 حقیقت نکری و در بحر کثرت محجوب از ترحم نکری امر روز
 نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم برین رسول
 میکنند و در شمس حقیقت که بعد اسلام از قول او است قدری
 تفکر نموده که چه گذشت بران زمان است که آنچه گذشت بر مردم
 حجتی باشد بلکه اهل حق در ان زمان مخمور بود بمؤمنین با خلیل
 و کل موعود بودند با اسم انحضرت و وصف ان و خدا مانا است
 که چه فدها با اسم عیسی اظهار دین او را میکردند و ان ^{سال} حقیقت
 بر ابایی هفت و بر ابایی نه سال اظهار قران را کماهی نتوانست
 فرماید و هم چنین نظر کن در ظهور من بظهور الله که وقتی که ان
 ظاهر میگردد کل مؤمنین بی بیان در زوره ایمان خود و استظلام
 خود ثابت و قائمند ولی بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان یا
 محجوب نشده صدق ایشان ظاهر و الا اثر بان رخ بصر کل هباء

مشهور است که در روزی که آنچرا دادند از دین خود از ظهور قبل
 او است منتهای وقت را نموده که در احوال ظهوری با ارتفاع
 از ظهور او رسید ظهور محجوبی که در این است جوهر علم اگر در آن
 در آن نمود و الله یصلی علی الذین هم اصحاب الله وایاتهم
 بلفظ آنکه یوم القیمه موقوف الی الیاب السادس من الیاب السادس
 حکم محو کل الکتاب الا انشاء او نسیان ذلک الامر ملحق
 این باب آنکه در ظهوری همین قسم که کینونیات افند و ارواح
 و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اعماری که از
 این استخار محبت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته
 که اگر افند یا ارواح یا انفس یا اجساد ذرات با آنها صورت
 شوند لکن موت ایشان از آنست میکند کدام موت غیر محجوب است
 که از حکم و در ایمان اعظم تر باشد نظر کن بر همین بشهادتین
 مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادت که در زبان عدلی بود
 و امر و زهست و چگونگی حکم بر آنها نمیشود و همین قسم است
 دو این ظهور و ظهور من بظهور الله جاییکه در صبه اری که
 اسلام بان منقذات در هر ظهوری این نوع بدیع میگوید
 چگونه است در شئون ما بفتح علیه از این جهت است که
 امر شده بر محو کل کتاب الا انکه در اثبات او الله و دین او نوشته
 شود و نظر کن از یوم ادم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه

الوجه

اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی تر ظهور و زمان کل حق
 شد و حکم غیر صحبت بر مؤمنین با نفاذ و زمان نازل
 شد و هم چنین در هر ظهوری نظر کن در جایی که کتب منسوخ
 الا الله در هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونگی است
 حکم کتیب خلق که در زمان کتب شیخی است در مراتب بالتبینه
 بشمس کو یادیده میشود من بظهور الله میشود بکل کلمه شهادتین
 با هم خود و او است جوهر کل دین که اگر نفسی نازل شود و فی
 مؤمن با و نکود آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم
 تر ظهور و بیان تا یوم ظهور من بظهور الله انا و غطه و آنچه
 در ظل او مستدل بر او شود اما در این جهت و حدایت است
 و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق محفل
 میشوند آنچه محفل میشوند این است مرا حق چنانچه چنین ظهور
 رسول الله در غیر مؤمنین با و همین حکم بود اگر چه آنها مشرف
 بوده اند با آنچه من عند الله بر عیدی نازل شده بود و قسم بذات
 مقدسی که شریک از برای او بنوده و نیست که در یوم من بظهور
 یک ایراز ایات او و انلاوت نمودن اعظم تر است از کل بیات
 و آنچه در بیان رفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بران
 نازل میشود اگر چه بنفسی به واحد باشد و بر عز او نمیشود
 اگر چه با علی و جبه علو بیان رسیده باشد الا آنکه راجع شود

لا الله اى اهل بيان محجبه نمانده از زوق بديع خود در ظهور من
 يظهره الله و محجبه نمانده بمثل آنچه اهل و فان ما نذکره بارون
 قبل او مستور و هستند و بار زاق بديع او محجبه که این است
 کل علم و عمل اگر توانید دل نمود و الله بهد من نيا الا صراط
 يقين الباب السابع من الواحد السادس في النكاح و علم جوار
 المهر از بديله اهل المدابن على اكثر من خمس و تسعين مقالات
 الذهب و اهل الفرى خمس و تسعين مقالا من فضله و الاصل
 من شعر عشره كليهها و الا ينفعي الصعود و الا التزول الا
 واحد و احدا بالعدد لا نفس الواحد ويرتفع الانقطاع و
 الاثران بعد الرضا و حكمه يدكر و فيها كلمة الله صلح في ان يا
 انك خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بيان جود
 انقطاع و انا انك بهر هي نفسى ذلى در رضاي خدا از برای او
 نيابد و رضاي زمرتبه و كله كد لالت كند كما بوده از برای
 خدا هست و واضح است بحكم او بطوري كه در مواقع خود مفضل
 ذكر شده كه مختصر ان این است كه اگر بگويد اين امر را انتي انا
 لله و رب السموات و رب الارض رب كل شئ رب ماري و
 لا يري رب العالمين با آنچه مفضل شده از حد و مهر و هزين
 قسم از آن طرف مهر و مهر كند بر لوجي و شاهد باشند
 بران از شهدا از طرفين از عشره و اكثر از برای او باشد حكم قرآن

نابست بپكر

نابست بپكر و خداوند حكيم فرموده از برای اهل مدابن كه اهل
 شهر باشند بر نوزده و پنج مقال از ذهب عدله فوق و
 اقل ان بر نوزده مقال عدله واحد و در شرح و در شرح و
 واحد از بد شود يا نقص شود كه از پنج حد تجاوز نمي كند كه
 اول يك واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
 چهار واحد و خاص پنج واحد و در فري بهمين در فريضه مقدر
 شده من عند الله كه بصرف ان اگر فريضه باطل باشد باطل ميگردد
 اين قسم امر شده تا انك كل مكلفين در فضل و سعادت
 حق باشند و اموال خود را از سبيل بپكر و در اين مواقع صرف
 اگر الوف الوقت محجبه بر يكديگر باسي نبست يا صرف نمايند
 در مواقع افزان حرجي نبست بران این نوع حكم شده كه كل دن
 فضل و رحمت حق باشند و نظر كنند با آنچه كه حليت افزان
 بران منعقد ميشود كه كله الله باشد لعل در يوم ظهور
 الله از ان اين كماله كه مدك على الله هست تجاوز نمايند كه
 اگر کسی در حين ظهور و ايمان با و نياورد اگر چه الله كويد باطل
 ميگردد حكم او الا انك ان روز بار اوقات شود آنچه ميشود
 مواقع دين چنانچه كل ملل اجنان كان ميگردد كه الله ميگردد
 آنچه ميگردد ولى از برای خدا اگر بود چرامر دور ميشود و هين قسم
 در اسلام اگر كل در ظهور و ائمه ان برای خدا ميگردد چگونه باطل می

در كتمان اگر در وقت نماز باطل باشد باطل ميگردد

و هم چنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی الله عامل بود منقرض از
 مراثی او نمیشد کل کرمی بدین که میگویند الله میکنیم یا انکار ایه
 وان صماونی و نسکی و حیای و عماء الله ربنا العالمین می خوانند
 عند الله کاذبند و الاحکم دون الله در حق ایشان نمیشد بلکه
 بزعم خود از برای او میگذرد ولی بر او میگذرد آنچه میگذرد این است
 که کل اعمال بر زبان همین قبول میگردد و باطل میگردد و اگر در بیان
 الا چنین ظهور کل عمل کند الله عاملند الله زیرا که در ظل ایشاد
 مستقرند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور
 منی ظهور الله اگر از برای او کردند الله کرده اند و الا ما جعل الله
 بین الخلق و الباطل تا شاهد کسی از برای او کند و ظل الا الله محسوس
 میگردد و هر کس از برای عیاد او کند و ظل نفی محسوس میگردد و در
 هر حال کل طاعتند حول این اثر مثلا آنچه که امت عیسی میکند
 بکمان خود از برای خدا میگذرد بواسطه عیسی که از زبان مراث
 مدالی الله بوده و همین ظهور رسول الله اگر از نصاری کسی
 ایمان با حضرت او در آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا کذب
 عند الله ظاهر کشت بچیز بیکه نزد رسول الله ظاهر کشت زیرا که
 ذات از لم یزال و لا یزال از برای او و چیزی بنور و نیت و شهادت
 بر شتی نشان قبل از شهادت در آن ذکر میشود و موصوف بیان
 وصف مظهر او میگردد که مشیت اولیه باشد که در ظهور ماستند

ما شهد خداوند است

ما شهد خداوند است و ما شهد ذات عیاد کسی عالم با نیت
 و اولم یزال و لا یزال شاهد بر کل شی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کل شی قبل از وجود او و مثل شهادت کل شی است بعد از
 او ایله احد کیف هو الا هو سبحان الله عما هم یشهدون هیچ
 شی سبب نیابت نمیکرد و الا انکه کسی در نیت صادق باشد و
 قسم سبب احجاب نمیکرد و مکرانکه در نزد نفس خود بکمان انکار از برای
 خداست محجب گردد و الا هیچ نفسی نیت که ما بین خود خدا
 بخاهد که عیسیان او را کند بلکه همان میکند که الله است و حال
 لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر
 در نزد ظهور منی ظهور الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان
 بجهت آیات الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت است
 چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در چنین ظهور و بیان
 بکل اهل زبان همین قسم گفته شد ولی انکار از برای خدا نبود نشود
 تضدین کند و انکه بودی القور و تضدین کرد این است که در نزد
 ظهوری خداوند عالم امتحان صیفا باید عیاد خود و اگر شناسا
 خود ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا عیاد کرده اند
 چنانچه نزد ظهور رسول الله شناسا الله نفسی کرد و انجیل مدعی
 بود که از برای خدا بدین عیسی عمل میکند و همان قدر که داخل عالم
 شدند از برای آنها همان قدر الله عامل بوده اند و مندرتین بدین

عینی و مساوی آنها از برای خدا عامل بنوده اند و مشتمل بر نبوت
 عینی روح الله مدبر بنوده و الاحد او ند عالم اعتراف و اجل انما
 که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و هم چنین نزد ظهور بیان
 مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الا
 لرواق الله که در هوای خود بخوان میگرد که لله میسکند و او عند
 از برای دوزخ و مراد است و در آن و اسمان تر اهل
 بالبیان طاهرات که اطلاق هر دو چیز در اینجا شده و
 از اینجا بیک عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای
 امر حق که محمد و آل محمد و ابواب هدی باشند علیه السلام از برای خدا
 کرده و الا الله واجب نمیکرد و مراد است که در قبل رسول الله بوده
 که رایای ثانیه و عشرت خانی شمس خود او در آنها مراد الله گفته اند
 از برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در حال مظاهر
 امر او مستظل گفته اند الله مقبول گفته آنچه از برای او نموده و
 بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا افترا بنماید مظهر قبول میشود
 هر این عمل الهی از برای الله بدون عمل از برای مظهر قبول میکند
 مثل میزبوم در انجیل و فرقان یا در بیان و من بظرفه الله شا
 بر تو سهل کرد متلاشها و در انجیل مقبول نمیشد الا
 بشهادت عینی روح الله و هم چنین شهادت عینی مقبول
 الا بشهادت هر حرف حتی آن در آن زمان اختصاصی از برای

این

این است که کل مدبر این واحد شوند تا آنکه اشتمل بر نبوت و الا
 آنچه در انجیل عینی نبوتی نگشایان واحد است اگر چه یک نفسی
 باشد که در مشرف باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا
 عامل بود از برای حرف واحد از ظهور عمل میکند زیرا که آنچه بر آن
 مراجع الا الله میشود حال کل از برای حرف واحد هم عمل کرد که
 ما مرجع بسوی ایشان ما مرجع الا الله شود ولی در نزد ظهور و سؤالا
 با و ایمان نیاروده که کل آنچه از برای خدا کردند و از برای حرف زبان
 خود باطل شد مگر کسی که واجب شد که آن واقع از برای الله و حرف
 آن ظهور کرده و الا عند الله صادق بنوده که اگر صادق بود مؤمن است
 بر رسول الله و ایمان بخرد حق او میشود و حال آنکه در و در او را
 خدا بخرد و واحد در انجیل عمل میکند و حال آنکه در زبان او را
 غیر خدا میکند و هم چنین در قرآن نظر کن از اول ظهور آن تا
 هر کسی از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب
 هدی بودند که اگر کسی حقیقت اولیة از برای محمد بود و در حقیقت
 ثانوی نیز از برای امیر المؤمنین بنود صادق بنود در اینکه او است از برای
 خدا و هم چنین الا ما ینزه الا احی الابواب ولی از چنین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده بخرد و ظاهرا او است که از برای حقیقت
 بیان و مظاهر ایمان و هم چنین در یوم من بظرفه الله خواهی دید که کل
 میکند که ما از برای خدا عالمیم و بحرف واحد مؤمن ولی اگر حرف

ظهور با و از برای خدا عمل کند هر این صافند و الا علی و الاطین باطل
 میکند آنچه مابین خود و خدا از برای خدا میکنند چگونگی و آنچه
 از برای خود و واحد کنند با از برای مؤمنین بسیار که بسبب
 نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری میشود زیرا که آن آیتی که ^{عبد}
 مابین خود و خدا بان توجه میکند و مشاهده جمال الله در ^{خود}
 خود میکند و قصد الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از نظر
 الله بوده در افشاء کل قبل از ظهور او و آن آیت نزد او مثل ششمین
 مراسم نزد شمس است زیرا که شیوه حقیقت ظاهران جهت عبودیت
 بر افشاء کل تجلی میکند ولی کینونیت آن بر ایات افشاء کل تجلی میکند و که
 در آنها دیده نمیشود الا الله و احد و احد که اگر این نباشد چگونه
 میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و مظهر حقیقت از او
 قبول نمیکند زیرا که آنچه مابین خود و خدا میکند شیوه حقیقتی است
 که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلا اگر رسول خدا بنظر ^{تو}
 بود که عمل کند الله هر آن کسی عارف بود که عمل کند الله اگر کوی بیباران
 دیگر میکنند در همان نظر کن که انهم بان رسولی است که در آن ظهور
 مبعوث بوده تا آنکه مشرک شود و بعد از برای آن نبوده یا آنکه
 از این طرف مشرک شود و مظهر او است بعد که گمانی از برای او نیست
 مثلا حسین که معنی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن و ادوی
 آورد آن آیتی که مابین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند

که بد

این است

آیت است که از شمس خود او در او تجلی شده ولی در ظهور بعد حزن
 یعنی نذار و محجب میگردد ولی در ظهور قبل اگر بگویند این آیت
 بواسطه رسول الله هست بصدیق میکند زیرا که غیر از این نشسته
 و ندیده و در این ظهور ظاهر شده و نظر کن در قرآن در حین ^{قرآن}
 دو نفس که الله عمل میکردند مثلا سید الشهدا علیه السلام چون که از برای
 خدا میکند از برای خدا بود ولی آنکه بر حضرت وارد آورد پیش خود
 الله میکند و حال آنکه در آن الله بود و آن آیتی که او مابین خود و
 در او نمی دید الا الله داد از وقت آن حضرت ایتر نکوینی آن آیت بود
 در حقیقت خامس که اگر کشف عطا میشد میدید که آنچه خود
 الله میکند با و میکند و از برای او اگر چه محجب بود و بر او کرد کل
 این نظریل از برای این است که لعل بوم ظهور من بظهور الله پیش
 خود نشسته که ما الله میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما
 توجه با و میکنند ای الله شیخی است از شمس خود او در ایتر کینونیت
 شماها که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد اگر نقاب هم
 رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده
 و الا مابین خود و خدا از برای خدا نکرده آید زیرا که خداوند نام ^{مقدس}
 که آنچه از برای من کنید راجع بمن نمیکند و الا آنکه از برای او کنید زیرا
 که من نتوانم در آن نمودن از او بلکه اگر در آن کند مظهر او را
 در امکان خود در آن نموده از ظاهر در این مظهر است و اشکاف میکند

که امر این جبل شد مابین خود و خدا نظر نموداری و او حکم نمودی
 همان مابین خود و خدای خود و او که او بان صعود نموده است که بظهور
 قبل همین کیونست در او است که چون از آن شناخته این نوع نمود
 که اگر میدانست که این همان نقطه فرغان است در ظهور خدای
 که ایة کل مسلیق است که با و توجیه الا الله میکند از او بوده
 هر چند در این نمیشد که بر ثواب و خطور کند و چگونگی حکم کند
 چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا رسول الله صلی الله
 هست در یوم من بظهور الله هم همین شمس کل من بین بیان میشل
 میشوند که پیش خود همان میکند که الله میکنیم ولی بر آن میکند
 شمس تا بین آن ایاز است که قبل باها مشرف بخدا شده اند و
 انفس مجلی شده و میدانند اگر بداند هیچ نادان او است
 نیست که کسی محبوب خود کند آنچه عزیز محبوب خود و او دارد و حال
 آنکه از اول تا آخر همان آبی که در او است از محبوب کینا آنچه میکند
 اگر از برای خدا کند بر بین چه قدر از عظیم است که اشخاصی که
 الله میکند در انا و کما برای خود و مظاهر او باشد در انفس
 که با ایاز که از حروف واحد فرغان در آنها مجلی است میکند و
 از سر آن مجلی انداز است که در دن الله واقع میشود در این ظهور
 که اگر الله بوده الواقع مختلف در ظهور بدیع از شمس حقیقت نمی نمود
 و در دید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم

الله در حق آنها نمیشود الا آنکه داخل در این ظهور کردند نظر کن
 از یوم آدم تا ظهور و بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن
 بهرین هیچ شمس عشر از بخلی نکند شد مگر آنکه کتایب من
 بوده که با و شدین بدین او بوده اند و در آن ظهور و عالمین
 با و الله عامل بوده اند اگر عمل با آنچه در او بوده طبق مانی
 میکردند اند حال نظر کن تا ظهور فرغان که آنچه الله میکردند اند
 بان کتایب چگونه در دن الله شد که اگر الله بود لابد در ایمان بود
 داخل میشدند همین شمس در ظهور من بظهور الله بالذنبه
 بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان الله باشد خطا
 نمیشود الله بودن آن مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم
 ما بنگرد در شیخ در صفت خود حکم واحد را جاری میکرد
 که در یوم ظهور من بظهور الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است
 که آن واحد را ج میشود با واحد بلا عدد که همان نفس من بظهور
 و بعد حروف حی با و مجلی میکردند و بعد واحد اول منگش و کرد
 تا یوم ظهور الحوائج من بظهور الله که در حقیقت ظهور او کل باید یک
 واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او باشد
 چنانچه از روز کل من بین بران اشباح از واحد اول است که شمس
 میشود مجرد حروف حی و از او منتهی میکرد در رسول خدا نظر کن در هر
 و حکم شمس و آن احکم شمس حقیقت مکیر و حکم مرایای بعد از

مراثی را حکم و ابای بلافاصله و کثیر ازین جهت است که کل در نزد
 ظهور و بشمسی جبهت نتوانند مهندی شد همین قسم که فیض
 وجود بایشان رسیده برای کسب قدم بر آنها جسته همین قسم
 در هدایت نظر کن ادنی نفسی و اگر خود بنفسه بشمسی جبهت
 بر خورد نتواند هدایت او مهندی شد چه آنکه در شریذ و نوافع
 کشته اگر چه در آن شریذ هم اگر ناظر شود بمبدأ امر الفوری ثبات
 ولی چون آن نظر را در اینست ظهور آن از برای او صعب است
 مگر آنکه راجع شود بعالم فریخ خود و آن عالم بعالم فریخ خود تا که
 منتهی شود بکسی که می تواند کلام ابواب هدی را بفهمد و که او را
 منتهی میشود تا آنکه برسد که بتواند کلام الله را بفهمد و از آن کم
 تر کند تا آنکه بکسی رسد که کلام رسول را بفهمد و آن وقت عالم
 افنده وارد کرد که بتواند کلام الله را بفهمد همان کلامی است که
 بر رسول گوارد میشود و الحین خاضع میکند و معلوم رسالت او
 در زمان لاشی میگرد و ولی باین بری اگر بومی یک کتاب نازل شود
 که خاضع از برای شمس جبهت نمیکرد و در این هر چه واسطه
 فواد او بوده که ناخرف نشود نتواند در کعبه و چنانچه ظاهراً
 در این جبل ماکو کرده در شان آیات الله نازل میکند و ولی بر
 سکان او نمی میرد نمیکرد و که اگر کشف غطا بجزو حج که
 نفوس و واسطه باشند شود و الحین در صفت خود مؤمن با الله

وایات او میکرد چنانچه جوهر کل وجود در جنب استماع مؤمن گشت
 با آن مناعت و ارتقاغی که در کینویت او بود که مضمون با کل توان
 ذکر کرد چگونگی بشنون و دیگر سدا این است معنی ما یض علی البقی افضل
 من عباده الثقلین زیرا که آن نفس با بر جوهر مجرد حین و الایات
 خاضع و خاشع میکرد و افرا بوجود اینست خدا میکند ولی از نفسی
 که ظاهر و واسطه نفس مهندی با و شده جنب استماع مذکر نمیکرد
 بلکه لغفل نمیشود از نمود چگونگی که ایمان او در یا بعد از ایمان توان
 عمل نمود با و ای شهدا بیان محبت نکشته در نزد ظهور که مثل شماها
 همین قسم است که ذکر شد بر سایر مالاها و عرفان کلام حقیقت و
 نموده آید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوقان مستعد نکشته
 اگر مستغرب نمیکردید که کل کینویات و اعمال اهل بیان نزد او مثل
 حدیقه ایست در کف او و قلبیه کیف نیشا و بمانشا و کیکه را با
 کینویات شماها و از ظل الله میرونی می بود و الله میکند بچونیکه
 محبت میشود از او چگونه است حال اعمال شماها نزد او و لیسفکرت
 خلق افندکم شمر علیه بشند چون کل این بیایها از برای ان بود که
 الله شود نه لدون الله که اگر نری در ملک مشیت شود الله باشد
 گوید آید میشود که حین ظهور من بظرفه الله که کل ما این خود و خدا
 الله میکنند و حال آنکه اولدون الله در حق ایشان حکم میکند
 الا کسی که از برای او کند که الله خدا الله کرده و هم چنین در بیان

اگر کسی از برای حروف واحد کند الله کرده تا مشهور شود چنانکه در ذی
 که اگر از برای ارتفاع بیان است الله میگردد چنانچه در قرآن نماند
 که در بعضی خاص منقطع نشد از مظاهر امر آنچه باذن او امر شده الله
 شده و همان چیز انقطاع آنچه طبعی آنها شده الله شده مثل
 علمای قرآن که کل طبعی کتاب الله و انان رسول و انما هدی و اولی
 هدی عمل نموده در این بظهور هم ناضی منقطع نکشته آنچه شود با
 الله است و بعد از انقطاع آنچه طبعی او شود الله است از حرف
 واحد بخا و زنگره لعل بر بوم ظهور میآید تواند به هدایت
 از غامض گشت همین قسم که الله ثابت میکند با الا انک ان شی
 لرسول الله باشد و همین قسم از ان مبدا گرفته تا آنچه اطراف مشهور
 کرد الله صدق میکند الا انک از برای ظاهر امر او کرد و هر کس
 مطابق آنچه در بیان است عمل کند شیئی از حروف بیان میکند و ما
 منزه شود با حق وجود و کمال از اضداد داشت که در نزد ظهور و
 بظهور الله آنچه کرده اند و ان الله نشود که اگر از برای ان
 لله و الله نطقه بوده و الا باطل میکند هذا ما وصیکم الله بک
 ان اسم به نملون البایا الثامن من الواحد السادس
 فان من اسئل عن کتاب الله و آیات البیان عنی الکل علی الا
 بمثلها و ان لا دلیل له و من بروی معجزة بعجزها و لا حصر له و من یبکی
 الا یات فلا یعرضه احد و لا یدان بقرین ذلك البایع کل الشعة

عزوما

عشر یوماً و احدى و بیفکرت فیما تر الله باللیل و النهار لخص
 این باب انکه اگر کسی بعبادت الله احتیاج کند بر حقیقت بفظه بیان
 محیی مایه انا عظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور و کل شیون
 شجره حقیقت منقطع غز او است از مثل و فرین و شیر و عدل و کف
 ولی چون اگر چشم فلوی ایشان نمی بیند علوان او در آیات بخوبی
 که اگر کل محیی اهند بفره مند بنوانند لهذا تحت او احد فرار داده لعل
 یوم ظهور عن بظره الله در حق او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن
 نازل شده در و احتیاج بان نبوده که اگر کل این واقف شده بودند
 امر در ایشان سهل بود از اقرار محیی از شیون تا انکه خود در قرآن
 میکنند و محیی در کتاب الله از برای انما نیست بلکه اگر بخاطر کند
 عمل با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و هست و امر شده که در
 نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور و فریضه
 الله محیی بشوند بشون در وقت شان ایات که اعظم حجج و بر این
 بوده و هست نه اینک در هر نوزده روز نظر کنند و مقصود
 ظاهر شود و در حجاب محیی بیاند مثل انکه هر روز صبح دعای
 نام را می خوانند و از بس العجل العجل گفتند بر خود مشبه کردند
 حب خود را بر انقی خود و مکان که ندرک حب او داد و اندر حال فریضه
 سه سال مجاوزات و امر الله ظاهر شده تا انکه او روز محلی
 خود را در جیل فرار داده اند و حال انکه بران محیی که برین کل مسلمین

بر او برپاست ظاهر شده که بعد از انقطاع و حیث ظاهر در این آیات
 از احوال نشد که ایشان بایه نمایند و این قدر بصیرت نبینند که
 بدانند غیر الله عمیق اندامه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع آیات
 از جهت ظاهر شده یعنی کسیند که این همان حقیقت اولیاست که در حد
 اسلام خداوند را و قرآن نازل فرموده و حال هم خواستند از دنیا
 فرماید اگر در حجت بین خود مؤمن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا
 که امر اندوشتی بیرون نیست خداوند بجز کل را در قرآن نازل فرمود
 چون نظر میکنید این نفس را هم در کلی بپیدا امشاع بر خود راه
 میدهد این است که محجوب میکردید تا آنکه همان قسم که خداوند بنا
 فرمود در بدن همین قسم هم نازل میفرماید در عود اگر این نظر نظر
 کنید از برای بصیرت صدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید
 میگویند امشاع دارد بلی از خلق امشاع دارد ولی من عند الله
 امشاع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بود درش کامله خود جاری است
 و ظاهر است که بعد از غروب شبح حقیقت احدی نتواند مثل آیات
 ایشان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دوست و هفتاد سال گذشت
 کل یقین نمودند بجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امشاع
 دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر هیچ نظر و قدرش بدون تعلم
 و ششونیکه در نزد اهل علم مشهور است با وجود این امشاع که
 از غیر من بظهور الله کسی نتواند مدعی شد این امر او را فرموده است

که اگر نفسی

که اگر نفسی او عاقد و پایانه از او ظاهر کرد و احدی مشغول نگردد او را
 لعل این شمس حقیقت حقیقی و او دنیا بداند که اگر در قرآن ملاحظه این
 شده بود اعمال کل بگذرد باطل نمیکشت زیرا که اگر نفسی بر حق افتاد
 حق نگردد و لکن بر او هم نگردد و حکمی در شان او نازل نخواهد فرمود
 که حکم بر کل شود از این نفس او و حال هم اگر بشنود بدین چنین امر و یقین
 نکسب امری نموده که سبب جز آن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد
 اگر چه این تصورات محال ولی همین قدر که ذکر الله کرد بر صاحب
 حب او بعد است که او را بخردن کند اصرا اما لاسمه زیرا که اگر از
 دوستی بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از ممکن نیست که ایات
 بر هیچ نظر نازل فرماید که چرا انفسی نکند چیزی کرده باشد و حال
 آنکه شب و روز در این نظار او عمل کرده باشد و اگر بر نفس امشاع
 کمی خود دانست داد و آنگاه در حکم او با خدا بر خلق نیست که حکم آن
 نمایند اجلا لا اسم محجوب هم و حال آنکه چنین نظمی نیست که نتواند چنین
 مضامین را عاقد کند که در قرآن بهم رسید و درین کور هم خواهد شد
 ایات او بسفرد لیل است بر ضیاء شمس وجود او بجز کل دلیل است بر نفس
 و احتیاج بسوی او بسیار این امر این است لعل بر روی ظهور و حق درها
 ایشان بر صراط اطلنق و دریا میر شبحی که در افنده ایشان است بر کون
 خود بیان بر حکمی نکند که بگذرد کل کسینت و اعمال الهی باطل
 کرد و خود جز نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند جدا و جدا

کجی برایشان ظاهر فرماید و القای عجت و دلیل در قلوب ایشان
 فرماید بآدم ظاهر که از قبل او مشرف میکرد دنیا اینکه مؤمنین ^{ند}
 در حق او اظهار یقین نمودند و آنها را اندازند و خوف نمودند که
 و خوف در خود و خجاست و کائنات کل اهل بیان را که در این حکم ^{عمل}
 نمایند و بجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ما
 علی الارض بایان مشرف در آید و ایشان از شمس حقیقت ^{مالک} آن الله
 میکنند و در صادقین عبادی هستند که نظر بکون ان آیات ^{جل} آن الله عز
 نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل
 مابین کل شیئی فذلک حجۃ الله علیکم ان یاعباد الله فانظروا
البدر التاسع من الواحد الساسع و ان استعمال لباس الحر رجل کل البدر
و کذلک الحکمة استعمال الذهب و الفضة ^{حقیق} این باب آنکه خداوند
 عالم اند فرموده بلباس حر چه یعنی یاد هر نشان و هم چنین
 استعمال ذهب و فضه را آنکه کل در این جنت با آنچه سبب کون
 قلوب عباد است سید و مشرهای شکر الهی بایمان در یوم ^{ظهور}
 من یظن الله ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض اتفاق می نمود
 سبب از برای این حکم نداشتند و لکن خداوند عالم عزوجل آن ^{سبب}
 جود و فضل خود اذن فرموده مقصدین بر این امر خیر از برای بعضی
 نباشد در عده وصولان بدان که بجز حق خداوند اجز و ثواب
 و امضاء عفو می فرماید و در آخر مبادا که او است می فرماید و اگر نفس

لا نفس

این آیه در تفسیر است

بر نفسی نبی از این ظهورات خواهد افتخار کند یا او نفع و روز
 محبت بیکدیگر از رضای محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند منت
 گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع
 و خشوع بخلق نماید که او است شکر الهی از برای او در صفت
 او و شرف و عزتی بر این ظهورات نیست الا بایمان ^{بظهوره} بمن ^{بظهوره}
 که اگر شرف باین اسباب بود و در نزد رضای زیادش
 از هر مائت است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونگی حکم کبر شود
 ولی اگر افتخار بایمان کرد اظهار مواهب الهی است در حق عبد
 و هرگاه نفسی مالک شود استبا از ذهب یا فضه و یا و نفسی را
 زنده کند بهتر است از برای آن از آنچه مالک شده و بیان مثلذنا
 در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق
 شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب است از
 خوشنودی بعضی که مالک است انشی و او مثلذنا و با او است و لکن
 این در نفسی است که نظر مجرد و خلوق بشود اگر نظر در سلسله و حود
 کنی شکی نیست که رضای عالی اعظم است ^{نفس او را و صهار} از رضای سلسله است
 مثلا اگر شیئی که من بظهوره الله با و فرحال شوند در هم چنین اقرب
 بالا قرب عن کل الامثال الا ان بدنی الی ذر الوجود ولی
 در یوم قیامت این امر بان نمیزد اولی در لیل ستوان نمیزد
 زیرا که کل مدعی علو و قرب بخی هستند و کسی نمیداند مقام کسی را

الاشیخ حقیقت که انهم اظهار نمی فرماید مقام خالق را این است که
 سزاوار است که حکم اول کل عمل کنند تا اینکه هیچ نفسی جز او
 نیاید و خوف از حق بقیه سیکه من از ان با الله و ایات او کذا که
 الله عنکم ثقلاً و یأذن لکم الکتاب بما انتم به یسکون
 الباب العاشر من الواحد الساس فی ان کل نفس من حیوان یسئ
 علی عیقن الاخر هذه الایرة قل الله حیوان ما دون الله خلق
 و کل له عابدون لخص این باب آنکه هیچ شعای در بیان ازین محبوب
 نیست نه خداوند که در پیدا و انکسری باشد از عیقن و نیز که
 منقوش باشد این اید عظیمه قل الله حیوان ما دون الله خلق
 و کل له عابدون ثم ان انکه شهادت است از قبل بقطعه حقیقت
 بر اینکه خداوند کلام بر حق بوده و هست و ما در آن خلق او بوده و هست
 لعل یوم ظهور حق بان حق که محقق هر حق است اثر آنکه بر این مادی
 خداوند خالق او است نه اینکه خاتم بر پیدا و باشد و حق ظاهر شود
 این اید و از آن حق ظاهر نماید و اگر ظاهر شد و معنی از این حقیقت
 آنکه همین خاتم شاهد میکرد و بر او باطل میکرد و انچه در بیان
 زاین است که رخصتی بر آن می باشد صعب بلکه ای در امکان ضعیف
 بچون شده بواسطه حقیقت و چون ظهور حق از برای اهل حق
 و در آن زمان است این است که کل نفس میگردند در آن روز و او
 مرات الوهیت و شمر و یونیت که مدلل بوده علی الله وحده وحده

و اگر

استیضاح امور

و اگر نفسی خواهد خورد و در حق باطل نماید و عیقن مدوری آن
 که نقش شود و هیچکدام آن معروضه که بیخ و احد است در اول این الگوی
 در شاه اسماء آن و در تالیات حروف جمله و در اربع اسم است و در
 حاصل آنچه مناسب خدا و باشد که نوزده حرف مجاور نباشد اگر
 در دانه اول معانی هم حروف بیست و شش را بیست و شش است
 ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور حق بظهور الله و در آن نماید
 چه نقش نموده زیرا که اول هر حرف واحد اول است که در حوالی
 مکش میکند تا آنکه در هر شش جنس بعد از ظاهر میگردد اگر ایمان
 بچون حق من بظهور الله او روی همین نماند که در واحد اول باطل شدی
 بچون و قوه خداوند الی الامانها هم که مکش شود داخل حق اهی شد اگر
 در ظهور و بظهور بیان بوری این طلب این شود و مشاهده نموی
 که کل هدیات همان حروف اول هندی شدند و معنی نیست الا
 مثال هندی این است که الامانها هم که مکش هم رساند نیست مگر
 همان واحد اول این است خلق نکون کل نقوان و هم چنین مشونان
 و بگردان کنونیات مشاهده کن و محقق میگردد از شمس ظهور و در
 که در معینی شیخ او را دوست دارد که اسمی است که مدلل بر او است و هر
 و اگر دیدی که مدلل بر او نیست اگر تیره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد
 حکم نفسی در آن جاری کن که در یوم و یامش آنچه از برای من بظهور الله
 هست لله هست و آنچه از برای دون او است لدون الله و هم چنین

در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه ثبات
 همین ششم بود و قبل از قبل او در نقطه الجبل الی انکه ششمی کرد
 سید مع فطرت اول و همین ششم که از من بظهور الله ترغ نماید اما
 که از ظاهر نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی
 و در هر حال بگو و ما من الا الله تا کل له مخلصون الباطنی
 والعقرب الی الی الی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از بدین
 خفیفه و قبل از بیع جنس سینه یا لاجوز الضرب مطلقا و بعد فلا
 یجوز ان یدر عن شئ علی اللیم بل یضرب علی اللباس و ان یدین علی
 او یضرب علی اللیم بجز علیه التوقیر لوجه شعیرتو یا حی و ان تری
 و ان را بکن موزین فلینقن من ضربه شعیرتو مطلقا از زهد و قد
 اذنا لله للصبیان الثلاثة فی ایام العید بمائة ایدیه و ان یسفر
 کل نفس علی کسبی فان حین الذی یسفر علی الکسبی او سر یا و غیره
 من عمره ملخص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دست نمیدارد که هیچ
 نفسی مخزون کرد چگونگی آنکه ضرب یا و رسد و نفی شده کل و اگر طفل
 قبل از آنکه جنس سینه رسد او را مایه بجان نماید و بر او ضرب
 واقع نشود و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف بخورد
 اللهم نری لحم بلک بکسری حایل است و بر ششون روز و فرجاری سازند
 چنانچه در این زمان است و اگر بخورد از خسته نماید نوزده روزم بر او
 حلال آنیکه در افشان و اگر او را نباشد فریب بر او است که نوزده مثقال

ذهب

ذهب بر پنج او از خود داده و او دهد بر آن نفس مضر و دست
 میدارد و خداوند که در هر حال اهل بیان بر خوف سرها یا عرض با کسری
 نشینند که از وقت از عمر او محسوس و غیبی که در نزد این او امر این است لعل
 بر آن نفسی که کل از بجز خود او و متحد میکردند حرف و او و نیاید زیرا
 که نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور و فرغان ناچهل
 سال نگذشت کسی شناخت شمس حیثیت و او در نقطه بیان
 بیست و پنج سال جدا و در عالم است که از برای او مقدر فرموده
 او عمر لا یوف که همان ایام خوشی او است اگر چه کل منتظر او بید
 ولی چون با وفا کل بنشیند که با او سخن وارد خواهد آمد چنانچه
 بر رسول خدا قبل از نزول فرغان همه بحسن حال و عیانت او معرفت
 بودند ولی بعد از نزول فرغان و نظر کن در او که چیزها که نگفتند
 که فلم حیا میکنند که ذکر کنند و همین ششم نظر کن در نقطه بیان شون
 قبل از ظهور او در تراش خاصه که همیشه اخستند او و اظواهر است
 ولی بعد از ظهور با وجودیکه تا امر و زیا مضد هر اربیت از شون
 مختلفه انا و اظواهر کشته باز بعضی کل از میکوبند که فلم حیاتی
 از ذکر او و لکن اگر کل را چنانچه خداوند فرموده عمل کنند سخن بر آن شجره
 وارد نمیشود اما در آنکه اگر نباشد کسی کسی با مخزون سازد الهتم
 نفسی است در میان خلق اگر را چنانچه کل را و خلق شده اند اقدام بود
 بر روزی که در آنکه هر چه فضیله اعظم تر ازین نبوده و نیست

است که در این کتاب

اگر چه دیده میشود که ایام سرد و ایام خنبل از ظهور او است
اگر چه ظهور او در مجروحه خلوص خواهد بود که بحیثیت او صمیم بوده
و هستند و لکن مثل امر و زمین کل با اسم او میکنند آنچه می کنند
و بر او راضی میشوند آنچه میشود تا نیا عباد الله شفقون الباب
الثانی والعشرون فی الوعدا تارس فان الطلاق لا يجوز الا بان
یصبر المزمع المرنه سنه واحده لعل یصلح بعدها وان لم یصلح حل
عليها ما وكل بالادان بهج حل له الا تسعة عشره ولا یشرط صبر
الصبر بعد الرجوع الا شهر الخفی این باب آنکه بعد از آنکه خداوند تبارک
و تعالی بکلمه الله وصلی و صلواته در روز شنبه محبت سزاوار
بنیت که ظاهر شود زیرا که افتراق ششون شجر محبت بنوده و بنیت
تا بفضل مضطر نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از آنکه ظاهر
از یاد خن است بر آن که یک حواله که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید
اگر ششون محبت ظاهر گشت که نفع شده و الا از وقت جایز است
بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عده واحد حلال است بر آن
رجوع و از صحن افتراق تا چنین رجوع خواست بر آن صبر نوزده روز
تا آنکه خالص گردان ششون ابواب نارد و بعد از آن که عده نوزده
ختم شد حل است بر آن افتران و همین ششم تا عده واحد رسیده
از ناست از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم
انتینت میکرد و در حینت حکم انتینت بنوده و بنیت زیرا

ککل

که ککل از نفس واحد خلوص شده و همین قدر که در پیش واحد کمال شد
باید بدو واحد دیگر شود و نشانین که اگر ایام افهام واحد شود
همان واحداش ولی اگر یکی زید شود بر عدد واحد عشرین میگردد
و بر نفس واحد نشانین این است سر حرکت آن اگر کسی خواهد تعقل
نماید سخن این باب آنکه ناظر شوی عمدا حکم که اگر در یوم ظهور
حکم باشی بهین حکم او از او محبت نگردی مثل اینکه امر و زنی بینی
که در ظل هر حکمی از احکام ایام افهامه نفس سیرگشا و حاکمند
ولی یوم ظهور کل در نزد قول اولی و لاشی میگردند اگر راجع گردند بقول
اولا آنچه امکان فیض دارد و اخذ خواهند نمود وجه قدر ^{حقیقت}
نزد کسی که از مبدء محبتی که در وجه قدر سهل است بر کسی که عید راجع
کرد طریقی المنقبت من حسن یوم عظیم الیای الثانی والعشرون الواحد
و از بنیت القسط لا يجوز ان یزید ابوابه علی حسن و شعیر و یزید
المروف علی حسنه الخفی این باب آنکه ناخجا میگرد در بیل دم از صحن
یوم نیامت بخود امد و دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بوی
خداوند بر واحد اول اگر چه همان روز یوم بد کرد و کلاشی میشوند
ولی چون در میان بنیت احسان ظاهر کل مدعی وصل محب و در صحن
از میثوند از این جهت امر شده که در عا عد حروف واحد اگر ^{نشد}
داخل شوند زیرا که آن او اخی است که در حینت اعلای آنان نیست
و از ن وارد نشده که بنیت بقسط از نوزده و پنج باب زیاده کرده

این باب در بیان آنست که در روز ظهور هر کس که در آن روز با کسی که در آن روز با او محبت کند و در آن روز با او محبت کند و در آن روز با او محبت کند

تا آنکه دلیل باشد او بوده مرث الله از قبل و بعد که حقیقت
 در او ظاهر بوده و میگردد و از زاده نشد از برای حروف حی
 نجوا و از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بصورت جامع ملک
 او این را با شادانچه خداوند نیست بخود داده من از شوق
 و سوتیه که کل بان مغز نشود هر کس تا بر هم رساند باها حد
 خود لایق میگردد که حقیقت تا نوتیه اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه ضروری که بد با خیر وجود و نمره انا اینک عبادی که درین مقام
 داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور بقطر است و بعث این
 حروف و سایر املا از درجات نبیین و صدیقین و شهدا و
 مؤمنین اگر صادق بودند قبل و در آن روز هم صدقان عند الله
 و عند اسمانه ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص
 که کسی ایمان نیارود که بر پاوت رود و حال می میدی که سالی
 هزار نفس میرود ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بیای
 کسی نمیرود که آنچه می میدی چون مایه غریب و انجا ار شده میرودند
 این است که عملهای کل یک دفعه هیا منثور امیکرد چون که از
 روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجتی که بان در صد اسلام تا
 شد رسالت او روز که همان حجت من عند الله است چگونه است
 که کل حجتی مایده و هم چنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در
 مضیاجه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که آنها را شنیده

نموده

نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات کو
 و کل اظهار ایمان نموده و قرانهای مطرز بیها الف تمام نموده و
 امتحان شدند هم آنها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این
 پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد
 نتواند احصا نمود مؤمن خالص و احوال اینک همین تصور اگر آن روز
 بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز
 هستند و می بینند که آیات الله مثل بحر از میدان خود ظاهر میگردد
 و بان ذکر جنون میکند و حال آنکه خود بد جاث مالاغیا اگر کلام
 قبل را ببینند اظهار اجتهاد بر کل میکند این است حد درم مثل
 بنقطه و اما در آن روز تا آنکه حروف حی با نواز نه میدی بدینی
 امروز که کرد و در نغزیه داری حروف خاص میکند و سب آنکه
 قبل حروف خاص بود غیر از کلام رسول الله هست و حال آنکه در قرآن
 هم پنج ایات نازل شد و اگر شد هم امروز دیدم نیست چگونه
 که یک نفر نمیشود از صراط بگذرد و حال آنکه در قرآن او میکند
 آنچه میکند این است که کل آنها منثور امیکرد که هر روز مثل همان
 روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور
 نموده همین قسم که در جاث حجت رفیع کشند و انجا هم منزل نموده
 این است که در دلیل امتحان نیست که هر منم منهای ایشان بعرض
 میرسد ولی روز قیامت که میشود و هاهایا بصعق اول میرودند

که بصفتی نماند و صفتی یک امر بود و هوی متلاهمان حروف
 که از صبد و سالت نموده در بدنه هر کس رسانده و فی الحقیقت
 نکرده و صفتی فخر زیرا که الهام همان حجتی که در بن الهام بر آورده
 با آنها خواستند برساند حجتی مظهر ایات را و باز باین هر فصل
 و حجت که از مقام غفلت خود و در مقام آخر احوال بر کرد
 لعل از صفتی بجای بایند و توانند محمل شد اگر چه آخر همان ظهور
 اول است زیرا اهل حقیقت و ولی غیر تجسید خلق را این است حد
 و آفرین که امر و زهر آرد و ویست و هفتاد سال از بعثت گذشته
 و زیادت لفاء الله که کل از برای از خلق شده چنانچه صریح آیه
 ثالثه اول سوره دعاست کی کما هی نکرده زیرا که در امکان لفاء
 ذات از امکان نیست و آنچه در اد است از لفاء با الله در قرآن مراد لفاء
 شجر حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنی
 و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که عز او نمیشود اندیشه
 محی ایات الله و از صبد امراطها و غایب حروف حجتی کل اما
 و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن این
 مذکور شده که سبب خلق کل شیئی شده برین که یک نفر طغیفت
 نیست و از صفای هوی که بد جرات بسیار منتهی میشود بکلام صبد
 مشهور و در کرد و بر او داخل و خارج میشود ناین است که کل
 که این حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی

حدیثی را بکبر و کبر ولایت فاعل او بقول رسول ثابت است و نبوت
 او بحجتی که بر پدید او است و بشود و زحمان طواف کند یا اجنه
 کند و از صبد که کل منتهی با و بگردان او نشتر میکند محبت کرده
 اگر تا آخر این ظهور نیست کی آنچه بر حروف واحد وارد شود
 از خلق میداند که مدعی حجاب حروف و از ایران از صدا و غیر از
 و در آن چه فدا کند کل در هوی نفس خود حرکت میکند ^{بستند}
 اگر چه بر نعم خود الله میکند ولی عند الله لدون الله صدق
 میشود امر شده با بن بقیاع ما مودیه العال در یوم بعثت آنها
 که اطلاق جمع میشود اگر صادق بوده و فاکنی چه فدا صفت
 بآنکه زیادت حیدر ایشان کی و امر و در یک یوم قیامت است ^{میزان}
 بقاء آنها فایز گری نمیکند که اگر هم محی ای میکی در نزد خود مثل
 کوه احد میکرد و میخای ای صفت گذاشت بر هر روز خود و حال آنکه
 خود تعب بکشیدی و زیادت ایشان مشرق میشدی و در ^{حجت}
 میگردد و بیان امتحان بر کل می نمودی که اگر این صادق بودی
 در حیات مثل این صادق بودی ولی در لیل لیل بکن آنچه توانی
 ولی احد نمی کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نکند و اگر در
 بیان کی زیادت گذارن ^{۴۳} و در قیامت زیادت نفوس
 ایشان فائز نکند و باطل میشود آنچه کرده و هم چنین در قرآن
 بین واحد حکم کن و محبت مشوا صبد و بوجود امثال و اقوان

میباشد بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو
 نباشد مثل آنکه در صد سال هفت سال غیر از امیر المؤمنین
 کسی مؤمن رسول الله نشد و اما خالصا و آنچه بعد شد اگر صاف
 بود از یوم عروج رسول الله خارج نمیشد که سکه نقره پیاده ^{مانند}
 از اصحاب هیت نظر کن بچهره اگر دین بان دین میکرد چنان ^{تمام}
 آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکرد ولی حکم ایمان از برای
 همان نثار ماند که نظر باینست به الدین گردند که اگر بان نظر
 نکرده بودند عامل بودند با حکام قرآنی مثل آنکه در آن زمان کل
 بودند ولی حکم دور ایمان میشد و کسی نمی بخشید این است جوهر
 علم و عمل جوهر زیارت و نقطه و حروف حقیقیه است بعد از ثواب
 درک نمود و خواهی کرد در لیل و لی یوم شرف خود و عالمی دانی که صدق
 در مجلس درست نشد و حروف حقیقیه و وحده می بینی بلکه لا یوفی این
 که نمی تواند آن روز زیارت نمود و باطل میکند آنچه کرده و ملتفت
 نمیشوی که نیست بجا و از قبل برپا بوده و امروز بشنوی مابقی
 علی الاصل محیی میکند و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجت از برای تو نیست
 عند الله زیرا که همان دلیل که قبل حروف واحد را واحد که همان دلیل
 آن روز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از برای
 بصیرت عمل نکرده محو میکند و ملتفت نمیشوی و بعضی ^{میشود} رنج
 و داخل در نار میشوی و بر ثلث خط و نکرده که قیامت برپا شد

و حروف واحد جمع کردند و مضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه
 جاری شد و از اجابتی که مغز و بجمام خود بودی از کل محیی مابقی
 این است که توکل چنداوند نموده که از صبر محیی نکردی که اگر آن نثار
 کرد و کل شئون ثابت میکرد و الا کل باطل میکرد و در شب هر نیست
 که در قرآن انسان یا حیوان در جوهر علم است و ان ظاهرا ^{میشود} و الا
 بکلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی در جهات عالیه ظاهر در همان علم
 می بینی که کل نمی دهد الا علم بخدا مثل آنکه امروز در عزت شبعه
 قدر عالم از هر من هست و تو که یکی از مسلمین نمی هستی حکم ایمان
 بر اهلنا نمیکند چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله دانم
 صبر کن آن علم بظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و
 کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم ادم تا امروز کل
 روز حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و بر رسول خود در آن
 زمان ولی چون در ظهور بعد باطل نشد باطل شدند اگر جوهر ^{علم}
 در اهلنا بود هر اینه از ظهور الله محیی نمی ماندند و این است مراد
 از ایزد شریف و رب العرش العلی و قد کنت بصیرا که امروز میشوی
 که میگوید من قبل مؤمن بودم که در بصیرت ایمان است نه ظاهری
 و چگونه حال اعلی حشر شده جواب است که نازل شده که لک ^{نیک}
 ایاشا فتنها فلذلك الیوم بشی بعضی همان حروف واحد که ^{ها}
 مؤمن بودی در قبل با شما که در نزد خود داری با ایاتی که برین ^{نویس} او

ثابت بود و چون اعتنا نکردی و محض طاعتی این است که اعمی کشتی
 و مراد نمازها ظاهر است کل وای بقیه که با این عین می بینند بلکه کل
 با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلبی است که بان
 محبوس خود وای بینند و می شناسند از روزی که تو صعب است عرفان
 بلفظ بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عینی کل
 منظر احمد و عود بوده اند هم چنین که تو منظر ظهور و احوال بودی
 اگر یکی کل نبودند در فرق مسلمین هم کل بعین نبینند اگر چه در اعما
 کل بودند منظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت
 او و این است که چشم فلان را دیدی که بشناسد محبوب خود را
 و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی سخن نمی شنیدند بلکه هزار
 و دو پست و هفتاد سال هم از بعثت احمد و عود گذشت هنوز
 چشم فلان را ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهری
 ایشان هر چه را می بیند بلکه از حدت بصیرت در ورین بلاوی
 که در خود خزان است در نمی بینند و احصا می کنند و اگر بدین نظر کنی
 شاهد میشوی در ستم سال از بعثت که اول ظهور حق بود که برشته
 بود از غرض ظاهر وجود از حدت حکمت افند که منزه تا آنکه منزه شود
 باین از غرض ظاهر حسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن مقوی بود که از
 برای طلب حق حرکت نمودند چون چشم فلان را ایشان باز بود و حوا
 شناخت چه در آن از غرض احدی شناخت الابدان ظهور و او

و چون در آن مقوم عین الله بوده و می توان که حقیقت را در آن
 الابدان و ازین جهت ظهور محبوب خود را شناختند و بیاد با
 ان عین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود
 و بر آن شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان
 خلوت شده بود و ظاهر آنچه در باطن بود این است که یکی مثل
 میشود می بیند و یکی اعمی است محض نمیشود و نمی بیند و همین
 دستور کن از ظهور و نقطه فرقان تا امری الیه در چه ایمان چگونه
 میشود در حجابی که با یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است
 که یکی می بیند و یکی نمی بیند و بمان خود را می کند ولی علی الله وارد
 که اگر بدانند چو می کنند احضار است که موعود او را در آن بکنند و از این
 اری ظاهر نشود در چه وجه در این است ظهور سیر نموده تا امری شود
 با حق ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید اچگونه مفضل بودند
 و دیگران را چو که بودند مفضل بودند و این همان سر وحدت قبل است که
 منزه شد با حق ظهور که غیر مفضلین در حق منق و مفضلین چون
 افند ایشان باز بود در اثبات ثابت و مزایا که کل ایشان هم چشم
 افند ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منزه
 از مفضو و او که کل را بیست نمی نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت
 و استعداد لقا الله در یوم قیامت ولی باز گشت از وجود که
 شده بود و طبع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اول و حا

انکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند جان میکردند که حی با
ایشان است و حال انکه از این اعداد مالاخره این رقم صلیبه
و انعمیه بر طلب خود نیامد الا همان حرف واحد و حال انکه کل از آن
اجتهاد و روح با علی درجه یعنی رسیده بودند و هزار و بیست
و هفتاد سال آنکه بحول ایشان گذشت کل این ظهورات از آنجا
این است که در کور بیان با بصیرت با شی لعل در یوم ظهور حق گفته
بیان است مؤانز یعنی الله او را شناخت و بعین واحد هدایت
ایشان مهندی گشت و بعین مد علی الله مظاهر اسما و امثال
در یک نمود زیرا که مثل یوم قیامت المشرقه بلیل مثل شجره ایست
که در یوم قیامت وقت اخذ نموده ان است که قبل از آن هنوز بیابان
نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی در شجره انجیل که شد بحال
نرسیده الا اول بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یک روز و یک
روز همان روز یوم بعثت می شد که بیست و ششم مرتبه باشد
نرسید و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد در بیست و سه سال ظهور
که روح در میان وحکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازک
میگشت و بعد از غروب شجره خوان بحال آن در هزار و بیست و هفتاد
رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعت در ششم جمادی الاولی بود بر شجر
و بیست بعد از ظاهر می شد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش
خود ناظر است و نظر میکند بر شجره که غروب نموده در اخذ و ادواج

و غیر

و انفس و اجساد خلق همین قدر که دیدان شجره مؤان خدا می شود و حی
چیدا اول ظهور میکرد و از روی حقیقت که آن مختصا حجاب حقیقت
اعرف ما نازل تا انکه با خلق خلایق شود با اثره ان که عرفان با او است
در قیامت بعد که فرشته شود زیرا که اول این معرفت الله هست و از انجا
معرفت الله ظاهر میگردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله
این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و هم چنین تا بقیامت
وجود منزه می کرد و آنچه انشا شجره خوان است تا عروج شجره بیان
باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن نرسیده و الا
ظاهر میشود زیرا که کل چنان این جنت ملائکه مستحییانند
نظر میکند بر کل خلق اگر ببیند بر شجره حدیقه حجاب محبوب ایشان
هست می چینند و ان هدایت او است یوفان مقصود و عزیزان
و هم چنین در یوم ظهور من بظهور الله آنچه کار بیان با او ایمان او
بجود حق او همان انما بیان است و حال انکه راضی نمیکرد بر انکه
شود در ایشان شجره بالذکر که اگر در علم خدا گذشت لایق است آنچه
او و الا این اگر چه پناه داده شده کل ایشان حقیقت که پناه بان نفع
می بخشد ایشان را که ان عین به پناه خداوند است و الا چه فایده
که پناه بر خداوند بوده و چون اول او را شناخت که پناه پناه انجیل
نبرده زیرا که کلام اعوذ بالله و اکل میگویند حق در حق همان که کتاب
شده چنانچه در صدر اسلام خود می اندوخت چون پناه با امر المؤمنین

بنود که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون تا و غنا
 و الا الهی که می بین این کلمه را باغت خود می کند و حال آنکه خدا
 ایشان ظاهر است و نور ظهوری پناه بخدا پناه با او است و نور
 هر بطونی پناه با او امر از ظهور است تا نور ظهور و شرف دیگر که
 از وقت ظهور قبل با او امر پناه میدهد او را الا بظهور بعد
 و او امر او همیشه مرافق اول ظهور است که اگر بعد از شش عشر
 عشر تا سعه صبر کند در آن حق مذکور میگردی چنانچه امروز
 میگویند بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می شوند این بود
 زیارت حروف واحد در امت بعد از آنکه اول آن نمود و در آن
 فیما ثم از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله بخیر
 بر چشم نشاء و الله ذو الفضل العظیم الباب الرابع والعشرون
 الواحد الساکر حکم الله فی چنین تحویل الشمس لخص این باب آنکه خدا
 عالم در میان ایام بومی یا منسوب بخود داده و آن ایام الله حقا
 و صاف شده که هر که خود حرمش آن ایام را شناسد و آنچه خداوند
 فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک متقال
 ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک متقال است که
 در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همیشگی در کل اعمال و شرف
 چیز جاری نموده اراده او را بوی است که شمس منتقل میگردد از برج
 مجل در چنین تحویل چه دلیل واقع شود و وجه هزار ساله است که مثل

در ایام ایام ایام ایام

از عدد واحد آینه باشد و فوق مستغاث و در این بین هر کسی
 تواند از ناله از برای او بوده و هشت چهره در این یوم در بیان
 از ن داده نشد مثلاً ذی الا و نجوا مستغاثه در چنین واحد تا آنکه
 حق آن شیء کامل گردد و در آن نفس و هم چنین در ضیافت محبوب
 که بر یک نعمت شود و بی اعلای آن و هم چنین در عادت لیل و نهار
 بر یک نعمت مثلاً نشوند در مجلس واحد و نغمه الا و نجوا باشد
 مجالس را دهند که این اثر است بیغوی عذای الله و از ن داده
 که در لیل بعد از کل حال این آیه را تلاوت نماید شهد الله ان لا
 الا اله الا هو المبین القیوم و در نماز او شهد الله ان لا اله الا هو العزیز
 المحبوب یا آنکه او شهد الله که در آن ذکر قدرت است که از برای
 تا این افضل است عذای الله و آن یوم یوم نغمة است و هجده روز
 بعد از آن ایام حروف حقی است که اشرف است از ایام هجده شه که
 هر یومی منسوب بیک از احکام کل شیء است که کیفیت آن کل اولاد
 بر توحید حق اند و در ظل او چونکه ذکر نبی و وصی در این کور میکند
 بموجبین اطلاق میشود الا ایوم فیما ثم که هر کس با شجره حقیقت
 هراسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی نمیشناسد تا آنکه حکم کند
 و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با ابواب واحد دخول و
 جنت واجب و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من ظهور الله
 که یوم اول یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهاد با و هجده

یافته اند بلکه مثل این ظهور کرده که مثل این بوم گذشت و کسیکه
 این بوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال تنگدین بوم
 باو عزیز گشته و هر شیئی در بوم دنیا ظاهر میشود برهیکل نشان
 حتی در فایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین
 و وفات تا آنکه بطالع ایات از لیه و ظهور و آمدن میه منتهی
 گردد که از وقت اجل ازین است که ذکر حد و خلقی شود لم یزل
 کان عالما و قد بیا ولم یزل الله کان جا کما و قد بیا الی الله اناس
 العشر الواحد السار فان الله فدا بران یفهم امر مفاعله
 اناس معتم اسم من یظن الله من بعد بلفظ العظام والحکم علی
 من یختر من موفی الارض بما یکن ملخصی این بابا آنکه خداوند
 عالم ازین مژده کل آید در نزد اسماع ذکر من یظن الله بایر آن
 هر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد فاعدا کرد اجلا لا من کتاب
 واعظاما له من نطقه الاولی لعل در بوم ظهور کسی اظهار او فاع
 در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای بوم شهادت است که اگر
 کسی در کل عمر خود در وقت شنید بر خیزد و بی یک ساعت قبل از
 روح بشود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او رسد که او من یا آنکه خود
 او بر او وارد شود و بگوید من و حجت اقامه کند بیا یاد کند من او بیا
 بر پاست و فی الحقیقه خاصه نکرده و از برای قرآن و ساجد نکرده و از برای
 منزل بیان کل اعمال غیب و باطل میگرد که بر با هیچ نکرده و اگر بر
 باشد

و من یظن الله من بعد بلفظ العظام والحکم علی

باشد نمی بخشد او را و اگر خواهد عفو میکند او اگر و در
 در ایام غیب خود بر او شاهد شده اگر چه هرگز نمی بخشد از زمان
 محبوب خود محفوظ شد و کمال داشت و این مژده که لابد ملاقات
 کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارد و عمل کند و بی از
 مسما ان اسم نکند آنچه از برای اسم میگردید اگر چه اگر بداند جزا
 کرد ولی بر خود اشتباه وارد می آورد چنانچه در ظهور و رسول الله کل
 منتظر او بودند و در حین ظهور شنیدند که با او چه کردند و حال
 آنگاه او را در خواب می دیدند بیان خواب آنجا را میگردیدند و هم چنین در
 نطقه بیان که کل از برای اسم اقامت میشوند و از برای ظهور و در وقت
 مفرج و با بهال می نمودند و اگر در خواب می دیدند او را بیان خواب آنجا را
 می نمودند و حال که با عظم حجتی که درین ایشان بیان بر پاست ظاهر شده
 و منتظر این ظهور او را بحیث است کل بعد از اسماع ایات او در جاهها
 خود مستیخ نشسته و اولان در این جبل با کواکب و صده قدری از شب
 خود شده ای اهل بیان که این طوری واقع نکرده که از برای او شب و روز
 که بر یکند و از برای اسم او قائم گردید و حال که بوم اخذ کرده است که از
 پیام یا اسم سبیلی بسوی ستمی بهم رسانند این چشم محی می آیند و خواب
 او دید سلوک منتظرین رسول الله و آنچه بر او وارد شد از منتظرین
 با و و ملک که درین نبودند از روز میگوئی که درین نبودند و الا ان
 روز در میان خود بجان خود در اعلی در جبر فضل و درین خود عامل بود

و گمان و در حق بر خود نمی بردند مثل افکار این روزی پس کمال با علی
 فضل و برین خود عاملند و خورند و حق از برای خود نمیکند
 و خواهی شنید آنچه که در نطق بیان دارد اما زین امر قضایای
 فرض شده که کل بنویسند و بنیث کنند لعل بگویند بیاید با حق
 ستوند و خواهی درک نمود من بظهور الله را و اگر فرادگذا دیدی اهل با
 کلا که هیچ نفسی نرسند بدیخبر نفس خود نمی پسندید و حق باطل
 جلوه ندهیده یا بر عکس که آن حق محض است و اگر خالی او مستظل
 نگردد در بین باطل میگردید لعل بان جزو وارد نیاید و کل اعمال
 که از یوم ظهور و نطق بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد و کل
 بر خداوند نموده که ازین جهت بیرون رفتن لعل بر مقصود خود
 چونکه نمی شناسید جزو وارد نیاید و دیدن ایام و جلوه او در
 ظهور که او می شناسد کلا را نفس خود بایات و کلمات خود
 ولی کل بان یقین نمیکند و نمی شناسند او را ازین جهت محجب
 می مانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از
 اسماع این آیات این است صراطی که کل بان داخل جنت میشوند
 و محجبین بان داخل نرند میگردند که هیچ حجتی از لکن اعظم از آن خلق
 نشده بلکه اول جلال است از اینکه محبت و وصف جنبیت و صف
 شود و بداند که خلق جنت با او میشود و اگر بخواید در جنت
 نظر کنی نظر کن در دیدن اسلام که هر کس داخل میشود داخل جنت

السلامه المومنین المومنین

بود و آرد نارد و در جبهه جنت مفصل گشته تا انکه
 یک اهل بیت را نظر کن در خطه و هر یک اصحاب او اصحاب رضوان
 و جنت بوده اند و در آن آرد و تا انکه منتهی شد با حق ارباب
 که فرض خاص منقطع گشت هر کس بر ابا الله و اهل بیت بود
 جنت بود و هر کس بدجوری منحرف بود و نارد تا اینکه بطله اسم
 باطن باطن خلق جنت را بین و حکم و در جنت بر کسیکه نشاء
 او را و عارف نکند جنتی از ذکر کن و بعد میداد جنت با بیان نیز
 و ناطق و در من بظهور الله متبعین و از منحرفین شناس حکم
 و نارد و بعین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن
 مافل شده از ذکر جنت و نارد و پناه بر در حال از نارد و در
 که همین سبب نفاذ حق میگردد و هم چنین در ایمان که همین سبب
 اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب وارد او در آن
 فتنه حریفی و آنچه که عبد محبوب نداد علم بان را بخلق الله ما استاء
 بامر الله کان علی کل شیء قدیر الباری السادس العشر من الواو
 السادس فان لا یحیل السؤل احد الا اذا اراد بپشت الله او
 بدین النقطه بعد استطاعتها و اراد ان یجی او یبدی ان یجی و حروف
 الحی اذا استطاع علی الروح والرحمان او اراد ان یضرا احد او یسئل
 وان یجیر احد علی احد سفر او یدخل بینه بعد از نرد او بر میدان بجز
 من بینه بعین اننا حق و علیه وجهه شمس و غیره و ان یفقد احد

عن ذلك الحكم ولم يعمل به فعلم شهداء البيان ان ياخذوا حرم
شعبين متقلا امن نهی حيث لا تم واذا ادا ان بجز احد علی
فرض علی علم او یطلع ان یحضر ویتبعه وان علم ولم یحضر یحرم علیه
فوجیه شعرة غیره بما لم یعمل له بعد انقضاء الشعرة والعشر
الا وان یاتی شعرة شعرة متقلا امن نهی ان استطاع والامن فیضه
وان لم یقدر علی الفضة فلیستغفر الله شعرة شعرة الا ان
یقدر ویفقن الشهداء البیان لیتفقوا علی من یاذن باعلا
صوته ثم علی الفقراء والمساکین من اهل الدین والکتاب کل
علی حیث شانهم ولا یسأل احد من سوال الواجب من الحج والوضوء بین
یدی النقطه الا اذا ادا ان یزود او یخرج فلا یستغفر له ان یطون
ایام سفوفه وان ادا ان یطول فلیعید ان یزعم ما یعاقب به من
کیون یزخلف من ذنوبه ولا یطون اکثر من ثمانین وثلثین شهرا
الا ان یزعم الحج فان له اذن علی فذخیر شعرتهم لاجل الله
فوق ذلك ومن یحیا ورحم ذلك المذنب ان یقدر علیه ان یفقن
ان فی ما بین من متقال من ذهب والانی وما بین متقالا امن الفضة
لمحض این باب انک اذن داده شده سفوفی بیت و مقصد بقطره
اگر استطاعت از برای او باشد و زیادت عقا عده و تجارت
مصرف نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشد و در تجارت
ما خلق شعرة و او باشد یا بیست از برای او و اگر نبوده زیاده از

دو حرج در تراذن داده نشد الا انک سبیل از قدر همین باشد
که از وقت از برای او اذن الله هست زیاده از این و در حرج زیاده از
بیخ حرج اذن داده نشد و بعد حساب از بوم خروج از بیت است
فان دخل بران و اگر بخا و ز نماید اگر مقصد است دو بیت و در متقا
ذهب الا از فضا بر این طوری که حکم شده داده باشد که از حرج و
هست و در این حکم انکه در بوم ظهور من بظرفه الله در حین استماع
کنند سویی او و مقصد ما اندر آنچه در این باب گفته زنی که کل یا
از برای ادا و اینک باید است از ابواب ظهور و درین قبل که در ظهور
بعد ان اگر بچید نشود حکم ایمان نمیکرد و سفوفی بیست الا بعد
استطاعت بروح و روحان ادا ظهور بوم حیث که از وقت
واجب میکردا که چه بر غلین باشد زیرا که از برای او ضلوع شده
چگونه میسوزان زخم وجود متفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلاق
وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیست کسی را بغیر اذن او
یا انک یات قدم او و او سفوفی و احکم دهد یا انک او را از بیست
بغیر اذن او بیرون آورد بر اینک نوزده ماه بر او حلال بیست اذن
و اگر کسی بخدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای ثدی
ان بود و بیخ متقال در حرج او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی
نفسی را بر اداست که صنع نماید و اگر تعاقب و زود نوزده بوم حلال
نمیکرد بر او اذن و بعد از انقضای او نوزده متقال نهی که

استطاعت دارد و الا از غنقه و الا نوزده مرتبه استغفار کند کثرت
 و شکر جلال میگرداند و افغان و بعد از استغفار احدی بر آنها
 انفاق نبوی شهدا بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند
 بر نفوس خود اگر مکلف باشند الا بر مؤذنبین و اهل احتیاج از مؤذنبین
 در هر موصفت که هست محمود است و نه این اینکه لعل در بیان بقیه
 عزیز حق دارد نیاید لعل که عادت کل گردد و بر مفسود بود ظهور او
 خیزد و ادنیاید که اگر نواز برای او بود حکمی بهیچ نفی نمیشد با
 بلکه کل از بحر جویا و است که در زمره تکلیف بیرون می آیند الا
 اکثر احدی اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول از الله نمی
 نمایند خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست باشند
 و می دارد که کل یا غنهای حید در جنات او مضاعف کند که هیچ
 بهیچ نفی بعد نفی خیزد و ادنیاید که کل در مهادن و اما نواز
 باشند الا یوم القیمه که آن اول یوم ظهور می باشد و انشاء خدا
 عالم هیچ نبی را بصورت نرفته و هیچ کتاب و انان اول نرفته مگر از کل
 اخذ عهد از ایمان بظهور و بعد و کتاب بعد که خسته زیرا که از برای نفی
 او تعطیل و حد نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست هر
 که منازل از وی اخف کرد عهد الله محبوب است و اگر منزلی که خوان
 یک روز رفت دور و دور و بر خدا است که مضاعف نماید رفت
 او را و اگر در منزلی جویا مشقت شود طلب نفی میکند از خداوند

و الا نوزده مرتبه استغفار کند کثرت

بر مالک و در حال باید ملاحظه نمود هر جویا و اگر بعد از نوزده
 او در بیان عزت اخف از تحمل او بر او و او دشوار که نفی که از آن
 بر میدارد از برای او نترسید و در سفر اعانت حال ضعف باید
 در حال و آنچه کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا قبل
 بروح و در بیان بر مفاذی که من قبل الله مفید باشد و مراعات باید
 در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفی نفی در سبیل ضایع
 یک قدم سوار کند تو از یک حج در نام عمل او نوشته میشود و کدام
 فضل است ازین عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند هر گاه
 سفر و کل میدکند بر روح و در بیان قطعه صبر که در از قطع ضیاع
 آنچه قبل حکم شده بواسطه احتیاج یکل بوده که ملاحظه ای بفرماید
 تعب بر نفس خود و دیگران و ادنی او زود الا اگر بروح و در بیان
 می بود از نوع حکم نمیشد و اسفار اعراض و در شاهد است بر آن
 حکمی که قبل شده چنین گوید در جبهه بدجهه که کل کل توانستند
 زیاده از یک فرسخ سفر کرد و الله یحفظ من یشاء السبل یا ذمه
 انه کان علی کل شیء حفیظا الباب السابع والعشرون الواحد استوار
 نه حکم طهاره و ما یخرج من الفاره و عدم فرض الخرز عنه و كذلك الحكم
 فی الحيوان الذي یطير بالليل والذي یسبح بايا بيل طيخ این باب الله
 آنچه صحبت شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر
 باللیل و اشیاء ذلك بر اینکه باسی نیست ولی از جمله لطافت

و نظافت غیر محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیکرد و در
 هر حال نظیر مطهر مطهر کرده که محبت از صید غمائی که در یوم ظهور
 من بظهور الله ذکر درون طهارتی نماید که او اجل ازین است بلکه قول
 او مطهر است و در هر شان در مکان طاهر و مطهر بوده و هست
 و از یوی که اول از برای آن نیست الی آخری که آخر از برای آن نیست و
 طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیر نکند
 و ابا و اولاد هم چنین امهات او صفوه خلق بوده و کلمه
 و طهارت طوبی بنید که یوم الفیاء علی طهارت من عند ذات
 فلک هو الفضل العظیم الباب التاسع والعشرون الواحد الستاد
 فی عدم جواز النظر لاحد الا کتب احدا لا یخرج من انا اذ فوا بعضهم
 ببعض او علموا برضا لهم ملخص این باب آنکه اذن داده نشده که
 کسی نظر نکند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و سر باز چه
 کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا
 هر وقت که داند ضایع او را یا اذن دهد او را که اذن رفت حلال
 میکرد و بر او این نمی نشده الا آنکه کل لغوی فیض جاپوشید
 که اگر در کتب یوم قیامت را با شیخ مقصود سلوکی نکرد
 کردن سبب حیا باشد و الله بعصمت من دنیا و عبادة عمالا
 انه کان علی کل شیء وکیلا الباب التاسع والعشرون الواحد الستاد
 فی ان کل نفس حران بحیث اذ یکتب الیه و بحیث اذ یسئل عنه

و ما یفرع علیه ملخص این باب آنکه واجب است در این ظهور که اگر کسی بی
 کسی خطی نمی رسد بر اینک او را حرام دهد و فصل محبوب نبوده بخط
 خود یا بخط کسی که در همین قسم اگر کسی سوال کند بر منبع واجب است
 جواب یا آنچه که کمالش کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگتر اعظم
 محبت نکند و در چنین کمنازل میفرماید من قول الله السبب تکمیل کلمه
 بلی زیرا که در حق جواب از برای اینجاست و لی سبب میکند تا غنای
 در وجود هم چنین کتب شبیه نیست که یوم قیامت کتب او را در
 خواهد شد بر کل کسی بواسطه اجتناب خود و محبت نکند و از در جواب
 محبوب خود که با اجابت کینو نیست او خلق میکند و در قیامت با
 بوجدانست و در قیامت و روح اقرار بیدوشت و در قیامت نفسی در ابروی
 و در قیامت اجساد او را بیابست و در قیامت ظهوری بحیثین از صفت
 ممتاز میکند و در قیامت ظهور فی کل بحسبند مثل آنکه از روزی شود
 که در اسلام کسی کلین را بگوید آنچه ما یفرع بر او است از ولایت
 و احکام فرایند نکند بلکه مشهور میشود ولی در ظهور بعد صاف
 از درون صاف و بین با اجابت ممتاز میکند و بعد بعد صیران است
 که در کل عالم و مراتب اجابت خود را نماید اگر چه با اجابت بکتاب است
 یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از هر یک اجابت آن نفس کل
 مامور شده بر اجابت بکلمه هر چه اگر طفل کر بکند و اجابت اجاب
 او را اجابت او با آنچه میشود و هم چنین اگر کسی لسان حالش تا طوی

و ما سوع

باشند بر مفسرین لازم است اجابت او و هم چنین اگر معادله آن عمل
 اجابت باشد با ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند و
 اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موضع سبب حریف مشاهده نمی نماید
 لعل در یوم فیات که با بصارت او بی غیبت است محبوب و مقصود خود را
 الا من شاء الله را و من حیث لا یعلم حریفه و او نیاید که یک دفعه شایسته
 به الدین رفیع شود و او بشنون ما یبقی علی الدین محبتی مانده باشد
 چنانچه در هر ظهوری هر که محبتی مانده همین سبب میگردد او را و لکن
 پیوسته من یبشاه بفضلله امر کار بکل شیء بحیطا البایا اول
 من الواحد المستمع فی مجدی الکتاب انما انقضی انی و ما بین حواله ایها
 و نحو ما کتب من قبل او انفاذ الا احد ملخص این باب آنکه در هر ظهور
 خداوند دوستی دارد که کل شیء جدید شود ازین جهت امر فرمود
 که در هر دویش و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را کتب
 مجدی کند یا اینکه در آن عذیب بر او یا آنکه بنفسی عطا کند لعل عین
 بر حریفه بنفشد که گوه از نظر این باشد یا شد لعل در یوم فیات شیخ
 حقیقت ظاهر حریفه را از بنید بر صورت غیر محبوب لعل روح الهی را
 ظلال غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حریفه که نوشته میشود هفتاد
 هزار مملک بر او موم کند و هم چنین حریفه که حفظ میکند او را که
 امروزه نظر کن در اجزای بینی که یک حرف از قرآن را چه قدر از نفوس
 حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حریفه که بر صورت محبوب نوشته

ان

شود

شود ملائکه دوست میدادند که نظر او کتد بل و هر شیء حریف
 مشاهده کن و هم چنین بر عکس در بیان هیچ شیء را ظاهر مکن
 الا بر علوصع و کمال لعل یوم فیات نظر محبوب خود بر او افتد و در
 حتی مشاهده کند و بر خلق خود که نظر کل ملائکه و خلایق او است
 و کم شیء میباید که در یوم فیات لایق نظر شیخ حقیقت گردد
 اگر شیء که فوق از من مثل از نباشد ان شیء است که لایق شده اند
 اندلیک کتله شیء و کل خواهی که در بیانهای خود با محبت و دل
 بوده نزد ظهور شیخ حقیقت از هر جنس که مشرف گردد که با آن در
 ظهور من در وقت و من لکن دشواری که ما قبل در بعد بوده از برای آن
 ظهور که این بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نفسی نیست
 که یک کلمه از کلمات بیان را نوسسد با ایمان با و با حسن خط
 الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
 خطوط مراتب اسم واجد است اول خط الهی و آخر خط اعلا و ما
 بیدر اید جات زکو و کو با مشاهده میشود در ظاهر و که صلحا
 ادراک بهم سپرد که نوزده ظلم با شیرین بنویسد و کمال در یکی
 بهتر از اثبات است و استخمال در کل علو حال است اگر معروف
 برضای محبوب اول و مقصود لم یزل و الا امر و زید می شود
 که کتب ما الانفاذ در اسلام با حسن خط نوشته شده ولی اتاری
 که مشیت حق و نواز آن میگردد که کل کتب قبل از آن هر یک حرف اول

ان آثار با پیمان نکتند قبول نمیکند و از ایشان کیستند ایشان
 و چگونه و حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه از آثار مثل بی
 معطله و تصور میشد مانده و جمال او و اهل ائمه احسن
 جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب نبیوم
 اسم بعد نفس نبیوم که عدد اسم بر سبب علیها است بر اسحقان
 خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بد ظهور تا امروز چیزی
 کتبها نوشته شده که در وصف پیمان با و نمی بخشد در وقت ظهور
 من بظهور الله همین ششم کل محیی خواهد بود یا لا اله الا الله کمال است
 نموده که بعد از ظهور نوشته شود الا انوار ان شمس حقیقت که روشن
 یک حرف از ان اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل ان
 نوشته شده نظر کن در صید قرآن که اگر در یوم ظهور در سوال الله
 کسی یک حرف از ان نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن با او
 ولی اگر کفر انجیل و آنچه در بین عیدی انشاء شده در ظل انجیل نوشت
 نمی بخشد از برای او این است جوهر علم اگر نواز در کعبه نمود و
 خواهی در کعبه نمود بصیر شو که محیی بنام که هیچ شی در ان ظهور محبوب
 تر از ان نیست که آثار او با احسن خط نبی و او حاضر کنی بلکه نوشته
 بر کل که انچه از ان صید جوهر مرق میگرد و کل مؤمنین بپیمان دایم
 باشند زیرا که او است پیمان این روز و بر اعلاهی که در بیان مضمون
 هر که خواند نام نموده و در قرآن شمس حقیقت حاضر نمایند که کل

سوالی

مسئول غنای ازین بوده و هستند چه خوب صنعتی است چنانچه
 برای ارتقاء کلمات او و نکته آثار او اگر بنامند در یوم ظهور نصرت
 کرد برین خدا و اگر مثل امروز هستند که هر کس در وقت خود محبت
 لا یكلف الله شیئا الا بعد ان ینفد و لیسوا کل شیءا الله یوم العیامه
 بایات الله یوفون الباب الثانی من الواحد الشان السابع
فی النبیة چیست یعنی از لایعل احد من عمل الا ویقولن بلساننا فی
 الاقرن او فعلت لله رب السموات و رب الارض و بکل شیء
 ماری و مالیری رب العالمین و ان یوقله بقلیجری عن طحیرین یا
 انکه هیچ عملی نمیکند الا آنکه واقع شود و ازین جهت ار شده که
 چنان عمل گوید فی الاعیان هذا الله رب السموات و رب الارض و بکل شیء
 رب ماری و مالیری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجری است
 از او ولی الله واقع نمیکند و عملی مگر آنکه معرفت رسانند بشیوه حقیقت
 کاین ایراد این است از آیات او و بیا میرا و در نفس خود ان او محبت نکند
 در یوم میامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله و حرف
 حتی او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای
 کسی الا آنکه الله کند و الله نمی شود الا آنکه از برای ان ظهور کند از روز
 عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا میگردند یا بر عیدی هم اگر چه
 ناقبل روز رسول الله الله بوده ولی چنان ظهور لدون الله میشود
 بلکه در ان ظهور باید از برای رسول الله کند که ان وقت الله ثابت

در وقت ظهور

میکرد و هم چنین عبادی که در میان عالمند از برای خدا و این آیه
 میخوانند اگر در یوم ظهور من بظهور الله از برای او عمل کرده اند الله که
 والا باطل میکند و گوید یا هیچ عمل کرده اند این در صورت اصل و
 دیگر فرغ از خود اخذ کن و شئون دنیای که باید الله شود خود را در
 غنا متلاذذ تا اولی نماید و قصد میکند که از برای خدا میکند و حال آنکه
 از شجره که مدک علی الله هست محبتی این آیه که در نفس تو است
 از آن شجره مشرف گشته و راجع بآن میگردد در ظهور آخرای آن و گاه
 که خود را از آن منع میکند آنچه از برای او در نفس خود میکند و همین
 کل شئون را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است و از او
 محبتی و هم چنین شئون دین را ملاحظه کن تا بچهره کانی رسید
 کرد اگر در یوم ظهور من بظهور الله از برای او عمل کرده اند الله که
 کفین لا اله الا الله باشد چه ابخود من والا اگر از برای او
 اگر لا اله الا الله بگوید در نماز و روی و اگر اب یا شای شرای درون
 جنت اشامیده از این علم جوهر بیطاست که چنین ظهور و رسول
 حکم شد که کل ملل لدون الله عاماند اگر کل بکتاب خدا و رسول
 در زمان خود مؤمن بوده و الا از هم هستند که ظاهر است ستران این
 که همان طماع از نوم آدم همان رسول الله هست و کل کتب منزل
 فراتر است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور و قبل محجوب
 و از کتاب او چونکه نتایج این همان است که در ظهور و بعد ظاهر

حاله که عمل کنی الله در بیان و خارج نکردی از حروف واحد و کل و اما
 بحروف اول یعنی بلکه در آنها غیر از ظهور و او ظاهر یعنی در بیان
 الله عامل بوده ولی چنین ظهور من بظهور الله اگر کل اعمال را از برای
 بفظ کنی که لدون الله میشود زیرا که بظهور بیان از روز همان من
 بظهور الله هست نزدون آن و هم چنین حروف حقی همان حروف حقی
 که تو از برای آنها عامل بوده چگونه میشود و قی که ظاهر میشوند
 یعنی این است که در هر ظهور و خلق کثیر بیکان آنکه الله می کند
 میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت میشوند لا اله الا
 ان یهدیک ان نفسی نفسی باهدایت کند بظهور است از برای او از بنده
 مشرف یا مغرب یا مالک شود و هم چنین از برای همد که بظهور است از کل
 ماعلی الارض زیرا که باهدایت بعد از موت داخل جنت میکند و
 بماعلی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل نماید آن
 که خداوند و سستی آرد که کل باهدایت کند بکلمات من بظهور
 ولی نفوس مستکبره خود مژدی نمیشود بعضی با اسم علم و بعضی
 و هر نفسی بنی محبت بگوید که در نزد موت هیچ بفع می بخشد او را
 کمال دقت نموده که از صراط احد از سیف وارد من الشعهد
 هادی کل مژدی کشت لعل ایچ از اول عمر تا آخر الله میشود یک
 دفعه لدون الله شود و جز نشوی و الله بهدی من لیس الا صراط
 حیوین الباب الثالث من الواحد السابع في ان اداء الدين

در بیان ظهور

واجب فوری ملحق این باب آنکه فرضی دادن مؤمن عند الله محبوب بوده
 و هست و هم چنین ادای فرضی که واجب است نزد خداوندانند
 اگر توانند نمود و وصل در آن جایز نیست و نیزه این حکم آنکه
 همین قسم که آیات بشیخ و محمد و تقدیس و توحید و بیکری و کل
 دین مظاهر اداس که حقیقت عطا فرموده بخلق خود در حق
 ظهور آورده او واجب از کلمه توحید که فیه نامشهر الیه بشنون
 بخدی که اگر کسی خود را در حق ظهور دهد کند فرض خود را چیزی از آن
 منقوض نکند و الا آنکه بهتر از آن در افاق و انفسی مشاهده
 نماید چه فله بعید است که نفسی که خود یعنی دارد نماید چگونه
 حق الله که عبد بان مؤمن شود ولی در حقین در اظهار ایمان خود
 و از مدین دین و معنی از بان محبت نماید این است حد خلق اگر بین
 یعنی از کفی و الله حکم بالحق و از هوجیر الفاصله الباب
 الرابع من الواحد السابع في التخليص ملحق این باب آنکه اذن
 داده شده در هر حقی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بد آن
 از اول لیل و احداث تا غروب بوم واحد ختم شود و تفتیح و
 مضاعف در او پیورده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم
 از اسما الله مثلند شود و در حقین التفات اسم و بیک اذن
 داده نشد و حقین نسیان با سبب نیست لعل بوم فی امانت بپرکت
 این عمل تواند با اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محبت نکشند

و کو با دیده

در هر حقی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بد آن

از اسما الله مثلند شود و در حقین التفات اسم و بیک اذن

و کو با دیده میشود که شیخ حقیقت ظاهر که مبدأ کل اسماء
 امثال است و اسکان بر تخلیص و تخلیص خود محبت و بر آن است
 از برای وصول با او است و آن بهمان محبت بیکر و مثل آنکه نزد
 فرزان و دین اسلام که اصل آن و غیره الله هست نامشهری شود
 با خود مسائل فرعی و وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است
 در حقین طلوع آن ولی بین که هر نفسی بیک محبت پیدا چنانچه امر و
 می بینی و از مقصود که کلام است باز مانده و ملتفت بنیش
 و در حقین عدم التفات حجه الله بر کل بالغ پیورده و هست زیرا
 که اگر ندید بر نمایند بهمان حجتی که مدین بدین اسلام شده بهمان
 توان تصدیق حق نمود این که می بینی از اول امر تا آخر بدین خود عمل
 میکنند و خطور و در حق خود میکنند همچنان است که سخن
 نمیکند و در حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلام که در صدمه اسلام
 در ظهور شمس حقیقت گفته میشود بیکر و همان نفس چنانچه در بلوغ
 و حال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلام که خود تعجب
 می نمودند چگونه میشود که آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند
 این است که عامل از روی بصیرت در هر شان کم بوده و اکثر چون
 از دین تزیینت میشوند و از اظهار ایمان میکنند و خدا را تا
 که خلوص در چه نفسی است و بصیرت در چه نفسی و الله بخلطه الذین
 امنوا بالله و ایا شرعی ذکر و در آن از خوی وسیع الباطنی من الواسع

بوم ظهور الشجرة لمن جعل الاحد ان يدب بدن الذي قد وان بر قبل
ظهوره فانا سمع فلحضر حتى يامر بما شاء وان قبل ان يحضر بليل
بما عمل من قبل ولكن حين ما حضر ليقطع عن كل الذين الاما
بامر به ملحقين بان انك انچه سبب حياث ميگردد عرفان ظهور را
وهم چنين بر عكس ودين خداوند در زهر ظهوري و امارت كه
از قبل او بقران ظهور ظاهر ميگردد و نظر كن از اوم الاحكام كه من
بظهور قبل اگر ظهور بعد مؤمن ميگشتند حكم ايمان بر آنها ميشد
والا فانه ميشد آنچه از براي ايشان بود قبل و هم چنين در زهر ظهور
من ظهره الله كل من ابتاع او اياست زيرا كه رضاي خداوند در
ظاهر نميگردد الا برضاي او و بعد از ظهور و وفوف با آنچه از قبل بوده
مگر نميچشد و يقيني شود در امر دين خود لعل در يوم قيامت تو از نجات
يا فتا از فزع ان وقتك ان رزقي است كه حجت خداوند ظاهر است
بر خاتم او فليس عن من حبل الظهور لا قبل ذلك ولا بعد هذا ان اسم
محمود ان يعلمون الباب السادس من الواحد السابع
في عدم جواز اخذ سبب الجور في الاثام الا في حبل الضرورة
او وقت المجاهدة الا للذين هم يصنعون ملحقين اين باب انكه
استباكه نفعي از نفعي خائف گردد و محبوبيت عند الله الا در
اذن يا از براي عبادي كه بصنعت الهما مشغولند و هم چنين
لباسي كه سبب خوف نفعي شود داخل جنت نميگردد سزاوار است
بر عبدك

انسان كذا كذا

بر عبدك مراتب باشد كه اري كه سبب خوف نفعي باشد از اوصاف
نشود لعل در يوم قيامت كل بهيكل انسانيت و شوق لا يقهر
بان باشند لعل عين تمهيد حيفت بر نتي شاهد نگردد و در نتي
خود و از اير كه نميدانند نواز جوهر وجود محبوب ميشوي و چه بسا
ميشوي كه باشد با غير بنه خود كه همچو ناري از نفس احجاب و
عظيم تر نبوده و بنيت و نظر كي نفعي كه غير از ناسخ در علم كلام
او در انزان فهميد كه اماندهدي باشد در جليل ساكن كشته كه يك
كله لغت جنت كه لسان عرش است عيشو اندا اهل ان مقام نمايند
چگونه كه فهمند بر بين كدر جوهر وجود چه ميشود و مستمندان
معدن الهی كه اگر كسي ملغفت شود في الجبن منظر ميگردد و كل با
استد اخذ است من الله ايشان را كه با كسي كه در هر شان با او مستند
و با او توجه و بدن كل از او بوده بامر او و عود كل بسوي او است بار او
اين نوع وارد شود و نفعي مؤمن احصا ميگستد اخذ حق كه
از براي لغاي كل از براي او خالق شده حال اين نوع وارد ايد كه در
ساكن كرد كه يك اهل فواد نباشد كه او را بعين او ببيند الا من
شاء الله و از بن جهنت است كه حرام شده در بيان اثران نفعي با عيني
منخ خود و بر عكس كه بر او ظاهر ندير كل است ملاحظه ان علماء در سلسله
خود و حكام در سلسله خود و بخار و سلسله خود و ساير كسان در
سلسله خود تا انكه همچو نفعي نبيند غير از جنسي خود و از اير كه لا يقهر

نیست که شمس حقیقت را در کما میابد لا یعرف فی کعبه الله و انما یبیتند
 چگونه کل ظل تواند بود که نور کمال را با داشته که یوم فیات
 و در کما خواهند نمود و جوهر وجود واقع نشود چیزی بگذرد
 او مذکور نیست کی که از لسان کینونیات کل شیء کلمه سبحان الله
 می شود که باو شیخ و مقدس جدا و مذکوره میشود بلکه با
 دون از در ساحت قدس اوقتی میشود چگونگی لایق که غیر کلمه
 حبش شود یا آنکه غیر مضمون مشاهده نماید بر این است که در آن
 روز نشوی و عالم نگریدی بلکه مثل ان فیات راهم مثل این فیات
 فرض کن اگر واقع و امید استی و که ظاهر استی که عبادی که
 رهاضت کشیده و با علی الارض رایت و پانزده از فضل او بر نیا
 او اصل کشته هر چه بنی یعنی لایق که در مثل چنین نشان
 این بر هیچ ظاهر است و اگر نظر بر واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور
 نیست نزد نور عالم و او نور و آنچه می کنی با و می کنی و از برای او و حال
 این ششم محیی میشود فلسفون الله تبارک الرحمن عن کل ما یخزن
 بی الا نفسان یا عباد الله کلام اجمعون الباب السابع من
 الواحد السابع بدیع این بدیع نور ظهوره الله ان یسئل من فضل
 از شایه و من علیه فلینشرف من مفعده بشیء یعلیه ملخص این باب الله
 همین قسم که کینونیات کل وجود با النسبه بشیء وجود مثل شیخ
 در اثبات کذلک مشاهده کن حد کل شیء با و بدانکه هیچ بقیعی

و عند الام

در این باب در کتب کلامیه

و عندا ولی العلم اعزاز شیخ حقیقت نبوده و نیست و انما
 ظاهر میشود بر صوف بر بیت و کل تواند چون که می بینند
 واقع و از برای او ساجد شدار شده در یوم فیات که یوم ظهور
 او است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عرایشان کرد و عمل
 از نمره وجود که لغای او است کل محرم نکرند زیرا که عزازت سبیل
 از برای کل نیست و بر این است که نظر بافترا کنی زیرا که او کل با
 الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد با این نوع عین
 نمره وجود خود را اخذ نماید هر این معادل می شود با تسع عشر
 عشر از او زیرا که شئیست کل از او است چگونه توان درین نگر
 نمود و گرا و با بگردون او هم چنین در کل شئون این بر حقیقت
 و اجاری کن تا آنکه در سبب کل چیز محیی نگریدی اگر چه این امر است
 از هشی ولی اگر ظاهر شود ان با قدرت که فاعل در کما نمود چنانچه
 که عبادی که با اسم نفیض شیخ عزت پوشیده نتوانند چگونه میشود
 در حق او نتوانند در کما نمود این از برای این است که اگر بر غیر ان
 ظاهر و ظاهر کرد و عمل هیچ بقیعی از نمره وجود خود محیی نکرده و
 بمن علی من یشاء من عباده انه کان با فضل عظیم الباقی
 الثامن من الواحد السابع فرض علی الکمال یکتب من مطلع شمس
 شراخ واحد واحد واجب من اسم الله کالله اکبر و اعظم
 او اظهر وجهه و فدا زان بحسب من اول العلم الاخره شمس یکتب

یک

مافات عنه وان مات فعلا واثه ان نكثوا له ما فرض علي من
 ملحقين باب انكدره نفس اشره در هر شهر يك واحد در واحد
 بر كند و حساب از حین انقضاء نطفه او است تا حین وضع
 او و اگر از او فوت شود بر ذات او هست و عمره ان انكدره
 يوم ظهوره و شجره حقیقت مكثر كند مؤمنين با و ازیرا كفتوا
 افند مد است من الله باین اسماء هین قسم كند و كرمه شنی را
 سبب میشود كه كم بر شجره من سله سبب خول از در واحد
 كرد و در ان كودن ان انكدره لعل واحد اول مكثر كند ما انكدره
 سموات و ارض و ما بینها از ان كدره يوم ظهوره كل نر بینند و رات
 واحد الا این واحد را بچو اشرف كند قدم بكي صراط نوره كدره
 واحد ما در حین ظهوره واحد فران میدیند احدی از مسلیان
 صراط صخره نمیشد و كل این واحد بد جانته منزه میشود بوجد
 اول كل عالم و واحد واحد كند و مد هر درجه شنی از درجه فروش
 فراریده تا انكدره سبب واحد همان واحد اولی است كه كل
 مكلفند بعوض آنها و در ان واحد نر بین الا واحد بلا عدد كه
 حروف اول باشد تا انكدره بین و در باب الاطلاع شمس جده
 و این است جوهر بوجد و شجره بید كو پادیده میشود كه شجره
 جوهران هم میدرساند تا انكدره كل شنی جاری كند و حنی عدد خاتم
 قلما ان عدد واحد میشود كه مظهر غظه درین ارقام بها كل را

دارد

اسماء الوحد

دارد و اگر كی جاری كند و در بها واحد اول بها كل را فراریده
 نشناخت است واحد اول را حنی او و در وضع او عطا انكدره
 مثلا اگر بها يك نام نوزده مشقال منضه باشد باید بها هجده
 نام هجده مشقال باشد و بها از بها كل واحد فرارده كه
 كل بدان و هشتادین است كدره عینان بعث كل كدره میشود
 و در حشر ان حشر كل و در عرض ان عرض كل و در جرای ان جرای كل
 مثل انكدره حنی بدینی و اسلام انچه هست مددین است
 باسم محمد و مظاهر او و ابواب هدایت و هم چنین در دنیا كل با
 مستدین است كه كل اعداد منكثره باین واحد نامند و ان
 بواحد اول كه بلا عدد است قائم و ان بنفسه با الله عزوجل
 قائم و بعد از شبر واحد اول را بشعالاتها هین است ان برای
 مرتبه واحد كه غیر الله احصا نتوان نمود و الله یخلص ما یشاء
 و بكثرین واحد اول كه یف یشاء با و انكدره كل شنی قیدها
 الباب التاسع الوحد التاسع فرض علی كل ملك بیعت بربك
 الذین ان یبیین بپنا لنفسه علی ابواب حشره قبل الشعین
 و بیننا علی ابواب الشعین ملحقین این باب انكدره صاحب میك
 در بیان رفیع كدره سزاوار است و بیست بنا كند باسم من بظهوره
 و محل فرار خود فرار دهد و عدد ابواب اول از نوزده و پنج محذور
 نشود و تا از نوزده تا انكدره حقیقت و در شجره حاد هم سرایت كند

باشد که لسان کین بنیت او که کاهی ظاهر او است فاطمی کرده که
 الله است ملک السموات والارض وما بیدهما العلل و یوم ظهور
 از شهادت طین کتبی شهادت ندهد و حق او را و انا وضع ثبوت
 آنچه از برای او است که شیه بنیت که موت کل را در آن میکند و
 بر ایمان و صورت او رود اسم خیر او می ماند تا یوم القيمة و تا حال
 که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب بلکه بدین خود عالم
 بومه باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم ادم تا ظهور و بیان
 آنچه صاحب ملک بوده در هر ملک با اسم ظاهر و ان ملک من
 الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور من بفرموده الله مایه افتخار و
 سکان عصر او را در آنکه انما ایشان الی یوم القيمة بخیر و کثرت
 عند الله و الا خواهد رفت مثل آنچه از ادم تا امروز در قیامت هستند
 یکی در یوم قیامت پیدا نشده که صورتی مثل شود و الا کل ملک
 که هستند علی ما هو حینه الله عامل بوده اند و لی چه مگر در یوم ظهور
 شجره حقیقت که آیات الله اولی است از شجره محبت در محبت مانده
 چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجای رسیده که بیان
 حق ز کس است نفوس مؤمنه با او و کسی که معالی الارض و نفس او
 با اسم او می کنند آنچه می کنند ظاهر است که در جیل او مسکن
 نموده ثم این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت
 منکر شده باشد لعل بیوت او واقع شود نه این است که در ابتدا

ظهور حجت

ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه عجبیکه خداوند بفرموده بیان
 عطا فرموده تا امروز برید احدی از این ظاهر نشده در کتاب ^{که کسی}
 خود آیات الله نویسد و فرستند که بیان این حجت بر منزل علیه
 بالغ کرده و جواریه نفسی را که خواهد بلسان آیات من عند الله
 نازل نماید زیرا که در ظهور و فغان که جوهر ظهورات قبل بوده
 مخاطب غیر سوا الله نشده و بر کسی انحضرت نازل نفرموده آری بخی
 کتابت بلکه آن نازل فرموده بلسان اعراب مصطلح از زبان بومه
 با وجود ظهور این نوع حجت و عیاشیت بعوت بر بین چروا فرستند
 و حال اینک این همان کلامی است که بیان این کل مؤمنین عملی کنند
 و اگر ما علی الارض عامل شویم لا یونی بلکه اگر قیامت برپا شود و کل
 عامل باشند محفل اولی نازل میشود بر فلوی که ناطق بر وجود و جوهر
 دلیل در مبداء شهود نیستند و ملتفت نمیکرد و فی الحقیقت ^{ساجد}
 نمیکرد و حال آنکه این همان است که لو انزلنا هذا القرآن علی جیل
 لو اینه خاشعاً متصدعاً من حشیدة الله قبل در حق او نازل شده
 و بعد نفوسی که میشوند و سجده نمی کنند نازل شده چنانکه نفس
 ایم شریف است و انا سمعوا آیات الله لا یسجدون و با وجود این
 خطوط و فایمان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جیل
 در چنین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شیه بنیت که
 آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بما الارض اینه لها باها منها ^{الربها}

اگر کل مؤمنین ببینان در چنین استماع یکنایه ساجد شوند و گویند
 بلای و خطور لایر قلب ایشان نکند این است که گویند از مؤمنین یا
 هستند زیرا که همان آیه است که است بر یکم کل میخواند و کل
 اعمال از برای رضای او بوده و از وقت اخذ کرده و امتحان صادق
 قسم بخداوند یکد و حده و حده لا شریک له بوده و هست که اگر
 نفسی در مشرف باشد که کل بیان را در لوح حقیقا او بین معنی خود بیند
 و با آنچه کرده امکان است یا علی در جبه فضل و تقرب و سید باشد
 و کتاب این سخن حقیقت بر او نازل شود و هیچ آیه که عجز او را با او بنمایا
 نزد خود اگر بغلطی معنی صبا زود پیش خود و نکوید بقلب خود و
 لسان خود هذاتر خداوند لایب فیما ناکل با الله و ایامه مؤمنانند
 خود را خدا حکم ایمان را جاری شود و از بیاید که حفظ داشته و
 عامل بوده سر جوی با و نفع نبخشند و نظرت توحید و او نبوده که کلا
 محبوب خود داشته باشد که اگر قلب از جلی بود باید از خشیته الله
 مستدع کرده و حال آنکه آن حکم در جبه قبل او است که در قرآن
 باشد چگونه است و آیات آن که نزد منزلان چنین نفسی بعدش
 از جیل میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند و تقوا
 خود که با نوافراوند حفظ داشته و حال آنکه مستصوم میشود که چنین
 نفسی هم سدا که کل بیان را تواند حفظ نمود با کل عامل بود و این صورت
 امتناع مثل ذکر شد که کل خانی حد خود را در نزد آن ظهور دانند

و از جیل

و سوالی از امامان

و از جیل خود ما سخت تر نگیند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را
 میشوند مثل حجر ثمت میکتند و لی جای یکدیگر باید خاضع شود
 که اجابت کیونست او خلق میگردد کانه من ارسبع میشود ای
 بیان را نب توجه که موقی نیست کل را در یوم قیامت که طالع میشود
 یعنی و حکمی کند بر آنچه خواهد دانای وجود را اگر خواهد اعلم میکند
 و اعلای وجود ما را می میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی
 و غیر آن او کمی ندرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود من این است
 که نشود چنانچه همین ندرت که سهل جدا خواست او را مؤمنین را
 خود که مانند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین را که او را
 کند لابد ثابت میگردد زیرا که همان آری است که درین قبل با او نش
 شد و بعد هم با وی شود و غیر الله صاحب امر واقع نبوده و نیست
 و کل با او عاملند اگر طبعی را او عامل شوند و الا که محل حکمی کرد
 و الله بر رفع مزین است من عباد افه کان علی کل شیء قدیر الباق
 العاشر من الودد السابع فلن یزین کل نفس هیکل اسم مستغاث
 نه حسین زوله و لایب نبی لاحد ان یرک طمخ این باب انکدر اسم الله
 هیچ اسمی معادل نمیکند عدد آن با اسم مستغاث و از اعلی ثمره سهوا
 که بمبتهای الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحدا اول
 واحدا اول نیست الا واحدا اول که در قرآن رسول الله است و در بیان
 ذات خودی السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من ظهور است

اعراض و ظهورات مختلف ظاهر میشود و الاشوی بر اعراض
 که موی از حد حدود است همان مشیت اولی است که اعراض او را
 مستغیر میکند و هیچ اسمی علاوه بر آن اسم مستغفات نیست
 در این اسما و بر عددی که اعداد طرح کنی واحد بعد واحد
 اسم احدی ناقص میشود و اگر با الف لام حساب کنی اسم مستغفات
 بر اعداد اسمی نماید و در هر مقام مظان ظاهر شده که
 بوده علی الله انین جهت ارسد که کل از حین انفساد مطلقه
 گشتن از هیکل و اهی یکلی عدد اسم مستغفات دو ان باشد زیرا
 که از مبدأ ظهور و نا ظهور از حین ایدان است که چه قدر شود و کن
 زباده از عدد مستغفات اگر خدا خواهد بخواند شد و در کور ان
 بد و عود ان در اسم اغوشد بنقض عدد اسم هر دو بیان خدا عالم
 که فاجده حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصل بین
 انجیل و قرآن بالف هم رسیده زیرا که شرح حقیقت در هر حال
 ناظر است بخلق خود هر وقت که بیدار است عدد ظهور و در این
 افند مسیحین می شناساند خود و با کل باذن الله عزوجل
 زیرا که ان برای او حق و سکونی نبوده و نیست الا با الله عزوجل
 نزه ان اینک کل اسما چون طاعت در حلال اسم الله و کمال کمال اسما
 بیلغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان بیلاغ مایکن برسد
 که در حین ظهور حقیقت بتواند شمس حقیقت را درک نمود

و طائف

اسم الله عزوجل در اسم الله

و طائف حول او گشت و در اقب با شند که ان عدد بخواند نکند
 که اگر بان عدد رسد بنقض در بیان و شود که ظاهر شده شرح حقیقت
 بر او است رجوع بسوی او و اگر چه بعضی بر نما بد اهل از نار بخات
 یابد یا بر فضل و هیچ فضلی اعظم نزد بیان ازین بنوده نیست
 اگر قدر دانند و خود را از نادان بظهور الله بخات دهند و در ظل
 نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونان است
 در قرآند بعد از تمامیت ذوات اجساد قبل از ظهور او و هیچ
 قسم که در هیکل او و یک اسم نوشته شود کانه است در حقیقت
 لعل با این سبب از ظاهر و اسما محیی نماید و غیر الله نرسد
 شاهد شود الا بر ضای محبوب خود خلق زن انفسکم با الله
 تمه با سماء الحسنی که اها فان له الملقن و الارض ملکوت السموات
 و الارض و ما بینهما الا اله الا هو الغیز المحبوب الباب العاشر
 من الواحد السابع في عدم جواز الصعود على المنابر والامر
 بالجلوس على الكواكب لخص في باب انكهي شده ان صعود بر منابر
 شده است و بر اعراض پاس بر یا کرسی تا انکه کل ان شان و فری بر
 رفتند و اگر محل اجتماع است بر حق کسی که ندارد که کل شوند اجتماع
 نمود کلمات حق و او شده ان انکه لعل بوم ظهور حق کسی بافتخار علم
 نزد ان مبدأ علم متعام کرده و چه بسیار عظیم است این امر زیرا
 که علم او غیر نفسی و نیست و راستی در علم که انمده می هستند

عزایشان کلام اورا سوا نند درک نمود چگونگی نوا سدا کل که تعلم ^{خشناد}
نمود بلکه هر علمی که مایع علیه اسم شئی است از برای عرفان کلام او خلق
شده و نوزاد و بنیث الأجود وجود و این کلامی هم که می بینی ابداً
ان پیشود در صفت ان بیقران و الامقام ذات و اجل است از
ذکر افترا ن مجرد و هیچ لذت اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
استماع نماید ایات ان را و بفهمد مراد ان را و لم و سم در حقیقت
ان نکوید و مضایسه با کلام عیر او نکند همین قسم که کیونیت او ^{مظهر}
الوهیت و ربوبیت است بر کل شیء همین قسم کلام او مظهر ^{الو}
و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر ان انسان می بود منکله این
میگفت انا الله لا اله الا انا و ان ماد و فی خلقی ان یا کل
الحروف ایای ما نشون و حال آنکه میگوید بلسان کیونیت خود
اچیز گفت می شنود انرا کلتی که اگر این نبود چگونگی نوزاد و هر ظهور
کل کسب مما ویر قبل باید با و من کردند چنانچه نفس مؤمنه
بان کسب باید باین مظهر من کردند و انین است که بلسان ^{حده} ایر و
حجت او بر کل ماعی الارض بالغ است بر هر السان بلسان او که اگر
ار و بیکی از امت ادم باشد بان سخن کرده میشود بیک ایر و ^{حده}
بمثل آنکه سخن کرده میشود بر اول من ان بلسان و بان گفتنی شود
که کل ماعی الارض عاجز نماند انان با و اگر اللهین صدق می نمود که
نصدق خدا کرده زیرا که اصدا فان انیت در قول ما اگر العیان

باللغات

باقه نامل نمود و بیعت نمود بکلام خدا و نذر او است که بر ما
علا الارض عرض کند همین قدر که سخن کل ایدید و حال آنکه می بیند
باید جمع کند و صدق کند خدا و نذر او را و از جنی سماع
نا آنکه بد چه بیعتی رسیده در نار حجاب بوده و اینک کل ^{کشی}
یا اصدا و الصادقین در چنین ظهور اگر نصدق شیء حقیقت
را نمودند و در چنین تلاوت ایات ان نامل در صدق او میگردند
یا اصدا و الصادقین گفتند و الا عمل ایشان مکذب قول ایشان
زیرا که این اسمی است از اسما و نوری است از انوار او که مثلا بر
او است در صدق و کجا نوزان نماند او را و صوف باین وصف نمود
زیرا که اگر صدق در امکان مشهور است بصدق او است و حال
باعلا صوف خود ندای فریاد کل خلق را که کل میگویند یا اصدا
الصادقین چرا نامل در صدق او اچیز نماند میشود و او دید این
که یک دفعه ظلم بر او عالم میکرد و الا من شاء و کل ملتفت میشوند
اگر میگویند که نشنیدیم ایات را که شنیده اند و اگر میگویند عبادی
که صادقت عیر از با شیاع قران صادقت کشند که چنین نیست و اگر
بگویند که این ایر ایزه الله نیست و کل عاجز نیستند گوئی که ایشان
نموده بر فطرت و حال آنکه مثل عیر انان بر وجود نماند میگردند این است
که کل بایمان با و صادقت و صدق کلام او ولی اسمی را که عطا ^{شده}
بیکای از مظاهر از خود که اثبات صدق اول میگذارد او منع می نماید

که اگر منع نمی نمودند هیچ ظهوری نکند بگروه نمی شد در چنین ظهور
 این است که کل یا سم اوصاف ولی منع او را از صفتی میکشد مثل
 اگر کسی بگوید شمس در رات صادق است صیفا در حد خود ولی در شمس
 سما نکند چه قدر عجیب است مثل همان هم در زمان رسول الله
 همین قسم است که با نساء دین عینی آنها را صادق می گفتند ولی
 از شمس حقیقت که کل آیان حواله خاتم اوطانند نمی گفتند و
 میخواستند که آن صدف شیخ در رات اگر حقیقی بود تصدیق کنند
 شمس سما را و حال آنکه چنین خطور دون تصدیق رسول الله
 شجاعت شمس از آنها مرتفع شد و هم چنین در ظهور بیان بی بی
 و هم چنین در ظهور منی پطرها الله در قیوش شو که تصدیق اهل بیان
 تصدیق او نکنی که مثل مثل از است که ذکر شد بلکه او را بخود او
 تصدیق کنی این است معنی قول الله یا الله و بر این اصل کل نوع
 از اجاری که صدقوا الله یا الله و حیوا الله یا الله و اطعوا
 الله یا الله و اتبعوا الله یا الله و هم چنین کل اسما و امثال را
 در آن روز مشاهده کن و بر بین آنچه قدر دینی است که اگر حقیقت
 ظهور منی بیان کل اعلی الارض منی بودند بقرآن در حین ابرو
 کل تصدیق نمیکردند و اهل این کل عند الله کاذب میشدند و
 صادق بود بر بین آنچه قدر لطیف است امر و میخوای باشناص
 که مبدع علم او تمام کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق

که او را

کنی او را این است که نشناختند محبور خود را و در لیل سیر کرده
 و الا اگر شناسی کل عالم را اگر لاکوید لاکویدی و اگر بلی کوید بلی
 میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق نمیدان با نساء قول او شده است
 که در نزد ظهوری اهل ان ظهور و بعلمای ان ظهور محبت میشود
 و حال آنکه از وی امر غافلند که بیک قول ای او کل اینها غیر
 صادق میکردند رات با ش ظهور حقیقی که در موم ظهور تصدیق
 اهل بیان تصدیق او نکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او
 بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیک لادون ان نظر کن در آن
 که اگر رسول خدا یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه ای این
 امر و کل تصدیق میکردند ان طائفه بر تصدیق رسول الله و اگر بر عکس
 بر عکس چه اینها صادق بودند مادون ان زیرا که مناط شهادت
 حقیقت بر شهادت خلق و تصدیق او است بر تصدیق خلق
 چنانچه کل موعودین احدی که تصدیق نکردند رسول الله و بقول
 کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبیه نیست که صادق باشند
 که از بنی عدی مخرف بودند ولی عند الله صادق بنوندند اگر
 صادق می بودند ایمان رسول الله می آوردند و هم چنین در نزد
 من پطرها الله بین که کل کاذبند اعمادی که تصدیق کنند او را چه
 اعلای من علی الارض باشد چه دون ان زیرا که تصدیق حقیقی
 او است و کل صادق میکردند با نساء ان و شبهه نیست که در نزد

هر چه وی خداوند است میفرماید خلق خود را با آنچه که در این آیت
 بیان برپا بوده و سبب تفریق آن بسوی خداوند بوده و الله یهدیک
 من یشاء الا صراط حق یقین الباب الثانی والعشرون الواصل الی
 فلا یبغی من عمل الله ان یشاء به شیئا الخ فی این باب انکسره ^{ظهور}
 حقیقی هر کس از برای او عامل از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای
 خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور ^{اوست}
 و حروف حق او و کلمات مؤمنین با او از نداده نشد اگر کسی عملی از
 برای او کند بر اینکه خداوند آنچه را بر او کرده اند که کوفه شادانه
 منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایقوع
 بر وجود آن اگر چه او اجل از آن بوده و هست چنانچه در این ظهور
 حقیقت در قرآن بیان بوده ولی این خدا عباد است و در وجود
 ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شیخ حقیقت در یوم ^{قیامت}
 قبل از ظهور کسی او را نمیشناسد که این حکم را تو از جاری نمود
 و بعد از ظهور و اختلاف میکردیشانی که باز میسر میشود اطاعت
 این امر را از برای مد کین مکه ظهور او و کل شیء نمایند که اختلاف
 واقع نشود در ایمان آوردن آن که در وقت نمر بیان از برای ایشان
 ثابت میکردان وقت هم در نشون معدومه چه قدر توان ^{حساب}
 نمود از برای یک معنی واحد عمل کردند این نیست الا محض عیان
 کل خدا خود و الا ان حقیقی است که در ملک از هر آن هر دو

مظرفنا

این باب در بیان اینست که هر کس از برای خدا عمل کند...

مظرفنا واستغنا است از برای آن ولی چون از پروردون توحید
 در این اعمالی روز از این جهت نمی شده و الله یؤت الفضل
 من یشاء من عباده انه کان مساعدا علیما الباب الثالث
 والعشرون الواصل الی استابع عافض الله علی کل عبده ان یکون عنده
 تسعة عشر ایه حتی یظهر الله فی ایام ظهوره بخطه لخص فی این باب
 هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر
 معترف کرد بخط شیخ حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل
 انکد آیات الله میگوید در آن هم شان الله میگوید ان وقت اعتراف
 هر شیئی غیر از ایش خداوند و عندا ولی العلم و یک صفی که نوزده
 ایه باشد بخاطر آن بر کل اهل بیان فرض شده ^{چون} علمک از آن که هر شیئی
 در یوم قیامت معاد را بیان نمیکند که اگر کسی کل ارض یا مالک آن
 میدهد و اخذ چنین لوحی کند بها از زبانه اش عند الله و عند
 اولی العلم زیرا که آن برات مجانی است من عند الله از برای آن نفس
 و اگر العیاذ بالله در وقت قبل باشد برات نارا و است تا قیامت
 دیگر مثل هر چه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلا شرف ^{چون}
 ایشان شد و بیان در حقیقت ^{چون} عزیز مؤمنین نازل
 شده همان حقیقی است من الله از برای او که بیان در بنا را بخالد میکند
 الا از اشاء الله چه بخطان باشد و چه با آثار او و اگر ممکن
 شود که در آن ظهور این عزیزان شود هر چه حافظ کل آثار حق بود با ^{حسب}

خطی که در امکان فوق آن تصور نباشد و چون مشغول است
 دیگران احتیاج فیض و خواهند نمود که اگر کسی بیک ایراد او نرسد
 بهتر است از آنکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد
 که کل رفع مکرر و از می ماند تا ظهور دیگر و در آن ظهور اگر
 بیک حرف از آن ظهور و کتبی نویسد با ایمان یا در توابان آن عظم
 تراست از آنکه کل انشاء حقیقت و از ضل و آنچه در ظل او انشاء
 شده نویسد و هم چنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که
 بلاعی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه برای
 نبوده و گویا دیده میشود که کتب انشائی حقیقت تا زل مکرر
 بر مؤمنین با او استقبال میکند حامل او را اعزاز استقبال
 عزیز و عزیز خود و اقامت میشوند از برای ان ایشاند او کارین
 و شهدا یقین در مثل آنکه از مؤمنین بقرآن در این ظهوری بنشیند
 که در حضور قرآن قائم میشوند و از شرح حقیقت که منزل او است
 محجری مانده اند چنانچه در عبرت آن عشریه چنین است میان عمل
 لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او در رفع شود و وجه علم تو در اهل
 از ظاهراست که اگر کسی در آنکه ظهور و اینها شوند مایه
 بر او است و کس خواهد بود که کل چیز را چنانچه اگر نفسی در صلوات
 سوره توحید را از کتاب الهی نوشت بهتر بود از آنکه انجیل
 و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و هم چنین حین

ظهور ظاهر

ظهور ظاهر و نقطه حقیقت را سر بران ده لعل از مقصود
 نگردی تا ملک کن چیزی شد خلفه الله اذا اذن الله لکم شرایه
 نشکر و بداند که این حکم از رفیع فضل او است و الا کتبی قابل
 نیست با سخفا و عطا او را و بر کل سوال از فضل او است
 و بر او نیست الا آنچه مشیت الله بخلق گرفته نویسی نوشت
 و منع عنی نوشت و لکن الله یوفی الناس کلهم اجمعون انما
 بالله و بایا نوره یوفون الباب الرابع عشر من اوله الساج
فی عدم جواز التوبه الا عند الله من غیر نفسه فی ظهوره و الا
فاستغفر و الله استر اعذارکم یعنی این باب انکه از زاده
 نشد استغفار نفسی تر یعنی در لیل و در یوم نیامد عند
 بقره الله باذن او جاری است و الا استغفار باید کرد خدا را
 در هر حال ما بپن خود و او که اگر عبد یا بنده در امکان ممکن است
 استغفار کند خدا را با نسی است با سخفا و کینویت خود
 چگونه که بر شون ان بعد از آنکه استغفار کنی و از آنکه از او
 استغفار میکنی از او محجوب باشی زیرا که استغفار از خدا نشد
 نمیشود الا با استغفار از مظهر امر که ان شرح حقیقت باشد
 و هم چنین حروف حق او در یوم ظهور او و الا بعد از کل شی که
 تر نمیشود از برای تو چنانچه در لیل و روز می کنی و خود ظاهر
 بران کسی که استغفار کرد و استغفار از خداوند است زیرا

در باب استغفار از خداوند

که در امکان سبب نیست از برای خلق بسوی خدا الایا بواب واحد که
 منتهی میگردد در واحد بل اعداد که اول باشد که مکنون کل اعداد ^{ظاهر} الایا
 قبل و بعد است و هم چنین در حروف واحد حروف سینه راست او است
 الا استغفار نیز در با هم چنین هم با الا استغفار نیز در سینه هم
 چنین حرف آخر و تا واحد اول تمام شود که انوش تکثر از اتوات
 احصا نمود ازین جهت در استغفار منقطع میگردد الایا ظهور
 فیاض و لی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و از خود و بیان تجاوز
 نکند خداوند قبول میفرماید استغفار از انا حسین ظهور و ان
 وقت قبول نمیشود الا از ظاهر و ظهور و هم چنین کل اعمال
 و اطوار که تصور کن و قدر و ان بوم ظهور و را که کل حوال از طائف
 میگردد و استغفار الله کل حین و قبل حین و بعد حین الباب
للمسئوم العسر من الوامد السأء و جوب التجدد عند باب مدیه بر طلع
وینها و فظلة الالهية اعظا ما من الله له انه هو الغیر المحبوب
 ملحق این باب را که از انجا یکد کل نفوس از ظل ایات الوهیت
 در بویست خلوت شده هدایت در علو و سمو سازند و چون که چشم
 حقیقت بینی بدارند که محبوب خود را بشناسند محسوس میمانند
 از خضوع از برای ان و حال انکه از اول عمر تا آخر با او در قبل او
 در بین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده
 از برای ان حقیقت و خاضع بوده از برای ان یکسوی نیست ولی ^{حین}

ظهور و ان

ظهور و ان که منبشود کل نظر خود میبکند و ان او محسوس میمانند
 زیرا که او را هیچکس مثل خود نمی بیند و حال آنکه سبحان الله عن الامراض
 مثل ان هیچکس مثل شمس سما است و ایات ان صیاء او است و مثل
 کل مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مراد است که در ان شمس نمایان
 شود و صیاء ان بقدر همان است این است که مرسته مدینه که
 از ان طالع کرد و کل ساجد شوند و در بیان و هم چنین از حق که کل
 ظهور و ان کرد و مثل آنکه کل طلوع مدینه فاما میگردد و محل ظهور و حین
 معروف و اجاب است بر کل نفوس که در نزد حوال بر ان مدینه و در ان
 ارض ساجد کند و در حین ظهور و در قبل منقطع میگردد و در یاد ^{ظاهر}
 در ان ظهور و ان و در حکم میشود اگر چه هیچ شئی نیست مگر آنکه ما
 و علیه او از شجره حقیقت است ولی در ظهور و طاعت او در
 ظهور و قبل او ظاهر میشود در حین ظهور و مثلا بوم ظهور ^{مظهر}
 الله خضوع خلق از او بظفر بیان ظاهر میشود چه مبد ^{ظهور}
 مقام نطفه ظهور است اگر چه نطفه ظهور بعد از حق است از
 بلوغ ظهور و قبل و چون کل توانست احصا نمود این است که این نوع
 بیان می شود و الا که هر که هیچ نفسی نیست که بسبب ^{نکند} اطاعت
 خالو خود و او همان خضوع او است از برای شجره حقیقت که چه
 محسوس باشد و طاعت او عین عصیان میگردد در ظهور بعد مثل آنچه
 در انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول الله

در ظهور قبل از او که از ظهور بزرگ ظهور بعد مقبول نمیشود هم
 چنین آنچه از روز قیامت عمل میکشد از برای خدا خاضع و خاشع
 از برای غنچه بیان با آنچه میکشد ولی چون نمی شناسند شمس
 حقیقت را ازین است که از ایمان بان محجوب مانده میزان است
 که او خواهد که کل مؤمن با او شوند ولی بجات کل در ایمان با او است
 و او بنفس غنی است از ایمان بما سواى خود مثل آنکه اگر کل رسول^{صلی}
 مؤمن میشدند خود ایشان بجات می یافتند و الا آن شیخ
 بنفس در جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان او دید
 بمن بپاره الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی بوده از کل دهشت
 مثلا اگر در مقابل شمس الامالها میراث واقع شود انعکاس
 میدارد و حکایت میکند از او و حال آنکه ان بنفس غنی است از
 وجود بر ایا و شمس که در آنها منطبق است این است خدا مکان
 نور ظهور از ان قدری مراتب خود بود که کسینویات و فانیات و
 نفسانیات خود را در جنت واحد مراتب نموده لعل هر یوم ظهور
 حقیقت بر واحد اول منطبق کرد و حجاب مانع نشود واحد ثانی
 یا الامالها بیکه این است فضل عظیم و قوی کبر اگر قدر دان والا
 نمرات وجود خود را باطل نموده اید بایدی خود امر و مسالی هفت
 هزار نفس زیادت بیست الله می رود که بار رسول الله شده ولی
 آبراز که خود را حضرت بوده ناهفت سال در جیل مکه بود و حال آنکه

آرافوی از نفس امارت این است که این هر خلق که الان میروند از
 روی بصیرت نپسندند که اگر می بودند در ظهور و رج او که افوی
 از ظهور قبل است مؤمن میشدند با او و حال آنکه می بینی
 که چگونه واقع شده که با م قبل او مدین بدین هستند و شب
 و روز سجده میکشد خدا با او و حال آنکه در جیل محکوم
 ان شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است چنانچه می بینی
 که امر روز کل مفتخرند با ایمان با او در ظهور قبل او در ظهور بعد
 او که ایمان قبل لدون الله بران حکم میشود با او محجوب مانده چنانچه
 ایمان مؤمنین با جیل چنین ظهور رسول الله دون ایمان حکم
 شد و هم چنین بزرگ ظهوری مشاهده کن ظهور قبل او بود آنکه
 در بزرگ ظهوری سن ظهور او قبل او بمالها میراث قبل از ان
 ظاهر میگردد حتی آنکه از زمانه که ان ظهور و بجا طای در ان ظهور^{ظواهر}
 بوده در این ظهور جوهر میگردد اگر چه بیکن بر تیر باشد و هم چنین
 کل مواقع و امشاهده کن و محجوب معان تا آنکه و ان کردی بر^{وجود}
 خود و لم بزل باه باشی در جنت خود هدا من فضل الله علیکم لعلکم
 بینی بیدی الله شجود و نرا بیکه مثل او روز و فرسخی خفت سجده میکنند
 یاد بر که بفرسخ متعده ممکن است لحر اما الفضة المطره و حال
 امر نبوده در دین اسلام ولی چنین ظهور کسی بیک و بعد از وی او
 سجد نکند برین بیا و اگر از این گذشته و بران هم ظالمی وارد نیاید

راضی میگردد این است که در یوم ظهور کل معنی میشوند و اگر ^{تفقد}
 گنند که بر فایان نفس خود ظهور و الله را صدیق گنند کل بحاجت ^{باشد}
 و چون نمیکند حج را ایشان مانع میگردد و خود در اجاب میمانند
 والله یهدی من یشاء للاصوات حنی بعین الباری الشکور والعشر
 من الواحد السابع فان الله قد فرض علی کل ملک بعثه من بین الیاء
 ان لا یکن علی احد من الیدین بدلك الذین وکذلك فرض علی الناس
 کلهم جمعین الا من یجوز کلمة ینتفع به الناس کوف الاجل
 ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند ^{الله}
 بر اینکه ننگ دارد در هر روز غیر مؤمن بیاید و در روز ظهور
 بظهور الله غیر مؤمن یا و از آنکه در یوم قیامت شیخ حقیقت
 مشاهده نکند و راضی که ظاهر میگردد و در مؤمنین مجوز و او در
 از جنب نفس ناری نباشد و استخراج اهل ایمان از حد و جنت عین
 رضا خدا بوده و هست و مرادش بوده که در ظهور مؤمن بظهور الله در ^{مؤمنین}
 بان نشود چنانچه در این ظهور در حروف خج که کل با تار و مثل
 ایشان کل اظهار علم خود را می نمودند و اصل بین ایشان بحاجت
 ثابت بوده راضی شده با یخ از برای دیگران واضح شده بر این چه
 قدر کل مخفی شود میشوند و حروف خج چه قدر بیاید و مرادش باش
 که مثل این نوع در هیچ نفس نشود که هیچ شیئی مثل ان نمی شده لعل در
 یوم قیامت با شیاع از حکم بحاجت یا بر حروف واحد که اصل بر ^{خود}

بانه انوار

بانه ثابت کردی حروف و در دنیا و روی زیرا که نمیشناسی و در جنی که
 نمیشناسی اما ذات حضرت در زبانشان هست که بعضی کلمی که شیاع
 حقیقت و اگر از اهل فواد باشی که با شیاع آیات از نواد ایشان
 که اول هر ظهر و ششم قیامت است و حروف اسم واحد هر مادون
 انها که از الله و با کل صیرر ساند و اذن داده شده حروف کثیر ^{الغیا}
 و هر وجودی که مثل وجود انها بر او نفع منور شود از برای مؤمنین
 در عبادت ایشان که از وقت اذن داده شده و الا فی شده باشد
 حتی لعل در یوم قیامت شیخ حقیقت نمیبیند و از هر ایمان دون
 مؤمنین مجوز و او اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بعد همان
 در نار است الا همان که اذن داده شده اگر تجارت کلیه داشته باشد
 و الا منوع بوده و هست خصوص اگر ایشان عنین غریب باشد که
 مطلقا اذن داده نشده فلشقر الله في ذلك الحكم ثم شقون
 و اگر نفسی بود نفسی باشد حلال بوده و نیست بران زیرا که حکم
 غیر ایمان در حق او میشود و شرط بحالی طهارت دین است نزد
 ان و لست فی الله حنی البقیین یا ایها الناس کلمه اجمعون
 البیا السابع والعشرون الواحد السابع في ان یوم الجمعة هذه الایة ^{تلقاه}
 الشمس انما البها من عند الله علی طلعک یا ایها الشمس
 الطالع شاهدی علی ان قد شهد الله علی نفسه ان لا اله الا
 هو العزیز المحبوب بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده ان

ان السبع الیوم از امام زمان

برای طهارت و لطافت و سکون عباد آنچه در ایام سه شنبه
 بوده و هر چه که در شنبه روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام سه شنبه
 با و داده میشود و از آنجا بلکه هر شیئی روح آن متعلق با انسان
 و شهادت هر شیئی بشهادت انسان است از این جهت است
 که در روز جمعه در مقابل شمس از شاه کبریا بر او که عدل است
 بر توحید از خدا و ایمان از بقضه بیان و آنچه در او نماز است
 لعل در یوم نیامت در پهن بیدی شمس حقیقت آن که در ناطق کرد
 و شهادت دهد و حدایت خداوند در نزد او و بر حقیقت هر کس
 که صبیح است که این است که این امر اگر کسی تواند در آن نمود و الا
 نیست که بعد از ظهر و در هر وقتی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم
 محو میگردد و اگر بگوید بین بیدی الله در فرض است بر کل ایام هر کس
 در یوم ظهور بین بیدی من بظهور الله در هر یوم جمعه هر کس در نزد
 او حاضر باشد یا آنکه از آن دهد یا آنچه رضای او است در آن
 یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیئی
 یسلون البابی الثامن والعشرون من الواصل التابع فی ان من یخرف
 نفسا عمدا فله ان یراء شجرة عشر متفالا من الذهب ان
 استطاع والامن الفضة والا فلیستغفر الله شجرة عشره
 الا انا استاذن فاذن له فلا تنی علیه ومن یحسب نفسا یحرم
 علیه ما یحل علیه من قبل الا حین ما یحسب و یحسب کل عامه و ما کما

من المومنین

من المومنین وان یحج الا ما یحرم علیه یحسب علیه کل شهر تسعین
 متفالا من الذهب وان ما یغفله یکن فی البیان ملحق این
 باب آنکه خداوند عالم از سر فضل وجود بر بندگان امر فرموده که
 هیچ نفسی یعنی را بخردن دست از او برای همان شجره حقیقت که لعل
 بر آن خرفی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد از او اگر کسی
 بخاورد نماید از حد و الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید
 حکم ایمان بر او جاری نمیکردد و از آن داده شده در مقام آن
 از آن حد بر نفع کشنده و بر زهد و فقه بعد و احدا حکم شده که
 محجوبان از حد الهی و اگر مضد نباشد بعد و احدا استغفار
 میکند خداوند عالم را و طلب عفو نماید آنکه او را بخردن خسته
 زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست و اگر خرف بر او وارد
 مثل آن است که بر حرف حق وارد آمد و اگر بر حرف حق خرف و
 آید مثل آن است که بر خداوند عزوجل وارد آمد این است که هیچ
 طاعتی در میان او نباشد و احوال هجرت در قلوب مؤمنین نبوده
 و هم چنین بعد از خرف بر آنها نبوده و بر اولوالارواح حکم صفا
 میکند وجه در هجرت وجه در خرف و انسان در هر حال باید
 باشد که اگر با بنهاج بنیاد و در نفسی و اهم بخردن نکند و نفسی
 و اگر نفسی نفسی وارد ذکر شیئی حاصل شود بر آن حد و الهیه وارد

در ایام سه شنبه و جمعه

ی آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده تود خداوند نیست در شدت بعد
 و بر عامل از حکم ایمان جاری نشده و نمی شود و اگر کسی نزدیک کرد
 محل اثران او را بدون حلال میکرد و مواد ای که جایل است ان
 نفس حکم حلیت بر محل اثران را جاری نمیکرد و کل عمل او ضبط
 میکرد اگر چه با علی و ذوق و تقوی عامل باشد و اگر بوج کند بر
 لاجل علیه را و از حد و الهیه در شهر عد و احدا ز هبت را و
 می آید و اگر منقض شود مظهر حیات حکم دون انقضاد در بیان
 بر او میشود در کل حال این بوده که شش روز از برای خدا
 بناسید و حایل شوید یعنی با کمال اعمال ضبط کرد و ملتفت
 نشوید و لنتفق الله حوالیقین لعلمک ثقلون و غیره ان اینکه
 اهل بیان با این نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر
 او جزیه وارد نیارند و با وسو لکت است ای و اب ایشان است
 چه عبدا و اولی الامر تا اخر در بین او مدین است و از برای لغای او
 و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را بخورن کند پاد حق
 او حکم حلیت کند و حال آنکه بظاهر از هم اعلایا نباشد و سایر
 هدایت از برای او جمع نرود و بعضی روح شود و جز نشود ظهور را
 و حال آنکه شش روز از برای ایشان بان مخورن بوده و مشفق
 بوده و اگر اولو الکلمه قبل باب خود را بعد از استماع واقعه موسی
 ابن جعفر علیه السلام پیغمبر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور

چون داب نبود و ارد نمی آمد و حال آنکه چه قدر بناها گذارد
 سلطانه چنین سلطنت خود که هیچ نمی آید و میخشد یوم نیامت
 و اگر مثل این بدع و ابره استند بود لعل سبب حرمیان حوزة نفسی
 بود همین چیزها نیکو بعبایت بنظر اخصیفت و اید اعظم نمیکرد
 در مقام خود از ماعلی الاخر و انفاق مثل او اگر چه شش نیست
 که اولو الکلمه بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حوزة رفیع
 نمود لعل در یوم ظهور حوزة مثل این موارد در رجح او واقع نشود
 اگر چه بنرسید از نفسی ظهور که کل بشیخت کینونیت خود نمود
 و اگر فرار گذاری که نفسی را بخورن نکلی لعل نفسی خود مجاب داد
 آورده باشی او را از ایمان جدا و ندرت محجی عموده باشی و لکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حوزة وارد اید اعظم تر است
 از حوزة هفت شی که در امکان ممکن باشد و گران و هم نشون دیکر
 دره که قدر نازده منتهی شود زیرا که کل شی باوشی میگرد و
 اجل از افتران شی است و بعد حوزة حقی الاثره فی الاثره بعد
 از او واحد اول واحد ثانی اینک لا مالا نهایی منتهی شود
 چه یکی از اعداد واحد آخری آید و مقدم میشود بر واحد ثانی
 و مثلا اگر ادنای خالق در یوم ظهور ایمان او در حوزة اعلایا
 از اعلای که ایمان نیارنده این است که در ظهوری عالی سفل
 میشود و سافل عالی میگرد و بر عکس عالی عالی میگرد و سافل

ساقط میگردد اگر قصد حق کند و الله یوفی بیا وعده است
 من عبادہ الله کان یکلمنی علیما الباری التاسع عشر من الواحد
 فی الصلوة ملحوظ این باب انکه اول صلواتی که وضع شد صلوة طاریه
 وکل آن بعد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنبی باشد ^{اطاعت}
 حتی که در آن نریزیدند الا ظاهر در آن حرف آورد که نریزیدند الا ^{حد}
 بلا عدد و اما انکه بر اعناق کل ایه خضوعی و خشوعی باشد از برای
 منی بظرفه الله که اگر کسی بظاهر مستکف شود از طاعت او دل
 بکینویت عابد بوده خدا را با و هیچ عملی بعد از معرفت افضل
 از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفسی در حد وجود او است
 مثلا صلوة نقطه یا النسبه فی صلواتی حتی مثل نقطه است بالنسبه
 بحرف ^{حرف} حتی و هم چنین صلواتی بالنسبه بخروج و احد تا و هم چنین
 صلوة تا و بالنسبه بحرف ثالث الا انکه باخر وجود منتهی شود
 چنانچه مثل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد و اخر وجود هم بر آن
 حد و ظاهر نماز میگذارد و صلوة کل نفسی از تکلیف کعبه
 از صلوة حرف حتی اولاشی است و چگونه که در او رسد و هم ^{چنین}
 در کل اعمال نظر کن یک کلام لا اله الا الله که من بظرفه الله گوید
 معترن نمیشود و با توحید کل شیئی چه فیلا چه بعد از سر اجراء
 زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه و اخی دیگران توحید میکند
 از حروف حتی و کل اعداد منکثره از واحد اول با و توحید می کنند

اگر اینجا

اگر اینجا نمی توانی تصور کنی نظر کن

اگر در اینجا نمی توانی تصور کنی نظر کن در نقطه قرآن که صلوة
 رسول الله از اشرف خلوق که امیر المؤمنین بودند حاضر می شود
 وجود با او خلوق شده چگونه حیوان معترن نمود با صلوة
 او این است که هر شیئی حول نفسی خود حرکت می نماید از حول مبدأ حق
 نمی تواند بخارج او نماید ولی صلوة مخلوق با او صلوة کل شیئی معترن
 نمی شود باینکه کعبه صلوة امیر المؤمنین و هم چنین الاقرب ^{الاقرب}
 الی ان پیشتر الی واحد الاول و بعدا کل در نزد صلوة او است مثل آنکه
 اگر با استیاضه منکثره واجب کنی تا آنکه رسد بیک و امر حلاله کل با
 بیها نیت منیدانیت و هم چنین صلوة امیر المؤمنین کل صلوة را
 دارد بیها نیت من بکینویت و هم چنین در کل شیئون نظر کن
 همان صلواتی که در یک در چنین قرآن اعراب و شک می زند از
 مبرین که در محل اقامت در بین علماء چه قدر کلام واقع میشود تا
 انکه در یک مسئله فرعی متعلقه بان هر اربیت کلین علماء انشاء
 نموده ولی از این شیئون محجی میان از مبدأ مثل انکه هر روز کل مؤمنین
 بقرآن شب در دو هفته و کعبه نماز واجب می کنند و در هر ^{کعبه}
 دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می کنند و نماز نذرت آن محجی
 ولی بران وارد می آوردند آنچه وارد می آورند و حال آنکه بوی رسول
 خدا وضع نمود آن را نبود الا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق
 مردم باشد از برای بوم رجوع خود و از اینجا میگرد عبادت مقبول ^{نیت}

الایوحید در مقام خود پیشو کبریا چه وارد شد کل در مقام
 عبادت یا ولا الله متوجه در نفس واحد و ظاهر صلوٰه با
 منع نموده و حال آنکه انکتهای که شب و روز در صلوٰه اند چون که
 مشیل الله شده حکم در حق حقیقت در باره ایشان نازل
 شد چگونه و صلوٰه که یک شان از شئون دین ایشان است
 بدانکه در نزد هر ظهوری شهادتین که از مبدا دین است بدیع میگردد
 مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله الا الله عینی روح الله اگر
 کسی میگفت حکم اسلام بر او نمیشد الا الله لا اله الا الله گوید که
 معترف است بحدیث رسول الله و هم چنین در ظهور منی بظان الله
 لا اله الا الله مقبول میشود که معترف باشد بشهادت و حجت
 او که ان بعینهم ان لا اله الا الله و شهادت در نقطه بیان است
 و ان روز غیر ان ظهور مقبول نمیکرد بمثل آنکه در ظهور و فنا
 مقبول نکشت الا الله صمد شد بلسان عجم و اقوال بیوت ^{تجدید}
 جا پیکر در جوهر دین این نوع حکم وارد آید چگونه است حکم مغلق
 بان وارد می بینی که هر نفسی یکی از اعمال از مذمت ان محجب مانده
 که اگر ناظر بودند کل بر جوهر لیل و مبداء وجود هر اینها در این رخ
 بصراحت و احوالی نمودند و در این شئون محجب نمی ماندند
 ولی از این شئون هم در غروب شمس محجب همان که اگر ندهد جوهر محرف
 شوی شهادت بیان حکم درون علو ایمان خواهد نمود و ^{نظرا}

هم همیشه بمبداء انداز که کل اینها نوزان مثل خامی است که برید
 نواست حرکت میدهد از راه طوری خواهی بلی کسی نامصلی ^{گوش}
 که مجرد واحد مؤمن شود و عزت را در امر الله ببیند منور نفسی
 و محجب نشود بنظر کربن در ان شئی که اگر قابل نمی بود محل این باشد
 و در چنین صلوٰه فصد کند خدا را و حده و حده بلا اضطرار نکند
 که اگر بوم فیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حرف
 واحد اول از وقت مصلی او اطلاق شود اگر در مقام امتحان
 برآمد صادق شد در بوم فیامت و الا در لیل مقبول میشود
 انان همین قدر که باین نظر ناظر باشد باید عابد در مقام صلی
 نه ببیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند و حده لا شریک
 که اگر در عبادت اسمی با وصفی دارد نظر آورد محجب صبر کرد و مقبول
 نمیشود عبادت او بلکه باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد
 ولم یولد بوده و هست و کل شئی در وقت خلق او است و او شناخته
 نمیشود بکنند ذات او و موصوف نمیکرد بعزیز پس کیونینت او
 و صحتی عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون
 از ابواب هدی بیرون رفتند که هر کس شیخ بلایان ابواب جنت
 میکند که عرفان مجرد واحد باشد در بوم ظهور آنها و ان
 جنت اجل از ان است که صورت در دیر در ان باشد و ان جنتی
 که در او صورت و قیبه است از لباس حریر و اسباب زهد ^ط

طری و شراب ظهور و حور مثل منقطع یا فوٹ و وصفهای که شده
 حافظ آنها دون از واحد است و آنها از آن واحد ^{اول} متحد اند از آن
 که محجب مانع باینها در نزد آن واحد اول که ^{سبب} انجا حور حجب ظهور است
 و هنوز بمقام صور حد و پیر جوهه نرسیده و وقتی که ظاهر می شود
 غده از آنست نه غیر از مثلا اگر روز در مفعد چهل هزار مصباح
 باور روشن شود که نوعی از صفای جنت باشد نظر آن که مایه قوی
 به او حدیثی است که فرموده اند ذیل که در مصباح اسراف نیست
 این است که حافظ این حدودات کل متحد است از آن واحد اول
 اگر چه در حد اسلام بین بدی و بنی و الایک مصباح و هم چنین
 در کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محجب نماید و اگر
 در نزد آن واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در
 امکان مصباح ممکن است لایق است که بین بدی او مشرف شود
 ولی حافظ کل این صور حد و قیر از واحد مکتوبه در صفع او است
 نه نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل
 خالق را واحد اول و احد افرض کن تا آنکه مشرف شود بواحد اول که در حد
 الله است و حروف حق آن باشد در هر تبار از تکثر آن واحد است
 که کل نامم با او است و هم چنین صلوات کل خالق از حد خود تجاوز
 نمیکرد و کل صلواتها بنفسها ساجدند از برای صلوات فقط
 و او ساجد است از برای خداوند و حد و حد مثل بنفسی صلوات

زدم تا کین یث

زدم تا کین یثات و امثل از بینی که معاینه اعمال مثل کینو بیات است
 اگر چه صلواته اخر وجود بعینه مثل صلواته اول وجود است ولی هفت
 قسم که کینو بیث اخر وجود بنی اند مذکور شد از اول وجود اول
 در حد خود که اخر وجود باشد که کل اعمال را مشاهده کن و در
 سه رکعت از اول صلواته توحید فثات کن و در چهار رکعت بعد
 توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت
 توحید عبادیه و مبین و کل الا الله و حمد و حمد لا شریک له
 و هم چنین کل واحد مشکوه و امثل واحد اول این که اگر نفسی اخر
 وجود عبادت کند یا ذیل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل
 از آن در توحید صفات توحید کند یا ذیل از آن در توحید افعال
 توحید کند نیست الا آنچه که در واحد اول مجلی شده و مبین
 خالق الا الله و دانستی الا الله و محیی الا الله که در کل ارباب انجلا
 نیست الا شمس واحد و ان حقیقت مشیت او کبر است که او بقضا
 مد علی الله است و کل آنچه میگذرد در پای خود با او میگذرد
 با الله عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی بعین یقین که
 مشیت کل اشیا بمشیت ظاهر در ملک است و نیز این است که
 کینو بیث مشیت بکینو بیثها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه
 در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد این است معنی اتم
 تر و عود نام محی الرعون و هم چنین مثل زدم بقود فی الط

و اخذ استقباط کنی و کل این مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی
 بر زمین و بوفان بکن آن لعل در یوم فیاتم تواتر اخذ فرمود
 و الا کرد که در آن حکما در معرفه الله هر از هر کتاب نوشته
 اگر ناظر بودی که نشای که در امینو یسند و یکجا و لر می آید و آن
 کجا مشرف شده و در خلل چه ظهوری مستقر میگردد هر این در وقت
 فیاتم دفع می بخشد ایشان از این است که در یوم فیاتم کل
 عرفانها اگر شهود میشود ترمی بخشد و الا در هوای مواد ان نفس
 می ماند در مقام عبادت توجه مکن الایسوی ذات غیب ازل
 که مستحق پرستش و عبادت است ولی از اینجا بیک توجه بان مقدر
 با قرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او
 داخل شود در مدینه توحید آنکه غیر الله دانند یعنی و اگر نفسی در حق
 عبادت نظر با اسم کند عبادت نکرده خدا را و محقق مانده از مفضو
 الهی و جبل بلکه کل اسما مثلا است بر اینکه نیت الهی عزیز و معبودی
 مسوای آن و هر شیئی که ذکر شد پیش بر او میشود خلوق او است و او
 مستحق عبادت و پرستش من خلوق و عبادت کن خدا آیتها از که
 برای جزای عبادت تولید نماید و بد تغییر روی پرستش تو او را
 بهم نرسد و اگر در حجت بر هم چنین زیرا که این است نشان استحقاق
 عبادت خدا را و صله و اگر از خوف عبادت کنی لاین بساطت الهی
 نبوده و نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو هم اگر نظر در حجت کنی

در نماز

و رضای از عبادت کنی شریک که مانده خلق را با او اگر چه خلق
 او است که حجت نباشد زیرا که نادر و حجت هر دو عابدند خدا را
 و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است بنات او و اعماد او
 با استحقاق بلا خوف از نادر و جاد حجت اگر چه بعد از محقق
 عبادت عابد محفوظان نادر و در حجت رضای او بوده و هست
 ولی سبب فی عبادت نکرده که در مقام خود از فضل وجود حق
 بر آنچه حکمت الهیه مفضی شده جاری میگردد و احب صلوات صلوات
 که از روی روح و در بجان شود و بطول محبوب نبوده و نیست و هم
 مجرد و جوهر نباشد عند الله محبوب نبوده و هست و غیر از
 صلوة واحد مرفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله است
 که بر روح و در بجان واقع شود که افضل عبادان و اصنع در جانش
 و اگر کسی از یک گنم نماز محجب مانده اجل کل با علی الارض مغفون
 عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است اعلای
 اوزان است و کل کعبان طائفند حول نقطه و حدث که مبدی زوا
 و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هست
 که بد و عود نمود در قبضه او است و هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست
 و هیچ شیئی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیا و عالم است
 بگشتی مثل وجودان مثل آنکه عالم است بگشتی بعد وجودان
 و بیان آن در مواضع امر شده کل آنچه عابد بوده اند خدا را عابد با

وخواهند بر موانع امر شاهد گشت و با استدلال از بیان مانند
 فلنصلین باذن ربکم شه آیه نشنون الباطن الاول من اول
 الثامن فی ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبه لا یمکن
 الشمس بالنسبه لا النور ملاحظ این باب آنکه بدانند مثل عمل
 یظهره الله مثل شمس است و مثل کل وجود افعال اگر طبق ضای
 خدا باشد مثل کوبه و غیر مثل اول من خاب لشمس الحقیقه یوما
 و آنرا آنکه در یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت
 زبانی طبق ضای او شهادت او بین کل اینها مثل شمس است که
 با وجود ان اهما مذکور نتوانند شد و قول این بسیار حقیقت ولی
 عمل بان در صید هر ظهوری بغایت صعب که اگر در صید نزل
 قرآن کسی ناظر باین نظری بود اگر کل حرف انجیل جوئی بود
 معادله نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 مثل شمس است و افعال دلیل مذکورند در ظاهر و هم چنین اگر
 کسی ناظر باین نظر بود در نقطه بیان چنین ظهور قول ان را
 مثل شمس میدید و قول باسواى ان را اگر چه حق بود مثل نور کوبه
 در لیل و هم چنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در
 ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوبه
 نور شمس بینند نوره وجود خود را اخذ نموده و الاحکام کوبه
 هم بر اینها سخن اهد شد لا بر مؤمنین بان که در ظاهر و محو شوند

دورین

و در لیل با نور این است نوره این حکم اگر کسی احد کند یوم دنیا
 و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق نشود که اگر کل بر این نظر
 ناظر بودند در هیچ صید ظهوری ظاهر و ظهور و حکم در حق
 در حق خلق نمی نمود این است که کل در لیل خود را می بینند که در
 خود نوری دارند و در حجب زمان که صید آنها در یک خودی می
 از برای آنها بلکه مضمحل می شود نوره ضیا شمس و مثل نور کل
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیا عمل من یظهر
 الله و اکلمات او فرض کن که کل وجود با بر هم می پیچد و در ظل
 میک یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجازی خود که خدا
 عز و جل باشد ان الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی فل
 یا خلقی ای ای ناقصون و همین شمس اعمال او میگوید ای بستی و
 علم در عرفان صید او است الی عودان نظر کن در نجوم انجلیه
 که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مشتهر گشته بودند
 که بعد از طلوع همان شمس بگر نوری از برای آنها ماند و در نوره
 هر ظهوری همین شمس بین اگر چه ما الان هم بجان نوره هستند
 و عمل میکنند ولی نوره که در اسلام مؤمن شده میداند که بلا
 نورند و از ضیا شمس حقیقت محجب مانده اند که رسول الله با
 و هم چنین در صید هر ظهور و نشود کن تا آنکه از نوره وجود
 نزد افعال محبوب خود محجب نماز و لشکر کن و بیا بظن من خدا

ثم مثل ما علمك الله في الكتاب فيكون الباب الثاني من الأجزاء
 الثامن بحسب كل نفس ان يورث لو اقره تسعة عشر وادق من
 الفطراس اللطيفة وتسعة عشر خافنا ينقش عليها اسماء من اسماء الله
 وان لا يورث من الميت الابيه وامه وزوجته وابنه واخيه
 واخذ ما علمه بعد ما يتصرف لنفسه من نفس والده على ائونه
 ملحقين باب انك ان ايجابك در ايت واحد هفت حرف تمام كره
 كه حرف اثبات باشند از اين جهت حكم شده كه اوت بزوان
 ميت غير حقيقت الاهفت نفس چنانچه در شيه صفتي هفت
 وشه لوان خدا را بان صفت خوانند مثل اوجد ووجد ووجد
 ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد ووجد
 شده از بعد امر و همچو نفسي نيست كه اراده نمايد امر را و آنچه
 مناسب اراد است الا انك خدا را خواند هفت اسمي كه ممكن است
 خوانند هر يك با عدد فارق ملك انك اسباب از امر از برای او خطا
 ميگردد و مقصود ان اگر الله في الله بوجه مقدر ميگردد كه
 شود و نمره ان انك در يوم قيامت كه كل احكام مقدر ميگردد
 عند الله اگر شجره حقيقت حكم نمايد بدو و ان كسي له و يوم تكويد
 مثل انك حدود اوت كه الان در قرآن مبين است اگر ميگردد
 بر نفس و ان حله و حكم فرموده بود ان حكم رسول الله بود
 اين است كه ان روز حكم فرموده و نمايه انهاره و ظل ان

عالمند

استغفر الله

عاملند و ان روز چون بران نفس حله ميشود صعب ميگردد
 بران الا انك نظر عبد امكند مثل بوي كه حد و اوت در قرآن نازل
 شد معاينه ان روز هم مثل مبدا اين حكم بران نفس است و حال انك
 در يوم قيامت ناكل و امشي نفايد شجره حقيقت خود و اموش
 باسم ظهور اول انهاره بايد كل بايد در جبر يقين و بصيرت بخدي
 باشند كه اگر صدها نفس از برای طواف بيت جمع شده باشند
 و از بلاد خود بيرون آمده باشند از برای بوي كه در ان يوم ان
 طواف داده شده و همان روز شجره حقيقت ظاهر شود و نمره
 لا مطلقا اگر كل في الحيز عمل استندك طواف نموده و الا باطل
 كل اعمال الهان زيرا كه اين طواف كه ان كذا از برای اجمع شده و ميكنند
 با امر او بوده در قبل نه دليل بران كتابان از قبل و كتابان از بعد
 كه غير الله نوان مثل ان نازل نموده و اگر چه ظهور هفتي يك نقره بصيرت
 نظر عبد امر ميكنند و يقين ميكنند و او طائف بوده از برای خدا
 خالصه و كل هي ميگردد نفع و اين همان صراط است كه از برای
 يك نفر اوسع از سما و ارض ميگردد و از برای انك يقين نميكنند
 از سيف و اذق از شعور ميگردد و اين است كه در مبدا هر ظهوري
 بصيرت ان اقل از كبريت احمر و اشد زيرا كه اكثر بصيرت يك
 ديگر و ظهور غير در او الهی عمل ميكنند اگر چه واقعا با امر خود بوده
 و از برای او بوي چون او از روی بصيرت نيست در نمره ظهور صا

در محبتی مانند از اربع او و حال آنکه او را مثل که ظهوری از
 برای آن بوده که بندگان مطیع خویشند لعل اگر ظهور واقع شود
 با ناطات اطاعت کند و بی فتی که ظهور واقع میشود مطیع
 بکان خود اطاعت میکنند و از وقت عصیان است اطاعت
 مثل مؤمنین با نجیل تا قبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند
 خدا را درین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت
 عیسی کما فی عمل میکردند و این چنین ظهور رسول الله اصل برین ^{نشانی}
 که کلمه شهادتین بود و ظهور بدیع ظاهر شد در مقام توحید
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد ^{صلوات}
 نازل شد و ذکر مقام اوصیای او علی و آله حجج الله نازل
 و در ذکر ارکان بیست او ذکر ابواب هدی جای که اصول دین او
 بدیع کرد و چگونه است ظهور و نشون احکام دین از این است سر
 قول خود شیخ علیه الرحمه در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود
 از آن کلمه که حضرت صیفا بد و سبصد و سیزده نکره در آن روز
 از قبای آن ظهورند محتمل نمی شوند و حضرت صادق زکی کافر
 حق ایشان میکند بعد از نفی بسیار که نمی توان محتمل شوی فرمود
 بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست او ولایت امین
 المؤمنین بردار تو بر میداری فی القور با او امتناع نموده بود
 که احشاک و کلا و ظاهر است از اهل حقیقت که کلمه از لسان ^{حضرت}

باو شنوا

باو شنوند و او چون مجمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد
 و این از انجابت است که نظر عبید امر نمیکند و ظهور حضرت را غیر ظهور
 رسول الله می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله
 مشاهده کند بالنسبه بظهور عیسی محتمل میکند و کلام که او سح
 تراست از سبب امضیات و ارض فایلیات ولی چون نظر نمیکند
 او میگرداند از برای اوصاف و احوال ^{از سبب} میگرداند از سیف من این است
 که او با ناطاتی این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین بردار زیرا
 که این امر بیست و شش و لم یزل لا یزال بود آنحضرت در مظاهر خود
 بوده و هفت بلکه مراد این بوده که در آن ظهور با اسم امیر ^{المؤمنین}
 بود و در این ظهور بیان اسم محبتی میشود چنانچه بعینه امیر المؤمنین
 در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همان وصی عیسی بود در زمان
 بعد از خروج آن و نزد ظهوری اگر نظر کنی بمبدأ احوال او ^{میکرد}
 از هشتی او سعی کرد امکان است و اگر محبتی کردی او میگرداند
 هر شعری که تواند علم تو با او احاطه نمود و اگر کل مؤمنین بلسان بیست
 ایشان در حد رسد که کل محالی باشند مثل ذکر طواف و ان شجره حقیقت
 یک نفس در ما بین این کل و امر فرماید یعنی که آیات خود را بجا اند
 بر اها اگر فی الفور ضد بی تو و حکم ایمان بر ایشان جاری و الا
 حکم ایمان از ایشان در نفع میگردد و چگونه رسد بطواف که شانه
 از نشون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل و انداز فضل شجر

حقیقت است نزد من آن مثلا اگر فرموده بود این مظاهر است
 نیز ندکی و امین سید که توانم و می گوید گفت این است که کل از
 نزد او است و کل محض هستند از او از صید و وجودنا منزه الیه .
 ذکر ایشان را عطا می کند لعل در یوم ظهور او بفرم و وجود که ایمان
 با او است فائز گردند ولی بانجا نرفته و در هر ظهوری محضی که در
 محضین و حال آنکه در آن ذکر شده نمره خلق کلینی در این شهر یعنی
 الله الذی رفع السموات بغير عمد و هفتاد و ستون علی الوتر
 و سبح التسمی الع کل یوم لاجل ستمی بده الام فی فضل الایات
 لعلمک بلقاء ربکم تؤمنوا اگر در این ظهور کسی یقین نمود که آن
 مظهر همان مظهر بقدر فرزان است لعل بلقاء رسول الله که لقاء
 هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جایگاه است
 بلکه در این ظهور آفری است فائزند و این ظهور در بیست و سه سال
 نازل شد و این ظهور و مظاهر است که بیک اسبوح ممکن شد و حال
 نمره خلق کلینی می بینی کل با حکم آن عامل ولی از نمره وجود خود محض
 اگر در یوم ظهور بیک ایاز آیات بیان کل مؤمنین بقرآن یقین نموده
 بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صمد است
 بر او قرآن نازل شد لعل بر او الله در این ایام فائز شده بودند
 و حال آنکه مظاهر است که کل لا یستولوا و می کنند و ملتفت می شوند
 بر او الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رویت کمی که شناسد

او را القاد او و القاء الله بدانند اگر کل مؤمنین بیان در ظهور
 من بظرف الله یقین کنند بر اینکه او بوده فقط بیان اهل بر او الله
 در بیان فائز شده باشند چونکه آن در کل بقدر مؤمنین
 از این جهت ذکر مثل با و میشود و الاغالی شان هر یک ظهور
 اخراست اسرار و اینست که هر یک ظهور دنیا مود کند خود را اگر
 چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون اخراست ^{عظیم} اهل
 از این جهت بیان ذکر می کنند ولی چون بظهور قبل کل مؤمنین
 و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد از آنکند یقین
 از این جهت ذکر می کنند با اسم ظهور و قبل بقدر خود و لعل که
 بمنشهای مجرب هم باشد فائز شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور
 رسول الله اگر کل مؤمنین یقین میکنند که او است هر آنکه
 بر او الهی را بحیث سیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن
 ولی از برای ابقان اهل ظهور قبل ذکر میفرماید اسم صید ظهور
 را لعل اهل ان ظهور بر آن صراط گذرند و بفرموده وجود خود فائز گردند
 فلست فکتن فیما خلق الله لکم و یجعلن کل اعمالکم الله ربکم لعلمکم
 یوم ظهوره بایاثر مؤمنون ذلك یوم من بظرف الله ان تؤمنن
 به فانکم انتم فدا منتم بالله و ما تزل الله فی البیان و الاشد
 احجیم عن لقاء الله و عما یقول الله من قبل فی البیان و الاشد
 فید فان صبرکم لیکل الاعمال النار و هم یومئذ لا یعامون و ان

يعلمون لا يصرون ولكن لا تعلمون ولما اخلصون الله
 انفسكم لا توفون فلما اخلص انفسكم الله وبكم لعنكم شيطانه
 انفسكم لم يظن شيا باطن على العالمين ولما ايقن اول الظهور
 ان لا يضره الله وتكون عنده من الهدى بين فان هدايا
 انفسكم ان امن بالله وايا من قبل موفون ما خلفتم الا
 لذلك وما ارثتم بامر الالهة فلا تخشون عن لقاء الله لا من
 قبل ولا من بعد وكنتم بايات الله لو فتن الباب الثالث من
 الواحد الثامن ان بعد ظهور كل شئ هالك الا وجه يوم
 القيمة ورضي على كل نفس ان يستغفر من شدة الالهية بنفسه لا غيره
 الا له عند حقيق لا يمكن له ان يحضر بنفسه ويستغفر منه
 سواء ان يجيبه بكلامه او بخطه والى استغفر عن الله بسبب اخر
 الخط وغيره لمحض ان بائنه لا يدوم قيامه خواهد شد و شدة حقیقت
 ظاهر اگرچه رضای فرادستوان در حق مؤمنین بیان کرده
 کلمه که قبل ذکر شد کل شئ هالك الا وجه لعن کل رانف باشند
 و در ان يوم از احتیاج باز محبوب خود میل نشود انبات ایشان
 بنفی بلکه اگر امکان بنفی هست میل شود با نبات ولی از انجا
 این خلق مد هوش هیت لا یشو حرکت ایشان بوده نه از روی
 بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت امر با و نماید چنین کلمه
 که استاز هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند نیکو که کل از برای

بخانه

این را در کتاب...

بخانه عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید بخانه
 فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم بتول این ایه
 و حکم از واستغفار کنند ز او و رجوع کنند بسوی او و با آنکه
 میل فرماید هلاک را بخانه که این است مشغول باعمال شد
 و اگر بعد از سماع این حکم کل عمل جز را کند یا از هلاکین است
 الا آنکه رایج شود بهمان قولی که هلاک کشنده نجات یابد و اگر نظر
 کند در ظل این کلمه هلاک یعنی کینونیات و کل اعمال بضر
 الله تمام شده که اگر آن روز کسی بخانه است یا این عمل کند نیک
 روح در روی ارض نمیکند از برای وجودی که هلاک شده
 عند الله چه بزرگ برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله
 نودا و اولو العلم استدان نمره ان است که بعین بینی و چون در
 عالم حد نواز نمیدان اول عمر را اخر عمر از برای نجات عمل کند
 و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح ان نمی شود الا از
 صبر اگر که بعد از تولد این ایه بجه عالم اگر کند و استغفار کنی
 نمره بخشد الا آنکه رایج شوی و یک کلمه از مبدأ اخذ کنی اگر چه
 بیک کلمه خدا بخشانت باشد که این نوزاد نجات میدهد و این همه
 استغفار هم نوزاد نجات میدهد و واجب است بر تو بعد از سماع
 ان کل اعمال منقطع کردی زیرا که کل را از برای نجات میکردی بعد
 از ان که حکم الهی بر عزان شد چه و رایج شوی و کلمه نجات اخذ کنی

اگر چه باشد و اگر کلاما علی الارض و ابدی از برای اخذ
 کلمه ای بنا بر وقوع نرا از برای نخواستن بود تا آنکه در راه خدا انفاق
 کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات می دهی و در احوال اگر اخذ کنی چنین کلمه
 نجات میدهد و در انا یوم فیه ذریرک و اگر نترس با سرع آنچه مقدر
 بران هستی طلب کن و اخذ کن که اگر چنین اسماعیل یک طرح صبر کنی آن
 لحظه فیض روح شوی درها لکن خواهی بود و اگر بخیل گریستی
 اخذ کلمه را جاری نموی اگر فیض روح شوی اصل از صبد جاری
 گردد کلمه که بعد از موت تو در جنت باشی و ناز تو صبد بنور گردد
 و این اثر باز هری است که با افعال بان کل اعمال مقبول میشود
 صبد میگردد سینه مجسمه اگر آنچه جدیدی میوزد از آن و لکن
 باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که درها لکن روی هیچ
 اری مثل این از برای اهل بیان در حق نشده زیرا که نجات ایشان
 در این است نزد اعمال ایشان و حد و دان و مالک تو را بخیل میکنند
 از صبد مثل آنکه با باشد در بیان اعلم از آنها باشی در بیت خود
 نشسته باشی و صاحب ظاهر شده باشد و تو خود در کشته باشی
 و ملتفت نشده باشی تا آنکه موفف از صبد شده باشد مثل
 آنکه در راه که کج نزل است بظواهر واقع شود که آنها بخیل میدهد
 امر الله را تصور کن و خوف او را در این ارض مثل خوف رسول الله
 در جیل بلکه در قرآن این آیه که نازل از مود کل اهل از زمان درها لکن

و این نذر

را حل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نوره نفس
 که قرآن با نالوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم و نایمان
 برایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بمان خود در دین خود ^{عالم}
 منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور و ظهور ظاهر الله عامل
 باشند با شد بشوی ولی بعد از تولد این ایچده نرا اعمال ایشان
 عبد عمل میکنند در راه خدا بلکه واضحی بمان دادن میشود و در
 راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آن که از صبد امر حکم هلاکت شود
 و بیکچه فایده منتهی عمل که میبکشد تا او و اولو العلم مثل
 عبادی هستند که بعد از تولد بیان عامل بودند بقبول او و قبل
 از آن مثل عبادی خواهند بود بیکام و زود بخیل عمل میکنند و حال
 آنکه قرآن نازل شد و حکم او ارتفاع آن شد فدی از روی بصیرت عمل
 نموده لعل هر یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شود نجات یابید
 که فاشیم حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غریب کند
 دیگر ممکن نیست بخیل و بشدیل الا باطوع و بیکه مثلا اگر در ظهور
 قرآن بعد از تولد این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات
 بعد از هلاک و اشبه نیست که آن صبد خود نازل میفرمود بازند
 الله خدا نجات بعد ما اهل کناک فضلا خولنا انما کنا ^{ضلیف}
 و بهین تا امروز نجات بودند تا امروز که صبد ظهور بیان است
 و خداوند رسول او را هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزل

سماوات وارض و ما بدها مایلند هر شیئی و حال هم که شد از فضل
 مبدء منقوص نکشد شیئی بلکه آن نفس محرم ماند و هم چنین
 در ظهور من بظهور الله تصور کن و مراش باشد و فایز و ساعت
 یوم فیامت با و محاسب یا شرا چنین ظهور تا غروب با عظیم
 طوری که حساب میکنی سال خود را از عدد روز خود که در آن است
 که در راه خدا انفاق کنی و بجات پاید و لکن اگر از حشا عجبی شوی
 که کل الاشی شود چه در محاسبات دینی یا نفس خود و دینوی با خلق
 قسم بنات مقدس لم یزل کفوح انسا زینت و خلق و الامتراء سماء
 این کله اب میشدند و هرگز خطور نمیکرد بجات فلذ ایشان
 زیرا که میشود که از اول عمر عمل کرد از برای بجات و آخر از مبدی بجات
 چنین حکمی نازل شود که محقق الصدق و عاشق کرم عند الله است
 زیرا که عجز کل را میسر سازد و بدانکه عدد وجه عدد اسم و احداث
 و هر کس در خلد بجدت رسول الله و حرف حقان مؤمن بود از دوت
 ها لکن است در زمان الظهور بیان و هر کس در ظل حرف احد
 بیان آمد از دینها لکن است با ظهور من بظهور الله و هم چنین
 بر بین هر ظهوری را بما لانها فی الاما لانها فی و عبادی که و انشا
 در ظل حرف وجه قرآن بودند شیهه نیست که در یوم فیامت بجات
 یا فتنند بر کت بجات ایشان و همان جب حرف و احداث در بیان
 و هم چنین اگر واقع کسی در بیان در ظل حرف و جرات واقع شود

در یوم فیامت

در یوم فیامت بجات می باید زیرا که در آن ظهور من حرف از نفس
 ظاهر و حروف حق می او نمیشود و اگر شود علامت دوزن بجات او
 بوده در حروف وجه بیان و همین سر از بدیع فطران جاری بود
 تا امر و زو جاری است از امر و زبنا لانها فی الاما لانها فی مراتب
 شوی در ظهور و یا که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و مجتاز
 حقی است که کل با علی الاعراض مثل او عاجز شوند تا وقتی که کورد
 مرتقی نماید و بجهت حقیقت در دم بیوانند مشاهده ظهور و یا
 نمود که از وقت ضیاء ان شمس حقیقت بنفسه مد است بر ظهور
 او و از وقت ظاهر میگردد اعرفوا الله با الله زیرا که تا امر و ز
 هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بحجته بوده من این است که در حقیقت
 اعرفوا الله با الله حجت باشد محجی بکرمی از مبدی بلکه کورد
 قدرتی میکند که مستحین ملا اعلی محبوب خود را در ظهور من
 پیشناسند بلکه محبت را با و پیشناسند من را و با محبت و بدانکه
 معرفت الله در مقام اعرفوا الله با الله ثابت نمیکرد الا و اعرفوا
 الحروف الواحد بر این ذکر هم بما بظهور من عند واحد اول ان کل
 الامن بکثر ذلک الواحد اول ان لا شقور و مراد از نکش خلق او است
 با و در صفت او بنفس او من این است که حروف اول حروف حق شود
 یا حروف حق اعداد مشکش شوند بلکه هدایت واحد اول کل معنی
 میشود که اگر وجود و انظر که نمی بیند الا محلی اول وجود و بنفس

احد خدا و چنانچه ظاهر است ادعای خلق از زمین است بدین
 رسول الله که اعلای خلق است این است خداوند نگذرد که اعدا
 از واحد اول و نشو و کن علی الله يوم القيمة لعلمکم نفلون و راد
 ازین توکل نیز این است که این آیه را بخواند یا انکره بر سجاده که بر کف
 که خدا یا من بخونم کل روزم و حاجت ده يوم قیامت بلکه آن روز توکل
 توان است که شجره حقیقت که ظاهر شود ایمان او روی با و بیفتد
 بایات او که انوقت توکل جدا کرده و نفع تو نیز او ممتزج و الا هیچ
 نشی صبعوث نشد الا انکدامت خود و این توکل جداوند نموده و شبه
 هم نیست که خداوند صادق است در عهد خود اگر کسی بر او توکل کند نجای
 میدهد او را از هر شی که مخوف سازد از اولی چه شده که این عمل
 مختلف در روی زمین بدون جو مانده و حال انکه کل خود را متوکل
 علی الله میداند بطوری که در مابین خود و او اندر هر کس بلیان خود
 تقفل نموده که در توکل یار کتاب الله هست یا امر سهل یا امر حرج
 حتی با امر مشیعتین حروف فاخذ ولی برین که کل را جع میشود یعنی
 ظاهر و ظاهری مثل انچه در هر چه در اسلام حقیقت صیدان
 رسول الله هست و حال انکه الاما لانها ایزان برای هر شانه نشوند
 و از برای بیان هر توکل الوف می توان بیان نمود و نشو و کن
 علی الله قسم یا الله و ایامه تو مئون الباب الرابع من الوجود الثانی
ان کل شیء اعلیٰ للقطر و اوسط للحر و اقلیٰ و ادناه للخلق و اخص

ارباب

این باب انکه اگر کل را شریک کسند بر نفی ایاث و اعظمت عجب
 عند الله و عند اولی الالباب لعل در يوم ظهور فاصله نشود بین
 استماع ایشان و ایمان ایشان بخواند این است جوهر کل علم زیرا
 که درون این اگر علم را دارا باشد لاشی میشود و حکم درون ایمان
 در حق او میشود و اگر هیچ علم نداشته باشد الا همین جوهر علم
 داشته و ناجی خواهد شد بر آنکه مثل آن در هر ظهوری ظاهر است
 که اعلای خاق اذنا میشوند و ادعای خاق اعلیٰ یا اعلیٰ اعلا را و اذ
 اذنه را و اگر کسی در وقت کند يوم قیامت او را از احصا نمود درجات
 مؤمنین از سبقت ایمان هر ایش بیان ظهورات از برای آن نفس
 مؤمن می توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا
 اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفس بظهور الله ایمان
 آورد او است اخ واحد از عدد واحد و هم چنین این رشته حکم است
 و حد کل اعداد و ادراک کن و هر شی که عدل او ممکن باشد از برای حد
 اول است و هم چنین درجه بدجه تا بکل اعداد منتهی میشوند این است
 استحقاق هر موجود در میدان وجود که اگر در يوم ظهور من بظهور الله
 و شصت و یک مرتبه طعمه الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری
 نود و پنج مثقال ذهب در بها ضاعف باشد و سیصد و شصت و یک
 نفر در یک يوم با و ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر
 یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد و ایمان اعداد همین قسم چنانچه

این اعداد عطا میکند و هم چنین در هر شان ستر الله و اجاری کن
 بین و حکم الله و ظاهر لعل یوم میامت سبقت کیوی با فرد
 بر مضمون محو در حین ذر السب بر یک بقول بلو در حین هر ندی
 بظهور اجابتان و ملتفت باش که از برای هر شیئی نری است که
 مثلا اگر یک قدر از طین را بر باره و بر نماید که این طین وجود بدیع
 فطرت اول است یا این اسمی که ذکر کند آنچه بنفس خود طین ذکر کند
 و ذکر موفان نکند و اجابت منکی او را در فو طین که بر جوار است
 و آخر وجود است اجابت الله نموده اگر چه در تکرار کینونیت در همین
 السب بر یک بلو گفتند ولی در این صفع ناقصی که در او نیز وجود
 خود چه زنی است که از شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای خدای
 طین مقصود اطاعت او است میزان و این که اگر از وقت محو شیئی
 از ذره طین با او محو بیاید از سر وجود و اگر کل چیزی در ظل اول
 لم یجد اصل از برای آدم وارد شده و اگر بگوید کل اطاعت و امکنه
 و کرده باشی و یا یکی از الله در حق تو نماند میشود چنانچه قبل بنا
 شد عبارتی من چیست او بدلا من چیست زید اگر چه منست است که شیخ
 حیثیت چنین حکمی که ذکر عقول نتوانند از ادک نمود یا امری فریاد
 که حجاب از اکل نتوانند بفین نمود و ط این از برای عرفان عبد بود
 موافق امر و اگر همان امری که بیان اصنوا بالله و یا نرشد همان امری که شرف
 نفسا شده اگر چه در سنهای وجود واقع باشد اگر ناظر با هر شیئی

چرا از

موسوعی در امور الهیه

چرا از نیک از محو و بر امری ثابت این است که مراد بکل اول الهیه
 از شتون بقوی بوده و هست ولی بظنیک از مبدأ امر محو نیک
 در هر ظهوری و الا شبهه نیست که در انظهوری که هستی با او امر
 عمل میکنی اگر متذکر بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را
 و کفی بنفسک الیوم علیک حسابم از این که لعل یوم بدین
 هیچ معنی از او در من بظهور الله محو نماند که اگر بکل وجود امر کند
 امر او را الله بوده و هست و هر که لم و بم گوید در ار خدا گفتند چه روز
 کل شیئی کنند و چه در شمع شمع و بیاری گسند که بجهت
 از یک متفقا انضاست در ان ظهور و لغرف من حدودا
 تم یوم القیمة بما قد فعل الله لغفد و من الباب الحائس
 الواحد الثامن فرض علی من یفقد ان یاخذتک الماس علی
 و ادب لعل صفر عدو الله و ستر و تم بعد الامنع و ستر یا
 عدو الاذس ان یاخذها و یسلم من بظهور الله و حروف الحی
 یوم ظهور هم ملخص این باب آنکه در حوافر خود ذکر شده که کل وجود
 در بیان است و کل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطه اول
 و ان اینجا بیک از یوم میامت حشر کل بر درجات واحد میشود کل
 این واحد با واحد اول واحد است و در کل یک ما حیوان بدی
 میشود که او الله باشد و ان اینجا بیک هر شیئی در صفع خود نامش
 نشود این واحد را در حد خود کامل نمیکرد و مدالی علی الله میشود

*

از این جهت ارشاد کرده بریم ظهور و با ظهور نفسی که مضمند
 باشد بر ستم و قطع الماس و چهار قطعه لعل اصف و شش قطعه
 زرد اخضر و شش قطعه باقوت احمد در زرد او و شش بر واحد اول
 بهم رسانند و اگر خوانند در ظل ملک واحد اول وارد او رود و اول
 ظهور و من بظهور الله بامر او بجزوف حق او عطا کرده شود که این
 موهبه است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بها
 کل عباد بها واحد اول باید باشد تا مستدلین از سر نو حیدر محجب
 نمایند و اگر در آن ظهور کل با این اطاعت مقرر کردند بر واحد متکثر
 عطا خواهد نمود مالک که بجزو و اگر کسی زود او باشد و شرف
 شود شیخ حقیقت و قدر ذکر شی در حق او صبر نماید بقدر همان نادر
 میگردد از برای آن و سزاوار است که مستدلین بر توحید ذات و
 صفات و افعال و عبادت و خلق و روز و موت و حیات و شیخ
 و محمد و تکبیر و تبار و هوا و ماء و نزار و فواد و روح و نفسی
 و نور اینچنین و اصف و اخضر و احمر در کل حروف بسم الله الامع الله
 ملاحظه نمایند و چهار دعا که از برای انوار او بعد ذکر شده که عظم
 رعناها است هر نفسی که بر فرات آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت
 در دست نماید و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده و لیؤمنین
 من یشاء من ملکه مانند من عنده انه کان جواداً محیطاً
 الباء السادس من الاموال الثامن في اذن اللطف بان و جرات

في كل يوم

في كل يوم ايام بان فخلق بيت الحى واخذ مشر كل البدن بالنور
 في كل ثمانية ايام او اربعه عشر ايام واخذ الاطفاق واستعمال
 الحناكل البدن وكتب الرجال على صدورهم الرحمن والثناء
 اللهم والنطق في الملائكة في كل يوم وليلة ملحقين ابن بابانكده بيان
 از زاده شده بتلطيف و نظافت با عا ما يمكن در احوال
 اگر در چهار روز و نیک در شبها اظفار و شعر و ما بچشم بر المیزان
 محبوب بوده عند الله و هست و نظایر البسه و تلطیف از هر چه
 او بر سر شود او بر بتلطیف بوده و هست و حنا از زاده شده
 چه کل بدن چه بعضی از آن بر صدر که محل حب الله هست بکل اللهم
 در اول و در او و الرحمن در اول و الهی اکل بر احسن خط با سباب
 که منطبع شود محبوب بوده و از زاده شده و بر زبانه از این
 کلمتین هم از زاده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی و افضل
 حرف نماز کرده و بر بدین و در جلین اگر اید بنده محبوب بنده
 از برای او و در کل بدن از زاده شده زیرا که اخذ هیچ شوی نمیشود
 مگر آنکه هفتاد دفعه بالا از بدن او بر نفع میگردد باذن الله و سزاوار
 عبد که نظر نماید در این و شاهد شود خلق خود را و شاگرد شود
 محبوب خود را بحسن حس خود و الا استغفار کند محبوب خود را
 که کل کینویات و فرطه اولیه با حسن جمال خلق شده و اگر حجاب بهم
 برساند از ظهور و ان بصورت خلق کینونیت و صورت میگردد و است

الاسماء

در لیل معروف بنی است مبداء آن من کنایه الله ذکر شده و در ^{شان}
 عبد باید بر شوقی باشد که اگر از حین شجره حقیقت ظاهر شود
 و از بی یاری الله واقع شود که می از شوقی در نفس خود می بیند
 زیرا که امر این شد الا اجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بی یاری
 واقع شود در شوق لطافت نزد او باشد که غیر حقیقت
 شاهد شود بر او در بیان نفی شده از هر چه حجاب لطافت شود
 حتی اگر نفسی در حین خود علم بدیده هم رساند یا در لباس خود
 همین که مکره باشد با شدا و را برود نفس خود محبوب نیست که
 یدی الله با حال نازل شود لعل کل در بیان رخ با این زینت شده
 لعل بر یوم ظهور حقیقت ماکور در مؤمنین خود مشاهده نماید
 کور در چه بدجه و شیئا فشیئا رخ می نماید که اگر کسی در حق
 وعرف کند تبدیل میکند و را چگونگی که با صبر کند ولی هنوز با
 اهل این ظهور نمی توانند سیر نمود اگر بفیصل ^{بشلف} لطیف ابدان
 الله هم شود در لطافت برودش خواهند نمود و هر چه زودتر
 محبوبتر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن است و جز از برای آن
 نباشد که محبتان لطیف را با عطا کرده میشود توان ولی
 بر نفس حتم بوده و هست که مراتب باشد که بجز در قوت او ممکن است
 در نفس خود اظهاری نماید زیرا که شجره حقیقت در بطون خود ^{در این}
 خلق را و می شناسد کل آدمی بیند او را ولی کسی او را نمی شناسد

و بی یاری او

السلامی ز ۱۹۰۱

و بعین او اواعی بینند زیرا که از این بعد از ظهور او ظاهر میشود
 در کل شیء چه بسا در بدنی که هست نه بدنی می شناسد او را نه
 و نه اهل و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور در رسول الله
 قبل از بعثت و مثل ظهور بنظر بیان قبل از اظهار ولی علم او
 بوده بر نفس خود و بر خانو خداوند که در ظل او سائرند از حین ظهور
 روح در آن علم دارد بر نفس خود تا منتهایه شانیکه روح بعثت یک
 لغاتی گیرد وی بیند کل را که کل با اسم او می کشد آنچه می کشد از اول
 وجود تا اخر و کل بشیئت او فاعلمد و کسی عارف غیبشود او را
 آنکه بشناسد او را نفس خود در آیات خود و نمی شناسد الا حین
 ظهور خود که حکم فرما بر کل شود و آیات غزوات از مطلع قدس او
 مشرف کرد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شان
 لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحبه ان کان لطیفاً لطیفاً
 الله الطیف فوق کل الطیف ان یفقد ان یمنع عن ظهوره
 من احد الا السموات و الارض و لا ما بینهما ان کان لطافاً
 من لطف الطیف ^{الباب} الرابع من الواحد الثامن
 في الحجاب الالهی لطیف این باب آنکه از او داده شده حجاب در بیان
 و آنچه در ظل او نشا شود بر طبق الظهور من یظهره الله که انوقت
 او کل باشد که معتمد شده تواند با حسن خط حفظ کلان الله
 نمود که او خواهد نمود و الا آنچه فقضای خود و فضل او است

از آن خواهد داد و بعد از این از روی دیگر هیچ عذری از برای صبح
 نفسی نمیماند خداوند در آنکه بیاید از آن نباشد که باز نشد که
 شود منی بظلمه الله و با حسن حفظه میاید با این زمان است
 که هر خطی که میبرد چاب میزند بجای رسیده که بشارت قرآن
 است و هشت نخود فضیلت که در آن لحظه عدم استطاعت
 کل مؤمنین میبود هر انچه از داده نمی شد و لکن حال آنکه کل
 فضل وجود حقوساکن هستند باذن او ولی هر کس نواند که بیان
 و با حسن حفظ نویسد بهتر است از برای آن تا آنکه مالک کرد چنان
 خوب از آنکه من فضل الله یخص به من یشاء من عباده والله
 ذوالفضل العظیم بدانکه احترام قرآن بنیت الا با احترام بنیت
 اولاً الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح
 واجع میشوند با ارواح حروف می از چنانچه برین ایشان هم از آن
 حروف است چنانچه از روزی که مؤمنی عامل است بقول اهل بیت
 و ابواب اربع است در غیبت صغری که بعد از آن انچه از ایشان
 رسیده کسی نتوانست بپذیری و بندگی دهد بجز در کل حروف حق
 را جعد بنفطر قرآن که رسول الله باشد و آن را جع است
 لا الله بنفسه و عود اولی الله هست بما یعود الی نفسه زیرا
 که امکان از خدا مکان بخاوند نتواند نمود و هم چنین در بیان
 کل ارواح علیین او را جع می کرد و بیاب اولی که بنظره الله باشد

و کل ارواح

و کل ارواح دون علیین از لاجع میگرد با اولی و حق که ساجد
 از برای او و هم چنین کل کتب سماویه و امشاهده کن که اصنام کل
 به نسبت اولی الله هست و لم یزل حتی بوده و هست با اینکه از ظهور
 قبل رفیع میشود و متصل میگرد و بظهور آن بعد شهر بنیت
 که انجیل کتاب خداوندی بوده ولی بعد از نزول قرآن ارواح جعه
 آن را جع شده بسوی قرآن و انچه که نشد از دون ارواح علیین
 انجیل بود که ماند و هم چنین در بیان انچه که داخل بیان شوند از دون
 بقرآن ارواح از علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و هم چنین
 در بیان انچه که بمن بظهوره الله ایمان او و در ارواح علیین آن
 و آن نفسی هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و بنسبت
 پنجاهم به نشد و آن علی حسن خط انتم علیه یقینون و در الباب
 الثامن من الواحد الثانی جواز تبعیض الشرفه الراس للنبی
 و اخذ شرفه الوجه لقوته و الصاقه العباد و من من الخیر فانه
 لا یجبر الله ملخص این باب آنکه از آن داده شده بنسبت بعضی شرفه
 و اخذ آن از وجه لاجل فرقی آن که صورت حسن ظاهر شود و حد
 شاد بر هر حال ار شده و محجبین از عباد عبادی هستند که آن
 امر الهی محجیب یا تند و از آن داده شده صلوح در عبادت آن که در دید
 ظاهر نشود از دیدین او الا روسانامل که از نبی بفرموده و هست
 و صلوه در جبر محجوب بنوره و بنیت الاحسن اصطرار که از وقت

بنسبت ارواح

از زاده شده کل این شئون از برای آنکه لعل در یوم قیامت
 شئی در وجه الله ظاهر و باطن در نزد نفس نباشد تا آنکه شد
 استدلال نمایند جاییکه بحسد عرضی جدا و در ارضی نشود و در
 حرب و احوال است حکم اجساد و اشیاء و نفس و ارواح و افسد
 که محال تجلی واحد اول است فلسفه الله از یا اولی الثنوی
 القیمه لعلکم تعقلون الباب التاسع من الواحد الثامن
 و لیکن کل نفس اسمیه و ما فی عمل هر چیز و در روز اول ظهور
 الاله یوم عزمیه و بحفظه الاوصیاء الیوم یظهر الله الشیخ طاهر
 این باب آنکه از بعد ظهور آنجا بود دیگر از زاده شد که هر نفس
 بنویسد در کتاب خود بخط خود یا دیگری آنچه در بیان کس نموده
 و هم چنین اگر خود کسب در روزی نموده تا آنکه روز قیامت
 بعد عامل در ظهور قبل جدا داده شوند اگر محلی از نفس حقیقت کند
 و الا میشود که ظاهر شود و از هنوز مثل قبل عمل میگردد باشد چنانچه
 هزار و دویست و هفتاد سال است که خوان نازل شده و هنوز
 انها با تجلی عمل میکنند و هم چنین در روز ظهوری مشاهده
 کن امر الله را و محیی بیان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
 طالع میگردد و غار چه بسا و فی قیامت برپا میشود در آن
 ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر
 بشنوند صدیقی میکنند ازین جهت بایشان نمیکویند مثل

ظهور روزه

ظهور رسول الله چونکه نتوانستند مثل شد بجز مؤمنین
 نفوس در ظهور قیامت او ان یومی است بسیار عظیم شجره
 لم یزل یطی او اذ انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر میشود
 و کل محیی بن کمان میکستد که از نفسی است مثل خود واسم مؤمن
 که در ملک اول اما انما یرید فی مؤمنین با و در ظهور قبل
 او صدق میشود از او منع می نمایند چنانچه در ظهور رسول الله
 اگر آنحضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود میدانند چگونگی
 هفت سال در جیل جایل میشدند ما بین او و پیش او و هم چنین
 در ظهور فقط بیان اگر از اسم رافع نمیکردند چگونه میشدند
 در جیل ساکن گشتند و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق
 این است که چون این افسد ندادند نمی بینند و انها کرا و اید
 که مثل پروانه در حول صباح حقیقت طواف نموده تا میسوزند
 از این جهت است که یوم قیامت اعظم از هر یومی گفته میشود
 و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است
 و ثمه ارا این باب آنکه لعل در آن روز چشم ان بان باشد که به
 بینند محبوب خود و او در آن روز خواند نوشت آنچه که کسب کند
 زیرا که تا قیامت دیگر حکم بران میشود و آنچه که فقط بیان با
 نویسند آن است که آنچه قبل بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را
 نازل فرمود یعنی این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر وجه

و چون آنچه کس کنند نوبتند لعل ذکر ایشان يوم قيامت بين يدي
 مذکور شود اگر خوانند در آن روز در ناد و نوحید داخل شوند والا
 مشور و روزگرم می کنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و نمی شناسند
 مثل آنکه منتظرین احمد موعود را کل نزاری منتظر اند و نضر از
 برای ظهور او می کنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد
 سال است که او ظهور آن میکند و بدینا باش یعنی خود خوان
 روز که محیی غیاب و قیامت برپا شود و نوحی نشوی که بر خداوند
 احب او بودی اگر نشوی و او است اخبار من بظهور الله اگر قبول کنی
 لشوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما لکین من خبر و در وقت قیامت
 الایامه تکفون ابواب العاشر من الواحد الثامن
 فان الذی بریت فی الطائفة حل النظر والنکمة سوا کان ذکر
 او اتقی و اذن من یرید ان ینکلم مع النساء و هم مع الرجال علی فک
 مایتم بدینها وان لا یخا و ان علی فک عتاینه عشرین کلمه خیر لهما
 ملخص این باب اینک اذن داده شده یعنی که در طائفة بیست کلمه
 بر نظر و نگاه سوا آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دانه و در وقت
 احتیاج اذن داده شده تکلم من با او می بقدری که کفایت کند
 در ظهورش و اگر بیست و هشت کلمه بخا و از نشود ان رب یفوی
 و اگر مفید بنفشد زیاده اذن داده شده و مراد از طائفة عرف
 ان است عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل ایل طائفة

کریه لیس

این باب در کتاب...

گویند اعل یوم قیامت سبعین امر اخذ فی جز از صد نفسی محجوب
 نکردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انقاص فرماید بعد از ظهور
 لم ویم کفنه نشود فلنشق الله جوفنا ثم لعلکم تغفون
 الباب الحادی عشر من الواحد الثانی غسل المیت ثلاث مرات
 علی ذلک الذی یبیا اولی الراس ویقول یا فردشمه البطن
 یا حی ثم الهمنی ویقول یا فیوم ثم الشمال ویقول یا حکیم
 ثم رجل الایمن ویقول یا عدل ثم رجل الایسر ویقول یا قدد
 بما و اوها شامه من کافور و سدرو و لیکفنه بحسن لیس و یجعل
 للماتة یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ماء السماء
 و الارض و ما یدیهما و کان الله یحکم فی علما و فی النساء و لله
 ملک السموات و الارض و ما یدیهما و کان الله علی کل شیء قدید
 ملخص این باب اینک کل احکام بیان بر اسرار نوحید و معرفت جا
 شده که اگر کسی نظر کند از صد نامنه های ان نوحید را در کل
 بر یک لفظ جاری می بیند و اذن داده شده در مقام غسل
 یک مرتبه واجب الی التلثه او الخمس اذن داده شده زیرا که این
 نوحید پنج ریش ذکر میشود و لا اله الا هو و لا اله الا انا
 و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و حیث
 اگر در ظهورش بود در سنه اول و من میاید بظهور نوحید
 هر انبه الی سنه پنجم می کشد تا اخر این نوحید از این

کلیک و نغز واجب گشته و مراتب بر باغ کل مجتعل خواهند شد اگر عری
 بناشد و از ندادن شده اند اس و بطن و پدید و در جلیق و در ^{حین}
 استعمال آبناء و حمد الهی تا اگر کرد او را و با آنچه در جیات او ^{مفضل}
 مقتضی بوده از سر وی نماید اگر بی آن لایق است که بهمان نحو غسل داده
 شود بر ایدی انقیاء و بعد از فراغ اگر میدارست بماء و در واجب ^{یک}
 معتد نمایند و از ن داده شده در کهن بر بیخ تو بماند ^{حی} که نشسته
 نماندند و جیات نقل منتهی کرد و بر آن زیاده از نوزده ^{جان} است
 نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری ^{بیش} از غیر
 اول را خیر با او در حق نمودن ^{سید} میگرد که چیزی مشاهده ننماید بعد
 از موت و در جیات الهی با آنچه ما می آورده و هست ^{مستند} ذکر کرد و در ^{بد}
 پیمین او خانی منقوش از ن داده شده در حال ^{الله} ما فی السموات
 و الارض و ما بینهما و کان الله بكل شیء علیما و در نسا و ^{الله} ملک
 و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء ^{قادر} و قلب ^{مست} بر او ^{حال}
 بنام نموده کردن و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که
 احرام جسد مؤمن احرام مؤمن است و اسم است یا مطلق اسم الله
 از اول انتقال از ناخر قلب یا بلسان مشغول گردد و بدانند ^{که}
 مثل جیات است اگر میت بایمان یا ن ظهور و بعضی روح شود ^{در} جیات
 الهی مثلند خواهد بود و الادر نار است و مراتب بوده که ^{موت} پیامت
 نشود بعضی روح نفسی شود و در نهار و در ^{ملفت} نشود چنانچه

از این ظاهر

از بوم ظهور رسول الله تا از روز هفتی که در غیر ایمان با او
 روح شده در جیات داخل شده و هم چنین از اول ظهور ^{باید}
 هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است فایض آن بملائکه که
 موکلند بر او در داخل جیات میگرد و اگر مطابق آنچه خداوند ^{باید}
 فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان ^{بسیار} قبض روح
 شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع یا نفعی بخشد و اگر بعد از موت
 او کل جزایات از برای او شود که نفع یا نفعی بخشد ^{الا} آنکه ایمان او ^{ند}
 بخداوند و آیات او و اطاعت نماید ^{مجبور} و چون خدا با آنچه در بیان
 نازل فرموده لعل از نوث در ن کند او را رحمت ^{الهی} و در جیات ^{جله}
 مخلد کرد و در مراتب با شش ظهور من بظهور الله را که اگر بشوی ظهور
 او را و بعد از اینکه ^{بلی} نامل نماید در نهار هفتی چه بعضی روح ^{شوی}
 چه در جیات با شش این است و خدا در نروز ظهور او هر نفسی
 مراتب باشید که در صعقهای یوم قیامت بیرون ^{نروی} که
 صعقهای آن روز ^{مخبر} است که وارد میشود و آیات ^{مشترک}
 که ظاهر میگردد در حق ظاهر و بظهور یا اوج جیات است که از هیچ
 انزلی و در بر هیا کل اندک کل و جویات مثل آنکه اگر در این ظهور
 نظر کنی کل را مشاهده میکنی و زیادت کن موفی و در هر ^{حد} حد
 و مشون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او
 لوح ان قل الله یئو بنکم یا مره و لیاد ^{الملائکه} ان بعضی عباد

المؤمنين وهين قسم كد روح مؤمن املانك فبعض ميق مايند ابر
 خداوند روح غير مؤمن را هم شياطين فخر مي نمايند چنانچه هر كس
 در ظل بيان عروج نمايند با بصر روح ان ملائكه عاينند و هر كس
 غير بيان موت او را سد پادوزان ملائكه نزديك نمي ايند
 و بلكه مؤمن سر نمي كنند او را چگونگي ملك رسد و اگر كشته عطا
 شود او عيون شياطين الها هم نمي كنند از شدت حرارت نار
 در ان الا انك چون در حجابند فبعض روح ميگستد و بجز نيز فادعي سارند
 و روح مؤمن بين پدي الله حاضر ميشود و هين قسم روح و مؤمن
 مؤمن در حد خود خداوند نظر را نماند و امر صفر مايد بنا بر ان
 بگردد و لوكل كس بر خداوند كه موت تو دارد كه نكند و از براي خداوند
 كه عبادت كره چون بر سبيل نبوده جز او داده نشوي و صيكم الله
 انفسكم ثم كل عباد له لعلمك شقون الباب الثاني والعشرون ^{الاول}
الثامن احكام محل الضرب المحض اين باب انكه هر كس بوده باشد
 در ان ارض پاره جولان شصت و شش فرسخ اگر بگذرد ان ارض
 و نرسال بر اياست كه وارد شود و در ان محل در هر سنه يك مرتبه
 نوزده روز بر ان ارض باشد تخليص نمايد خود را و در ان محل پنج
 ركعت نماز شده و هر كس استطاعت ندارد در بيت خود چنين
 محل ميگردد و عفو شده بر سكان غير از حد و اگر ار شده بود كه ميتواند
 اذ ان الله مخوف كد بر بين و فضل ضو او مشاهده كني حد خلوقا

خداوند

خداوند است كد و اين سبيل چه فدها صوف شود و ان
 يك نفر نبود كد يك قدم از برای خدا بر دارد هين قسم در ظهور
 مثلا خواهد بود كل عمل كند و لي از صيد امر محجوب و كل از با
 او ساجده شيد و لي از نفس او محجوب و اگر بر اجناب اخصي شده
 اين حدود و احوال جاري نميشد حال بكي محجوب ميشود و كل خلق
 با و محب و مجدود الهی مبركند و اگر بر يوم ظهور من بظهور الله هست
 كند بر ايمان مجدك ايمان با و است و اطاعت او كد اطاعت خدا
 و محب خدا كد محب او است و رضای او كد رضای خداست امری نازل
 نميشود كه كل نايوم قيامت بان حكم كره شويد اين است حدت
 الهی بر ايشاء و مشيت فاهره او بر مايريد لعل بر يوم قيامت ما
 خود باشيد كه محجوبين اين ظهور و در بنكره و خود او از انها محجوب
 مثل انكه محجوبين از رسول خدا را و ميگسند و خود محجوب شده ايد
 ولئن الله حتى ثقاته ان لا ترضي لاحد دون ما ترضي لا
لعلمك يوم القيمة على الله لا يحاكمون الباب الثالث والعشرون
الاول الثامن اذن ان يكبرن على النقطه حسن و شعبين
 في اولها و اخرها المحض اين باب انكه چون شجره حقيقه را الله
 بوده و هست و در او و دیده نميشود الا الله ان اين جهش ام شده
 كد و چنين استوار بر عرش خود انفعال از عرش اول بود و پنج كلمه
 تعظيم گفته شود و در عريان پنج تكبير زبانه اذن داده نشده

الاول

زیرا که حروف حقی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردند و کل را با
 مشکوه واحد واحد از واحد اول مخفی میگردند لعل در یوم قیامت
 در چنین ظهور شیخه حیثیت اگر عامل لله بوده در آن حالت کل حروف
 حقی را مشاهده میکنی نیز بطوری که در نفس حروف مشاهده میکنی بلکه
 قدرش صرفه بر بخلی باها که مدال گردانند از ظاهر بارزات خود
 وهم چنین کل این اعداد را با لسان میگردند و الله عالم ولی آن روز
 ظاهر میشود اگر صادقی بوده اگر در چنین ظهور من بظهور الله از
 برای او عمل کرده الله عامل بوده و الا صادقی نبوده در عمل خود هر شی
 که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عملی کرده از برای او
 عامل خواهد بود و الا عمل اولی در آن الله بوده که از برای او را
 نشد چنانچه در ظهور رسول الله اگر نفسی عامل بوده الله از
 حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان می نمود و همین ^{قدر}
 که نشد علامت این است که خالص نبوده وهم چنین در ظهور شیخ
 بیان اگر عامل از برای خدا هست نفسی است که عمل میکند الله با نیاع
 او و الا خالص نبوده که اگر خالص بود لدون الله نمیشد و نشد
 الله یوم ظهوره لعلکم تعقلون الباب الرابع والعشرون الورد
 الثامن فان اکل نفسان یثلم من آیات البیان و کل یوم وليلة
 سبع مائة آية وان لم یفقه فلیمد الله سبحانه و تعالی فی این باب
 انک از آنجا بگردی حروف ذال مشرقی الی عروج او است و سزا

این عدد

اینکه عدد هفت الله هم که هر حرف بیشتر ثالث توحید کند و بیشتر آن
 ظاهر میگردند و از آن داده شده که اگر کسی بتواند هر روز هفت
 ایه از بیان تلاوت نماید و اگر نماند هفتصد مرتبه الله ظاهر میگردند
 و نیز آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن بظهور الله یا
 کینونیت از این شود که مدال شود حروف ذال و یکی از اعداد
 آن گردد اگر خارج از عدد کرده و در بیند الا واحد بلا عدد و
 نماند است که این امری باشد سهل بل ایسه است از هر شیئی اگر
 ایمان او روی ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب که تواند
 با مؤمنین بود زیرا که مؤمنان روز اصحاب جنت است و در آن
 مؤمن اصحاب نارد جنت اعمرو من بظهور الله یقین کن و طاعت
 او و نارد او وجود من له سجده و رضای او چه در آن یوم خود
 کمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن با و هستی و لکن محبت میشوی
 و در اصل نارد مقر تواند و نوز خود نمیدانی تصور کنی ظهور او را
 مثل ظهور و فقطه فرغان که چه قدر از حروف انجیل مستظر بودند
 او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین
 و هر که در آن یوم مؤمن محض بود سوای او کل اصحاب نارد بودند
 و کمان میگردند که اصحاب جنت اند و هم چنین در این ظهور مشا
 کنی که نماند با نماند ابر الهی خواهد خلق را حرکت داده تا آنکه
 سیصد و سیزده نفر بقبا گرفتند در این صا در بظهور ^{عظم}

او افاضی است و در هر گوشه قدر سه انرا بحیصی عبادی هستند که با اسم
 واجهها مذکور در وقت جوهر گیری کذب پاک کنان فیض نقابت
 و احوی پوشش این است که کلام اهل بیت در ظهور که بیکر در اسفل
 خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من
 بظهور الله بین اشخاصی که خطوط نمیکند بر قلوب ایشان درون صفا
 خدا و او کل بدیعت ایشان میکند در روح چه بسا اصل بنا
 میکند اگر ایمان با و نیارند و عبادی که خطوطشان در حقیقت
 نمیکند چه بسا از ضایع ایمان فیض ولايت از مبد وجودی پوشند
 زیرا که بقول او خلق میشود از این خلق میشود از اعلای که در
 گرفتارناصتهای ان مثل آنکه در ظهور در رسول الله و صبا بقول
 او وصی گشتند بر بین کسی که فیض وجود ولايت عطا میکند خلق
 او در حق او اسم مؤمن که در ادنای خلق او است بر او وضع می کنند
 قسم بنات مقدس لم نزل الا کل اهل بیان مؤمن شوند بان
 شمشیر حقیقت مثل آنکه اول بن امن با و با مؤمنی شود هلی پیری
 پوشانند او را فیض اسم خود که در کتب نبوت او دیده نشود الا
 او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود می گردانند
 و در کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم
 بر بین کسی که این است بحر وجود او که لایستی محضی از اساحت صفا
 بساحت قدس لغائی میرساند که در کتب نبوت خود او دیده نشود

الا اسم او اگر در ظاهر در شیت او دیده نشود الا شیت مظهر او
 این است وجود فیاض لم نزل الا من ان لا یزال هر کس را خواهد فیض
 فنا پوشد چون بدینند که عابد است او را اولی از او محبت چون
 از مظهر ظهور او محبت چنانچه دید رسول خدا که کل مؤمنین
 با بحیل خدای پرستند و مؤمنند با نخله او نازل فرموده و حق
 دید محبتند از نفس او که احباب از او و احباب از خداوند است
 ازین جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان وهم چنین در نقطه
 بیان وهم چنین در ظهور حق بظهور الله که اگر کل در ان روز نظر
 بمبد دلیل جوهر بسط کنند یک نفر از اهل بیان نمی ماند که
 مقصد حق نکند او و امثل آنکه اگر در ظهور در نقطه قرآن کل مؤمن
 بودند بقرآن از قبل از الله یک نفر نمی ماند الا آنکه چنین اسماع
 ایما الله افریانه بصره صراط میکند شت زان است که مبتنی
 باشد شما و ای اهل بیان با ایمان با و بلکه اگر ایمان نیارند خود
 لدون الله میشود بلکه هست که به ایمان او رده که الله شوید
 و از ناز بنو مبدل شوید و الا او غنی است از کل ماسوی مثل
 آنکه اگر او در کل با علی الارضی اگر ایمان او و فی بیان خود از ناز
 بجای می پابند و داخل جنت میشوند و از ذکر لدون الله که
 استدار هر نوا است بجای می پابند و داخل جنت الله میشوند
 که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف بجای می پابند و در ظل

ایمان داخل میشوند و الا لفظ حقیقت لم یزل ولا يزال عنی بوده است
 از کل شیء و کل معنی بوده اند بسوی او وجود کینونیت خود که
 اگر کل با علی الارض در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند
 خود از نجات با نثر بودند و حال هم گریا آورده خود در بنار
 مخلد ماند و هر ظهور خود همت نموده که خود را نجات دهد از
 نا ظهور قبل و الا ظاهر ظهور مستغنی است هیچ شیئی نیست الا آنکه
 بکینونیت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محجبا
 و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف عطا انا و شود
 مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است ای اهل
 بیان نکرده آنچه اهل قرآن بدان بجهت سجده کنند و بر مظهر
 آنچه نیاید ندان است که بگذرد کل اعمال لدون الله میشود
 و عامل بانشاء نمیشود چنانچه کل ملل بهین حجت محجبه ماند و
 نزد ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل با
 قائمند و لشکون البیان علی الحروف آیات اللیل و احوال النها
 لعلمک باسم الله بخیرین شواکما الله خیرین البیان ناموس
 العشرین الواکما ان فی کل احد انما اهل البقیع رضامن
 نفس بوجد الله و ربها و لا یبدان بجهت فی ذلک وان بظهور احد
 ما یمنعها عن ذلک جعل علی کل احد باذن و یرلان بظهور التمر و
 لا یجوز الا ان من لم یصل الی الدین و من کان معنی سابقی محجبت علیته

الفرقان

الفرقان اذا شاهد من دون الایمان بالبیان و لم یجمل علیه او
 شیء الا اذا یرجع فی البیان و قبل ان یرفع امر الله اذن فی یوم من بظهور
 للمؤمنین و المؤمنات لعلمهم بجمعون ملحقین باباب نکره در این عالم
 اعظم تر از که خداوند بعد از ایمان با و صرف واحد و آنچه در بیان
 نازل فرموده داده احدی است از وجود خود که بعد از موت ان
 ان را از که کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حق آنکه اذن داده
 اگر سبب منع در طریقه مشاهده شود اختیار افتاد زبان تا اینکه
 تمام از وجود ان ظاهر کرد بعد لعل و رفتی شود از و رفتی اگر ایمان
 او در بین بظهور الله و الا و در میگردان و رفتی ناز و اگر موجود
 اولی است عدم ان از وجود ان بجهت است و حلال نیست افتوا
 الا بافتنی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظواهر ان ظهور
 و اگر احدها اختیار ایمان نه نمایند افتوا ان اذن داده نمی شود
 از برای ان وضع کرده میشود از آنکه ایمان یا آورده حضور
 زیرا که مالک کل شیء خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مؤمن
 تمملیک شیء و آنچه را بدی غیر مؤمنین می بینی یعنی حواست که اگر
 حق مقتدری باشد بضرای ایشان از ایشان منع میکند
 الا آنکه ایمان او درند چگونه ما بملک ایشان الا قبل از ارتفاع
 کلام الله که بعد ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفس
 مؤمنه ولی حسین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی تواند رفت

جنت باور و نار غریب شود زیرا که کینو بنیت آن مرد از نفعی
و کینو بنیت آن مرد از آفتاب و ان لاشی محض است و ان با شیبیت
صرف است با در الله و سزا و او است بر کل نفوس مشرف در بیان
که از برای خود غریبی از وجود خود واحد نمایند تا آنکه مکتب شود
مراتب اعداد تا آنکه در بحر لامها و داخل شود چه در بدین ظاهر
اعداد و بنهایت است که بدجه درجه الی الاما لامها مشرفی شود
هزار و دویست و هفتاد سال قبل از نظر آن که محمد بود با المومنین
از مؤمنین بقرآن و از وزیر بین مینو از احصای نمودن و ششم
که الف الی الاما لامها نیز میسند و بلاغی از برای آن نبوده و بنیت
و هم چنین صده ظهور بیان و مشاهده کنی که تا چهل روز
غیر از حرف سین مؤمن بیابن و احدی و کم هم های کل حرف بیست
نفسی ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده
تا از و نیک چه نیک مکتب شده این واحد ششم بنات معقدین لمزله
که اگر صید ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امر و ماعلی الارض
غیر از مؤمن نبود زیرا که حیثیت تا او الله است که اگر کل داخل
در ظل او بنا و حجاب و مسج میگردند محمد و محمد و مکرر بالا آنکه از
ملک او شی منفق کرد و دیار ملک او شی زاید شود زیرا که از
برای خدا بوده آنچه در سموات است و زمین و مابینها چه ظاهر
که مظهر حیثیت بظواهر اظهار فرماید یا آنکه کل باسم او اظهار نماید

در دویم

درجه بدجه خواهی دید تا آنکه از حد واحد و از نهایت
بلاهای مشاهده کنی خلق جنت بدع و اولش و کل علی الله
شمره ایام الله مضمون الباب الساس و العشر من الواحد تا
یما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من مائة مثقال ذهب من
لها کل شیء تسعة عشر و واحد لله ان کانت الشمس طالع و یلقی
الیه لیقسم بین حروف الواحد کل واحد مثقال انا شاء
والا الامریه لا یسئل عما یفعل و هم یسألون و ان کانت الشمس
مخفیة و یكون للحرف الواحد مائة یوصلن الیه و ان یصوت
بها یقر بان بین نفسین و ان کان صرفا العبد لوله او یسئله
و مثقال النار یحفظ لمن یطهر الله او یصرفه فی البیان و یسأل
بنفسه و یحفظه کعبیته لیرد الی صاحبه لمحض این باب آنکه
بعد از آن که شیء بیها صد مثقال ذهب رسید به الملك ان
که نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال الاجل تا از کرد
ظهور و شرح حیثیت است اطاعت از خداوند نماید و اگر لیل طالع
بنده یات از حروف میں ساند کل و اگر نباشد بان مثنوی
سازند بین دو نفسی او مثقال ندارد و حفظی نمایند تا بمنی طهر
رد شود و در نوزده ظهور او منقطع میگردد حکم اثران و عطا
بنده یات الی ابازن ان نزه این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید بمثل این
امر و اطاعت میبکند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است از طرف

الکتاب...

که اطاعت رسول خدا می نمایند در کل احکام همین شمس است اما
 شجره حقیقت در هر ظهوری در هر ظهوری است یا در هر حقیقت
 از برای عارفین با و در آن روز که ان یوم لفاء الله است و اگر کسی نتواند
 در آن نمود نایامش دیگر و سزاوار است که بعد از هر صلح
 طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که
 ندانند پس من قبل الله که از برای تو است و هر اراد دیگری ضعف
 از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوری که بدو ابویه
 بگویند انه لا اله الا هو العزيز المحبوب الباب الرابع عشر
من الواحد الثامن في ان الفضة والذهب انما بلغا ما هم بوزن
سنة الف و جسد متقال فاذا حرم و سبعين مثقالا للنفقة
وليا خدا الله عنكم و كل عند بسنن و لوزن الف من بظن الله و
حفظتكم كعبيدكم الحق في باب انك اذا انجا بأكبر عتري بيت
 مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بی مؤمنین بان
 افتخار بعضی بر بعضی با طاعت خداوند بوده نریشون دیگر
 نیز که شوند دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او
 میشود بوده و هست اگر میخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر ظهوری
 مگر آن که گاه هست از اول عمر تا آخر بالوضو که صحت است نمی ماند
 باینکه افتخار کند که من نظر با سمان نگردم الا با وضو بلی این عزت است
 اگر مغفرت نماید پیش برالدین باشد که مغفرت الله و مغفرت ظاهر

باراد

از برای عارفین با و در آن روز که ان یوم لفاء الله است

باراد از نزد او باشد و الا کینون بآت میداد میشود از نوریت
 بنا برت چگونگی در اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد میدهد
 بعد از هر حرف رسد تا عشرت عینیت بشود و او بیچ میشود و اگر
 سست و اشتغال همیشگی رسد و از وقت اول حرف تا ساره
 می شود که هو باشد از این جهت امر شده بعد از بلای این
 دو بیان حد بود بیچ متقال از هر یک الله بر ما شد شود
 و در ظهور و بقطر چه در اولی وجه در آخری باذن او عمل شود
 و در مابینها بنورده نفر از اولو الطاعة که از ندهد بهر کس
 عدد هاشمیت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است
 که تا یوم نیامت می ماند و مؤمنین بان عمل میکنند و از هر یک از
 اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییر می و بشود بلی می خواهد
 نایامش و بیک حال نظر کن خود فقط بیا برای این اگر بعد از آن
 عدل از احکم کرده بود می توانستی لم ویم کوبی اگر مالک می بودی
 و از اهل جنت که اطاعت خدا را می نمودی از وقت مشاهده
 که بیک حکم چه قدر وجود حق بود و کل خلق شده زیرا که اگر من
 علی الاخره مؤمن شوم و خواهند داخل جنت شوند با طاعت
 او و الهی الهی بر کل برین چه قدر حکم وارد می آید حال برین
 چه قدر وجود شده این است که هر چه هست از صید است و کل
 عامل مثلا اگر رسول خدا از فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه

حج کن یا استطاعت یا استطاعت مؤمن میخواند و مخوف شود
 بلکه تفریحیست نزد خداوند با طاعت و توفیق افتخار میکند
 در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام و امشاهده کن که کل فیض
 او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بخ
 نبرد و روز قیامت غنیتر از هر کس باشد سلطان کند سلطان
 میکند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را غنی کند غنی کند
 تا یوم قیامت و سبیل ان اینکه اگر رسول خدا فرموده بود در
 فلان شخص نفس مؤمنی کل است که او را غنی کند که یکی از حد
 این است امروز برین که چنانچه یاد داده بودند که صدق غنا
 شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من نیز بر فلان
 باشد مؤمنی میخواند مخوف شد و تا یوم قیامت انبیا
 او بازمی ماند و اگر فرموده در هر این مؤمن باید تا قیامت غنی باشد
 امروز برین که غنی است او چه قسم بود و حال آنکه غنی بدین که فرموده
 ولله علی الناس حج البيت سالی هفتاد هزار نفس میرسد
 و حول طین میکردند این علو را خدا و استقلال ان براسوی
 خود و هم چنین اگر برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر
 میشود الیوم الفیقه برین یک ذکر الهی باید و در حب نازل
 کرده امروز برین که در مشرف و مؤمن برین که اسم او نیست که بگذرد
 یک اسم ذکر ندارد اگر چه در سلسله روز حق باشد هیچ

ازین باب

ازین باب لایمی شود که بگذرد که اسمی هم نامند و هم چنین شتون
 دیگر را مشاهده کن که در حقیقت از قیامت است تا قیامتی نظام
 حکیمه که بیکان یکماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون می آورند
 و حال آنکه اگر نظر کن در مطاع آنها با اسم حق بریاست که میکنند
 از اسلام است این طاع و حال آنکه واقع عند الله و عند اولیاء
 لدون الله حکم میشود برین بعد خلق با که از صبا اری که از قیامت
 تا قیامت بخیر و بیکان یکروز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه
 جان میدهد این بنیست الاعداء بصیران و اولیاء الاستحقاق
 و مؤمن و یقین چگونه از قیامت تا قیامت میکنند که در جنت باشد
 و یک روز را میگرد که در نار باشد بعد همان یک روز بعد
 و نا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار
 در حق او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان
 میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات می یابند و الا در نار می
 و از اینجا یک دعوی خدا ظاهر میشود و الا دعوت ظاهر بظهور
 او هم چنین اجابت خداوند ظاهر میکند و الا با اجابت ان ازین جهت
 که هر ظهوری اهل ظاهر و چون که اجابت میکنند خدا را بظاهر
 ظهور بعد و مظاهر که میخواند کل با بسوی او مدلل بر او هستند
 از حروف ص و ه و احد ک و ل و ل و احد اول از نار نجات می یابند
 مثلا اگر چنین ظهور رسول الله کل ما علی الارض اجابت کرده بودند

اورا و افران را کلا از نارنجات یا ضربه داخل جنت می شدند زیرا
 که آنچه در ارض حکمی شود از نارنجات و جنت بر حکم این عالم طائف
 میکند و از این جهت درین اسلام امر شد بفرار اهل نارا
 ما بفرار داخل جنت کنند و امر شد بقتل حب در میان خود
 لعل لقمی نبض اهل جنت را پوشند اگر نفسی در میان بعضی
 کل ماعی الارض را داخل بر میان کند کل را از نارنجات داده داخل
 در جنت نموده و این است فضل رحمت ایشان چشم بندگان مقدس
 الهی که اگر در ظهور من بظهور الله کل طاعت نمایند او را یک نفر
 در میان نماید الا آنکه کل داخل جنت شوند و کل ماعی الارض
 قطع شود از قطع رضوان ولی خزن من برین زمین بر او است
 از درون زمین که در لیل لیل بفرج و ایشمال و باسم او اظهار
 زمین در پناهی نمایند و مشهور در زمان برای لغای او که با پند و در
 مفرغ و زوای او فی که خود را می شناساند چنان خود که اعظم
 جنتی است که خوف آن منصور نیست زیرا که اولین مؤمنان الله
 و مؤمنان الله منصور نیست الا بفرقت او عباد یکدیگر می شود
 در بقوس ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر چیزند آنچه
 لا یونیت محمل میشوند اگر خطور کند در ثواب ایشان درون
 او اعظم است از هر عشیای که خدا و کل اعمال را یک دفعه می کند
 کامرا بکن می شناسد آنچه در ظهور و نطقه فرغان شنیدی کل زمین

با بجز

با بجز منتظر بودند احدی موعود ما و شنیدی که از ایشانات
 بر شمس جنت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتی آنکه
 فرمود ما او فی بی مثل ما او ذبت نا آنکه کل از برای ظهور او
 و ایشمال می نمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند و رحمت خدا را
 که در آن روز نبودی و در ظهور و نطقه بیان بودی که چه کل زمین
 بر رسول الله منتظرند ظهور موعودی موعود را زیرا که این حدیث
 از رسول الله هست و عامه و خاصه بر آن متفق اند و شیهه نیست
 که خواهد ایمان محض بود یا تا عشره و قطع اسلام همین پنج قطع
 ظاهر است که اهل آن خود را تا عشره میگویند و بظواهر ارض ظاهر
 را دار العالم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل
 آن شناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان
 که همان کاه است و ذل ایشان و حال آنکه شجره روز العجل العجل
 میگویند در بیان هم همین چشم برین و موعود مشوک کل میگویند
 که مؤمنان هم همین که این همان شمس کل است که در بید نطقه بیان بود
 و بعین در بید نطقه فرغان و حال آنکه نطقه بیان بشاء ظاهر شد
 که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میگویند و یقیناً
 که قرآن کتاب خداست و نبوت نبی و ولایت ولی و محبت ابواب
 و کل احکام دین اسلام بان بر پا بود و کل از راه اعظم معجز رسول
 ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مطلق ایشان بود که غیر

میشوند مثل از ظاهر کند و در عرض یک هزار و دویست و هفتاد
سال یک ایامی مثل آن نیارده هین نزد که ظاهر شد مثل آن بحث
و مثل بحر یا لطفی از بحر خود نازل نمود کل از آنجا بیکه باید
بفین گشت که من عند الله هست و امکان ندارد من عند خدا
بنص قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من درن الله هست
و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نگرده آنچه اهل قرآن کردند که کل
باسم او کنید آنچه میکنید و از آن محبت بایند و اگر محبت بایند نفس
خود ظلم وارد آورده اید اگر او خیر وارد نیارودید و اگر العباد
با الله بر او درون حقی وارد شود بر خدا وارد آورده اید و حال آنکه
شبه و روزان برای او سجده میکنید و از اول عمر تا آخر بجا میداد
برای ضای او عمل کنید چه اعظم امر است که نمیشواید مثل شدن
از صغیر و بزرگ و نفسی بدیند یک نفسی که او را نمیشناخته اید
و چه بسا که بدو ماد و اولی قراب او بوده اید ظاهر میگردد و
بکلام لا اله الا الله این است که کل یک دفعه منظر و
صحیحی شود یا از علو امتناع آن شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن
طاعت بر بیت و اگر نظر از جوهر دلیل که ایان الله هست بر نازید
و آنچه قبل قرآن گفتند نگوید و آنچه بعد بر بیان گفتند نگوید
لعل اگر ایمان نیارودید بر خدا حکم نگرده با شید و الاحکام ان با نفس
خودشان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حد دارد که شمس بدان مقدس الهی

که عبادی

که عبادی که بر او حکم میکنند باشند از نفسی که در این ظهور بر او
حکم کردند از آن چه قدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله
ذکر وجود خود کردند نزد تو هین شمس تو حواهی بود اگر مؤمن
نباشید نزد اشخاصی که بعد از ایند و امروز هستند اشخاصی از
روی بصیرت و هم چنین در ظهور من بظهور الله مؤمنین با و
از روی بصیرت می بینند حکم محبتین را بعید از آن محبتین
در این ظهور هر آنچه از آن ذکر می آید و من مکه و مدینه
میکنی یا میدانی اسماء الیسا و همین شمس اشخاصی که بعد از ایند
یا التبت را این ظهور و هم چنین در ظهور من بظهور الله که از ذکر
باطل هم بمانند اجل ذکر حق است از بران بنفشه لا یوق ذکرات
مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری محفل نموده و از جوهر
نظر بر نداشتند لعل در آن در نجاف یاب و الا اعمالین هر ظهور
کل اعمال خود را میکنند لایسور بجان آنکه از برای خدا می کنند
و لشققن الله حق ثقاته ثم یامر الله مؤمنون الی الی التان
والعشر من الواحد التان فی الصوم و لشذکر الله فی شمس عشر
بوماض کل محل اخره و هم صائمون ملحقین این باب آنکه اول وارد
خدا را بدان از صوم گفته ان چه چیز است و ان اینکه در ظهور
اگر می بودی و از رسول خدا سوال می نمودی سبب جز او را این
جواب می نمود با آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم

در این ظهور از آنجا

شوی از هر کسی که در وقت است مثلا در زمان سهوا جدا کرد
 نمی داشتی هر کس که او داد و دست نمی دارد و بنودی از برای هر کس که از
 برای او نباشد و صائم همیشه نواب صوم از برای تو عطا می شد
 و هم چنین حرفی در حروف واحد خوان بیاد جاری کن تا ضعیفی
 شود بجز آنی که جامع ظهور است کل واحد است که اگر صائم از وقت
 آن می بودی هر این در آن روز صائم از برای خدا بودی و هم چنین
 نظر کن در حفظه بیان اگر شنیدی ظهور و او بر قلبت خطور کرد
 و در حقیقت آن اصل این مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که
 فرح از فرح تو است و در حقیقت استماع حجت بر تو بالغ بود زیرا که
 آن کسی که بشو گفت با یان احتجاج بنویس و همین قدر که محجب
 ماندی اجتناب از اجابت الله بوده در ذریع و بر او که ظاهر بیان
 بود و خود را بظهور یکی از تو آید که نموده بود این است که در وقت
 رابع در اول ظاهر بوده زیرا که همان ذکر کلمه لا انا الله لا اله
 الا انا نازل نموده که اگر صاحب خاشی در امکان باشد تواند سینه
 و یقین نمود باینکه اخ عین اول است و ظاهر عین باطن در شایسته
 اول ندر بر شریک از برای که اسماء هر شریک در شریک او است بخاورد
 از حد او نمیکند مثلا نظر کن در هلاک اول الزان وجود زکری شود
 تا آخر وجود و همان اولی که در اینجا ذکر میشود نتوان مفاد نموده
 با اولی که در آخر وجود ذکر میشود و هم چنین کل این است و اشارات

مشهدی

مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حبه و ن
 حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود و آهان یک حرف و چو نکه
 حکم بر واحد اولی شود منبر اعداد و مشکو هر کس از برای ایشان است
 صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان است دون صائم و در
 ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظل ابواب
 ناز که حقیقت صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور این است
 کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشود که در حجت او بودند
 و از دون حبه او صائم و در هر ظهوری کل اهل انظار و با حکام
 ظهور و عاملند ولی در بدن ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل
 چگونه بشنون آن رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود در ظهور
 بدیع بیان ظهور ظاهر میشود و الاثر این است که مرتفع شود و اگر
 کسی در این ظهور در حجت اخ بود شریک الله و اصنام و الاکل در آن
 حد و روی که هستند مطیع اند و آنچه تر اگر کل مؤمنین بقران صائم
 نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود و خداوند آ
 بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که واقع نشده بود
 شهادت او بر ما یعنوم به الذین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
 و حال اگر چه بشنون این عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در
 حین صوم حوائی است بر صائم که مان شود و صاء الله و اکا از ان
 محجب بود که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نما

بدون آن در لیبین اطاعت کند چیر این صومعی که الان میگوید با ما
 بوده در ظهور قبل و هم چنین کل اعمالی شاهد شود از تشریح و کلمه
 افتران و مجادله اگر چه علماء باشد و ظلم اگر چه بعد از ارباب
 و حکم چندا عاصم شود بقدر خود را و در حکم تشریح و پیش شو
 که از صید ظهور و با اول ظهور و دیگر هر کس حکم بر غنچه نموده همان
 حکم علی الله است که مبطل بوده و هم چنین چنین ظهور من بظهور
 شبهه نیست که کل اهل بیان صائم اند ولی اگر حکم بر او گشته باشد
 باطل میگردد صید و بن ایشان چگونه رسد بحکم شانی ایشان
 ان و از طابع تا غروب را شب باشد در اسم واحد ناظر و قبل از
 بلوغ بعد اسم هو حکم مؤمن و مؤمنه نبوده الا الازوال اگر
 بخا و زغاید صائم نبوده و بعد از ان لا استبرای و قوت از صائم
 نخواهد بود نظر کن در هر چیزی از اجزا او را الله که اگر کل ما علی
 جمع میشود یعنی توانستند تسع تسع عشر از بجز دو و آن است
 کنند و حال این بر وجود الهی را که چگونه مثلا حکم کشند و حق عباد
 خود بلا استحقاق ایشان و اگر بعضی استحقاق بوده باشد در ان
 چیزی که بودند بودند و صید و عیان فضل او بوده که اگر خود را نشنا
 تا فیما مشدیک کل عامل بودند و تصومت الله و تیم لعلکم
 یوم القيمة عنکم لم یؤمن بمن بظهور الله بعد من الباب
 التاسع والعشرون الواحد الثامن اذ ذکر اسم الشیخ فصالوا علیها

و اذ اذکر

و اذ اذکر حروف التي فسماوا علیهم و اذکر و الله و محمد و علی
 امه و کل لیلته جمع و یومه انی و معانی مرتبه اذکر و الله
 بهما اربوز الف مره یا الله ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر
 من بظهور الله صلوات فرسید با او هر وقت ذکر شود حروف
 حق او ذکر بها کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه
 میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم ان قدره و ایند که ان شب
 و روزی است که اعمال در ان مضاعف میگردد و ذکر کنید من بظهور
 و حروف حق ان را در ویست و در هر شب و بخوانید خدا را از روی
 اخلاص عدد چهار و عین میزان است که سجده کنید و بخوانید و از
 کسیکه ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او
 معرفت خداوند و معرفت خداوند معرفت او است محجب باینند
 نظر کن در ظهور رسول الله که چه قدر لیاالی و ایام جمعه را ان شمس
 حقیقت گذشت و مؤمنین با تخمیل کل خدا را میخوانند لبسان خود
 ایامی بخشید ایشان را هم چنین در ظهور و غنچه بیان مشا
 کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بزرگ خدا مشغولند و شمس
 حقیقت فریب با در فغاع کشند رهنا ظهور و هنوز لیا ان سر
 سجاده خود حرکت نموده و اگر ایات بلوغ بر ان خوانند شود میگویند
 مرا از آن که خدا با خدا را می بخشد و ذکر خدا را میکند و از کسیکه
 ذکر او در توحید می در و نموده چو آن محجوبی که قبل از ان فرموده بود

فانكرد الله كما تو مي دانستى كه نكردى و كجا مي گوى بد آنكه اگر نكردى
 كنى من بظهور الله و انوشه نكرد كه به خدا را و هم چنين اگر ايات
 بپا ز ايشوى و تصديق كنى انوشه ايات خدا تو را نفع ميدهد
 و الا چه ندم حق نماز اول عمر نما آخر عمر يك سجده كن و هر دو اينها
 بگذران ولى من مياش بظهور ان ظهور و بر بين نفع مى بخشند و
 ولى اگر شناسى او را و عارف شوى بچى او و بگويد قبول كردم كل
 عمر تو را در زكوت خود هر اينچه را كه بوده او را بيشه هاى زكوت را كه
 تو عمل ميكنى از براى آنكه خدا قبول كند و قبولى خدا و نوظاه
 نميگردد الا بقبولى ظاهراً بظهور كنى ايد اگر امرى را رسول خدا
 قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هواى نفسى او عامل ماند و
 الله را چه نكشند و هم چنين اگر عملى را بظهور بيان قبول نمود خدا
 قبول فرموده انرا كه سببلى از براى امكان بسوى ذات ازل نيت
 الا آنكه انچه نازل ميشود از مظهر ظهور و شود و انچه صاعد
 الا مظهر ظهور و شود و حمد خدا را كه يك نفس مقبل بديه نشسته
 كه ذكر مقبل كند و حال آنكه از اول عمر نما آخر نما عمل ميكنند بلى
 خدا و اجتهاد و اگر از او پرسد از براى چه ميكنى ميگويد از براى آنكه
 خدا قبول كند اى جوان قبولى خدا ظاهر نميشود الا بقبولى
 ان اياكله و اى انجبتا و كرم فرموده باشد قبول كردم اين اش
 كه كل لا يشع عمل ميكنند ولى ان ندم اين محبى الا كسى در بيان عامل

كردم

كردم بوم ظهور من بظهور الله انا و نضر داشته باشد بمقول او
 او را لا بوى كه بگويند عمل از براى خدا كرده و خدا قبول كرده و الا
 چه ندم كل ما على الامر عمل ميكنند با نچه بر او هستند ان بوم خود
 ولى نظر كنى بان ميدي كه قبول خدا و نوظاهر ميگردد كه كوياد و ظهور
 رسول الله يك مشورتى نبود كه انا و طلب كند غير عار و بين با
 مقبل عمل خود را كه اگر شده بود در قرآن نازل ميشد بلسان
 وحى زيرا كه مقبل خدا و ندى نميشود كه بلسان بشر باشد كه اگر بلى
 خود رسول الله باشد مقبل او است من مقبل خدا و نصدف كه انا
 الله مثل بجز ان مشرفه در جيل مشهور نموده و شب و روز
 از براى خدا عمل ميكنند به بچى را بجز از او بجز شعور بر ايشان و
 و حال آنكه ندم كل اعمال ايشان اين است كه خدا قبول كند و قبول
 خدا ظاهر نميگردد الا بلسان ايات كه محض كل ما سوا او امير ساند چنانچه
 امر و قرآن بجز كل وجود ما مير ساند حال هر چه ميخواهى عمل كن بچى
 اگر بپند بلك پرگاه نكرد قبول هر خوا و شد اين قسم است كه در ظلم
 ليل حركت ميكنند و ندمى بيند ان اول عمر نما آخر نما براى خدا عمل
 ميكنى و بلك دفعه از براى ان نظرى كنى عمل را چه با و ميگردد و ميكنند
 كه اگر ميگردد در بوم قيامت اين طور مسائل نميشود به بچى
 امر چه ندم عظيم است و كل چه ندم و محبب و شمش بندان مفيد
 الهى كه كل نكرد خدا و عمل از براى او و كنى بظهور الله و عمل از براى او

ملاحظه نمایند ولی بوم ظهور او را و محجوبی مانند بانیات
 خود و طین بما فیض من النقطه ار شده که در یکی از صفت
 واقع گردد و بران حجره از اثرات برقع شود که در آن مصلیان صلح
 خود را نمایند تا آنکه مادی باشد در نزد خلق بر اینک نقطه
 بیان عبودیت بوده مخلوق و مرفوق و مولود و موردت و آنچه
 من الله بکلمه نموده از او است نه از او که کسی غلظت نماید و از حد
 عبودیت تجاوز کند چه خاطر بی در بیان سیر و عروج ایشان
 نشان اثران داد بسیار در آن چگونگی رسد و ماعلی الارض
 و کل این سیامان طائفند حل سیاران در ظهور من بظهور الله
 زیرا که خود در آن روز بایشان ثابت میکند و میباید ایشان
 و لستمن الله فی کل ما یتول من عنده فان امر الله فی العظیم مثل
 الاولی ان یاعباد الله فان توفون الیاب الشان من الواحد التاسع
 من بکن له خطلم بکن له عدل فی ایامه و لکنکن الفایز الله
 و لپو صین بان یوصلها الا النقطه لجزیه الله بر حمله
 بوم الفیه آنکه کان بکل شیء علما الخفی این باب اینک اگر ظهور
 بیان صاحب غلبه رسد که عدل از برای او نباشد و در زمان
 از هر نوع خطی که هست از الهی گرفته تا اعلی مرتبه کرد که در این حد
 باشد محبوب بوده که هر چه در پیش بر طاسی که الهی بالعدل باشد
 نوشته شود و هم چنین بشود ان باید مثل ان باشد و در صفت

نماید

ار ایات در ظهور

نماید که در بوم ظهور من بظهور الله نزدان شیخ حضرت صاحب
 نمایند تا آنکه جزا دهد او را با بجز خود او است از ایات خود
 کرد با این سبب که محبوب خود را اگر بفری باشد که استطاعت
 برالف نداشتند باشد و چنین نوشتن بان بر شده و بیان
 که بها الف با و برسانند و اگر مستطیع است که سر او نیست
 کسی که ان بولی خدا عمل کند بها او دهد و عمل خود و ان نشون
 نطق چه ایات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون
 و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود
 ان اینک اگر در بوم ظهور چنین بفری باشد و امثال ان عالم نکند
 الا با تا من بظهور الله که حرام شده بر ایشان فایز گردانند
 بر هر کلمه الا کلمات و لعل در ان بوم بکن بقرنی لله عمل کند که هفت
 از کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب
 نوز ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته حیوان بر صفت زبیرا
 که اکثر با تعلیم می نویسد و امیت است بر حیوان حسن ان
 با حیوان بودن ان است که مثل ان بالنسبه بخط منخ در حیوان
 مثل حیوان است با کامل هر شیء در حد خود محبوب بوده و در
 خدا و نه هست و لتعلمن فی ربانکم ایها اللطوط و امنعها
 عندک لعلکم یدلک بوم الفیه عندکم بقرنی لله الیاب
 الثالث من الواحد التاسع والله من کل ملک او سلطان بیخ

ونبی بنفس خود میدهد که آن برای خدا عمل کنیم که در وقت الله
 میسند که اگر الله کیندا از برای من بظهور الله خواهد کرد و اگر
 او خواهد بود و الا سکان این جیل هم که هیچ نمیدانند شری و روز
 لا اله الا الله میگویند چه نژاد در حق ایشان قدری افضل
 نموده که از صبد امر محجوب نگردد که کل اعمال دنیا ای شما بوجود شما
 راجع بدین شما میشود و کل اعمال دین شما نژاد ان قبول خداوند
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود و الا قبول من ظهور او من
 میظهر الله که لسان ایاتنا و ظاهر کرد که اگر از دون ان قبول
 شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق
 و ان اشین نمیشود و اینکه مگر بی قبول ابواب قبول نمداست
 و قبول ان قبول هولا الله است لاجل این است که ان شیخ این طور
 قبول کرده و هم چنین که حرف بنفس مؤمن یا حرف بنفس خود شمره
 و سرور او را که سرود خود خوانده لاجل این است که ان این قسم
 نازل نموده که اگر ان نبود نمیشود همیشه نظر میداد نموده
 که کل شیون در ظل او ظاهر میکرد و ان اشین نیست بلکه در
 و احدان با عدد نیست بلکه بلا عدد است و ان واحد یا عدد
 بار او واحد شده که اگر ان نبود حکم جاری نمیشد و لیو حدوا
 ربکم الرحمن خالصا شریا لله بالحق تعالیون الباب الاول
 من الواحد التاسع فان عن کل ارض لله و در کل بلدان لله و ان

پیش از

بیوت التي یومئذ ینزل علی الملوك من یرسلی فیها من اولی الیها
 فلیصدق بمشقال من نشد الا وان یسکت فیها یسب الی
 حروف الواحد و شهداء الیسان و فی کل معاهد العرف و الخلق
 علی عدد الواحد معام بنفس انما كان الا عن و اسعز و الا الواحد
 بلا عدد لیکفین العالمین و لا بد ان یلحق بحل ما یفنی من النقطه
 فی احد الحرفین بدینی علی انک للمعنی بینا من الیات لیدکر ان
 الله و یصلی فیها لخصی بنیاب انک عن هر ارضی لله بوده و هیچ
 مسکود و یوم ظهور عن بظهور الله او بما اذن و همین قسم عن مدان
 و امکانه که ان سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در ان زمان که
 بر او است که یک مشقال نفسا اتفاق کند تا انک ساکن نشود در
 الاستهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس غری که منعقد کرد
 بلا عدد تراوات که مکان عدد واحد را خالی کنان کرده که ان
 ساعت من بظهور الله با حروف حق ظاهر کردند کمی مشقون نکرد
 مجاهدی که ان بیان احد میشود در ان ظهور و اگر مجلس وسیع باشد
 محل یک نفس از ان زیاده داده شده و هم چنین هر مفعدی محل
 یک نفس تراوات که خالی کنان تراوات که دیده میشود که در
 خود من بظهور الله هم این قسم ظاهر است که از مفعدان صنع می نماید
 او و چونکه نمیشناسد او اجی ام او یا اسم او و لای می شناسد
 کل او می خندد بر عبادی که ان برای اسم او این نوع اعظام و حشره

استقامت و استوار بودن

فذلك الدين بدينام اللان لنفسه بكتب ايات الله وكان يب
عقبه تلك الاية المذكورة في الدين ملخص ان باينك كل وجود
خلق شده انداز برای يوم ظهور الله که از معرفت بيان بقیامت
ذکر میشود و ان از اول ظهور و شجره حقیقت است تا در آن
مثلا در نقطه فوفان بست و سه سال بود چه این يوم که کل ان برای
ان روز خلق شده بودند و مثل ان ایام مثل شمس است بالسنه
بسنار کان و هم چنین مثل اهل ان ظهور و بالنسبه بظاهر مثل
همین است ازین جهت است که در ان ظهور عادتین بان عالم با
جرمیان ندهند و حیاکت از شما بنف مخالف و انشاء ان
و ظهور و ان و بر وفات خود زیرا که اگر در ان ظهور و ان
هر اینه ذکر نودی از برای ان میشود هم چنین است که ارا علم علم
زمان من بظهور الله بعد از ظهور ان کله انشا کند معاینه مثل ان
همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده ان ان
بالنسبه با ان شمس انشا است این است که ان اخر وجود کرکات
شوند تا کس در ان ظاهر میشود ان شمس تا در بلکه کل مستحق
هستند از دون ان ولی بعد از عرفان ان زمانه شده
که کل در ظل او بچرخند و ان در جرم نمود و اگر کل عالم شوند و در جرم
نمایند بفرمان جرم انان نتوانند رسید و ذکر شده در حق اول
العقد از صیم و سینه در بیان بر اینکه معقد نفعی از ان اثرها

نفس خود

نفس خود ظاهر سازد و درین عینی او مکتوب شود و ذکر کرد
باشد بر اینکه اگر من بظهور الله ظاهر شود و ایمان آورد
کذا عالی از کل خلق کرده و الا درنی لعل در ان يوم را نب خود
باشد که بچند صباح محجوب از لغا محجوب و چون نشود که از برای
او از اول عرفا اخر عامل بوده و هست و در نمی دهد ان را الا انکه
عمل کند ان برای ان و معرفت نماید درین او داد را بچرخضای او است
والا خواهد رفت مثل آنچه قبل از ان رفتند و انی انان نخواهد
ماند الا ذکر و حق و احجاب ان محجوبی که از برای او میگردد آنچه
میگردد و با ستم او در بیان معرفت بوده که اگر حق بر من بظهور
و او را بداند اتفاقی که ممکن است از کل شی انان گرفته میشود
اگر معرفت کند قضای که در حق کل شی جاری میگردد در حق او نازل
میشود زیرا که اگر اخلام مجزب او نماید احدی با نمیرسد بر این
زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء احکمی نبویه الاباعانت
ان خداوند عالم است که در ان زمان چند نوع باشد برین طوق
و حد و ایشان و اگر عالمی در ان ظهور میاد برت نماید برت
رضای او مثل ان است که بعد کل وجود را محجول شده باشد و
ناوی که از برای لدون الله خلق شده از برای او می شود زیرا
که انظار کل ان عالمی را ان واجه میگردد بعلمای هر ظهوری
که اگر اینها در ایمان خود صادق باشند مخرف از حق نخواهند شد

و اگر جزو جزوه وارد آید سبب اعتراف آنها میشود که کل چیزی ^{است} تا
 که آنها جفتند و حال آنکه کلا و الله بوده و هستند عند الله
 این است که آن ناری که بکل میرسد اول با آنها میرسد و بعد از آنها
 بدین که آن چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اول با ایشان میرسد
 و بعد بدین که آن نیکو در جرات است در جلد علم اگر علم عن ظهر الله و
 رضای او باشد و الا بدین در جرات است عند الله و عن کل شی
 که اگر یک کلمه عین است همین بود از برای او تا آنکه علم بکل شی
 داشته باشد و علم عن ظهر الله نداشته باشد که کل شی بقی بار او
 لباس شب پست مای پوشد چه آن وقت که یک کلمه نمی ماند اگر ^{مقتد}
 شود که طوری له و اگر مخوف شود یعنی جزوه دارد تا اناخته و الا
 هر که را بعلوم او تابع او بوده داخل بنا است و هم چنین که بعلوم او
 تابع خوش شود بواسطه او داخل جنت میکرد ولی از اینجا یک تابع
 نفسی یعنی با باعت احباب این میشود از حق از این جهت نبودن
 علم از برای او واقع است از بودن ان الا آنکه خالص باشد از
 برای خدا که بلکه بعلوم خود توانی فرست حق نمود در یوم ظهور آن و
 بسبب آن نفسی که ایمان بخدا آورد و در جنت نظر میکند و بخیر خود را
 در ایات الهی ببیند و الفور سجده می کند و اعتراف میکند باینکه این آ
 ایات من ظهور الله که کل موعود بیان بوده حمد خدا و اگر ما در یوم
 قیمت عالم گردانید با و که برتره وجود خود خاتم کریم و انقائ الهی

محبوبانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای ^{هین}
 ذلالت من فضل الله علينا انزه الفضال الکوسم و بداند که اگر
 بپسین کنی چنین میکنی و چون نمی توانی بپسین نمود بحجبت نفس خود
 این است که می ماند در بنا و ملتفت نمی شوی اگر در یوم ظهور
 عزیزان آنکه ایمان با او روی کل چیزی کنی نجات نمی دهد نور از ناز
 و اگر ایمان بخدا و روی کل چیز از برای تو ثبت میکرد در کتاب خدا
 و بیان تا قیامت بگذرد جنت مثل ذواتی بود و ملتفت باش
 حق التفات که امر بسیار دقیق است در چنانکه اوسع است از سوا
 و ارض و ما بیدانها مثلا اگر کل منتظرین بقول عیسی علیه بقیبت
 نموده بودند ظهور واحد رسول الله و اما یک نور مخوف و پندار
 قول عیسی علیه و هم چنین در ظهور و غیبت بیان اگر کل بقیبت
 کنند باینکه همان عهد موعود است که رسول خدا جزو داده ^{بک}
 از مؤمنین بقرآن مخوف و پندار قول رسول خدا و هم چنین
 در ظهور من ظهور الله همین مطلب با مشاهده کن که اگر کل بقیبت
 کنند که این همان من ظهور الله است که فقط بیان جزو داده است
 احدی مخوف و پندار من این است که همین باشد بقیبت نکردن
 ایشان در حق او اگر چیزی از برای هبنا انجیل و علمای و فغان
 بعد از ظهور بیان است از برای آنها هم خواهد بود بمنتزهای ^ت
 رفت نموده که از رفت خود و محبت بشتری و بعین او او را شناخته

ثا انکه برفان او فایز کردی ذکر این کلمات از برای انکه در آن ذکر
 کل را منبجود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فنا داخل شود
 و از ذره لقا محیی باشد فلن اذین الله ثم ایاه بقون
 الباب الرابع من الواحد التاسع کتب الله علی الناس ذکر الله
 فل کل عنه یسئلون ^{ثا} لخصی این باب انکه کل علم علم اخلاق و صفا
 که انسان بان عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزن ^ه نما
 نکند و بر نفسی حزن وارد نیاید و اینک امر بنفوی و دروغ یا شون
 دیگر شده کل ارجح باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا ببقی شود
 و فناء کند و صبر کند عز او نزد نفس او می ماند و حزن نمی شود
 و ایام فغان که بگذرد شئی مشاهده نمیکند و لی الاطهار کند
 منتهایش این است که بسوی دیگری برسد که باز فرغ کند
 آنچه مایه حزن او است و لی بعد از آن که نظر کند بر نفس خود بسوی
 ظاهر شده معادل نمی شود با ذل نفسی که واقع شده از برای او
 و هم چنین کل صفات و شئون را در هر شئی ملاحظه کن و اینک
 شده ذکر سزا برای آن است که در انب بدک الله باشی که قلب ^{همیشه} تو
 حیوان باشد که از حیویوب خود محیی یعنی نر اینک بلسان ذکر
 بجای از و قلب تو متوجه نباشد بدزه مذر و محل العمل اگر
 شوی در یوم قیامت مران قلبی مع قابل باشد شمس حیثیت را
 که اگر مشرف شود و لظین خاکس هم رساند بر او اگر او است صبا

هر چیز

هر چیز و با و راج میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه ^{ذکر}
 نفس خود باشی نمی بخشد بود الا انکه بدک او ذکر کنی او را
 که او است ذکر الله در آن ظهور زیر اکران ذکر که صکنی بواسطه
 امر بفظه بیان است در اخوت کمال انبایه الامال انبایه افوی
 از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سزا بایمان با و تو ابان
 نوز و پنج مرتبه مضاعف صبر کرد بر ذکر چه نفوی در یوم ظهور
 ذکر کن حی اجهه اکران و ذرافضل است ذکر او جهه از نوز
 ذکر سزا این است جوهر ذکر نوز ذکر و ذکر او اگر نواز در کت خود
 فلذکر کن الله سزا بجهم علیه مضاعف و مراف باشی نفل
 قلب خود را که در جات ان بلا نهار بوده و هست و اگر از اهل
 مرا فزیده میداند که اظم در شدت سرحکم ان مثل چه میشود
 ثا انکه در یوم و بفظه ذکر قلبان بر هنج واحد میشود و با وجود
 بلایع باین شیا اگر در کت کنی شمس حیثیت را نفع نمی دهد تو را و
 اگر در کت کنی و ان باشد نفع میدهد تو را و کثرت ذکر محبت ^{نست}
 چه سزا چه جهه ابلکه اگر این ذکر کنی بر روح در بچان افضل
 از هزار ذکر بلا روح در بچان و معیار از اهر کس بر نفس خود
 میداند عز خرد کنی من بظهور الله است و عبادی در این ظهور هم رسیده
 که مدعی احکام مرا بشد بودند عند الله حکم بر اینها نبوده و نیست
 حد و الهی ان است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء

حقیقت نکشته که همان مبادی که مدعی بودند در این ظهور و محیی مانند
 و الهای که ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم را فخر را هم نشنیده
 با قبایل خود بجای یافتند فلتر ائین انفسکم و لذت کون الله
 در سر که وجهی که و انتم بیدار الله بشکون و لذت کون ما لا ینفک
 یوم القیامه عندهم یکم الا و انتم بین یدئ الله شجرون ذلک بین
 یدئ من ظهر الله ان یا اولی الذکر یثقون البیاب الخاسر من اورد
 الذائمه و الله علی کل نفس شیعه عشر یوما یحدم الفطره و جها
 و یعمل بانها انا یا زن و الاصل علی صاحبیه و کان الله ذاقصل
 عظیمها لخص این باب انکه بجز لغز شنبیت بر او اطلاق می شود
 من الله استعیش و لی الخیر که مظهر شنبیت در هر هیکل و اورد
 ان ایات خود نوزده ایرات که فو زان مکتراوات و احصائوا
 نمودن از این جهت امر شده در ظاهر و او که هر یومی از قبل اینی که
 در نفس او است بین یدئ الله باشد یا او که عمره اصل بین او هند
 ظاهر شود بوع ان یوم اول از برای نقطه و ایام حرمی از برای حرم
 حتی در اول یوم هفتم تا اخر این حکم بر کل مؤمنین بیبانه است
 اعلا و ادنی و از ایشان رتبه منکره و الا انکه از این رتبه خارج
 کمان رتبه رتبه صیقلی و در سنهای ایچر مایمان در امکان است
 در یوم هله نیز نوزده که مثلا امروز با لنبشریک حرمی از حروف زفا
 چگونه هستی در محل ریشان همان ششم باشد از قبیل ان از برای

حقیقت

حقیقت امروز برین وجه فدی در حرم امیر المؤمنین علیه السلام
 میگذرد و از خود امیر المؤمنین علیه السلام در ظهور و رسول الله چگونه بود
 بالنسبه با حضرت ایچده و او است از او است از غر و علو حال بین
 نو چگونه میشود در نزد چنین محضر فدی حاضر شوی و حال انکه
 حروف واحدی که می بینی از روزان اعلا و ادنی خلق در حوزت
 الهیاطا نقتند و احوال خود را صوفی نمایند برایتکه بدینست
 ایشان بر ایشان خوانده شود و حال انکه کل این عظمه حاد ایشان
 بواسطه امری است که از مبدأ بوده که قول رسول الله باشد حال بین
 که توان در آن محضر حاضر شد و حال انکه اگر کل وجود یک نفس بود
 و ان نفس از اول الازل تا یوم ظهور ان ساجد بود از برای انکه
 یوم ظهور و ان یوم ظهور و ان نظر با سخفان او میکرد هر انچه از ان
 و اس از ان می داد شمع حقیقت چنان کینو سنی است که عظمه کل شی
 نوزده اصغر از نوزده است و با وجود این کلمات او در نظر کن بین
 خلق خود را چگونه تربیت کرده و میکند لعل کل منقطع شویید
 بسوی خالق او خالق کل شی و در انقا و در انق کل شی و محبت
 از و محبت کل شی و محبتی ان و محبتی کل شی اگر علم باطن باطن را
 در گنبد بیان عملی از روی یقین تو را لایق حضور و حضور نور
 بفضل او نیز با سخفان خود و الا اگر در او حاضر شوی در مقام
 لا اشک با الله شینا نیا به نواله رضای و افع اعلیک حضور نمود

چگونه و عمل حال آنکه اگر کل خلق بشنوی که خود ما بین خود عمل میکند
 از من عمل کنند این محبوب ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه
 می بینی الوف الوف صورت هر کس در راه بدنی که بست بخود داده و
 یوم ظهور او که هر قول او مثل از خلق میشود بدین اگر نفسی ضعیف
 کرد بسوی او ظاهر است فلنشقن الله شمه اعلمه کما خلاصرت
 که اگر نزد او حاضر شوی بجز اسحقان او هر این محبوب خواهی بود از او
 و اگر غیره فان او را خواهد این نبوده که در باطن او داخل شوی بجز
 نوزاد برکتش عرض می زند سیر بلکه از این هم اعظم زیدان بلکه
 قول او و شراعتش میکند و منغالی است که موصوف شود یا بر صف
 و منعوت که بعد این زکری چونکه در حق موقوف غریبی که امان مظهر
 او می شاهد ننگه مثل آنکه در حرف اخر شنید از قبل از هر مثل
 او در حفظ بیان در حرفی که محل ظهور از شده مانده شده سبحان
 من هو الاعلی و الیس فی کفوه و سبحان من هو الادی و الیس فی کفوه
 چگونه این که در حضرت من و این بنظیر او را ذکر شود اینها در سبیل
 معارف و جواهر توحید است که ذکر میشود و این سبیل احد و مظاهر
 آنچه داشته ان ظهور است با عا ما عا کن در امکان خود عمل کن که او
 قبول خواهد نمود اگر از چند مظاهر تجا و زکی ولی اگر بجز این نظر
 توحید بر او نظر کن حکم حیوانیت در حق او خواهد کرد و اگر سم و لسم
 العیان یا الله کفی مثل از است که در حق خود او گفته زید که شیخی

برای این نیست که ضرب المثل شود اگر گویم فقط بیان ظهور او اظهار
 و اگر گویم ظهور بعد در نفس او همان ظهور و بطن است را چه فرد
 که بنزد زکری نمود او را و اعظم علو و اضع ستمو از زکری خود است که
 خلق را داده و الا تقدیر که همیشه از هر زکری و شریک بر کرم ^{میشد}
 از هر شانه دان با این علی عظمت و ارتفاع و ستمو جلالت ^{اشتهاء}
 عذابه بوده و هست فتعالی الله عما یصف الواضون علوا
 عظیمها الباب السادس من الواحد التاسع فيما ینبغی للناس ان
 یعرفن طائفة الذی یخرج فقطرة الحقیقة عن بدنها اذ اهلها موقوف
 ملحق این باب آنکه بدانکه هر چه ارضی از آن معتدله نیست آنکه
 محل ظهور میشود و هر چنین هیچ آسمانی او نبخداوند نیست
 از حرف واحد الا آنکه محل انس شجره حقیقت میشود ولی اگر
 بعد از خلق ایمان با او در او خلق میکرد چنانچه در حرف ^{محل}
 بخوانی نظر کنی و اگر قبل از او می نظر کنی در او زید در حقان نظر کنی که
 مناط ایمان است ولی اگر از او نبشود او نبشود مثل آنکه ان امین
 در قرآن واقع شد بلکه ضابطه ایمان است چنانچه در حرف ^{محل}
 شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در هلاک خود هیچ
 اب که از آن بهتر نیاست از برای او اختیار میفرماید هم ای که هیچ
 بهتر از آن نیاست خداوند از برای او اختیار میفرماید هم کل شیء
 دیگر اما احضار کن که وجود است و از بجز خود کل بهمان زنده و کل بها

میت خواهد شد اگر اقبال کند زنده و آلامت چه اعلا و خلق باشد
 وجه ادنی چه نیست بکل اشیا سوا است و خداوند نازل فرموده
 کلها و رضا خود را بر این او مثل از خلق ایشان و صاوه بر ایشان
 نازل فرموده قبل خلق سوزان و ارض و ما بینها و آن همان صلوات است
 که از آن هو بود بر ایشان نازل میشود من غیر آن زیرا که ذات نازل است
 از ذکر و انوار و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولی است مظهرها
 منبذ آنها و او است کینونیت مشیت که در او دیده میشود الا
 جل عز و محبوبان جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا است
 و هر کس از برای او نیست لکن الله بدان و کل وجود را ترسان
 جو در نظر از وجود آن دان و در لکن او را و بی در لکن آن جانده
 که در لکن ظاهر کرده اگر ظهور آن واقع نشود و الا اگر بقدر شش
 عشر عشر تا سعه ششوی و بیلی ناری می آید بعد از موت او در لکن
 و بدانکه طاعت او نفس طاعت الله است و محبت او نفس محبت الله
 و در کتب و کلمات محبت میان در بوم ظهور که کل سبب وصول با او
 و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او
 نباشد و کل باشد هیچ بر شنی نبوده و نخواهد بود و فایده محض است از
 معنی این شریفی که بعونش او بعون نیست نظر کنه قل الله بکفی من کل
 ولا بکفی عن الله ربک من شیء الا ان السماء و الارض و ما بینها
 انترکان علاما کافیا فقیرا و از برای هیچ مطلب این آیه و انلاوت

نماید

نمای بعد اسم خدیو مگر آنکه مشاهده اجابت نماید از صید
 زیرا که خداوند بوده از وی بخوان نفس نبوی و فایده بر هر شنی
 و عالم بوده و هست بر شنی که اسم شپیت بر آن تعلق گیرد بعد
 از آن که از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک
 بوده و هست سبب مگرد که ظاهر نماید اسباب اجابت و
 از قبل او ولی نظر کن الا الله که کل ادون او خلق است و الله
 عنی منبع الباب السابع من الواحد التاسع المنهيات من بیع
 و الوردی الزقوم بدانکه اصل منهیات حروف نفی اول است
 و همین ششم هر چه در ظل او آید نفی داخل میشود و بدانکه کس
 لمن بظرفه الله نباشد لکن الله است و هر کس از برای او باشد
 الله است و هم چنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل از آن
 و قبل از آن تخیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن
 ظهور نکند در نفی نظر کن و نفی شده از دنیا کو و اشیاء آن
 و آنچه که از محض خراسان عمل میشود که در ایچ غیر طیبیه دارد و
 امثال هر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی که اول مشاهده و این
 در این دو نظر کن زیرا که ایچ غیر طیبیه است مراجع میشود باریت
 و ایچ طیبیه است مراجع میشود بحد و علی صلا الله علیها و اشیائی
 که تعلق میکند باینها نفی شده لاجل انها و پناه برود در حال
 بخداوند واحد عز و جل و اسما و امثال آن که متصل درون مثل همین است

نمای بعد اسم خدیو مگر آنکه مشاهده اجابت نماید از صید

و بدانکه هر شیئی چیزی که در علم الله بوده و هست در کل شجره اثبات
 که منظره الله باشد و در ظل نفی و این معنی را بگویند او
 یعنی ظاهر مشاهده کن در ظهور او و لعل محیی بنیانی از طلعت او
 و ساجد شوی از برای خدا از برای او و قرآنی با آنچه من قبل الله
 مانده و نماید و جمع کنی اثبات از ابا حسن خط و اطر وضع که از چنان
 مثل او فاضل میگردد از کلمات ظهور در جنت از لیه است که هر یک
 افتد ملکث مشرف میگردد در هر ظهوری ای بکار خدا و ان ظهور
 اخذ کن و با آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج
 کردی و در اثبات داخل شوی که این است حجت و اسعاطی که هر شیئی
 نعلق میگردد و موهیب جامع او که هر شیئی احاطه نموده فل الله
 عز النبی و ما ینسب الیه و هدا که و کل شیئی بالاثبات و ما ینسب الیه
 لعلکم یوم القیمة ینبغون الله ثم یامر منشدون فل کل لعل
 ساجدون و بدانکه نفی بنفسه ذکر نمیشود الا بذكر اثبات
 که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت در نور
 ذکر او و انازل نفرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع
 اثبات و ضای نفی است نه درون ان مثلا لعلی از این دو شیئی که
 شده از برای حفظ نفسی مؤمن است نه نفسی و هم چنین در کل
 مراتب وجود مشاهده کن بجز وجود و انکال کی بر خداوند خود
 در هر شان که او است لعلی بر حافظین الباب الثانی من الواحد الثانی

در حرمة الزیاد و المسکات و الذوات مطلقا لخصی این باب الیک
 کل شیئون درون حب از و حق بوده و هست و کل شیئون حب
 از حق بوده و هست و لعلی شده از مسکات و آنچه حکم دو ابر او شود
 مطلقا تا آنکه و طرکین خود را از هر شیئی که بدون الله بر او ذکر شود
 و بدل نماید در مواقع ضرورت بالا لطیفه و نوا طیبیه که شیئون
 شجره محبت بوده و هست و حکم ان در کل مثل چیزی است مثل انکه
 از یک نفسی و در نور من مثل کلی او است ولی خداوند عزوجل هر
 حال ایشان نجای فرموده که کل وجود او را ساجد و کل عیب او را غیب
 و بطاعت او صاعد و هیچ ذره منکر آنکه بیکت کینت نیست عبادت
 او را و نا لعلی است بلسان خود و لعلی در ظهور هر شیئی که از شیئون
 شجره محبت نیست مجبور بنور قنبت و هر شیئی که بوده مجبور
 و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل ان بعضی این
 اشیا را از نمانده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهور
 از نمانده شده اهل ان که با درون مظاهر حق مدارا نموده لعل
 نثری اند وجود ایشان اخذ شود با ایمان حق زیرا که امکان در نفس
 هست اگر خود بنفسها محیی نشود و لغت سعیدون علی الاخبیه الله
 بالله ربکم الرحمن ان انتم تحبون ان نقولن الباب الرابع من الواحد
 التاسع في حرمة صنایع الجماعة الاصلوه الملیت فانتکم
 مجبورون و فرادی نفس صدور لخصی این باب الیک از انجا که در حیات

در هر شان که او است لعلی بر حافظین الباب الثانی من الواحد الثانی

ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد و اینک آن صورتها است
 و از آنجا یکدفعه ظهوری کل جزو واجبین جلوه داده که مظهر
 ایشانست یعنی ولی بدین ظهور ظاهر میگردد که از مظهر یعنی بوده این
 جهت است که نفسی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند
 نکرده باشند و امر و زاکر یعنی ایمان آورده باشند با الله و ایات
 آن و بنجره حقیقت و ظهور ایشان و قبل از آن و از آنجمله که
 الان اظهار ایمان کرده نماز کند آورده باشد بر او فرض است که
 اعاده کند و این است از احکام و افعیه نفسی الا نیز زیرا که از زمان زنده
 لدون الله بوده که اگر نمی بود می شد و آنکه نماز کرده الله بوده که
 اگر نبود امر و زکری نیست این است یکی از احکام و او نیز که بیان
 شده در ظاهر که اگر ظاهر بود از زاده شده بود ولی همان
 از آن محل کلام است که چرا بعیر نشد که بر نفسی مقصدی شود که لدون
 الله واقع شود و اولی صلوه میت از زاده شد زیرا که انان
 مؤمن است هر کس که کثرت زیاد شود در صلوات او محبوب تر
 بوده و هست که خداوند کسی مقدم نماید کل بر صغوف
 خود نماز کند از برای او بقصد فری و ولی در صورت جماعت نظر
 کن از حد اسلام تا ظهور و فقط بیان که چه قدر صلوات جماعت
 بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حد حدایه و اگر نکند کسی را
 که با مظهر نفسی نماز کند در ظهور اخرای او که لدون الله واقع

شود و ما

شود و حال آنکه کل با اسم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی
 حد خلق را که با این هر اطهار حجت و انتظار فرج بعد از ظهور
 کسی مؤمن نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با انقای خلق شب و روزی
 پنج مرتبه میگذرد تا آنکه حکم الهی نفع شود از آن مزایب بوده
 بوم ظهور و من بظهور الله و اگر این قسم محجوب نمائی که شب و روز بنما
 ذکر او برسد و با احکام قبل او عمل نموده در زمان ظهور او ولی
 خود و اسکن کنند و یک مرتبه بغض طالع کردید یا آنکه بر
 مرسد که از آن ارتفاع احکام قبل او دهد که از وقت کلی خود
 مایند و از آن وجود خود بر مضیبت کسی اگر چه این بر وجود شما
 که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعد خدا در تویم
 هر این صبر نماید تا آنکه انان فام عهد خود و کند ولی میشود
 که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند
 خود محجوب شوی چنانچه رسول خدا ظاهر شد و بجاری که در خیال
 بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و انان روز در خواب هستند
 زیرا که بر او بود که بفرماید من احمد و عود و انان محبت فرماید
 بایاتی که خداوند با و انان از زوده بود نزد خاهاه نفسی که اگر
 چنین می بود هیچ چیزی در هیچ ظهوری نکنی که به نیست نظر کنی
 در زمان که یقین با نمداری که چه قدر مدقت شده عبادی که
 از رسول الله عشتا نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تا با الله

واللذات لکن فیہا لکذا ان اعظم من ذہبی از برای ایشان نبوده که چنین
 گفتند زیرا که خداوند منزله بوده از این وصف و آنچه در خلق
 ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدر او ذکر شود چگونگی آن
 بهم رساند و نا حال هنوز منتظران در انتظار ماند چه بسا این
 من بظاہر الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خدا
 مبعوث نفرماید مفسدی می بیند با بر خلق خود از من مبین بیاید
 و الا فضل کل خود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور عز ازین
 بود هر این خداوند از برای رسول الله نازل فرموده بود بلکه خود
 خلق است که مظاهر او واقع شود و در نزد صید عیز از امر الله نیست
 مثلا آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع
 الیه سبیلا بود و لی از خلق ارتفاع ان ظاہر با طاعت ایشان
 امر جدا و الا همان عز که در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف
 چه کل عمل کنند چه عمل نکند فلنصلین الله ربکم الرحمن
 لعلمک بایات الله یوم القیمۃ توفیقون الباب العاشر من
 الواحد التاسع تطہارت ارض القلوب لخص این باب آنکه از
 برای هر شیئی تطہیری است در علم خدا و کل بزرگوار الله طاهر میگردند
 اگر مؤمن شوند بمن بظہر الله و ظہر ائمه نمی شود الا با ایمان
 بحدوث ثلث و اوح الایراء و انفس الابدان و اجساد
 الامثال و کل ظهور در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات

از آیات

از آیات و ظلان او تبار و هم چنین در هر شیئی مشاهده کن آیات
 و دون ان ما انکره لولا ان مطهر می نمود مثلا اگر در شمال دست
 قدره سیاه شود و مطهر می شود ای نمی شود الا با آنچه در حیات
 شده و هم چنین از زوره وجود الی منتهی ذکر هر شیئی مطهر کن تا
 آنکه بخی نگر دی از و او هر آید و بدانکه تطہیر در بیان اقرب
 و رباب و افضل طاعات بوده و هست مثلا سمع خود و طاهر کن
 از اینکه ذکر کردن الله نشوی و عین خود را که بغبنی و خود خود را
 که شاهد نشوی و لسان خود را که ماطن نگر دی و بد خود را که
 تنوبی و علم خود را که احاطه بندھی و قلب خود را که بر او خطوب بندھی
 و هم چنین کل شئون خود را تا آنکه در صورت جنت حب پرورش
 کنی لعل درک کنی من بظہر الله و با طهارت محبوب نزد ان
 که طاهر باشی از دین من له یومن به و من له یکن کلان و شفط
 خواهی بود بطهارتی که دفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات
 او را شنود با ایمان با آنها داخل نماند یعنی چونکه می بیند
 علو کلمات او را در عیان او اختیار میکند او را و داخل جنت
 که صدیقی او میکند نمی شود که آنچه در آخرت است تمام این است
 عینی که نظر کنند کلمات او با ایمان بان واجب میگردند بران جنت
 و هر بخاری که شاهد شود بر کلمات ان با ایمان بان در جنت بوده
 و خواهد بود نزد خدا و قدر لسانی که ماطن کرد بر کلمات او با ایمان

در تطہیر از آفات

باو خواهد در جنت بود و مثل حاجی شود در آن بنفوس و شیب
 لم یزل که ذوال و نفا مان برای ظهور آن عز او و نجات نفس او
 نبوده و نیست و هر یک که بنویسد کلمات او را با ایمان با اولاد
 فرماید خداوندان دیدار از آنجا مجبور است در دنیا و آخرت و
 صد کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از جنت
 اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی که حب کلمات او را داشته باشد و زنده
 ذکر او علامت ایمان در او ظاهر گردد مثل قول الله اذ ذکر الله
 و جنت قلوبهم این محفل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود
 آن خداوند در یوم قیامت با حسن گوید بدانکه طهارت نفوس
 مذکور است که کلمات خداوندان فرموده فلاوت کنی زیرا که
 اولین نبی کلمه لا اله الا الله ثابت میکرد با ذکر ظاهر و
 اول و ذکر بیان و حال آنکه درون کلمات علیتین در جود اول
 نفی است و در زمان ظهور خود را یکی از مطهرین ارض و نفوس و
 بلکه در این طهارت نفوس از است که آنچه درون الله است
 از آن خود را طاهر گرداند و آنچه الله هست خود را بان فایز گرداند
 ولی اگر شد ظهور بیان نشانیکه و بیکه ذکر درون الله نشود
 وقت اگر درون کلمات علیتین را تلاوت کنی از زاده میشوی
 و اگر خواهی که در کل عمر خود در محض و محبت و علیتین سیر نمایی
 مادی را سفری را که اگر وجود بیک کلمه الله اعظم سیر کند کل

برسد

میرسد بمقصود که آن من بظهور الله باشد که او است ظاهر
 این کلمه و بدانکه نفی ظهوری در ظهور بعد داخل میشود و
 نفس ظهور مثلا نفی لخیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان
 کلیه نه جز نبی و هم چنین نفی بیان ظاهر می شود لایط صوم
 و بظهور الله که کل آن در مدعی اثبات شدن برای او و صبری از نفی
 ولی خوش بود که محبت بجز بر اید ایمان که آن وقت چنین کل ظاهر
 شوند که سموات و ارض و ما بینها از عظمت آن خاضع گردد
 چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید
 که کل اهل ایمان بجز بیان بان ما زنده ولی از آن محبت و لظهور
 انفسکم علی حق ما انتم علیه معتمدون